

پس از غروب

تحلیل رخدادهای پس از رحلت پیامبر ﷺ

مؤلف: یوسف غلامی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیش گفتار

گذشته آدمی و آگاهی از تحولات و حوادث به هم پیوسته تاریخ، انسان را بر فهم بهتر امروز و یی ریزی تمدن آتی ملت ها یاری می رساند. مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام و زوایای مختلف و به هم تنیده آن نیز از این قانون عام گسسته نیست. هر چند همه عرصه های تاریخ اسلام و ایران با زندگی همه مسلمانان پیوند محکم دارد، برش هایی از تاریخ صدر اسلام و رخدادهای آن روزگار، با هویت مسلمانان این مرز بوم پیوند مستحکم تر دارد. مجموعه ای که در پیش روی شماست تلاشی است برای بازخوانی حوادث کمتر از هزار روز از تاریخ پیش از هزار ساله ملت اسلام که در حافظه تاریخی مسلمانان نقش بسته است. ارزیابی علمی رفتار مسلمانان پس از غروب آفتاب عمر رسولی که دعوتش از پیوند توحید و رستگاری دنیوی و اخروی نشان می گرفت و مسئولیت بشیر و نذیری او ارمغان رحمت و مهرورزی بر مردمان بود، می تواند پاسخ برخی کنجکاوی های نسل جدید را که با کوله باری از پرسش به حال و آینده می نگرند، در برداشته باشد: با توجه به اهمیت استراتژیک وحدت مسلمانان و ضرورت پرهیز از فراهم آوردن زمینه اختلاف و گسست در صفوف متحد آنان، در این اثر تلاش بر آن است تا بنیاد معرفت تاریخی و تحلیل رخدادها بر اساس منابع اصیل صدر اسلام که شهرت بیشتری نزد همه مسلمانان دارد، استوار گردد. این اثر به قلم برادر ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای یوسف غلامی به رشته تحریر در آمده است.

از نگارنده محترم و همه کوشش گران تهیه و تنظیم این اثر قدردانی کرده، فزونی توفیق همگان را از درگاه خداوند منان خواستاریم.

پاییز 1380

ناشر

آغاز سخن

چون زمان از عصر حضرت مسیح صلی الله علیه و آله بسیار گذشت روح جهانیان را بی دینی و آشفتنگی سخت بیازرد. عقیده به پاکی و عدل و راستی از ایشان برخاست و حکومتی که میان خوبی و بدی و ستمدیده و ستمگر تمیز دهد و نظمی بر قرار سازد، کوچید. نه راهی ماند که پاسبانی شود و نه فتنه انگیزی که از بیم مکافات آرام نشیند. فانوس دین خاموش و بساط عشرت و بی خبری در همه جاگسترده گشت. معاش بشر را راهزنی تامین می کرد و خوراکش را پلیدی و کردارش را شیطان، رهبری.

این همه در حالی بود که آدمی، از خویشتن به ستوه آمده بود و با ناامیدی انتظار روزی را می کشید که کسی بنای فرسوده او را درهم کوبد و از نو، بنیادی دیگر گذارد.

این زمان، اوضاع در میان عرب بسی آشفته تر بود. به یقین کسانی از ایشان آرزو داشتند روزی مردی پدیدار گردد و با تسخیر دل های خسته و پریشانشان، بر فقر و بد حالی شان نهیب زند و ناآرامی و بی عقیدگی و پلیدی را از ایشان دور سازد.

ظهور خجسته حضرت محمد امین صلی الله علیه و آله به این همه انتظار پایان بخشید. او برگزیده ترین آفریده، وجودی با تار و پود پاکیزه و بی عیب، فخر آدمیان و مایه برکت جهانیان و از سلاله پیامبران برتر و دارای دودمانی مطهر بود. بشر در تاریخ حیات خود هیچ واقعه ای شگفت انگیزتر از تولد و بعثت او به یاد ندارد. در عصری که او در میان قومش زیست، پلید خویان ظلمت دوست تا توانستند روحش را آزدند، تا شاید در عزم وی خلل پدید آورند و امیدش را

به یاس تبدیل کنند و از هدفش باز دارند. اما روح بلند و نبوغ اعجاب آور او که با شکست و ناامیدی انسی نداشت نگاه به آینده های دور داشت.

در مدت زمان درنگ او در میان آدمیان آنان که سرشت شان با آلودگی خو نگرفته بود و لیاقت آدمین و استعداد فراگیری تعالیم آسمانی او را داشتند لباس پاکی و انسانیت بر تن کردند و به راه جاودانگی قدم گذاشتند و کسانی نیز از دودمانش که در دانایی و پاکی بسی برتر بودند به یادگار از وی باقی ماندند تا آرمان او را حفظ کنند. به پیش بینی آن ستوده پیامبر، پس از شهادت وی این پاکیزگان برتر، غریب ماندند و طغیان آمال و آرزوهای عناصر جاه طلب، ایشان را از ادامه راه آن برگزیده پیامبر، باز داشت. بدین سان دیگر بار معنویت از بشر کوچید و احکام و قوانین الهی بازیچه هوس فرمانروایان سفیه قرار گرفت و نزدیک به یک قرن بیان و نگارش فرموده های آن رسول مختار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ممنوع گردید و بیان فضایل خاندان رسالت و یاد از غدیر و شان نزول آیه تطهیر و اکمال و **انما وليکم اللهو حدیث کهف و لوح و انا مدینه العلمو منزلت و** تقلین، همه جرم شناخته شد. از آن پس تا قرن ها تاریخ را وابستگان دربار خلفا نگاشتند. برجسته ترین ایشان ابن جریر طبری است که به بهانه بی طرفی در نقل رویدادها، به تحریف واقعیت و کتمان حقایق پرداخته است. ⁽¹⁾ بدین سبب نمی توان بدان آثار با اطمینان نگریست.

به هر تحلیل، در این نگاشته از میان آن آثار مطالبی استخراج شده است که اطمینان آورتر باشد. گفتارها بیشتر بر پایه نظر اهل سنت و با تکیه بر کتابه های معتبر ایشان است. در هر فصل، از برخی منابع فارسی مورد دسترس نیز نکاتی ارائه گردیده تا بدین وسیله ضمن آشنا ساختن خوانندگان با این کتاب ها، از نویسندگان گرانقدر آن قدردانی شده باشد.

با تشکر وافر از استاد علامه مرتضی فرج پور و دوست پژوهشگر استاد

محمد خردمند.

یوسف غلامی

پائیز 1380

فصل اول: رویدادهای پیش از رحلت پیامبر ﷺ

در تاریخ اسلام رخدادهای پیش از رحلت پیامبر اسلام ﷺ و اندکی پس از آن، از حساس ترین وقایع، و آکنده از سیاست، پنهان کاری و پیچیدگی است. آن که به مراتب دانش و خردمندی رسول اکرم ﷺ اندکی آگاه باشد به خوبی در می یابد که تا چه حد گفتار و کردار حضرت در روزگار کوتاه غدیر تا رحلت، با زیرکی، دقت و توجه، توأم برده و وی به چه مسایل ژرفی نظر داشته است.

مهم ترین پرسش آنان که تاریخ مسلمانان پس از پیامبر ﷺ را مطالعه می کنند این است که چگونه مسلمانان در روز رحلت پیامبر ﷺ با همه تاکیدهای حضرت بر دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام و پیروی از ایشان، شتابان بر مخالفت فرمان حضرتش کوشیدند و به بیش ترین سفارش او کم ترین بهایی ندادند؟ آیا رسول اکرم ﷺ چنین مخالفتی را پیش بینی نکرده و برای خنثی سازی آن، چاره ای نیندیشیده بود؟

تاکید ایشان بر گسیل لشگر اسامه بن زید به سوی مرزهای شام - در آن روزهای بحرانی مدینه و در آستانه رحلت - چه حکمتی داشت؟ نظر او در تعیین جانشین خود، چه بود؟

این فصل به منظور پاسخ به چنین پرسش هایی نگاشته می شود. واقعیت آن است که حساس ترین موضع گیری های رسول اکرم ﷺ نسبت به حوادث پس از رحلت، در همان هفتاد روز میان غدیر تا رحلت به کار بسته شد، چنان که پنهان کاری هواداران ناموافق نیز بیشتر در همین دوره رخ نمود، جز آن که تا رویدادهای این دوره تبیین نشود حقایق پنهان، نمایان نمی گردد.

رویکرد سیاست های پنهان

منابع حدیثی شیعه و سنی نشان می دهد که تا پیش از نزول آیه ابلاغ⁽²⁾ رسول اکرم صلی الله علیه و آله تعیین و اعلان رسمی منزلت جانشین خود بیمناک بود، تا آن که جبرئیل وی را به دفع خطر بدخواهان امیدوار ساخت. در آن حال بود که پیامبر پیروان خود را به پیروی از آخرین پیام آسمانی فراخواند.

دو موضوع، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نسبت به تبلیغ امر ولایت، هراسناک نموده بود. نخست آن که می دانست در این تبلیغ باید مردم را به چیزی فرا بخواند که پذیرش آن بر ایشان دشوار است و آن پیروی محض از جانشین خود با تاکیدهایی صریح است که راه تردید و توجیه را ببندد. هر چند بدخواهان را به واکنش وادارد. دوم آن که رخدادهایی بسیار مرموز، از مخالفت گروهی نه چندان اندک خبر می داد، گروهی که با شبکه ای نامرئی می توانستند در مدت زمانی اندک کوشش های پیامبر صلی الله علیه و آله را خنثی و توده ها را خام سازند. با وجود این دو هراس، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ناچار از بیان حکم الهی بود. زیرا به مفاد صریح آیه، کوتاهی در انجام این تبلیغ، رسالت او را بی مزد و بدون نتیجه می گردانید.

در بخشی از آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه معروف غدیر، بیان فرموده چنین آمده است: از جبرئیل - درود خدا بر او باد - درخواست کردم که مرا از اعلام ولایت علی معاف بدارم زیرا می دانم که شمار پرهیزکاران اندک و شمار منافقان فراوان است و هستند گنهکارانی پر فریب و نیرنگ بازانی که اسلام را بازیچه قرار می دهند، می گویند که در دل باور ندارند و گمان می برند این کار ساده ای است، در صورتی که این گونه دو رویی در نزد خدا، گناه بزرگی است. همان که بارها مرا آزرده، تا آنجا که به من تهمت زدند و گفتند: پیامبر تسلیم و گوش

فرمان دیگران است و از خود اراده ای ندارد. چون من همواره با علی بودم و او زیاد مورد توجه من بود، از حسد نتوانستند تحمل کنند، تا آن که خداوند بزرگ آیه ای نازل کرد و پاسخ یاوه سرایی آنان را داد و فرمود: برخی از منافقان، پیامبر را آزار داده، می گویند: او سر تا پاگوش است! بگو پیامبر گوش دهنده خوبی برای شماست. (3)

هم اکنون اگر بخواهم منافقان را با نام و نشان معرفی کنم یا با انگشت به سوی آنان اشاره نمایم یا مردم را برای شناخت آنان راهنمایی کنم، می توانم، اما سوگند به خدا که من نسبت به آنان کرامت و بزرگواری پیشه می سازم ای جمعیت انبوه! آگاه باشید که خداوند علی را رهبر و امام شما قرار داد و فرمانبری او را بر مهاجر و انصار و بر پیروان آنان، که راه نیکی پیمایند، برای اهالی شهرها و روستاها، حاضر و غایب، عرب و عجم، آزاد و بنده، کوچک و بزرگ و بر سیاه و سفید، واجب کرده است و بر هر خدا پرستی، حکم او روا، گفتار او نافذ و فرمان او واجب است. کسی که با او (علی) مخالفت کند ملعون است، و کسی که از او پیروی کند به رحمت الهی خواهد رسید. تصدیق کننده او مومن است. خدا او و آن کس را که از او شنوایی داشته و اطاعت کند می آمرزد.

پس از من امام شما علی است. امامی که به امر پروردگارتان تعیین گردیده است. پس از او نیز تا روز قیامت امامت در خاندان من، از فرزندان علی، قرار خواهد داشت...

ای مسلمانان! نسبت به علی، گمراه نگردید و از او گریزان نباشید و از رهبری او سر نتابید. زیرا او است که همگان را به حق هدایت می کند و بر

اساس حق عمل می نماید. باطل را نابود می سازد و از آن پرهیز می دهد و در راه خدا از چیزی نمی هراسد.

مردم! علی، اول ایمان آورنده به خدا و پیامبر است. کسی است که جان خود را فدای جان پیامبر کرد و همواره با پیامبر خدا بود و هیچ کس جز او تسلیم پیامبر خدا نبود. ای مردم! این علی برادر و جانشین و فراگیرنده علم من و امام امت من است و فرد آگاه به تفسیر قرآن و سوق دهنده مردم به سوی کتاب خداوند تعالی و عمل کننده به دستورهای قرآن است. علی به رضای خدا عمل می کند، با دشمنان خدا می جنگد، با بندگان خدا دوست است و از معصیت خدا، نهی می کند. خلیفه رسول الله و امیر مومنان و رهبر هدایت کننده به امر الهی و کشنده ناکثین، قاسطین و مارقین است.

همانا خداوند عزیز و بزرگ، دین شما را با اعلام ولایت⁽⁴⁾ علی کامل گردانید.⁽⁵⁾ حال اگر کسی از امامت علی و دیگر امامان جانشین او که از فرزندان اویند - تا روز قیامت، سر بتابد، پس از عرضه اعمال بر خدا از کسانی خواهد بود که همه اعمال او نابود شده، جاودانه در آتش قرار خواهد گرفت و هرگز از شدت عذابش کاسته نگردد و به ایشان مهلت داده نخواهد شد.

ای مردم! آن کسی که سخن امروز مرا رد کند و با آن موافقت نکند، لعنت شده است. آری لعنت شده است و خشم خدا را خریده است. آری خشم خدا را خریده است. آری خشم خدا را خریده است آگاه باشید، همانا جبرئیل از جانب خداوند بزرگ به من خبر داد که هر کس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد، لعنت خدا بر او باد.

مردم! از مخالفت امر خدا پروا کنید... آگاه باشید، هیچ کس جز بدبخت بدانجام، با علی دشمنی نمی ورزد و هیچ کس جز پرهیزکاران، دوستی علی را به جان نمی خرد و جز مومن مخلص، کسی به علی ایمان نمی آورد.

ای جمعیت انبوه مردم! پس از من حاکمان دروغین، قدرت را به دست می گیرند و مردم را به سوی آتش دوزخ می خوانند، که در روز قیامت یآوری ندارند.... همانا خداوند بزرگ و من از آنان بیزارم!

ای مردم! زمامداران غاصب پس از من، پیروان، دوستان و یارانشان، همه در پایین ترین نقطه سوزان جهنم قرار دارند و چه بد جایگاهی برای متکبران خواهد بود!

آگاه باشید! لعنت خدا بر غضب کنندگان جایگاه ولایت اهل بیت و یاری دهندگانشان! ای گروه انبوه مسلمانان، من علی را در میان شما، امام مسلمین باقی می گذارم، که تا روز قیامت او و فرزندانش وارث من می باشند. همانا من امر الهی را که مامور ابلاغ آن بوده ام به شما رساندم، که حجت آشکاری بر هر حاضر و غایب است به آنها که امروز با ما هستند و آنان که در این جمعیت نیستند، آنان که هم اکنون از مادر متولد شده اند یا در آینده تولد خواهند یافت. پس بر حاضران در این صحنه غدیر، واجب است که امر الهی را به آنها که حضور ندارند، برسانند و تا روز قیامت بر پدران واجب است که آن را به فرزندان خود بشناسانند.

پروردگارا! دوستان علی را دوست بدار و دشمنان علی را دشمن دار و کسی که ولایت علی را انکار کند، لعنت کن و بر آن کس که حق علی را غضب نماید، خشم گیر! پروردگارا! تو بر من این فرمان را نازل کردی که امامت پس از من به علی تعلق دارد و من آن را برای مردم بیان داشتم... من از جانب خدای

بزرگ، شما مردم را به بیعت با علی فرا می خوانم. پس هر کس پیمان شکنند به زیان خود عمل کرده است. من از طرف خداوند مامورم تا از شما برای علی بیعت گیرم پس به آنچه از طرف خدای بزرگ در امر ولایت علی نازل شد، اعتراف کنید و او را امیر مومنان بدانید و امامت امامان پس از علی را که از خاندان من و از فرزندان علی می باشند، بپذیرید. ⁽⁶⁾ آیا رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها از جانب وحی بود که از حرکت ها و اهداف مرموز و پنهان افراد پیرامون خود آگاه می شد یا به واقع شواهدی به وی نشان می داد که گروهی همچون او نمی اندیشند و با این که موضوع جانشینی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را از گفتارهای او از یاد نبرده اند، ⁽⁷⁾ از آن ناخرسندند؟! او پیش از این زمان، از اطرافیان خود چه دیده بود که حال چنین با تاکید و هراس، از منزلت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن می گوید؟!!

مخالفت هایی که آن جناب تا پیش از این مشاهده کرده بود: سه دسته بود:

1. آنچه به صراحت یا به کنایه اظهار می شد.
2. آن چه به طور پنهانی انجام می گرفت ولی سرانجام آشکار می گشت.
3. آنچه در نهان افراد بود و گواه آشکار نداشت، اما رفتارها نشان از آن داشت. فرشته وحی او را هشدار داده بود که:

و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق
 لا تعلمهم نحن نعلمهم ⁽⁸⁾ برخی از عرب ها که پیرامون شمایند، منافق هستند و از ساکنان مدینه نیز عده ای بر نفاق خو گرفته اند. (در نفاق، ورزیده شده اند.) تو آنان را نمی شناسی، ماییم که آنان را می شناسیم.

این آیه از وجود شبکه مرموز منافقان خبر می داد که شناسایی مراتب دوگانه اندیشی آنان به آسانی، حتی برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ممکن نبود. اینان در میان کسانی

قرار داشتند که سال ها گرد پیامبر ﷺ و در ظاهر هم اندیشه وی بودند. اینان لباس منافقان مسجد ضرار بر تن نداشتند تا کانون تجمع ایشان با خاک یکسان شود و جز زبندگان پیرامون پیامبر ﷺ که با ارشاد الهی و از سوی حضرت راهنمایی می شدند، کسی از نهان ایشان اطلاع نداشت.

از غدیر تا مدینه

مخالفان پیام غدیر، هر چند اهداف و گرایش های متفاوت داشتند، در ضرورت چاره اندیشی برای سازماندهی و شناسایی نیروهای هم راءی خود، تردید و تسامح نداشتند و خوب می دانستند که با وجود پیامبر ﷺ و انبوه پیروان متحد او هیچ شورش و حرکت مسلحانه گروهی به نتیجه نمی رسد و به زودی چهره پنهان ایشان نیز نمایان می گردد. تنها راه چاره، برگزینی سیاست پنهان کاری و فرصت جویی برای وارد ساختن ضربه موثر است. با این همه، اگر طرح ها به شکست می انجامید راهی جز تحمل و بردباری تا فرا رسیدن روزگار رحلت پیامبر ﷺ نبود. از طرفی، حضرت خود در این سفر بیم داده بود که به زودی این جهان را ترک خواهد کرد. این زمان برای فرصت طلبان تا نیل به اهداف، چندان دور نبود.

در همین دوره کوتاه، آزمون پیامبر ﷺ و مردم، آسان ترین ابزار محک زدن موقعیت و افکار عمومی است. چنان که نوشته اند، در همین زمان مردی به نام حارث بن نعمان فهری پیامبر ص را بانگ زد: ای محمد! ما را به خدا خواندی، پذیرفتم. نبوت خود را مطرح کردی لا اله الا الله و محمد رسول الله گفتیم. ما را به اسلام دعوت کردی، اطاعت کردیم. حال پسر عموی خود را بر ما امیر ساختی! نمی دانیم این حکم از طرف خداست یا نظر شخصی توست!

رسول اکرم ﷺ فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست، این حکم از طرف اوست و من وظیفه ای جز ابلاغ آن نداشتم.

مرد پس از شنیدن این جواب، خشمناک سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، اگر آنچه محمد درباره علی می گوید: از طرف تو و به امر توست، سنگی از آسمان فرود آید و مرا هلاک کند! هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که از آسمان سنگی فرود آمد و او را به هلاکت رساند. آن گاه دو آیه نخست سوره معارج نازل شد. ⁽⁹⁾ پس از این رویداد هراس آور، مخالفان دریافتند که باید به اقدامی بنیان کن رو کنند. آنان بیشتر نیر در طرح ترور رسول اکرم ﷺ نقشه ها در اندیشه داشتند که با شکست روبه رو شد. می خواستند پیش از رسیدن پیامبر به مدینه بر سر راهی کوهستانی، شتر او را رم دهند تا در دره های عمیق فرو غلتد. آن گاه در تاریکی شب بگریزند و فردا شایع کنند که این امر یک حادثه طبیعی بود. ⁽¹⁰⁾ این نقشه با امداد غیبی خنثی شد، اما پیامبر ﷺ تردید نداشت که پس از آن سخنرانی مهم در غدیر، تشکل های شیطانی منافقان قوت خواهد گرفت. از این رو فردی به دستور پیامبر ﷺ اعلام داشت: در طول راه به امر رسول اکرم ﷺ تا رسیدن به شهر مدینه، دو یا سه نفر حق ندارند گرد هم آمده، با یکدیگر زمزمه کنند! با این فرمان، اجتماعات توطئه آمیز سامان نگرفت و کسی نتوانست تا قبل از رسیدن به مدینه دیگر بار توطئه کند، ولی همین امر، گروه ناموافق را بیشتر به پنهان کاری وا داشت. زیرا اطمینان یافتند پیامبر از مقاصد ایشان با اطلاع است. بنابراین مخفیانه گردهم آمده، عهدنامه شان را که بیشتر در مکه نوشته بودند، مورد تاکید قرار دادند، تا به هر وسیله ممکن مانع از تحقق اهداف پیامبر شوند.

در بخشی از آن عهدنامه آمده بود: ⁽¹¹⁾ این عهدنامه ای است که گروهی از اصحاب رسول خدا - مهاجر و انصار - بر مفاد آن اتفاق نموده اند... خداوند رسول خود را به سوی خود خواند و آن حضرت بدون آن که فرد خاصی را به جانشینی برگزیند، به دیار باقی شتافت و اختیار تعیین خلیفه را به مردم واگذار نمود تا هر کسی را که مورد اطمینان آن باشد به جانشینی او و ولایت امر مسلمین اختیار نمایند. رسول خدا کسی را جانشین خود قرار نداد، تا خلافت او در یک خاندان استقرار نیابد و دیگران هم از آن، بهره برند و همچون میراث از شخصی به شخص دیگر منتقل گردد و نیز برای آن که در میان ثروتمندان دست به دست نگردد و هر خلیفه ای نتواند برای اولاد خود تا روز قیامت ادعای خلافت نماید.

آنچه در هر عهد و زمان بر مسلمین لازم است، آن است که بعد از مرگ هر خلیفه، اصحاب حل و عقد نزد یکدیگر نشسته، پس از تبادل افکار و مشورت، زمام امور مسلمین را به کسی بسپارند که درستکارش بشناسند. آن گاه او را صاحب اختیار بر اموال و نفوس آنان قرار دهند. زیرا صلاحیت و لیاقت این امر برای اصحاب حل و عقد است و آنان از تشخیص ولی امر عاجز نخواهند بود. پس اگر کسی ادعا کند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شخص خاصی را به جانشینی خود برگزیده و او را به اسم و نسب معرفی نموده است، سخنی بیهوده گفته و بر خلاف نظر اصحاب رسول الله رای داده و جماعت مسلمین به مخالفت برخاسته است. اگر کسی مدعی شود که خلافت و جانشینی پیغمبر، مانند میراث بعد از او به دیگری منتقل می گردد، سخنی به گزاف گفته است. زیرا رسول خدا فرموده است: ما پیامبران، ارث بر جای نمی نهیم و آن چه از ما باقی بماند، صدقه است. اگر کسی مدعی گردد که خلافت رسول شایسته هر کس نیست، بلکه شخص

خاصی از میان مسلمین سزاوار این مقام است و خلافت حق اوست و برای دیگران سزاوار نیست. زیرا خلافت به دنبال نبوت است و همان حکم را دارد. ادعای وی پذیرفته نیست و گوینده آن دروغگو است. زیرا رسول خدا فرموده است: اصحاب من مانند ستارگان آسمانند. به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می شوید. اگر کسی ادعا نماید که خود سزاوار خلافت است و نه غیر او، زیرا با رسول از نظر نسب و سبب قرابت دارد، و همین معیار در هر عصر و زمان ملاک خلافت است. کلام او بی مورد است. زیرا ملاک و معیار تقوا است و نه قرابت با پیغمبر، چنان که خداوند می فرماید: **ان اکر مکم عندالله اتقیکم**. همچنین رسول خدا فرموده است: تمامی مسلمانان یکی هستند و بر ضد فرد مخالف، در یک صف قرار دارند.

پس کسی که به کتاب خدا ایمان بیاورد و سنت رسول را پذیرا باشد، بر طریق حق است و اشکالی در کار او نیست و کسی که بر خلاف، حرکت کند و از جمع مسلمین جدا گردد او را بکشید. زیرا اصلاح امت در گرو کشتن اوست و کسی که جمعیت امت مرا متفرق سازد و در صفوف شکاف اندازد، او را به قتل برسانید، هرکسی می خواهد باشد. زیرا اجتماع امت مایه رحمت، و جدایی امت مایه عذاب است و امت من هیچ گاه جمع نمی شود و همه در برابر دشمن بسان یک دست، می باشد. از جماعت مسلمانان جدا نمی شود مگر معاندان، که در این صورت ریختن خون آنها مباح است.

آنها در روز عهدنامه را به ابو عبیده جراح سپردند. وی هم آن را به سفارش ایشان در محلی از کعبه دفن کرد و تا زمان خلافت عمر بن خطاب همچنان آنجا بود و به فرمان او از خاک بیرون کشیده شد. ⁽¹²⁾ وقتی نویسندگان طومار، از این کار فارغ گشتند و نماز صبح را با پیامبر ﷺ به جای آوردند، آن جناب

رو به ابو عبیده⁽¹³⁾ کرد و فرمود: آفرین و صد آفرین به مانند تو، که امین امت شده ای! سپس این آیه شریف را تلاوت فرمود: **فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا فیه ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون:**⁽¹⁴⁾ وای بر کسانی که با دست های خود چیزی می نویسند و برای آن که آن را به بهای اندک بفروشدند، می گویند این از طرف خداست. پس وای بر آنان، از آن چه نوشته اند و وای بر آنان، از آن چه از این راه به دست می آورند.

در جستجوی چاره

اوضاع مدینه پس از غدیر همچون گذشته نبود. به نظر تحرکاتی ویژه دنبال می شد که هیچ یک از نظر حضرت پنهان نبود و آن گونه که روا می دید در خنثی کردن آنها می کوشید. تصمیم های حضرت نشان می دهد که آن تحرکات به طور جدی در حال سازماندهی و گسترش بوده است و بایست اقدامات ویژه ای برای مقابله صورت می گرفت. در میان این اقدام ها پیگیری سه امر اهمیت داشت:

1. دور ساختن مخالفان از مدینه.
 2. زمینه سازی برای پذیرش زمامداری علی بن ابی طالب علیه السلام، هر چند وی نسبت به بسیاری از صحابیان سر شناس، کم سن تر است.
 3. بی اعتبار ساختن کسانی که در کمین فرصت اند و بدون داشتن صلاحیت، در پی فراهم سازی زمینه زمامداری خویش اند.
- بهترین راه برای هر سه هدف، اعزام سپاه اسامه به خارج از مرزهای شبه جزیره بود. با بررسی ویژگی های این سپاه بهتر می توان دانست که این اعزام چگونه آن سه هدف را تامین می کرد.

اعزام سپاه اسامة بن زيد (15)

در سال هشتم هجرت، از سوی پیامبر ﷺ سپاهی به فرماندهی جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه برای مقابله با هجوم رومیان روانه آن سرزمین شد اما هر سه فرمانده اسلام در این جنگ به شهادت رسیدند. در سال نهم نیز که خبر آمادگی رومیان برای حمله به سرزمین حجاز، در مدینه انتشار یافت، پیامبر ﷺ با سی هزار تن عازم تبوک شد، ولی همه بدون درگیری به مدینه بازگشتند. حال احتمال خطر جدی بود و به همین علت رسول اکرم ﷺ در آخرین روزهای زندگی، در اواخر ماه محرم سال یازدهم هجری، پیش از آن که در بستر بیماری افتد، سپاهی عظیم به فرماندهی اسامة بن زيد برای گسیل بدان ناحیه فراهم آورد. (16)

ویژگی های سپاه

برخی از ویژگی های بارز این سپاه بدین قرار است:

1. سپاه زمانی روانه می شد که حجاز، به خصوص مدینه، از سوی دشمنان داخلی شبه جزیره به شدت تهدید می شد. (17)
2. فرماندهی آن را جوانی هجده ساله بر عهده داشت.
3. نخستین مهاجران به مدینه و افراد سرشناس در زمره سپاهیان بودند. (18)
4. علی بن ابی طالب علیه السلام به دستور پیامبر ﷺ در این لشکر حضور نداشت.
5. بازگشت این سپاه نزدیک به دو ماه به طول می انجامید. (19) 6. پیامبر ﷺ سرپیچی کنندگان از حرکت سپاه را لعن و نفرین کرده بود. (20) در فردای روز اعزام، رسول اکرم ﷺ به شدت تب کرد و در بستر افتاد. (21) این امر و نیز تهیه ساز و برگ جنگی و کمی سن فرمانده، بهانه ای برای سرپیچی عده ای

شد و از این زمان، حرکت سپاه دچار وقفه گردید. ⁽²²⁾ چون جمعی به فرماندهی اسامه اعتراض کردند و آن را نکوهیدند، رسول اکرم ﷺ فرمود: شما در گذشته نیز مانند امروز که این فرمانده را سرزنش می کنید، فرماندهی پدرش را مورد ملامت قرار دادید، ولی آگاه باشید، به خدا سوگند که او شایستگی فرماندهی را دارا است. ⁽²³⁾ سپس فرمود: **لعن الله من تخلف عن جيش اسامة**: خدای لعنت کند کسی را که از شرکت در سپاه اسامه بتابد. ⁽²⁴⁾ با این همه، سپاهیان از اردوگاه جرف ⁽²⁵⁾ قدمی پیش نهادند. به خوبی معلوم بود که علت درنگ سپاه، سربچی تنی چند از صحابیان با سابقه است، نه افراد عادی سپاه. زیرا در آن صورت رفتار سپاهیان به شورش عمومی تعبیر می شد، نه سرکشی فردی صحابیان سرشناس مانند ابوبکر، عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح، همه به مدینه بازگشتند و اسامه چون سپاه را آشفته و حال پیامبر را وخیم دید در مدینه به رسول اکرم ﷺ عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، آیا اجازه می دهید چند روزی درنگ نمایم تا این که خداوند شما را شفا عنایت فرماید؟ حضرت فرمود: خیر حرکت کن و درنگ منما. اسامه گفت: اگر حرکت کنم و شما در این حال باشید، قلبم اندوهگین خواهد بود. فرمود: به سلامتی و پیروزی حرکت کن. عرض کرد: دوست ندارم حال شما را از مسافران جويا شوم فرمود: فرمان مرا اجرا کن. آن گاه پیامبر ﷺ بی حال گردید و اسامه مہیای حرکت شد.

همین که پیامبر ﷺ به حال خود آمد از موقعیت اسامه و سپاه سوال نمود. به او گفتند ن اسامه خود را آماده حرکت می کند. پس پیوسته می فرمود: سپاه را بفرستید. خداوند لعنت کند کسی را که در سپاه شرکت ننماید! با این همه، کسان حاضر در پیرامون بستر رسول اکرم ﷺ به فرمان های آن حضرت چندان عنایتی نداشتند و گاه فرمان های وی را بر منافع و اهداف خویش تفسیر

و تحریف می کردند. (26) به خوبی معلوم بود که این اخلال و تمرد جدی و فراتر از بهانه است.

رسول خدا ﷺ با مشاهده کارشکنی در حرکت سپاه، با آن که در تب شدیدی به سر می برد، بار دیگر با حالت خشم به مسجد آمد و ضمن نکوهش عاملان کارشکنی، تخلف کنندگان از حرکت سریع سپاه را ملعون خواند. (27) برای پیامبر ﷺ جای تردید نبود که جمعی در انتظار مرگ اویند، اما هر چه تأکید او بر حرکت سپاه بیشتر می شد، سرپیچی قوت می گرفت. زیرا مخالفان می دانستند که این تأکید، دلایل ویژه سیاسی دارد.

اسامه در حالی از مدینه خارج شد که اصحاب در پیشاپیش او در حرکت بودند. در پایگاه جحف در حالی که ابوبکر، عمر و بیشتر مهاجران (28) و نیز از انصار اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و دیگر چهره های سرشناس، در میان لشکر بودند، فرستاده ام ایمن به نزد اسامه آمد و گفت: به مدینه بیایید که رسول اکرم ﷺ وفات یافت. اسامه بی درنگ بازگشت و پرچم را بر در خانه رسول اکرم ﷺ بر زمین نهاد. (29)

حکمت اعزام سپاه

حرکت سپاه اسامه در زمانی رخ می داد که سرزمین حجاز، به خصوص مدینه، موقعیتی ویژه داشت. آوازه اسلام، سرزمین های دور و نزدیک را فرا گرفته بود. این زمان برای آنان که آهنگ مخالفت و ستیز در سر داشتند بهترین موقعیت برای شورش و هجوم به مرکز حکومت نو پای اسلامی بود. در نواحی اطراف، تنی چند ادعای نبوت کرده و شماری را به گرد خویش جمع نموده بودند. از اینان برخی به دستور پیامبر ﷺ سرکوب شدند. (30) اسامه هجده ساله، در حالی فرماندهی بزرگ ترین سپاه آن روز را بر عهده می گیرد که

کاردانی و توان فرماندهی آن را داراست، اما هنوز تجربه نظامی زیادی ندارد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال احتضار است و چون او رحلت کند و بیشتر مهاجران و انصار در مدینه نباشند و خاندان حال احتضار است و چون او رحلت کند و بیشتر مهاجران و انصار در مدینه نباشند و خاندان او نیز سرگرم تجهیز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شوند، بهترین فرصت از سوی مخالفان برای ضربه زدن فراهم است. با این همه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سخت ترین حال، بدون هیچ تردید، بر گسیل این لشکر تاکید می ورزد.

آن حضرت کسانی از مهاجران و انصار را که عامل هیچ گونه پیروزی در جنگ ها نبوده اند در زمره سپاه قرار می دهد ⁽³¹⁾ و حضور آنان را در مدینه لازم نمی شمرد و بلکه به تاکید می خواهد که اینان هر چه زودتر مدینه را ترک گویند. از طرفی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را که عامل پیروزی های متعدد بوده است در مدینه نزد خود نگاه می دارد. باید پرسید: اگر پیران سالخورده لشکر اسامه به دارندگی تجربه نظامی و شجاعت ویژه، در این سپاه حضور یافته بودند چرا به عنوان فرمانده برگزیده نشدند؟! چنان که نوشته اند، کسی از مهاجران اولیه نماند مگر این که به سپاه پیوست. از چهره های سرشناس شهر از جمله عمر بن خطاب، ابوبکر و ابو عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص همه جزو سپاه بودند. ⁽³²⁾ اسامه زمانی که ابوبکر عهده دار خلافت شد، علت حضور نیافتن وی در سپاه را می پرسد. گویا از دیدگاه اسامه، بر پایه تصمیم پیامبر، حضور ابوبکر در مدینه هیچ ضرورتی ندارد، چنان که عمر نیز لازم نبود در مدینه باقی بماند، هر چند ابوبکر از اسامه خواست تا رخصت دهد عمر برای دستیاری خلیفه در مدینه بماند. ⁽³³⁾ این تقاضای ابوبکر دلیل بر آن است که صحابیانی حتی پس از رحلت پیامبر، حکم سیاسی و اجتماعی آن حضرت را نافذ می دانستند، اگر چه

گاه از آن سرپیچی می نمودند. به همین سبب است که تا عصر عثمان نیز چون خلیفه بر خلاف یکی از فرامین پیامبر، کاری صورت می داد از سوی مردم نکوهش می شد، همان طور که عمر و ابوبکر در دوره خلافت خود، مروان بن حکم را که تبعیدی پیامبر بود به مدینه راه ندادند، اگر چه عثمان وی را مشاور اصلی خود در مدینه گردانید.

بر این اساس جانبداری قاضی عبدالجبار معتزلی بی پایه است که می گوید: دلیل آن که ابوبکر رخصت خواست تا عمر در مدینه بماند آن بود که کسی بهتر از او نمی توانست جایگزین وی برای دستیاری ابوبکر شود و شرکت نجستن او در سپاه برای دین احتیاط آمیزتر حضور او در سپاه بوده است.

ابن ابی الحدید می نویسد:

مخالفت با دستور پیامبر برای او اسامه جایز نمی باشد. او حق ندارد کسی را که پیامبر ﷺ عزل نموده، نصب کند یا آن را که رسول اکرم ﷺ نصب کرده، عزل نماید. ⁽³⁴⁾ بر همین پایه بود که چون ابوبکر خیر خلافت خود را برای اسامه فرستاد، اسامه در جواب گفت: من و لشکرم تو را خلیفه نکرده ایم و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد، تا از دنیا رفت. عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد، او مرا عزل کرده، بر من دعوی امیری دارد! ⁽³⁵⁾ جای شگفتی است که اعتراض به کمی سن اسامه در زمان حیات پیامبر ﷺ بهانه سرپیچی مهاجران قرار می گیرد و سپاه بیش از پانزده روز بدین سبب و نیز عذر بیماری پیامبر، از حرکت باز می ماند و پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، در کمتر از نیم روز، این بهانه با یک جمله پاسخ داده می شود و سپاه حرکت می کند! ⁽³⁶⁾ آیا علت این امر جز این است که هم اینک سران گروه مخالف، همه در مدینه اند و فرد سرشناس دیگری در سپاه باقی

نمانده است تا پرچم مخالفت برافرازد؟! زمانی بعد، از ابوبکر شنیده شد که: حتی اگر بیندارم که درندگان مرا پاره پاره می کنند، ماموریت سپاه اسامه را چنان چه رسول اکرم ﷺ دستور داده است، به انجام می رسانم، گر چه جز من کسی باقی نماند. (37) آیا هم زمان اسامه برای سخن و تصمیم رسول اکرم ﷺ به اندازه گفتار و تصمیم ابوبکر ارزش قائل نبودند؟! چگونه همینان در اجرای فرمان پیامبر ﷺ روزها سهل انگاری می کنند و با جسارت، خشم او را بر می انگیزانند، تا جایی که پیامبر، ایشان را نفرین و لعن می کند و آنان همچنان درنگ می نمایند و اینک بدون کمترین واکنش، به فرمان دیگری سر می سپرند و مدینه را ترک می کنند و برای هیچ چیز - حتی به سوگ نشستن برای رحلت پیامبر - عذر نمی آورند؟!

اگر عذر تاخیر نخست آنها، نگرانی از رحلت پیامبر است بایست به موجب این اندوه، دست کم سران ایشان در تشییع، غسل و دفن پیامبر شرکت می جستند، حال آن که محققان و تاریخ نویسان اشاره ای به شرکت ایشان در تجهیز پیامبر نکرده اند! افزون بر این، چگونه می توان پذیرفت که آنان در زمان حیات حضرتش به عذر اندوه رحلت پیامبر، آن بزرگوار را با سربیزی از شرکت در سپاه چنان بیازارند که حضرت ایشان را لعن و نفرین کند!

برخی گویند: اصحاب نمی توانستند فراق پیامبر را در آن حال تحمل نمایند. به همین علت در جرف در انتظار روشن شدن وضعیت پیامبر بودند. این تاخیر به دلیل علاقه و وابستگی شدید به پیامبر بود. و از این اهمال و سستی در انجام وظیفه منظوری نداشتند، جز این که در انتظار یکی از این دو نتیجه بودند: چشمشان با شفای پیامبر روشن شود و یا شرافت شرکت در امر تجهیز آن حضرت نصیب آنان گردد و زمینه را برای کسی که بعد از او عهده دار امور می

شود فراهم نمایند. بنابراین عذر آنان در تاءخیر پذیرفته است و به آنان نمی شود ایراد گرفت. (38) محمد حسین هیکل نیز می نویسد: آنها چگونه می توانستند پیامبر را در آن حال ترک کنند و مسافتی طولانی از مدینه دور شوند! سزاوار همان بود که تا روشن شدن حال پیامبر درنگ کنند. (39) این عذر تراشی بیش از آن که پاسخگو باشد پرسش آفرین است. آیا از شدت علاقه به حضرت بود که با درنگ در حرکت سپاه چنان حضرتش را آزدند که ایشان را لعن و نفرین کرد؟! آیا رسول اکرم ﷺ این حال خود و آنان را درک نمی کرد؟! بنابراین چگونه حتی نیم روز به آنان مهلت نداد؟! حال آن که آنان نه یک روز بلکه بیش از دو هفته در گسیل سپاه سهل انگاری کردند! و نیز آیا مصالح عالی اسلام را آنان بهتر می دانستند یا پیامبر؟

قاضی عبدالجبار معتزلی می نویسد: کسانی که در سپاه صلاحیت رهبری مردم را داشتند لازم بود از سپاه جدا شوند تا یکی از ایشان برای رهبری امت انتخاب گردد. زیرا برگزیدن امام مهم تر از شرکت در جنگ است. بنابراین برای فرد صلاحیت داری مانند ابوبکر که جایز است قبل از انتخاب، از سپاه جدا شود. پس از آن نیز جایز است کسی مانند عمر را از سپاه جدا کند که به او نیاز دارد. (40) اگر این نظر صحیح باشد باید تصمیم رسول اکرم ﷺ را بر اعزام این گروه - نعوذ بالله - لغو و بر خلاف مصلحت مسلمانان بدانیم. اگر انتخاب رهبر دینی مردم امام بر عهده مسلمانان باشد و از افراد سپاه کسانی صلاحیت چنین مقامی را دارا باشند رسول اکرم ﷺ به چه دلیل با دستور اکید از ایشان خواست که هر چه زودتر از مدینه دور شوند؟ آیا پیامبر ﷺ نمی دانست برگزیدن امام مهم تر از شرکت در جنگ است؟! با وجود دستور پیامبر ﷺ بر اعزام سریع سپاه، چگونه درنگ جایز است تا آن گاه کسی پس از جدا شدن از سپاه برای باقی

ماندن دیگری در مدینه رخصت بطلبید؟! رسول اکرم ﷺ تا مرز اجبار از آنها خواست که هر چه زودتر مدینه را ترک کنند و آنها سرپیچی کردند! گذشته از ترک فرمان پیامبر آیا قرآن بدان ها فرمان نداده بود که **ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا:** ⁽⁴¹⁾ هر چه رسول خدا به شما دستور داد، بپذیرید و از هر چه شما را نهی نماید، باز ایستید و نیز **فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکمواک** **فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیمابه** پروردگارت قسم که ایشان ایمان نمی آورند ⁽⁴²⁾ مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف نظر است، داور گردانند و سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی و تردید نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند.

حقیقت آن است که با وجود اظهار نظرهای صریح از محققان اهل تسنن در بیان علت سرپیچی برخی از سپاهیان، دیگر نیازی به این توجیحات نیست، توجیحاتی که نه فقط موضوع را حل نمی کند، آن را پیچیده تر و بی جواب باقی می گذارد.

ابن ابی الحدید می نویسد: زمانی از استادم ابوجعفر نقیب پیرامون روایت صریح در بیان خلافت علی پرسش کردم و گفتم: در باور نمی گنجد که اصحاب پیامبر همه یکدست بکوشند تا از دستور او جلوگیری کنند. این موضوع همانند آن است که اینان بکوشند تا از رو کردن به کعبه در هنگام نماز و از روزه ماه رمضان و... جلوگیری کنند.

استادم گفت: آنها موضوع خلافت را مانند نماز و روزه نمی دانستند، بلکه آن را امری سیاسی و اجتماعی می پنداشتند که اگر خود مصلحت می دیدند در آن با پیامبر مخالفت می کردند و از این کار هیچ پروایی نداشتند. به همین سبب بود که ابوبکر و عمر از شرکت در سپاه اسامه امتناع ورزیدند. زیرا مصلحت دیدند

در مدینه باقی بمانند. (43) ابوجعفر نقیب نمی گوید که آنان برای حضور خود در مدینه چه مصلحتی می دیدند و به مفاد کدام آیه یا گفتار پیامبر ﷺ، دانسته بودند که سرپیچی از فرمان های سیاسی و اجتماعی رسول اکرم ﷺ جایز است! در حالی که قرآن **ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فاتتهوا**، میان امور عبادی و اجتماعی تفاوت نمی گذارد.

آیا رسول اکرم ﷺ آن گروه مهاجران نخستین و انصار حاضر و سپاه را به ترک فرمانی غیر واجب، لعن و نفرین می کرد؟! چگونه از آنها انتظار داشت کاری را که در انجام یا ترک آن کاملاً آزادند، بر خلاف نظر خود، به دستور پیامبر ﷺ به جای آورند؟! شناخت دستورهای استجابی و ارشادی پیامبر ﷺ چندان دشوار نبود و این مورد ویژه - با توجه به دلایل فراوان - از آن نمونه نبوده است.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه 156 نهج البلاغه از قول استادش شیخ ابو یعقوب معتزلی می نویسد:

چون بیماری پیامبر اکرم شدت یافت دستور داد سپاه اسامه به سوی شام حرکت کند و ابوبکر و دیگر بزرگان مهاجر و انصار در آن شرکت جویند، تا اگر حادثه ای برای رسول اکرم ﷺ پیش آید، دستیابی علی به خلافت، از اطمینان بیشتری برخوردار باشد. (44) - این محقق در جای دیگر با اشکال بدین سخن می نویسد: بهتر است بگوییم پیامبر نه قطعاً، بلکه گمان می کرد اگر بمیرد و ابوبکر و عمر در مدینه باشند، پسر عموی علی را کنار می زنند. از این رو به آنها دستور داد از مدینه خارج شوند. ما نیز این کار را در مورد فرزندان خود در هنگام مرگ انجام می دهیم

و در صورتی که ترس داشته باشیم یکی از آنها بعد از مرگ ما همه اموال را تصرف کند و دیگران را محروم نماید، او را به مسافرتی دور دست می فرستیم. (45) از این همه به خوبی دانسته می شود که تأکید بر اعزام سپاه اسامه بن زید واکنشی به موقع برای دور ساختن مخالفان علی بن ابی طالب علیه السلام و زمینه سازی برای زمامداری آن حضرت بوده است. برای آنان که اندکی درک داشتند این برنامه ریزی ده ها پیام داشت و می دانستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین وسیله مسلمانان را به قانون سرپرستی بر پایه لیاقت به جای شهرت و سن بیشتر درس می آموزد تا بدانند همه آنها که در یک سریه کوتاه مدت، مامور و مطیع یک جوان نو رسیده اند، برای امر عظیم سرپرستی امور مسلمین که همتراز مقام نبوت است، شایسته نیستند. جز اینها، این اعزام بیش از پیش، نقاب از چهره ناموافقان برداشت. زیرا مردم آشکارا دیدند که چه کسانی از شرکت در سپاه خودداری ورزیده اند، تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را نفرین کرد.

ننوشته ای گویاتر از صد نوشته

رویدادهای پس از غدیر تا زمان گسیل سپاه اسامه، و رفتارهای مخالفت جویانه عده ای نه چندان اندک از صحابیان، حکایت از آن داشت که جمعی با توجه به بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله در انتظار مرگ او و در اندیشه تصاحب حکومت اند و برای این هدف از هیچ مخالفتی دریغ نمی ورزند. از این رو پیامبر با آگاهی از حوادثی که به زودی رخ می نمود و با شناختی که از برخی اطرافیان خود داشت، در آخرین فرصت زندگی بر آن شد تا با بیان روشن مهم ترین پیامش در دوران رسالت، مسیر آیندگان را ترسیم نماید. آن حضرت روزهای پایانی عمر خویش را بیشتر در خانه عایشه بستری بود. حضرت بستر خود را به خانه دخترش فاطمه علیها السلام منتقل ننمود.

ابوحامد مدائنی در این باره می نویسد:

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نخواست برای فرزند و دامادش مزاحمت فراهم آورد. زیرا انسان در این موقعیت ها در خانه خود راحت تر است تا خانه دیگری، هر چند او دامادش باشد. در روز پنجشنبه چهار روز پیش از ارتحال در آخرین روزها که ارتباط انسان ها از آسمان قطع می گردید، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که در بستر بود تقاضای قلم و کاغذی برای نوشتن وصیت نمود. چند تن از صحابه گرد بستر آن حضرت و زنان و فرزندش فاطمه عَاطِيَةَ در پس پرده ای حاضر بودند.

خلیفه دوم آن رویداد را برای ابن عباس چنین نقل می کند:

ما نزد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضور داشتیم. بین ما و زنان پرده ای آویخته شده بود. آن حضرت به سخن در آمده، گفت: نوشت افزار بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که با وجود آن هرگز گمراه نشوید. زنان پیامبر از پس پرده گفتند: خواسته پیامبر را برآورید. من گفتم: ساکت باشید! شما زنان همنشین پیامبر، هرگاه او بیمار شود سیلاب اشک می ریزید و هرگاه شفا یابد گریبان او را می گیرید! در همین حال رسول خدا گفت: آنان از شما بهترند. ⁽⁴⁶⁾ محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

یکی از حاضران سخن حضرت را در حضورش رد کرد و گفت: درد بر او غلبه کرده و نمی داند چه می گوید... و رو به دیگران گفت: قرآن نزد شماست، همان برای ما کافی است. در میان حاضران اختلاف شد و به یکدیگر پرخاش کردند. برخی سخن او را تاءیید می کردند و برخی سخن رسول خدا را. بدین ترتیب از نوشتن نامه جلوگیری شد.

ابن عباس ⁽⁴⁷⁾ می گوید:

چه روزی بود روز پنجشنبه! بیماری پیامبر در آن روز شدت یافت. فرمود: کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. یکی از افراد حاضر گفت: پیامبر خدا هذیان می گوید! به پیامبر گفتند: آیا خواسته ات را برآوریم؟ فرمود: آیا بعد از آن چه انجام شد! بنابراین پیامبر دیگر آن را نطلبید. (48) و نیز می گوید:

در حضور پیامبر دعوا و جنجال صورت گرفت. گفتند: پیامبر را چه شده است، آیا هذیان می گوید؟ آنان سخن خود را تکرار کردند. حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذارید، زیرا حالت درد و رنجی که من دارم از آن چه شما مرا به آن می خوانید و نسبت می دهید بهتر است.

سپس به سه چیز وصیت نمود:

1. مشرکان را از شبه جزیره بیرون کنید.

2. به هیات های نمایندگی همچنان که من عطا می دادم، عطا دهید.

پیامبر از بیان موضوع سوم ساکت ماند. (49) نیز می نویسند: چون به پیامبر چنین گفتند و با یکدیگر به گفتگو پرداختند، رسول اکرم ﷺ فرمود: از نزد من بیرون روید. (50) با وجود اعتراف عمر بن خطاب به این که گوینده آن سخن وی بوده است همچنان اخبار این موضوع در کتاب ها با حذف و تحریف نقل می شود و آن جمله اهانت آمیز یا گوینده آن ذکر نمی شود. (51) و به توجیه آن می پردازند. (52) ابن ابی الحدید پس از پذیرش اخبار آن واقعه می نویسد:

البته این رفتار از عمر بن خطاب چندان دور از انتظار نبود. زیرا همیشه در سخنان عمر درشتی و زشتی بود و اخلاقی با جفا، حماقت، تکبر و اظهار بزرگی همراه بود. چون کسی این سخن او را بشنود تصور می کند او واقعا عقیده داشته است که پیامبر هذیان می گوید. معاذالله که قصد او ظاهر این کلمه

باشد. لکن جفا و خشونت سرشت وی، او را به ذکر این سخن وا داشت که
تواند نفس خود را مهار کند. بنابراین نباید بر او خرده گرفت. زیرا خدا او را
چنین آفریده بود و او در این رفتار از خود اختیاری نداشت. چون نمی توانست
طبیعت خود را تغییر دهد. بهتر آن بود که بگوید: بیماری بر پیامبر چیره شده
است، یا آن ک در غیر حال طبیعی بیهوشی سخن می گوید. ⁽⁵³⁾ باید از این ابی
الحدید پرسید: مگر تفاوت این دو جمله با جمله قبل چیست!

حقیقت آن است که عمر بن خطاب بدان چه می گفت، معتقد نبود. او می
دانست که با این اعتقاد، وی در زمره مشرکانی قرار خواهد گرفت که به رسول
اکرم صلی الله علیه و آله جنون و سحر نسبت می دادند؟ از شان وی به دور است که آن دسته
از آیات قرآن که این نسبت ها را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور می دارد، نشنیده و نخوانده
باشد. وی حتما آیات سوره نجم و حاقه را شنیده بود که:

ما ضل صاحبکم و ما غوی. و ما یطق عن الهوی. ان هو الا وحی یوحی.
علمه شدید القوی. ⁽⁵⁴⁾

انه لقول رسول کریم. و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تو منون. و لا بقول کاهن
قلیلا ما تذکرون. تنزیل من رب العالمین. و لو تقول علینا بعض الاقاویل. لاخذنا
منه بالیمین. ثم لقطعنا منه الوتین. ⁽⁵⁵⁾

جز این آیات، عقل این ویژگی ها را از مقام نبوت دور می داند. زیرا در آن
صورت پیامبر صلی الله علیه و آله هم همانند دیگران خواهد بود و به کمترین سخن او نمی
توان اعتماد کرد. بنابر این، هدف او از اظهار این نسبت چه بود؟ آیا او روا نمی
دید که پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی بنویسد که جهانیان تا پایان روزگار از گمراهی
برهند؟ آیا چیزی ارجمندتر از هدایت همه مردم تا پایان جهان وجود دارد؟
مصلحت چه امری از این بالاتر بود؟ ابوبکر نیز در هنگام وصیت به خلافت

عمر، کاملاً از حال طبیعی بیرون رفت ولی هذیان گوییش نخواندند! با آن که مقام و شاعن پیغمبر را نداشت. او در تحریر فرمان خلافت بیهوش شد و عثمان از ترس آن که ابوبکر پیش از وصیت بمیرد، فرمان را بدون نظر ابوبکر، با تعیین جانشینی عمر تمام کرد و وقتی ابوبکر به هوش آمد آن را امضا نمود! (56) آیا فرمان و تقاضای رسول گرامی ﷺ الزام آور نبود؟ چگونه اهل بیت حضرت از آن سخن، وجوب و الزام دانستند؟ جز این، آیا جایز است گفتارهای غیر الزامی رسول اکرم ﷺ را بدین گونه رد کرد، با آن که روا نیست در خضور مردمان عادی، در حال بیماری و احتضار چنین با بی احترامی، بلند سخن گفت؟! این که رسول اکرم ﷺ پس از آن رفتار از نوشتن خودداری کرد نه بدان سبب بود که فرمان خویش را واجب نمی دانست بلکه علت دیگری داشت که ذکر خواهیم کرد.

واقعیت چنین نشان می دهد که حاضران در آن مجلس از آن فرمان جز الزام و وجوب استنباط نکردند و اگر جز این بود کارشان به اختلاف و دعوا نمی انجامید. هر کس می خواست بدان عمل می کرد و هر که نمی خواست عمل نمی کرد. اما چون گروه ناموافق نمی توانستند وجوب و الزام آن را بپذیرند و آن گاه آشکارا از آن سرپیچی نمایند در اصل این که تقاضای مورد نظر از روی عقل و حواس سالم بیان شده است، تشکیک کردند تا اصلاً پیگیری آن لازم نباشد، همان طور که مردم هیچ گاه بهانه گیری مریض بیهوده گو را دنبال نمی کنند! دور از مقام نبوت

آیا از میان همه آن چه رسول اکرم ﷺ در مدت زندگی و در روزهای پایانی عمر فرموده بود تنها همین جمله بود که از شدت پیدا کردن بیماری و... صادر می شد؟! چگونه در مورد فرمان بسیج سپاه اسامه و تأکید و پیگیری آن،

کسی به پیامبر نسبت هذیان نداد و این ماموریت را فقط به تاخیر انداختند؟! علت این بود که با تاءخیر در حرکت سپاه نیز به هدف خود می رسیدند. به همین علت تا آخرین لحظه و حتی چهار روز بعد از درخواست نگاشتن وصیت، نسبت به بسیج لشکر اسامه همچنان اصرار می ورزید و سرپیچی کنندگان را مورد لعنت قرار می داد، اما با چنین نسبتی مواجه نشد و فقط فرمان او پیروی نگردید. ولی بعد از انجام بیعت مردم با ابوبکر، آن فرمان با قوت و تصمیم جدی به انجام رسید!

وصیت شفاهی پیامبر پس از این اتهام مورد انکار و مخالفت قرار نمی گیرد و دو موضوع نخست آن پذیرفته و فقط یک مورد از قلم می افتد. نیز در آخرین ساعات زندگی، چنان که گویند، پیامبر ﷺ دستور داد ابوبکر برود نماز گزارد و این دستور هذیان یاد نمی شود! (57) پیشتر جمله ای از ابو جعفر نقیب نقل شد که وی ضمن پذیرش همدستی اصحاب بر جلوگیری از به خلافت رسیدن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته است: آنها مسئله خلافت را همچون مسایل دیگر دنیوی می پنداشتند، مانند فرماندهی فرماندهان و تدبیر جنگ ها و سیاست رعیت پروری. به همین سبب در صورتی که در آن مسایل مصلحتی می دیدند، از مخالفت با دستورهای پیامبر ﷺ پروایی نداشتند... (58)

مفاد وصیت و علل پیشگیری از نوشتن آن

عمر بن خطاب ضمن گفتگوش با ابن عباس می گوید: (59) رسول خدا ستایش زیادی از علی می نمود که البته آن گفته ها چیزی را ثابت نمی کند و حجت نمی باشد. او در حقیقت می خواست با ستایش از علی امت خود را بیازماید که تا چه حد پیرو فرمان پیامبر خویش اند. آن حضرت در هنگام

بیماری تصمیم داشت در این مورد تصریح نماید ولی من از آن جلوگیری کردم.
(60) و در روایت دیگر آمده است:

رسول خدا خواست او را نامزد خلافت نماید و من از ترس بروز فتنه مانع شدم. و پیامبر از درون من آگاه شد و از اصرار بر تقاضای خود خودداری کرد.
(61) ابن عباس می گوید:

در یکی از مسافرت های عمر به شام، روزی بر شتر خود به تنهایی حرکت می کرد که به من گفت: ابن عباس! از پسر عمویت شکوه مندم. از او خواستم همراه من بیاید و او موافقت ننمود. من همچنان او را رنجیده و خشمگین می بینم. فکر می کنی خشم او از چیست؟ گفتم: تو خود می دانی. عمر گفت: فکر می کنم او هنوز از خلافت و از دست دادن آن ناراحت است؟ گفتم: آری، چنین است. او گمان دارد رسول خدا وی را برای خلافت برگزیده بود. عمر گفت: رسول خدا او را برای خلافت برگزید، اما چه باید کرد که خدا چنین نمی خواست! رسول خدا چیزی را خواست و خداوند چیز دیگری را اراده نمود. آن گاه اراده خدا استوار گشت و اراده رسول خدا اجرا نگردید. مگر هر چه رسول خدا اراده نمود، انجام شد؟! خواست عمویش (ابولهب) مسلمان شود و خداوند اراده نکرد و مسلمان نشد. (62) نکته حایز اهمیت آن که پس از تقاضای حضرت که فرمود قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید عمر بن خطاب، موضوع نوشته و نیز جزئیات و ترکیب جمله حضرت را دانست. واکنش سریع او دلیل آن است که او اصل جمله را کامل می دانسته است. وی در آن موقعیت همه چیز را به دقت زیر نظر داشته و تیزهوشی و زمان سنجی را به حد بالا به کار گرفته است، اما چنین نبود که غیر او بدین نکته پی نبرده باشد.

ترکیب گفتار حضرت به گونه ای بود که به احتمال زیاد، اغلب افراد پیرامون حضرت دانستند که او می خواهد چه بنویسد.

اولاً: تردید نبود که آن نوشته پیرامون مسایل احکام و امور عادی نیست. زیرا بر پایه مفاد آن تقاضا، هر کس از آن پیرامون می کرد هرگز گمراه نمی شد. اگر موضوع نوشته آن نمونه مسایل بود، کسی با نوشتن آن مخالفت نمی ورزید، آن هم با طرح چنان جمله اهانت آمیز. نوشته مورد نظر هر چه بود پیرامون مسئله ای بود که عمر از بیان آن سخت هراس داشت تا جایی که هنوز آن را نشنیده چنان خشمناک گردید که به گفته ابن ابی الحدید نتوانست نفس خود را مهار کند و از اظهار آن نسبت ناروا باز ایستد.

دوم: آن جمله نانوشته هر چه بود، بخشی از آن در همان تقاضای حضرت نهفته بود. زیرا رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چون این مطلب را بنویسم، دیگر کسی گمراه نمی شود. گویا پیشتر حضرتش جمله ای شبیه آن را فرموده بود و شباهت آن جملات سبب شد که وی بی درنگ در پاسخ تقاضای پیامبر بگوید لازم نیست به چیزی وصیت شود. قرآن در میان ماست. همان کتاب خدا ما را بس است!

او از کجا دانست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواهد چیزی را ضمیمه کتاب خدا کند؟! واقعیت آن است که مفاد وصیت مورد نظر حضرت کاملاً معلوم بود. آن چه او در صدد انجامش بود، نگاشتن آن وصیت بود نه فقط بیان آن. زیرا موضوع آن را بارها بیان فرموده بود. شک نیست که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان مسئله ای بدان اهمیت را که هدایت امتش در گرو آن است تنها به آن لحظه حساس وا نمی نهد. زیرا می داند اگر موفق به انجام آن نشود امتش گمراه خواهند شد. بنابراین باید پیشتر بارها آن را یادآور شده باشد. اگر جز این باشد باید پذیرفت

که او با موفق نشدن به نگاشتن آن وصیت، امتش را برای همیشه در گمراهی رها کرده است. گذشته از این تحلیل، تاریخ نیز نشان می دهد که پیامبر پیش از این رویداد تلخ و هم پس از آن، چیزی فرموده است که در بردارنده مفاد همان جمله ای است که در تقاضای قلم و کاغذ بیان کرد. آن فرموده چیزی جز حدیث ثقلین نبود. صحابیانی بارها از آن حضرت شنیده بودند که:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا ابدًا و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. (63) من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم: کتاب خدا و خاندانم. تا آن زمان که بدین دو تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد. و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

ابن حجر می نویسد:

در یکی از روزهای آخر زندگانی رسول اکرم ﷺ که جمعی از یاران در اطراف بستر او گرد آمده بودند، خطاب به آنان فرمود:

مردم مرگ من فرا رسیده و به زودی از میان شما می روم. آگاه باشید، در میان شما قرآن و اهل بیت (64) خود را به ودیعت می گذارم تا از هر دو اطاعت کنید. آن گاه دست علی را گرفت و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با علی است و از هم جدا شدنی نیستند. (65)

پیامبر ﷺ وصیت را نوشت

مخاطبان وصیت پیامبر ﷺ دو گروه بودند: موافقان و مخالفان. از این دو، مخالفان برای رهایی از گمراهی و شناخت بهتر حقیقت، به نوشته شدن آن وصیت نامه نیازمندتر بودند، هر چند همینان با گستاخی، از آن اظهار بی نیازی کردند. بنابراین، نوشتن آن دیگر چه فایده ای داشت! کسانی که در حضور پیامبر

ﷺ به وی نسبت بیهوده گویی می دهند در صورت نگاشته شدن آن وصیت به جد می کوشیدند تا آن نسبت را به هر شیوه ممکن به اثبات رسانند و در راه اثبات آن، خون ها بریزند، شاید آن وصیت را از اعتبار ساقط کنند. پس از آن، راه طعن و ایراد به اصل نبوت هموار می شد و این پندار، پیروانی می یافت که در هر زمان عامل اختلاف و منازعه باشند. پس بهتر همان بود که رسول اکرم ﷺ به جای آورد و از نوشتن خودداری کرد. شاید به همین دلیل بود که پیامبر ﷺ تقاضای نگاشتن آن وصیت نامه را در مسجد در حضور مردم مطرح نکرد. زیرا سابقه بیبایی و جسارت افراد، از غدیر تا زمان گسیل لشکر اسامه، نشان می داد که این تقاضا حتی اگر در حضور عموم در مسجد مطرح شود با مخالفت روبرو می گردد، مخالفتی به مراتب شدیدتر و زیانبار از آن چه در منزل رخ داد. نحوه جسارت به پیامبر ﷺ در خانه، گواه آن است که عده ای مصمم بودند به هر بهایی از نگاشتن این وصیت جلوگیری کنند. آنها چون عزم پیامبر ﷺ را جدی و مفاد پیام را به طور روشن مانعی برای زمامداری خود دیدند راهی جز نسبت هذیان نیافتند. زیرا هیچ سخنی غیر از این ممکن نبود تا این حد از نگاشتن وصیت جلوگیری کند. اثبات این نسبت، منصب نبوت را هم مخدوش می ساخت و پیامبر ﷺ را در حد عادی ترین مردم قرار می داد که در شدت تب، بیهوده می گوید. این بهایی سنگین بود که پایه نبوت و همه گفته های دیگر حضرت را هم متزلزل می ساخت. زیرا در صورت اثبات آن، این احتمال نزد مردم روا دانسته می شد که چه بسا پیامبر ﷺ، دیگر گفتارهایش را نیز در حالی بیان کرده است که حواس و درک کاملی نداشته است! شاید هم به همین دلایل بود که چون به رسول اکرم ﷺ عرض شد آن چه خواستید برای شما نیاوریم؟ فرمود: دیگر پس از چه؟! آیا پس از این؟ (66) آنان که برای

نیل به مقاصد خویش تا این حد پیش بتازند معلوم است که حضور عمومی مردم نیز باز دارنده آنان نخواهد بود. از همین رو رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن تقاضا را فقط در اندرون خانه مطرح کرد. زیرا اگر قرار است بی احترامی صورت گیرد، سزاوارتر آن که در محیطی محدودتر پیش آید نه در جمعی بزرگ، تا روحیه مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن و دین، به دیگران سرایت نکند و جمع بیشتری را به انحراف و هلاکت نیندازد.

چنین به نظر می رسد که اگر آن جسارت میان مسجد رخ می داد، دامنه آشوب بالا می گرفت و به کشتار و خونریزی می انجامید. زیرا با توجه به آن که در اخبار می خوانیم پس از گفته عمر، عده ای به طرفداری او گفتند قلم و کاغذ بیاورید و جمعی گفتند بیاورید، معلوم می شود که این صحابی نامور در انجام عزم خود تنها نبوده است. طبیعی است که در مجمع بزرگ تر هر دو گروه موافق و مخالف شمار بیشتری را به همدستی و دفاع می طلبید است که و آن گاه رویداد آشوب و زدو خورد حتمی بود و این امر با هدف حضرت سازگاری نداشت. چنان که آن حضرت همان نزاع و گفتگوی میان خانه را تحمل نکرد و فرمود: از من دور شوید که سزا نیست نزد هیچ پیامبری چنین جنجال و ستیز شود. چطور ممکن است با نوشته ای که از هم اکنون مورد اختلاف قرار گرفته و چنان ضربه قاطع و دامنه داری بر آن وارد آمده که اندازه و عمق آن معلوم نیست، مردم هدایت شوند و با وجود آن گمراه نگردند. ⁽⁶⁷⁾ اما آن چه با هدف حضرت منافات نداشت بیان آن وصیت نامه - بدون نوشتن - در حضور مردم در مسجد بود. بدین منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اوج بیماری وارد مسجد شد و مقابل منبر ایستاد و در حالی که اشک در چشمان مردم حلقه زده بود، فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. (68) من دو چیز گرانقدر در میانتان باقی می گذارم: کتاب خدا و خاندانم.

در برابر تاریخ

در همان مجلس، جمعی بر گوینده آن جمله جسارت آمیز شوریدند که این چه کلامی است می گویی! مردم - به خصوص آنها که در آن دم، پیامبر بودند - به قرآن آشنا بودند و بی پایگی آن سخن را که قرآن نزد ماست، همین کتاب خدا ما را کافی است. خوب درک می کردند. زیرا همان قرآن این نسبت را از پیامبر دور می داشت. **ما ضل صاحبکم و ما غوی. و ما ینطق عن الهوی.** ان هو الا وحی یوحی. (69) مگر قرآن را جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله - که اینک نسبت هدیانش می دهند - بر آنها خوانده است! قرآن گفتار او را بر گرفته از عقل و حکمت - و بالاتر، مستند به وحی الهی - یاد می کند. اگر روا باشد که کمتر سخنی جز از این منشاء از وی صادر شود پس از این دیگر به کدام سخن او می توان اعتماد کرد؟!

آن رفتار بدون نزاکت، چنان حضرت را آزرده که لحظه ای حضور ایشان را نزد خود تحمل نکرد! حال آن که قرآن فرموده است:

ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله لی الدنيا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا (70) کسانی که خدا و رسولش را می آزارند، خداوند در دنیا و آخرت لعنتشان می کند و برای آنان عذاب خوار کننده فراهم کرده است.

قرآنی که آنها آن را برای هدایت مردم کافی می دانستند، فرموده بود:

و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا. (71) آنها که از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کنند و از حدود الهی تعدی نمایند، خداوند ایشان را بر آتش داخل کند **فان له نار جهنم خالدین فیها ابدًا.** (72) برای آنها آتش جهنم قرار

داده شده است تا برای همیشه در آن باقی باشند. **فقد ضل ضلالا مبینا.** (73) چنین کسی دچار گمراهی بس آشکاری شده است.

راستی پیامبر ﷺ خود نمی دانست که پس از او کتاب خدا برای هدایتشان کافی است؟! دور نیست بگوییم آنها خود را از پیامبر ﷺ به کتاب خدا آشناتر می دیدند!

واقعیت آن است که صحابی سرشناس، عمر بن خطاب، با وجود همه زیرکی و سیاستش، در اینجا و پس از آن نتوانست به شیوه ای گام بردارد که تاریخ او را مورد بازخواست قرار ندهد. سرپیچی از شرکت در لشکر اسامه، شرکت نجستن در مراسم غسل، تکفین و دفن پیامبر ﷺ، انکار رحلت پیامبر تا رسیدن ابوبکر از سنج، کوشش چشمگیر برای به خلافت رسیدن ابوبکر، درگیری با حباب بن منذر و سعد بن عباده در سقیفه، گسیل افراد به خانه فاطمه برای بیعت گرفتن از بست نشینان در خانه، شکستن شمشیر زیبر، کتک زدن مقداد و مواردی از این نمونه، برای اثبات این نظر تاریخی کافی است که آن رفتار دور از نزاکت، نوعی کوشش برای تصدی منصب زمامداری بود. (74) کوشش هایی از این نمونه بود که علی بن ابی طالب رضی الله عنه به وی فرمود: امروز کار زمامداری را برای ابوبکر محکم کن تا فردا هم نصیب خود تو شود. یکی از پژوهشگران برجسته (75) در تحلیل آن رفتار جسارت آمیز می نویسد:

اگر روان پزشکی بر بالین بیماری آید می گوید نوشت افزار بیاورید تا چیزی بنویسم که اگر از آن پیروی شود هرگز کسی گمراه نگردد و بر خواسته خود تاکید می ورزد، برای آن که بداند بیمارش به راستی هذیان می گوید یا خبر، بر او نعره و نهیب نمی کشد و دستور می دهد نوشت افزار آورند تا بیمار آن چه خواهان است، بنویسد، تا از نوشته اش، هذیان گویی احتمالی او را تشخیص

دهد. اما برخی از آنها که بر بالین پیامبر رحمت حاضر شدند از مراعات کمترین اصول عیادت بیمار چیزی نمی دانستند. اگر کسی اصرار داشت که هذیان گویی مقام شامخ نبوی را ثابت کند دور از مقام والای نبوی! خوب بود خواسته حضرت را برآورد و از نوشته، هذیان گویی به اثبات رسد. در آن صورت وی مدرک کتبی در دست داشت و دیگر کسی وی را به چنان اتهام نکوهش نمی کرد.

اگر گوینده آن جمله اهانت آمیز کمترین احتمال و کوچک ترین حدسی می زد که پیامبر ﷺ قلم و کاغذ می طلبد تا خود او یا یکی از دوستانش را به جانشینی معرفی کند، از نبی اکرم ﷺ به عظمت یاد می کرد، همان گونه که از وصیت ابوبکر نسبت به خود استقبال کرد.

راستی، آیا پیامبر در آن روزها که پیوسته تب وی شدت می گرفت، نماز نمی خواند؟ حال مزاجی وی در هنگام نماز چگونه بود؟ آیا او به گفتار خود توجه نداشت؟ آیا وی در زمان شدت تب، گیرنده وحی نبود تا تقاضاهایش اموری باشد که جبرئیل از سوی خداوند به وی وحی کرده است؟ آیا او در آن ساعت تصمیم داشت چیزی را از جانب خود بر قرآن بیفزاید یا از آن بکاهد؟! صحابیانی جز قرآن از وی سخنان بسیاری شنیده بودند که وحی الهی بود و همگان آن کلمات احادیث قدسی را مانند آیات، فرموده الهی می دانستند و پیروی از آن را لازم می شمردند.

گوینده **ان الرجل لیهجر، حسبنا کتاب الله** نه تنها میان قرآن و اهل بیت جدایی انداخت، میان قرآن و پیامبر نیز جدایی انداخت. او در بخش اول کلامش رسول اکرم ﷺ را الرجل خطاب کرد و رسول الله نخواند و این یعنی فرو آوردن منزلت شامخ رسول گرامی در حد مردم عادی آن گاه که او رسول

الله نباشد، ممکن است آن چه می گوید بر خلاف کتاب خدا و فرمان الهی باشد. در آن صورت نمی توان به گفتار وی توجه کرد و باید **حسبنا کتاب الله** گفت. این تعبیر یعنی میان قرآن و پیامبر جدایی انداختن. وقتی بشود بین پیامبر و قرآن جدایی انداخت، به آسانی می توان بین قرآن و اهل بیت را جدا کرد و **علی مع الحق و الحق مع علی** را بی اعتبار شمرد.

ان الرجل ليهجر گفتن و **حسبنا کتاب الله** را شعار قرار دادن، یعنی زباندار را بستن و بی زبان را آزاد گذاشتن. از همین سیاست بود که در صفین، قرآن سخنگو علی را کنار نهادند و قرآن بی زبان را بر نیزه ها کردند و شعار قرار دادند. هر زمان خلفا خواستند ستمی روا دارند برای توجیه کرده خود، قرآن بی زبان را به صحنه آوردند و آن گاه تا توانستند بر زبان داران ستم روا داشتند.

در همه ادیان، پس از رحلت پیامبرشان، کتابشان را تحریف کردند، اما قرآن که مصون از تحریف و دستبرد معرفی شده بود از سوی دنیا طلبان به شیوه ای مرموز تحریف شد و آن جدا سازی آیات از مفسر بود. وقتی سخنگو و مفسر کتابی از اظهار نظر باز داشته شود هر کس می تواند مطلب آن کتاب را آن گونه که بخواهد تفسیر و تاویل کند. آن فرد با گفتن **حسبنا کتاب الله** چنین به مردم وانمود که حضرت برای نوشتن قرآن دیگری قلم و کاغذ می طلبد، حال آن که مردم برای هدایت خود به بیش از قرآن نیازمند نیستند. پس حضرت آن جملات را با درک و حواس کامل بیان نکرده است! بنابراین آوردن قلم و کاغذ بیهوده است!

چه کسی به وی خبر داد که پیامبر ﷺ می خواهد قرآن دیگری بنگارد؟ بر پایه کدام آیه و حدیث، قرآن بدون مفسر می تواند امت را هدایت کند؟ پیامبر ﷺ خود تا زنده بود کمترین ابهام و شبهات پیرامون آیات را روشن می ساخت

و حال در هنگام رحلت می بایست مرجعی برای تفسیر و تاویل آیات تعیین کند تا سود جویان، هر آیه را به رای خود تفسیر نکنند. قرآن خود می فرماید:

و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا. (76) ما از قرآن آن چه فرو می فرستیم مایه درمان و رحمت برای مومنان است و ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

چگونه آیات پروردگار برای عده ای مایه درمان و رحمت است و برای گروهی مایه زیان؟! این ویژگی قرآن در عصر نبوی و پس از رحلت آن حضرت وجود داشته و دارد و هرگز هیچ کس تضمین نکرده است که قرآن بدون تفسیر و تاویل صحیح، مایه نجات جهانیان باشد.

در آستانه رحلت پیامبر ﷺ

رسول اکرم ﷺ در آخرین حج (77) در عرفه، در مکه، (78) غدیر خم، (79) در مدینه قبل از بیماری (80) و بعد از آن (81) در جمع یاران، یا در هنگام سخنرانی عمومی، با صراحت و بدون هیچ ابهام، از رحلت خود خبر داد. قرآن نیز رهروان رسول خدا ﷺ را آگاه ساخته بود که پیامبر هم در نیاز به خوراک و پوشاک و ازدواج و وقوع بیماری و پیری، مانند دیگر افراد بشر است و همانند آنان خواهد مرد. (82) آن حضرت در حجة الوداع، در هنگام رمی جمرات، فرمود: مناسک خود را از من فرا گیرید. شاید بعد از امسال دیگر به حج نیایم. (83) هرگز مرا دیگر در این جایگاه نخواهید دید. (84) هنگام بازگشت نیز در اجتماع بزرگ حاجیان فرمود: نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم. (85) عبدالله بن مسعود گوید: پیامبر ﷺ یک ماه قبل از رحلت ما را از وفات خود آگاه نمود... عرض کردیم: ای رسول خدا، رحلت شما چه موقع رخ

خواهد داد؟ فرمود: فراق نزدیک شده و بازگشت به سوی خداوند است. (86)
زمانی نیز فرمود:

نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم. من دو چیز گران در میان شما می گذارم و می روم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم... و خداوند لطیف و آگاه به من خبر داد که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس خوب بیندیشید چگونه با آن دو رفتار خواهید نمود. (87) روزی به آن حضرت خبر دادند که مردم از وقوع مرگ شما اندوهگین و نگران اند. پیامبر ﷺ در حالی که به فضل بن عباس و علی بن ابی طالب علیهما السلام تکیه داده بود به سوی مسجد رهسپار گردید و پس از درود و سپاس پروردگار، فرمود: به من خبر داده اند شما از مرگ پیامبر خود در هراس هستید. آیا پیش از من پیامبری بوده است که جاودان باشد! آگاه باشید، من به رحمت پروردگار خود خواهم پیوست... (88) در فرصتی دیگر با سفارش مردم به رعایت حقوق انصار به ایشان فرمود:

ای گروه انصار، زمان فراق و هجران نزدیک است. من دعوت شده و آن را پذیرفته ام... بدانید دو چیز است که از نظر من بین آن دو هیچ تفاوتی نیست. اگر آن دو مقایسه شوند میانشان به اندازه تار مویی فرق نمی گذارم. هر کس یکی را ترک کند مثل این است که آن دیگری را هم ترک کرده است... آن دو کتاب آسمانی و اهل بیت رسالت هستند... سفارش مرا در مورد اهل بیت من رعایت کنید... نیز فرمود: آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر بدان چنگ زنید، پس از آن هرگز به ضلالت نیفتید! گفتند: بلی، ای رسول خدا. فرمود: آن علی است. با دوستی من دوستش بدارید و به احترام و بزرگداشت من، او را محترم و بزرگ بدارید. آن چه گفتم جبرئیل از طرف خداوند به من دستور داده

است. ⁽⁸⁹⁾ ابن حجر هیتمی گوید: پیامبر در بیماری خود که به رحلتش انجامید، فرمود:

مرگ من به همین زودی فرا می رسد و من سخن خود را به شما رساندم و راه بهانه و عذر را بر شما بستم. آگاه باشید، من کتاب پروردگارم و اهل بیت خود را در میان شما می گذارم و می روم. سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: این شخص علی بن ابی طالب است که همراه با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نشوند تا روز قیامت که با من ملاقات نمایند. ⁽⁹⁰⁾ در روز دوشنبه، آخرین روز زندگی رسول اکرم ﷺ آن بزرگوار در مسجد پس از انجام نماز صبح فرمود: ای مردم، آتش فتنه ها شعله ور گردیده و همچون پاره های امواج تاریک شب روی آورده است. ⁽⁹¹⁾ رسول خدا ﷺ به حالی جان سپرد که سر در دامن علی بن ابی طالب علیه السلام داشت. ⁽⁹²⁾ وی آخرین کسی بود که رسول خدا ﷺ با او گفتگو کرد. ⁽⁹³⁾ او شیون کنان، رحلت پیامبر ﷺ را به اطرافیان خبر داد. در این زمان ابوبکر به محل سکونت خود در سنج ⁽⁹⁴⁾ رفته بود و عایشه به دنبال وی فرستاد تا بی درنگ به شهر آید. ⁽⁹⁵⁾

انکار رحلت رسول خدا ﷺ

چون خبر وفات پیامبر ﷺ زمزمه شد، عمر بن خطاب ⁽⁹⁶⁾ به نهیب فریاد برآورد: هرگز چنین نیست. این بعضی از منافقان اند که می پندارند پیامبر مرده است! مردم! بدانید، به خدا سوگند، رسول خدا نمرده است بلکه به سوی پروردگار خود رفته، همان گونه که موسی به سوی پروردگار خود رفت. او چهل روز از پیروان خود غایب بود و پس از این که گفته شد او مرده است به نزد ایشان بازگشت. به خدا سوگند، رسول خدا باز می گردد و دست و پای کسانی را که گمان برده اند او مرده است، قطع خواهد کرد ⁽⁹⁷⁾.

او بی وقفه مردم را بیم می داد و در هراس و تردید می گذرد⁽⁹⁸⁾ و آن کلمات را به قدری تکرار کرد که دهانش کف نمود.⁽⁹⁹⁾ می گفت: هر کس بگوید او مرده است با این شمشیر سر از تنش جدا خواهم کرد.⁽¹⁰⁰⁾ خداوند تا وعده هایش را به دست او عملی نسازد وی را نزد خود نمی برد. پیامبر نمی میرد تا منافقان را نابود کند.⁽¹⁰¹⁾ در آن هنگامه از خانواده حضرت کسی در رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ تردید نداشت و از همین رو، جز عباس، عموی پیامبر، شنیده نشد که کسی با عمر سخن گفته و به او توجهی کرده باشد. جز این که برخی چون جنجال او را شنیدند، گفتند: وی چه می گوید!! پیرسید: مگر رسول خدا در این باره به تو چیزی فرموده که این گونه سرا سیمه و آشفته سخن می گویی! و او در پاسخ گفت: نه، اصلاً.⁽¹⁰²⁾ موضوع رحلت برای خاندان پیامبر ﷺ و مردم چنان قطعی و بدیهی بود که ابن ام مکتوم نابینا⁽¹⁰³⁾ نیز که جسد مطهر را نمی دید همانند عباس در اعتراض به عمر گفت:

تو از خود چه می گویی! مگر قرآن نیست که می فرماید:

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسول اءفان مات او قتل انقلبتم
 علی اءعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین.
⁽¹⁰⁴⁾ محمد جز فرستاده ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند، نیست.
 آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود به شیوه جاهلیت بر می گردید!
 هرکس از عقیده خود باز گردد هرگز هرگز هیچ زبانی به خدا نمی رساند و به
 زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

عباس می گوید:

تردید نیست که رسول خدا مرده است. بیایید او را دفن کنیم. با فرض قطعی
 که وی مرده است آیا خداوند شما را یک بار طعم مرگ می چشاند و رسولش

را دوبار! او بزرگوارتر از آن است که دوبار بمیرد. بیاید او را دفن کنیم. اگر راست باشد که او نمرده بر خداوند دشوار نیست که خاک را از روی او به یک سوزند و...⁽¹⁰⁵⁾ با این حال، عمرین خطاب بدون کمترین توجهی به اعتراض آنان، بر نظر خود پافشاری می کرد، تا آن که ابوبکر از سنح رسید⁽¹⁰⁶⁾ و چون چشم به جسد مطهر پیامبر ﷺ دوخت، همان آیه را که بیشتر دیگران خوانده بودند، خواند و عمر را به سکوت فراخواند و او نیز ساکت بر زمین نشست⁽¹⁰⁷⁾ و گفت: گویا این آیه را پیش از این نشنیده بودم.⁽¹⁰⁸⁾ آیا این از قرآن است؟!⁽¹⁰⁹⁾

راز انکار رحلت

محققان و مورخان اهل تسنن بر پایه اعتراف عمر، انگیزه او را زمینه سازی برای رسیدن ابوبکر به مدینه یاد کرده اند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

عمر با این اقدام می خواست برای رسیدن ابوبکر به محل فرصتی فراهم آورد. زیرا او در فردای سقیفه، قبل از سخنرانی ابوبکر در مسجد، ضمن عذر خواهی از اظهارات روز گذشته در انکار وفات پیامبر، گفت: وقتی فهمیدم رسول خدا از دنیا رفته است، ترسیدم بر سر زمامداری، جنجال و آشوب به پا شود و انصار و دیگران زمامداری را به دست گیرند یا از اسلام برگردند.⁽¹¹⁰⁾ در حقیقت اظهارات عمر، به منظور حفاظت از دین و دولت بود، تا ابوبکر برسد. او برای جلوگیری از فتنه ای که امکان داشت از جانب انصار یا دیگر پیرامون خلافت برخیزد و برای ارباب گروهی که اندیشه ارتداد و بازگشت از اسلام را در مغز خود می پروراندند، این مطلب را عنوان کرد و از بسیاری از تصمیم ها جلوگیری نمود. و چنین دروغ مصلحت آمیز در هر آیینی مشروع می باشد⁽¹¹¹⁾ و مردم را در مورد مرگ حضرت، تا حدی به شک انداخت و آنها را از فکر در

مورد اوضاع بعد از پیغمبر، غافل نمود. (112) عمر هر چند برای نیل به مقصود خود فرصت اندیشیدن و چاره جویی نداشت، طرح وی جوانب فراوانی را در بر داشت:

1. طرح او برای مردم دوستدار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیدوار کننده بود. آنها آرزو می کردند این سخن راست درآید و رهبر خود را بدین زودی از دست ندهند.
 2. آن طرح، شاهی از قرآن داشت و نوید می داد که محمد خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز چون موسی عَلَيْهِ السَّلَام به ملاقات خدا شتافته است و به زودی باز می گردد.
 3. بر پایه آن ادعا چون پیامبر زنده است نیازی به کوشش برای تعیین جانشین او نیست. 4. فرد معتقد به مرگ پیامبر، منافق است (113) و اقدام به بیعت با جانشین او، علامت نفاق و تلاش برای ایجاد اختلاف میان مسلمانان است.
 5. آن که به مرگ پیامبر اعتقاد یابد و با کسی به عنوان جانشین پیامبر بیعت کند باید دست و پایش را قطع کرد
 6. این که عمر تا پیش از ورود ابوبکر، به سخن هیچ کس توجه نکند و چون ابوبکر برسد و جمله ای بگوید و او آرام گیرد، زیرکانه نقش ابوبکر را بزرگ می نمایاند. این واقعه هر چند صحنه سازی از پیش طراحی شده نباشد، تا همین مقدار، جا داشت که مردم را به نقش ابوبکر در رهبری جامعه مسلمانان و آرام ساختن اوضاع، هشیار سازد.
- جای تعجب و تأسف است که برخی کتب غیر شیعه، گاه در دفاع و توجیه آن رفتار می نویسند: این رفتار عمر از شدت علاقه به پیامبر و به موجب دهشت زدگی او از رحلت حضرت بود! حال آن که عمر خود را در فردای آن روز، در حضور مردم در مسجد، پیرامون رفتار دیروزش مطالبی گفت که این توجیه و جانبداری را تائبید نمی کند.

افزون بر این باید پرسید:

1. اگر رفتار او از دهشت وی از مرگ پیامبر بود باید پس از اعلام مرگ پیامبر از سوی ابوبکر، بر دهشت وی افزوده شود، نه این که آرام گیرد و بر زمین نشیند و سپس به سقیفه رود. 2. چرا دهشت او پس از اعلام ابوبکر بر طرف گردید؟ بنابراین چه کسی می خواست اسلام را در شبه جزیره عرب استحکام بخشد؟ آیاتی که ابوبکر خواند، نباید سبب شود که او تغییر عقیده دهد، زیرا مفاد آیات جز این نیست که پیامبر نیز بسان مردم می میرد، در صورتی که عمر منکر امکان مرگ او نبود بلکه می گفت هنوز وقت مرگ وی فرا نرسیده است. زیرا هنوز کارهایی ناتمام مانده و رسالت هایی انجام نگرفته است. ⁽¹¹⁴⁾ 3. چرا او پس از اطلاع از وفات پیامبر، در مراسم عزاداری و تغسیل و تشییع پیامبر شرکت نجست و بی درنگ به سقیفه شتافت؟

4. چرا جز او چنین هراسان و دهشت زده نشد؟ آیا اندوه وی از دختر گرامی پیامبر بیشتر بود؟ چرا ابوبکر که مردی نازک دل معرفی شده است، دچار چنین حالی نشد؟

5. اگر آن رفتار از علاقه به پیامبر بود نباید در حال حیات حضرت به وی نسبت بیهوده گویی دهد و به دیگران نهیب زند که گوش به حرف این مرد ندهید، درک و حواس درستی ندارد و نمی داند چه می گوید!

6. چگونه شبهه وفات نکردن پیامبر تنها برای عمر بن خطاب و عثمان بن عفان پیش آمد؟ آن دو از کجا و به کدام آیه و حدیث، چنین حدس زدند که رسول خدا ﷺ نمرده است و چون موسی به میقات رفته و به زودی باز می گردد؟

7. هنگامی که اسامه برای تاخیر در حرکت سپاه عذر می آورد که نخواستیم از مسافران، حال تو را جویا شوم، خوب بود عمر می گفت: این بیتابی چرا، خداوند بر شما منت نهاده است که تا وعده هایش محقق نشود، پیامبر از دنیا نخواهد رفت. ⁽¹¹⁵⁾ این که عمر خود عذر می آورد که در این روزهای حساس نباید پیامبر را بدین حال تنها گذاشت دلیل آن است که آنها همه می دانستند که به زودی رسول خدا ﷺ رحلت خواهد کرد.

8. آیا روا بود که مردی چون او پیش از تحقیق و اطمینان این گونه جنجال برانگیزد؟

9. چگونه ابوبکر، این اشتباه عمر در تشخیص مرگ پیامبر را به وی گوشزد می کند و اشتباه بزرگ تر او در نسبت دادن هذیان به حضرت هیچ گاه به او تذکر نمی دهد؟!

به اعتراف ابن ابی الحدید آن جنجال همه بهانه اتلاف وقت برای رسیدن ابوبکر بود ⁽¹¹⁶⁾ و جز این، علتی نداشت.

فصل دوم: رویداد سقیفه

آغاز بحران

در گذشت اسفبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان که گروهی را در بهت و حیرت فرو برد، جمعی دیگر را نیز همان طور که حضرت پیش بینی کرده بود، به تکاپو وا داشت. کسانی که از روزهای شدت یافتن بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و احتمال درگذشت وی، برای دستیابی به قدرت، اندیشه ای هولناک در سر می پروراندند، بی درنگ پس از انتشار این خبر، قبل از کمترین اقدام برای تجهیز پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و بی توجه به همه آن چه حضرت فرموده و خواسته بود، به داعیه خیر خواهی برای امت، به شور پرداختند تا شاید پیروان آخرین برگزیده خدا را از پیمودن بیراهه و نداشتن رهبر برهانند!! به ادعای ایشان آن حضرت برای رهبری امتش پس از خود کسی را برگزید، یا به پیروی فردی سفارش کرد که محبوبیتی در میان قوم خود نداشت و از عهده کار رهبری بر نمی آمد. ⁽¹¹⁷⁾ گفتگوهای آن روزها، از رازها پرده برداشت و بار دیگر تعصب های قومی و عشیره ای و افکار جاهلی را هویت بخشید و روشن شد که هنوز تربیت اسلامی در دل ها و افکار عده ای از نو مسلمانان نفوذ نکرده، اسلام و ایمان جز سرپوشی بر چهره جاهلیت ایشان نبوده است. ⁽¹¹⁸⁾ مردان سرشناس انصار بی توجه به فریادهای عمر در انکار رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از رسیدن ابوبکر به مدینه، در سقیفه ⁽¹¹⁹⁾ جایگاه ویژه گفتگوهای سران قوم خزرج - گرد آمدند تا درباره پیشوایی مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گیرند. به پندار آنها، این زمان برای تعقیب آن هدف، بهترین فرصت بود. زیرا خاندان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و صحابیان ممتاز چون سلمان، ابوذر، مقداد و... در این زمان گرفتار رنج مصیبت و مشغول تجهیز پیامبرند. بنابراین هر گاه دو طایفه بزرگ شهر اوس و

خزرج نماینده ای چون سعد بن عبادہ برای اداره امور مسلمانان انتخاب کنند، زمینه برای دیگر جویندگان فرمانروایی فراهم نخواهد شد، یا دست کم، امید است که همچنان سهمی از فرمانروایی ویژه آنان باشد.

این که سران انصار و اهالی مدینه در آن روز، پیرامون زمامداری علی بن ابیطالب علیه السلام چه می اندیشیدند و انگیزه رفتار شتابان آنها در تشکیل آن گرد همایی چه بود، موضوعی است که در بخشی جدا بدان خواهیم پرداخت. آنچه در اینجا گفتنی است، این که:

1. گذشته از برخی عوامل نفوذی یا ریاست طلب در میان سرشناسان اوس و خزرج، که گفتگوی سقیفه را به منظور جلوگیری از به حکومت رسیدن علی بن ابیطالب علیه السلام دنبال می کردند، انگیزه اغلب ایشان چنین نبود. اهالی مدینه که در بحرانی ترین موقعیت در مقابل مشرکان زورمند قریش از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند و گذشته از خانه و اموال، جان به راه پیامبر صلی الله علیه و آله دادند و از مهاجران حمایت کردند، کسانی نبودند که به منظور بی توجهی به امر رسول گرامی صلی الله علیه و آله در پیروی از علی بن ابیطالب علیه السلام در آن گردهمایی شرکت جسته باشند. با توجه به سخنان انصار در آن ساعات، منطقی تر این است که آن شتاب، واکنشی برای مقابله با اقدامات مهاجران باشد، نه موضع گیری در برابر وصایای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

آنها کمترین تردیدی در برتری علی بن ابیطالب علیه السلام بر دیگر صحابیان نداشتند و جز او کسی را برای زمامداری شایسته تر نمی دیدند، ⁽¹²⁰⁾ جز این که یادآوری عملکرد نفاق آمیز بعضی از مهاجران، از غدیر تا مدینه، حاکی از نوعی تحرکات سیاسی برای تصاحب مقام جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. افزون بر این، آنها بارها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند که **ستلقون بعدی اثره فاصبروا**

حتی تلقون علی الحوض شما بعد از من با انحصار طلبی روبه رو خواهید شد، ... پس از من، رنج ها خواهید دید. صبر پیشه کنید تا در قیامت با من ملاقات نمایید. ⁽¹²¹⁾ در آینده نزدیک سیاهی آشوب ها به امت من رو می کند و شما انصار از حقوق خود محروم می شوید. ⁽¹²²⁾ از این رو، انصار به هیچ صورت، موافق به قدرت رسیدن مهاجران نبودند. آنها علی علیه السلام را هم از مهاجران می دانستند، ولی دشمن و رقیب نمی شناختند. اما از یک نظر، او و دیگران نزد آنها تفاوت نمی کرد. زیرا پیوسته می پنداشتند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هر کس جز انصار به حکومت برسد - هر چند علی باشد - بسیار دشوار خواهد توانست از انصار جانبداری کند یا گروه مهاجر را به رعایت حقوق انصار وا دارد و بر ترک آن مواخذه نماید.

2. عده زیادی از انصار با توجه به تحرکات سیاسی مهاجران، دستیابی علی بن ابیطالب علیه السلام به زمامداری را امری ناممکن می پنداشتند. در آن صورت گروهی بر این مسند تکیه می زنند که به مراتب، با مقاصد پیامبر صلی الله علیه و آله از انصار بیگانه ترند. آنها به این پیش بینی اطمینان داشتند، تا آن جا که امید نداشتند بتوانند با تکیه بر جمعیت افزون خود، با هواداری اهل بیت علیهم السلام و علی بن ابیطالب علیه السلام نیز بر قدرت طلبان با نفوذ چیره شوند. این که بعدها نیز اقدامی نکردند، به همین علت بود.

آنان می اندیشیدند که هرگاه علی بن ابیطالب علیه السلام زمامدار نشود، مهاجران، برای پذیرش این مسئولیت، هیچ برتری بر انصار ندارند، به علاوه ستایش های پیامبر صلی الله علیه و آله از انصار، نوعی تایید آنان به حساب می آمد. حضرت بارها انصار را دعای خیر فرمود که خدایا! انصار و فرزندان و نوادگان ایشان را رحمت کن. ⁽¹²³⁾ اگر مردم به راهی روند و انصار راه دیگری را در پیش گیرند،

من همان راه انصار را می روم. ⁽¹²⁴⁾ به همین سبب آنها خویشان را برای خلافت، شایسته و بهتر از دیگران می دانستند و به این موضوع توجه نداشتند که اولاً جانشینی پیامبر ﷺ به مردم واگذار نشده و اینان خود پیش از اسلام گمراه، نیازمند و با یکدیگر دشمن بوده اند و حق اسلام بر آنان بسیار والاتر از حقی بود که آنان بر پیامبر خدا ﷺ داشتند و سزاوار نیست امروز با تصاحب مقام جانشینی ایشان، مزد خود را از اسلام و رسول خدا ﷺ باز ستانند.

3. انصار خود را برای انجام چنین تصمیمی بیگانه نمی دیدند و چنین وانمودند که تعیین جانشین پیامبر اکرم ﷺ نیز مانند دیگر امور اجتماعی است که با گفتگوی بزرگان قوم، صورت می پذیرد. دلیل آنها این بود که پیغمبر ﷺ خود در کارهای بزرگ با مهاجر و انصار، مشورت می کرد. پس هم اینک نیز بزرگان قوم می توانند سرنوشت حکومت را معین کند و از میان خود فردی به خلافت برگزینند. ⁽¹²⁵⁾ دو قبیله بومی اوس و خزرج، سابقه بسیار تاریک و دهشتناکی داشته اند، اما اکنون منافع مشترک یا دفاع مشترک در برابر رقیب، آنان را در زیر سایبان بنی ساعده گرد آورده تا در مورد آینده ای که از آن بیمناک اند، تصمیم گیرند.

به هر تحلیل، آنها نسنجیده برای حفظ موقعیت و منافع خود، زمینه ساز شکل گیری بزرگ ترین فتنه در تاریخ اسلام گردیدند و شکافی در اجتماع مسلمانان پدید آوردند که هرگز به هم نیامد، اما به موجب همان اقدام نسنجیده، بر خلاف فرموده پیامبر ﷺ برای همیشه از رسیدن به خلافت محروم ماندند.

گفتگوهای سقیفه

در آنجا سعد بن عباده ⁽¹²⁶⁾ با حال بیماری و تب، میان گروهی از انصار اوس و خزرج نشسته بود و فرزند سخنگویش قیس از سوی او فضایل انصار و

برتری آنان بر مهاجران را یادآوری می کرد. خبر آن گردهمایی در مسجد به گوش عمر بن خطاب رسید. ⁽¹²⁷⁾ خبر آورندگان، دو نفر از قبیله اوس به نام های معن بن عدی و عویم بن ساعده بودند. معن می کوشید عمر را از تجمع انصار با اطلاع سازد، اما عمر به او توجه نمی نمود. معن بازوی عمر را فشرد و او را به سوی کشید و به آرامی موضوع اجتماع انصار را به وی گفت. عمر آشفته و شتاب زده به دنبال ابوبکر به طرف خانه پیامبر روانه شد و موضوع را با ابوبکر در میان نهاد. ابوبکر پیش از اطلاع از تجمع انصار، حاضر به بیرون رفتن از خانه نبود ولی چون این خبر را شنید بی آن که کسی را مطلع سازد به همراه عمر بیرون رفت. ⁽¹²⁸⁾ سزاوارتر آن بود که ابوبکر از عمر بخواهد تا به پاس احترام رسول اکرم ﷺ به آن جا آید نه خود به فرمان عمر به سقیفه شتابد و دیگر به خانه پیامبر باز نگردد، مگر پس از دفن حضرت. آن دو در میان راه ابو عبیده بن جراح ⁽¹²⁹⁾ را دیدند و هر سه روانه سقیفه شدند. ⁽¹³⁰⁾ چون انصار در فضل خود سخن گفتند، عمر بن خطاب به مخالفت با ایشان پرداخت و خلافت را حق مهاجران بر شمرد. زمانی که گفتگوها به خشونت گرایید ابوبکر پیش شتافت و ضمن بیان فضایل مهاجران، با زبانی نرم و با یادآوری اختلاف دیرینه دو قبیله بزرگ ساکن در مدینه اوس و خزرج به مهاجران رای داد. پس از این گفتار بعضی از انصار بدین راضی شدند که کار حکومت با شرکت هر دو دسته مهاجر و انصار انجام شود، ولی عمر و ابوبکر این رای را نپذیرفتند و گفتند: چنین اقدامی وحدت مسلمانان را به هم خواهد زد. امیر از ما و وزیران از انصار انتخاب شود و بدون مشورت آنان کاری صورت نگیرد!

چون زمامداری مهاجران و قریش مسلم شد، سخن از تعیین شخص به میان آمد و هر یک آن را به دیگری تعارف می کرد. سرانجام عمر و ابو عبیده جراح،

ابوبکر را به ریاست پذیرفتند و با او بیعت کردند. در همین هنگام فریادها به موافقت و مخالفت بلند شد ولی فریادهای مخالفان به جایی نرسید و بعد از عمر و ابو عبیده، مهاجران حاضر و برخی از انصار با ابوبکر بیعت کردند.

گفتگوهای سقیفه را می توان به طور گزیده در سه بخش خلاصه کرد:

1. مناظرات پیش از سخنرانی ابوبکر

2. گفتار سرنوشت ساز ابوبکر

3. گفتگوهای پایانی.

مناظرات پیش از سخنرانی ابوبکر

نخستین سخنگوی سقیفه سعد بن عباده انصاری بود. وی می گفت:

ای گروه انصار! هیچ یک از عرب، سابقه و فضیلت شما را ندارد. محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبیله و تبار خود را بیش از ده سال به پرستش خداوند دعوت کرد و در آن مدت طولانی جز اندکی به او نگرویدند. آنان در این مدت نتوانستند او را یاری کنند و آیینش را عزت بخشند و دشمن را از او دفع نمایند، تا این که خداوند این فضیلت را نصیب شما گرداند....

شما بودید که دشمن را از او و یارانش بازداشتید. دین او را عزت بخشیدید و با دشمنش جنگیدید و بر دشمنانش سخت گرفتید، تا عرب خواه و ناخواه، در مقابل امر پروردگار سر تسلیم فرود آورد و رهبری او را به خواری پذیرفت. پس با شمشیرهای شما عرب به اسلام نزدیک گردید. خداوند پیامبرش را در حالی نزد خود خواند که آن حضرت از شما راضی بود و شما نور دیدگان او بودید. پس در این باره ایستادگی کنید. زیرا زعامت تنها به شما اختصاص دارد. انصار دسته جمعی گفتند: این نظر، درست است و ما این امر را به شما واگذار می کنیم. زیرا شما مورد رضایت همه مومنان هستید. ⁽¹³¹⁾ در این زمان

سه یار دیرین در حالی به سقیفه رسیدند که سعد سخنرانی می کرد. عمر در اولین واکنش با طرح پرسشی به منظور بی مقدار ساختن شخصیت سعد، به حضار گفت: من هذا؟ این دیگر کیست؟!

نه تنها عمر، همه مردان و زنان مدینه، سعد بن عباد را می شناختند، اما این طرز پرسش، او را فردی ناشناخته و بی اعتبار معرفی می کرد. یکی از انصار ضمن معرفی سعد، بی آن که آن سه را مهاجر بخواند، گفت: ما یاران پیامبر ﷺ و جان نثاران اوییم، ولی شما قریشیان، همراهان پیامبر هستید که اندک اندک به دیار ما روانه شدید و گویا اکنون آمده اید تا حق ما را غصب کنید! ابن کثیر می نویسد: در آن مجلس عمر و ابوبکر سخت مواظب رفتار یکدیگر بودند که مبادا خشونت بورزند. ⁽¹³²⁾ زیرا زمان جز ملایمت و سیاست را اقتضا نمی کرد.

عمر می گوید: من خود را برای سخنرانی آماده کرده بودم و خواستم رشته سخن را به دست گیرم که ابوبکر گفت: آرام باش، اکنون تو چیزی مگو! بعد خود شروع به سخن نمود و بهتر از آن چه من می خواستم بگویم، بر زبان آورد. ⁽¹³³⁾

سخنرانی ابوبکر

هر گاه محقق آشنا به شخصیت ابوبکر بخواهد مراتب زیرکی، سیاست و فرصت سنجی وی را در دوره زندگانی ارزیابی کند چه بسا بهترین گواه خود را سخنرانی او در سقیفه یاد کند. اگر آن گفتار بدون تفکر قبلی از وی بیان شده باشد به واقع باید آن را از شگفتی ها و نشانی از نبوغ ابوبکر یاد کرد. مغیره بن شعبه که یکی از چهار مرد سیاستمدار و هوشمند عرب نامیده می شود، درباره ابوبکر و ابو عبیده جراح می گوید: این دو نفر دو مرد زیرک و هوشمند قرایش اند. ⁽¹³⁴⁾ این نبوغ، همان هوشیاری وی در گزینش کلمات مناسب در کوتاه ترین

زمان ممکن بود. او خوب می دانست که از آنجا آغاز کند و به کجا پایان ببرد. نه فقط جملات او، که یکایک کلماتش سنجیده انتخاب شده بود. بخش مهم گفته او در سقیفه چنین است:

خداوند، پیامبر خود را از میان ما برانگیخت... و برای عرب دشوار بود که دین خود را ترک گویند. پس خداوند این افتخار را به نخستین مهاجران اسلام عطا فرمود که به او ایمان آورند و همراهی اش کنند و اذیت و آزار قوم عرب را از او دفع نمایند. عرب او را تکذیب نمود و با او مخالف بود، لیکن مهاجران نخست به همراه او استقامت ورزیدند و از شمار اندک خود و فزونی دشمن هیچ هراسی، به دل راه ندادند. پس آنان اولین گروه مؤمن به خداوند و نخستین نیایشگران روی زمین و دوستان و خویشان پیامبر هستند و از همه مردم به خلافت سزاوارترند و در این مسئله هیچ کس با آنان نزاع نکند، مگر آن که ستمگر باشد.

ای گروه انصار! کسی فضیلت شما در دین و سابقه شما را در اسلام انکار نمی کند. خداوند شما را یاران پیامبر خود قرار داد و او را به هجرت به دیار شما خواند. بنابراین پس از مهاجران نخست، کسی به رتبه شما نمی رسد. در این صورت ریاست به ما تعلق دارد و منصب وزارت به شما. در موضوع مشورت، شما با مهاجران تفاوتی نداشته، هیچ کاری بدون مشورت شما صورت نخواهد گرفت.⁽¹³⁵⁾ عرب خلافت را جز برای این گروه از قریش سزاوار نمی داند. آنان (مهاجران نخست) از نظر نژاد و زادگاه مکه شریف ترین مردم می باشند.⁽¹³⁶⁾ گروهی از شما خوب می دانند که پیامبر فرمود: رهبران از قریش هستند. بنابراین با برادران مهاجرتان در آنچه خداوند به آنها ارزانی داشته است رقابت نکنید.⁽¹³⁷⁾ شما برادران ما در کتاب خدا و شریکان ما در دین او هستید،

که در سختی‌ها و ضررها با ما بودید. به خدا ما به هیچ مرتبه از خوبی دست نیافتیم مگر آن که شما هم با ما بودید. شما گرامی‌ترین افراد نزد ما و شایسته‌ترین مردم به رضا از قضای الهی، و تسلیم امر خدا هستید. برای عهده‌داری منصبی که بین شما و برادران مهاجران پیش آمده، مهاجران سزاوارترین مردم هستند. پس به آنها حسادت نکنید. شما در وقت نیازمندی خود آنها را بر خویشتن ترجیح دادید. قسم به خدا، بی‌وسه باید آنها را بر خود ترجیح دهید و شما در این کار از همگان شایسته‌ترید. شما می‌توانید در این امر اختلاف بیندازید و دور است که کسی از شما بر برادران مهاجر خود به چیزی که خدا پدید آورده حسد بورزد. من شما را به بیعت با ابوعبیده یا عمر دعوت می‌کنم و به خلافت این دو راضی هستم. زیرا این دو شایسته این مقام اند. ⁽¹³⁸⁾

ویژگی‌های سخنان ابوبکر

1. وی با ملایم‌ترین شیوه، احساسات و عواطف برانگیخته انصار را با خویش همراه ساخت تا آنجا که آنها تصور کردند وی سخنگوی ایشان است نه مهاجران.

2. نحوه دخالت او در مشاجره، او را همچون داور بی‌طرف نشان داد که در اظهار نظر جز انگیزه اصلاح و سامان دادن اوضاع، منظوری ندارد. وی خود را از مقام معارضه با انصار والاتر نشان داد. گویا قرار است با تشخیص خود بین دو حزب به فضاوت بشیند. ⁽¹³⁹⁾ 3. با بهترین تمجید از کوشش خالصانه آنان، زیرکانه به آنان تفهیم نمود که فضیلت ایشان هیچ‌حق سیاسی و اجتماعی را برای آنها به اثبات نمی‌رساند.

انصار خود را نخستین یاران پیامبر بر می‌شمردند و ابوبکر بدون انکار اصل یآوری، به آنها تفهیم کرد که یآوری مهاجران نخست ⁽¹⁴⁰⁾ پیش از یآوری ایشان

بوده است. زیرا آنها سال ها قبل از اهالی مدینه، به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و او را در سرزمین شرک، پشتیبانی کردند و انواع شکنجه ها و رنج ها را تحمل نمودند. ⁽¹⁴¹⁾ بر این اساس بود که به آنها گفت: **فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا بمنزلتکم** نزد ما هیچ کس بعد از نخستین مهاجران، بر شما برتری ندارد. با این بیان، ایشان را همتراز بقیه مهاجران بر شمرده و چنین اثبات کرد که موضوع خلافت برای هیچ یک از این دو گروه - با وجود مهاجران نخست - سزاوار نیست.

4. چون منصب مهاجران نخست، برتر باشد ریاست با آنهاست و گروه انصار، چنان که نقش یآوری پیامبر و پیروان نخستین او را بر عهده داشته اند، اینک نیز فقط مقام وزارت بر عهده آنان است نه بالاتر. در وزارت و مشورت، آنها در رتبه بقیه مهاجران خواهند بود. ⁽¹⁴²⁾ 5. تمجید ابوبکر از انصار و اعتراف به درک منزلت آنان در کمک به اسلام و پیامبر، انصار را کاملا امیدوار ساخت که در صورت به قدرت رسیدن مهاجران، کمترین حقی از ایشان ضایع نمی شود و به مقام وزارت خواهند رسید. از آن بالاتر، تا رضایت آنان به انجام کاری جلب نشود کمترین اقدامی صورت نمی گیرد.

هر چند تاریخ گواهی داد که این وعده ابوبکر خالصانه ابراز نشده است، شک نیست که در آرام ساختن و مهار انصار بسیار موثر بود

6. ابوبکر در ضمن تمجید خود، حس رضامندی انصار را تحریک کرد و تا سر حد مهار عقل، آنان را با خود همراه ساخت. او به آنها گفت: به خدا سوگند، ما از خوبی ها به هیچ مرحله ای دست نیافتیم مگر آن که شما با ما در آن شریک و هم رتبه اید. شما بهترین و ارجمندترین مردم نزد ما و شایسته ترین مردم به رضا از قضای الهی، و تسلیم امر پروردگار هستید.

این جملات که مایه ای از تلقین و قدردانی در بر داشت، مانند اثر آب سرد بر جگر تفتیده، بر قلب آنان تاثیر گذاشت و ناخواسته، ایشان را به تسلیم و رضا واداشت و پس از این ستایش، دیگر روا ندیدند این امتیاز را که رقیب به آن اعتراف می کند از دست بدهند.

7. ابوبکر در کلامی دیگر از میان ویژگی های انصار، روحیه ایثار آنان را به یادشان آورد و گفت: شما در روزی که سخت نیازمند بودید، مهاجران را بر خویشتن ترجیح دادید. آیا امروز برای نیل به ریاست، می خواهید خود را بر آنها ترجیح دهید؟ در آن صورت دیگران چه خواهند گفت، جز این که انصار به سبب حسد، خود را بر مردمان شایسته تر از خویش فرمانروا ساختند.

8. ابوبکر در پایان، آنها را بیم داد که اگر در این ماجرا میان مردم اختلاف و جنگی پدیده آید کسی جز شما مقصر نخواهد بود. زیرا اینک شما باید که با انکار فضیلت مهاجران، بذر اختلاف می افشانید.

9. پیشنهاد بیعت با عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح، ابوبکر را از اتهام بر کوشش برای رسیدن خود به زمامداری رهانید. از طرفی چون او صلاحیت هر دو را تضمین کرد حاضران نتوانستند با تصمیمی بی درنگ، یکی را بر دیگری ترجیح دهند. عمر هم با مشاهده زیرکی ابوبکر، چون موقعیت را برای خود چندان هموار ندید، کار را به خود ابوبکر بازگردانید. ⁽¹⁴³⁾ ابو عبیده نیز خوب می دانست که با وجود ابوبکر و عمر بن خطاب، کسی جانب وی را نخواهد گرفت. از همین رو ترجیح داد، حال که خود نمی تواند بدون رقیب به منصبی دست یابد، بر نظر عمر تاکید ورزد. در آن صورت می توانست در دوره حکومت ابوبکر یا عمر، مقامی عالی، ویژه خود سازد، و چنین نیز شد. ⁽¹⁴⁴⁾ 10. آنچه در نهایت دست و زبان انصار را بست این ادعا بود که رسول خدا ﷺ هرگز

سفارشی به جانشینی انصار نکرده و جز این نفرمود که: *الائمة من قريش*: پیشوایان پس از من همه از قریش هستند.⁽¹⁴⁵⁾ به این ترتیب کمترین کوشش انصار برای تصدی منصب خلافت، مخالفت آشکار با فرمان پیامبر خواهد بود. سخنان ابوبکر، مردم را چنان تحت تاثیر قرار داد که زبان ها از پاسخ باز ماند. او در همان جملات کوتاه همه چیز را گفت و کمترین راه گریز را بر انصار بست. در این صورت انصار برای نپذیرفتن حکومت مهاجران هیچ برهانی نداشتند، جز این که به حسد و ریاست طلبی متهم شوند و کسی نیز از آنها جانبداری نکند.

چنین به نظر می رسد که ابوبکر پیش بینی می کرد که اجتماع بیش از تهاجم، حالت تدافعی دارد. آنها با وجود مهاجران برجسته چندان به کسب قدرت امیدوار نبودند و به گردهمایی سقیفه نیز با اطمینان نمی نگریستند، جز آن که امید داشتند با این همایش تا حدی قدرت خود را به رقیب نشان دهند تا اگر به احتمال، حکومت به دست رقیب افتاد حق ایشان محفوظ بماند. از طرفی، با آن گردهمایی، اذهان عمومی برای پذیرش حکومت انصار محک زده می شد.⁽¹⁴⁶⁾

واکنش انصار

چنان که ابوبکر پیش بینی می کرد به هدف نزدیک شده بود. گفتار او جز سعد بن عباد و تنی چند، همه را به عقب نشینی وا داشت. از آن همه، اظهار نظر مسالمت جویانه بشیر بن سعد خزرجی و شعارهای حباب بن منذر⁽¹⁴⁷⁾ بر خلاف انتظار، نظر جمعیت را به اهداف مهاجران نزدیک تر کرد. بشیر رو به حاضران گفت:

ای گروه انصار! به خدا، ما اگر در جهاد با مشرکان دارای فضیلت بوده ایم و در این دین سابقه داریم، جز رضایت پروردگار و پیروی از پیغمبر و کوشش

برای خود، قصدی نداشته ایم. بنابراین، بر ما روا نیست که به این دلیل بر مردم فخر بفروشیم و در جستجوی بهره دنیا باشیم. محمد از قریش بود و قوم او در تصدی خلافت وی سزاوار ترند. به خدا قسم، هیچ گاه نمی خواهیم خدا ببیند که من درباره این امر با آنان به منازعه می پردازم. شما هم از خدا پروا نمایید و با آنان مخالفت و ستیز نکنید.

حباب بن منذر که نخست به اخراج مهاجران از مدینه نظر داشت و انصار را به مقاومت فرا می خواند در پایان کلامش گفت: اگر گروه مهاجر به نظر ما رای ندهند، جز بدین راضی نخواهیم شد که یک امیر از ما و امیری از آنان عهده دار زمامداری شود.⁽¹⁴⁸⁾ زمزمه مشارکت در حکمرانی، در واقع پیشنهاد تجزیه قلمرو و مهاجران و انصار بود و مهاجران بدین رضایت نمی دادند. از این رو عمر خشمگین به حباب چنین پاسخ داد:

هیئات! لا یجتمع اثنان فی قرن هرگز دو حکومت در یک زمان دوام نیابد...
به خدا سوگند، عرب راضی نمی شود که حکومت به شما تعلق یابد، در حالی که پیامبرش از شما نیست. اما عرب هیچ مانعی نمی بیند حکومت را به کسی واگذارد که پیامبرش از آن قبیله باشد. چه کسی می تواند با ما، در خلافت محمد نزاع داشته باشد، در حالی که ما دوستان و خویشان او هستیم! مگر آن که او راه باطل پیموده، یا گناهکاری بی باک باشد...⁽¹⁴⁹⁾ پس از این، میان حباب و عمر گفتگو به خشونت انجامید و چون استدلال ها جز تعصب قومی و قبیله ای پایه ای نداشت کار به ناسزا کشید.⁽¹⁵⁰⁾ و نزدیک بود دو گروه دست به شمشیر بزنند.

آخرین ضربه بر پیکر انصار

گفتگوی عمر بن خطاب و حباب بن منذر هر چند به خشونت و برخورد انجامید، چند فایده داشت که کارگردانان صحنه می توانستند برای رسیدن به مقصود خود از آن سود جویند. آن مشاجره افزون بر این که بر پیکر حریف، ضربه روانی وارد کرد و روحیه آنان را در هم فرو ریخت، آخرین استدلال های آنها را کشف کرد و چون استدلال با خشم و ضعف روانی ارائه گردد نه تنها نتیجه نمی دهد زمینه را برای پذیرش استدلال حریف فراهم تر می سازد.

از طرفی، در پایان هر گفتگوی خشونت بار، پیوسته هر دو گروه در انتظار فرد بی طرفی هستند که به آرامی نزاع ها را به پایان ببرد. واقعیت آن است که ابوبکر این همه را به خوبی می دانست و اگر لحظاتی در سکوت به سر برد علت این بود که منتظر فرصت برای فرود آوردن آخرین ضربه بود. بنابراین با چند جمله، حریف را به تسلیم واداشت. به همین منظور بی درنگ گروه به ظاهر متحد انصار را به یاد اختلاف دیرینه آنان انداخت و گفت:

خوب به هوش باشید!! اگر خزرج به خلافت رسد، اوس آرام نخواهد نشست. زیرا ایشان نیز همان شایستگی را دارند. و اگر خلافت نصیب اوس شود، خزرج آرام نخواهد آسود. زیرا در میان این دو قبیله سال ها کشتاری بوده است که هیچ زمان فراموش نشود و زخم هایی وجود داشته که التیام نیافته است. **فان نعق منکم تاعق، فقد جلس بین لحتی اسد یضغمه المهاجری و یجرحه الانصاری** اگر کسی از شما ادعایی کند تا به زمامداری رسد خود را در میان دو فک شیر قرار داده است. مهاجر او را زیر دندان های خود پاره می کند و انصار نیز او را می درد. هر دو او را از پای در می آورند. ⁽¹⁵¹⁾ تا پیش از این گفته، انصار کم و بیش سعد بن عباده انصاری خزرجی را به خلافت پذیرفته

بودند اما این گفتار ابوبکر که دو قبیله انصار به یک میزان شایسته خلافت اند و زمامداری هر یک خطر آفرین است. بار دیگر هر دو را در مقابل هم قرار داد و وحدت ظاهری و زودگذر آنان را به هم زد. در این میان اوسیان ترس بیشتری داشتند. زیرا آنها بودند که با پیشدستی بر مهاجران، می خواستند به زمامداری رئیس گروه رقیب خود خزرج رای دهند. به همین علت همینان بودند که در بیعت با ابوبکر زودتر از خزرج شتاب کردند و بیمنای خود را از به حکومت رسیدن خزرجیان به صراحت اعلام نمودند.⁽¹⁵²⁾ پس از این تزلزل در گروه انصار، زمان حمله ای دیگر فرا رسیده بود. از این رو، فرد سوم مهاجر، ابوعبیده جراح، رشته کار ابوبکر و عمر بن خطاب را به دست گرفت و دلسوزانه به انصار گفت:

انصار! شما اولین گروهی بودید که پیامبر خدا ﷺ را یاری نمودید. حال آغازگر تغییر و تبدیل در دین نباشید.⁽¹⁵³⁾ او نیز تیر در کمانش را خوب به هدف زد. به انصار وانمود که گویا در موضوع خلافت مهاجران، تردیدی نیست و هر گونه مخالفت با زمامداری ایشان نوعی بدعت در دین است. حال زمان برای بیعت با فردی از مهاجران فرا رسیده بود. ولی او که بود؟ آیا علی؟ سیاست گذاران سقیفه چنین وانمودند که وی از این مسئولیت کناره گرفته است.⁽¹⁵⁴⁾ بنابراین ابوبکر گام پیش نهاد تا با یکی از دو دوست دیرین خود بیعت کند.⁽¹⁵⁵⁾ اما کسی از او و از خود نپرسید که صلاحیت آن انتخاب بزرگ چگونه و از سوی چه کسی به ابوبکر واگذار شده است! آیا در میان مهاجران جز عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح، شخص دیگری صلاحیت رهبری مردم را نداشت؟ ابوعبیده که سال ها گورکن اهل مکه بوده است.⁽¹⁵⁶⁾ در کجا و نزد چه کسی اصول رهبری امت را فرا گرفته و چه امتیازاتی داشته است که ابوبکر به وی

پیشنهاد بیعت می کند؟! پس از اظهار تعارف عمر او و ابو عبیده، آن دو بی درنگ و همزمان رو به ابوبکر کرده، گفتند: نه! به خدا سوگند، تو از همه مهاجران برتری. تو همراه پیامبر در غار بودی⁽¹⁵⁷⁾ و پیامبر خدا تو را در نماز جایگزین خود نمود⁽¹⁵⁸⁾ و نماز بالاترین احکام الهی است. بنابراین چه کسی سزاوار است بر تو مقدم شود. دست خود را پیش آور تا با تو بیعت کنیم.⁽¹⁵⁹⁾ عمر گفت: هیچ کس تو را از مقامی که رسول خدا به تو داده است، کنار نخواهد زد.⁽¹⁶⁰⁾ عمر بن خطاب خوب می دانست که با توجه به امتیازات علی بن ابیطالب عنه السلام عباس و... و زرنگی های ابوبکر، جایی برای او نیست. از همین رو ابوبکر را که سرشناس تر بود پیش انداخت و اطمینان داشت که وی دیر یا زود پاداش او را خواهد داد.

برخی می نویسند: در این حال پیش از همه بشیر بن سعد به جانب ابوبکر شتافت تا با وی بیعت کند.⁽¹⁶¹⁾ در آن صورت دیگر هیچ زمینه ای برای حباب بن منذر در جانبداری از سعد بن عباده فراهم نمی شد و کار به نفع مهاجران به پایان می رسید. بشیر سال ها با عموزاده خود سعد بن عباده رقابت و حسادت داشت.⁽¹⁶²⁾ چنان که پس از آن بیعت، حباب به وی گفت: تو فقط به موجب رقابت با عموزاده ات چنین کردی.⁽¹⁶³⁾ و بشیر سوگند خورد که این طور نیست بلکه فقط بیمناک آن بوده که در حقی که خداوند به این گروه واگذار نموده با ایشان ستیزه جوید.⁽¹⁶⁴⁾ آیا بشیر راست می گفت؟ به واقع خداوند امر زمامداری را به مهاجران واگذار کرده بود؟ آیا جز این سع تن، فردی شایسته تر وجود نداشت؟ صحنه سازی و هماهنگی آن سه تن ابوبکر، عمر و ابو عبیده، تا بدانجا دقیق و زیرکانه و تاثیر گذار بود که به گفته ابن ابی الحدید: اگر این سخن عمر نبود که در هنگام مرگ گفت اگر بدون وصیت از دنیا روم به شیوه رسول خدا

عمل کرده ام. باور نمی شد که پیامبر خلافت را به آنان واگذار ننموده است. (165) جز آن که در آن مناظره این موضوع چنان زیرکانه و اندیشیده مطرح شد که نتیجه ای جز این به بار نیاورد.

در آن نشست، طرز مهار مجلس و نکاتی که بیان می شد طوری بود که انصار در محاصره قرار گرفتند. از هر گوشه یکی از آن سه دوست، دنبال سخن دیگری را می گرفت تا تفکر جمع به دلخواه پیش رود. موقعیت انصار همانند محکومی بود که در میان چند بازپرس مورد بازخواست قرار گرفته است. چون یک بازپرس محکوم را با پرسشی متحیر و متزلزل می سازد، بازپرس دوم ضربه دیگری بر او وارد می کند، ... تا آن جا که وی درمانده شده، آن چه بازپرسان بخواهند اعتراف می کند.

اقدام بشیر، جنجالی در قبیله اوس به وجود آورد. اوسیان احساس کردند توطئه ای از سوی خزرجیان برای به حکومت رسیدن مهاجران صورت پذیرفته و به زودی خزرج نیز در حکومت سهمی خواهد داشت. پس بهترین حرکت سیاسی آن است که اینان نیز خیلی فوری حکومت جدید و زمامداری ابوبکر را با بیعت به رسمیت بشناسند تا از خزرجیان عقب تر نمانند. به همین علت اسید بن حضیر (166) رئیس اوس فریاد بر آورد:

ای اوسیان! برخیزید با ابوبکر بیعت کنید که اگر خزرج یک بار حکومت را به دست گیرد همیشه برتری خود را بر شما ثابت نگاه خواهند داشت و شما بهره ای از حکومت به دست نخواهید آورد.

با این بانگ، اوسیان با ابوبکر بیعت نمودند. (167) و خزرجیان اغلب خشمگین صحنه را ترک کردند. (168)

استحکام پایه های حکومت

فرجام همایش سقیفه به پیروزی مهاجران انجامید، اما تا تثبیت موقعیت گروه پیروز، فاصله زیاد بود. بدین منظور کارگر دانان ماهر آن رخداد، باید با توسل به برخی شگردها و ابزارها، از استحکام اطمینان یابند. بر این اساس سه هدف دنبال شد:

1. کوشش برای اجبار افراد به پذیرفتن خلافت ابوبکر به هر وسیله ممکن.

2. مددگیری از نیروی خارجی.

3. انجام مراسم رسمی بیعت.

عمر بن خطاب در پی هدف اول از همان سقیفه کار را شروع کرد. به اشاره او گروهی حباب بن منذر را به زیر لگد گرفتند و دهانش را پر از خاک نمودند (169) و بینی او را خرد کردند. (170) زمانی بعدتر، گروهی مقداد را زدند. (171) در همانجا سعد بن عباده نیز نزدیک بود از مشت و لگد جان بیازد. (172) آن روز هر که فریادی بر می آورد دهانش را پر از خاک می کردند. (173) جمله ای که همواره شنیده می شد این بود: **اقتلوا فلانا، قاتلوهم، ضرب عنقک و...** (175) فلانی را بکشید، آنها را به هلاکت رسانید، گردنت را خواهیم زد...!

عمر در آن روز هر که را با ابوبکر بیعت می کرد بی درنگ روانه سوی می ساخت تا کار برای هر بیعت کننده، تمام شده فرض شود. سپس ابوبکر و هواداران رسمی خویش وارد کوچه های شهر شدند و به هر کس بر می خوردند وی را به اختیار یا اجبار، کشان کشان نزد ابوبکر می آوردند و دستش را به دست ابوبکر می مالیدند و آن گاه رهایش می کردند. (176) در این میان حباب بن منذر با شمشیر به سوی آنان شتافت تا از این کارشان باز دارد، ولی عمر بن خطاب به شگرد خاصی او را شکست داد. عمر بر وی شمشیر نکشید، تنها

شمشیر او را بر زمین انداخت و با حرکت دادن گوشه پیراهن، افراد را پراکنده کرد⁽¹⁷⁷⁾ و چنین به حباب و حاضران وانمود که تصمیم مردم به نتیجه رسیده است و دیگر جای شمشیر نیست.

در پیگیری هدف دوم مدد گرفتن از نیروی خارجی بیشتر طرحی دنبال شده بود و آن بهره جویی از ورود قبیله اسلم به مدینه بود. اینان در جنگ تبوک از کمترین کمک مالی و فردی به پیامبر دریغ ورزیدند و آیات سوره تحریم که در نکوهش منافقان و تخلف کنندگان از جنگ است، در پی رسواسازی آنان نازل شده بود.⁽¹⁷⁸⁾ شیخ مفید رحمه الله می نویسد:

عمر بن خطاب به اسلمیان پیام فرستاد تا پیش او آیند. به آنها گفت: در قبال بیعت با خلیفه رسول خدا آنچه بخواهید به شما آذوقه می دهیم. شما مردم را به بیعت بخوانید و هر کس خودداری کرد بر سر و پیشانی اش بزنید. آن بادیه نشینان کمرهای خود را محکم بستند و چماق به دست به جان مردم افتادند و آنان را به زور به بیعت پیش می کشیدند.⁽¹⁷⁹⁾ از این گفته و نیز اظهار خرسندی عمر از ورود آنان به مدینه، چنین فهمیده می شود که جمعیت آنان، انبوه و رفتار آنان بسیار خشونت آمیز بوده است. عمر در این باره می گوید: زمانی به پیروزی اطمینان یافتم که اسلمیان وارد مدینه شدند.⁽¹⁸⁰⁾ آنها وابسته مهاجران بودند که جمعیت سواره و پیاده شان چنان زیاد بود که راه کوچه ها برای عبور آنها تنگ بود. اسلمیان خود با ابوبکر بیعت کردند.⁽¹⁸¹⁾ و دیگران را هم بدین کار مجبور نمودند.⁽¹⁸²⁾ در آن هنگامه، دیگر جای هیچ حرکت مخالفت جویانه نتیجه بخش، وجود نداشت، کمترین مخالفت با شدیدترین پاسخ روبه رو می شد.

هیچ یک از مورخان نامی، ننوشته اند که برگزار کنندگان سقیفه در آن روز، پس از برگزاری آن همایش، بی درنگ برای شرکت در امر تجهیز و تشییع پیکر

مظهر رسول گرامی اسلام ﷺ به خانه آن حضرت بازگشته باشند. آن روز سراسر به جمع آوری آرا و جلب نظر عمومی و تهدید مخالفان گذاشت. اما این بیعت کافی نبود. لازم بود فردا در اولین فرصت، کار تحکیم بیعت و تشکیل حکومت با بیعت مجدد دنبال شود تا خطر شورش و سرپیچی به طور کامل دفع گردد و کسانی چون سعد بن عباد و حباب بن منذر در اندیشه تصمیمی نباشند. بدین منظور در روز سه شنبه از مسجد بانگ برخاست که فرزند خطاب می خواهد درباره سخنان دیروز خود پیرامون انکار رحلت پیامبر خدا مطلبی توضیح دهد.

اجتماع بزرگی تشکیل گردید و ابوبکر بر فراز منبر نشست و عمر پیش از سخنرانی او گفت:

من دیروز سخنی گفتم که از اندیشه خودم نشاءت گرفته بود و آن را در کتاب خداوند ندیده و از سوی رسول خدا نیز در این باره سخنی نشنیده بودم. چنین می پنداشتم که رسول خدا آخرین فرد از میان ماست که از دنیا می رود. او اینک کتاب خدا را که به وسیله آن، مردم را هدایت می کرد، در میان شما گذارد... پروردگار... امور شما را به وسیله ابوبکر سامان داد. او بهترین فرد شماست که پیوسته همدم رسول خدا و به هنگام هجرت، همراه او در غار بود. پس برخیزید و با او بیعت کنید.

در این موقع حاضران برخاستند و به طور رسمی با ابوبکر بیعت کردند. ⁽¹⁸³⁾ آن گاه ابوبکر روبه مردم کرد و گفت:

مردم! ... من اگر چه زمام امور شما را در دست گرفتم، از شما برتر نیستم. ⁽¹⁸⁴⁾ ان لی شیطانا یعتبرینی فاذا راء یتمونی غضبت فاجتنبونی.

پیوسته شیطانی مرا به لغزش و وسوسه وا می دارد. هرگاه مرا خشمگین دیدید یا نزد من آمدید. از من اجتناب کنید. ⁽¹⁸⁵⁾ تعجب آن که در آن مجلس کسی از ابوبکر نپرسد که چرا این سخن را در پیش بیان نکردی! شاید هم کسی به وی اعتراض کرده و خبر آن به ما نرسیده باشد. در روز گذشته چون عده ای با او بیعت نکردند، به آنها گفت: چه چیز شما را از بیعت با من باز می دارد! **الست احقکم بهذا الامر؟ اءلست اول من اسلم؟ ... آیا من از همه شما سزاوارتر نیستم؟ آیا پیش از تمامی شما ایمان نیاورد؟** ⁽¹⁸⁶⁾ ابن ابی الحدید می نویسد: این که ابوبکر گفت من از شما بهتر نیستم... کلامی راست بود. او به چیزی اعتراف کرد که انکار نمی شد. زیرا علی بن ابی طالب از همه آنان بهتر بود. ⁽¹⁸⁷⁾ جز این که در آن روز مردم از کسی مانند علی که در فضیلت، جهاد، دانش، سیاست و شرافت همانندی نداشته و ندارد، به بیعت کسی رو کردند که مثل علی نبود ولی او نیز با تقوا و عادل بود. پس بر ابوبکر اشکالی نیست، مردم بودند که وی را برگزیدند... به اصحاب نیز باید نظر خوب داشت و کار ایشان را به نحو صحیح توجیه کرد. در حقیقت آنها برای حفظ مصلحت اسلام و ترس از ایجاد اختلاف و آشوب... از فرد افضل، اشرف و سزاوارتر، به شخص فاضل و شریف، عدول کردند. ⁽¹⁸⁸⁾ حلبی شافعی می نویسد:

ابوبکر بر این عقیده بود که جایز است شخص غیر برتر بر کسی که از او برتر و بهتر است و لایت و فرمانروایی کند. در نزد اهل سنت هم نظر درست همین است. زیرا گاه فرد غیر برتر، در عهده داری آنچه مصالح دین در آن است از شخص برتر از خود، توانایی بیشتری داشته باشد و در تدابیر امور و کارهایی که حال زیر دستان به آن انتظام و سامان می یابد، بینا و آگاه باشد. به همین علت بود که وی عمر و ابو عبیده را پیش انداخت تا مردم اگر خواستند با آنها بیعت

کنند.⁽¹⁸⁹⁾ درباره گفتار ابن ابی الحدید و حلبی شافعی طرح چند پرسش، بی
مناسبت نیست:

1. این نظر چگونه با فرموده رسول گرامی اسلام ﷺ هماهنگی دارد که
فرمود: هرگاه از میان امتی کسی پیشوای آنان شود که در میان ایشان از او برتر
یافت شود امور آن امت روز به روز به سراشیب رود!⁽¹⁹⁰⁾ 2. اگر به اعتراف ابن
ابی الحدید، علی ابن ابی طالب عليه السلام در فضیلت، جهاد، دانش، سیاست و شرافت
همانندی نداشته و ندارد، دیگری چه فضیلتی در امور کشورداری بیش از علی
داشت که به گفته حلبی شافعی او می دانست بدان ویژگی بر فرد افضل از خود
مقدم شود؟ مغالطه در کلام حلبی شافعی نمایان است. زیرا هیچ کس انکار نمی
کند که گاه فردی زیردست در انجام کار خاصی، بیشتر از بالا دست خود دانش
یا هنر داشته باشد، مثلاً شاگرد نجار در هنر تیراندازی بهتر از استاد خود باشد.
اما در اینجا با فرض کلی نمی گویند فردی غیر برتر، به کارها می پردازد، بلکه
در هر مقایسه باید پرسید برتر در چه چیز؟

3. پیشوایی نوعی کسب نسبت که فقط به یک مهارت نیازمند باشد و با آن
مهارت بتوان از دیگری برتر شد. تا مجموعه ای از فضیلت ها در فرد یافت
نشود هیچ گاه به دارا بودن یک ویژگی، او را پیشوای برتر نمی شناسند. حال
علی ابن ابی طالب جز سن کمتر - که نقص نیست

- از ابوبکر چه کمتر داشت تا بتوان ابوبکر را بر وی ترجیح داد؟ علاوه بر این
که ابوبکر در اعتراف خود نصریح نمود که وی زمامدار خویشتن دار نیست و
گاه شیطان بر قلب او چیره می شود و او را به بیراهه می کشاند. آیا خوشتن
داری شرط لازم مقام پیشوایی نیست؟ کسی که نتواند زمام خود را به دست
گیرد چگونه می تواند زمام امتی را در دست گیرد؟! گذشته از همه اینها، برتری

ابوبکر در امر زمامداری نسبت به علی عَلِيٍّ از سوی چه کسی و در کدام میدان ارزیابی، به اثبات رسیده بود؟

ابن ابی الحدید ضمن پذیرش این اشکال، آن جمله ابوبکر (آن لی شیطانا...) را نشانی از ضعف او یاد می کند. ⁽¹⁹¹⁾ ابوبکر، زمانی این مطلب را با جرات در جمع مردم اظهار کرد که بیعت دوم مردم نیز انجام گرفته و تا حدودی پایه حکومت وی استحکام یافته بود. بعد از آن بیعت گیری رسمی، زمان اظهار صلابت و قدرت است. از این پس مخالفان باید تهدید شوند. گمان نکنند نرم خویی همیشگی خلیفه پیوسته موجبی برای تحمل اعتراض و ایراد به حکومت است. هرگز! مردم باید هوشیار باشند که گاه ممکن است شیطان، شکیبایی و نرم خویی خلیفه را از وی دور سازد و او را به خشم و استبداد وادارد. در آن صورت بهتر که از خلیفه دوری جویند و او را به حال خود واگذارند تا آنچه مصلحت می بیند به انجام رساند.

در جستجوی مخالفان

از آنجا که در قرون نخستین اسلام، بیشتر تاریخ نگاران، وابسته به حکومت اموی و عباسی بودند، در کتب تاریخی درباره رویدادهای سقیفه چنین گزارش می شود که بیعت ابوبکر در حالی شکل گرفت و دوام یافت که جز تنی چند، همه مردم با حکمرانی ابوبکر موافق و با زمامداری علی مخالف بودند، حال آن که دلایل و شواهد، این نظر را تائید نمی کند. پاره ای از آن دلایل عبارت انداز: 1. بیعت نکردن علی ابن ابی طالب عَلِيٍّ و تمامی خاندان بنی هاشم و اصحاب برجسته (ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عمار یاسر، مقداد، عبدالله بن مسعود، زبیر، ابویوب انصاری، قیس بن سعد، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف، حدیفه بن یمان، زید بن ارقم و بریده اسلمی) تا چند ماه. ⁽¹⁹²⁾ 2.

گفتار ابنابی الحدید و برخی دیگر که مردم به اختیار یا به زور به بیعت خوانده شدند.⁽¹⁹³⁾ 3. شورش مخالفان ابوبکر که به فتنه مرتدان شهرت یافت.

ابن ابی الحدید درباره سعد بن عبادہ می نویسد:

سعد با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و در هیچ یک از اجتماعات شرکت نجست و همیشه در پی آن بود که افرادی بیابد تا بر ضد حکومت شورش نماید. هرگز به قضاوت نظام قضایی آنان تن نداد تا این که ابوبکر از دنیا رفت...

زمانی به عمر گفت: به خدا سوگند، هیچ چیزی را دشمن تر از همشهری بودن با تو نمی دانم. عمر به او گفت: هر کس همسایگی شخصی را دوست ندارد از همسایگی اش به جایی دیگر می رود. سعد در پاسخ گفت: امیدوارم به همسایگی کسی بروم که آنان را از تو و اصحاب تو بیشتر دوست دارم. و طولی نکشید که به سوی شام رهسپار گردید.⁽¹⁹⁴⁾ عمر پیوسته در کمین بود که او را به بیعت مجبور سازد یا از پای در آورد. چون سعد در سقیفه به ابوبکر رای نداد عمر بالای سر او آمد و گفت: تصمیم داشتم تو را چنان لگد بکوبم که بازوانت خرد شود. یکی ریش عمر را گرفت و گفت: به خدا سوگند، اگر یک مو از او کم شود، یک دندان در دهانت باقی نخواهد ماند. ابوبکر چون جنجال آنها را دید فوری پیش آمد و به عمر گفت: آرام باش، در این ساعت مدارا کردن لازم تر است.⁽¹⁹⁵⁾ اما عمر کسی نبود که سعد را رها کند. تنها سعد بود که به بهای بر هم زدن آرامش نسبی مردم و ایجاد جنگ و خونریزی، بر مخالفت خود تاکید می ورزید و داعیه خلافت داشت و برای آینده حکومت خطر جدی شناخته می شد. پس از چند روز وقتی به دنبال وی فرستادند تا با ابوبکر بیعت کند در پاسخ گفت:

نه...، به خدا سوگند... با شما بیعت نمی کنم مگر وقتی که هر چه تیر در ترکش خود دارم به سوی شما رها کنم و نیزه ام را با خونتان رنگین سازم. تا دستانم می تواند شمشیر به دست گیرد، شما را با شمشیر از خود می رانم و با خاندان و پیروان خود با شما نبرد می کنم. گر چه همه آدمیان و پریان پشتیبان شما باشند، با شما بیعت نخواهم کرد تا زمانی که خدای خود را ملاقات کنم.⁽¹⁹⁶⁾ چون این جملات را به گوش عمر و ابوبکر رساندند، عمر از ابوبکر خواست که به هر شیوه که می تواند از او بیعت گیرد. اما بشیر بن سعد، عمر را از این پافشاری بیم داد و گفت: سعد بر ترک بیعت سماجت دارد. او هرگز بیعت نخواهد کرد تا این که کشته شود و کشته نخواهد شد مگر این که زن، فرزندان، خانواده و گروهی از قبیله اش کشته شوند. او را رها کنید که رهاسازی او به شما لطمه ای نمی زند.⁽¹⁹⁷⁾ سرانجام فشارهای عمر بر وی بسیار طاقت فرسا شد و پس از مرگ ابوبکر، مدینه را ترک کرد. او هراسی از عمر بن خطاب نداشت ولی از او در امان نبود و ماندن در شهر و زندگی در میان قبیله ای را که به رئیس خود وفادار نباشند، برای خویش ناگوار دید. مدتی از کوچ او به شام نگذشته بود که خبر کشته شدنش به مدینه رسید. چند شبی در آن دیار این بانگ در کوچه ها شنیده می شد که:

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده - رمیناه بسهمین لم یخطا فواده ما بزرگ خزرج، سعد بن عباده را کشتیم. قلبش را با دو تیر نشان گرفتیم که هیچ یک به خطا نرفت.

سپس شایع شد که این آوای جنیان است که سعد را کشته اند. شبی وقتی مردم به دنبال صدا رفتند به چاهی رسیدند که جسد باد کرده سعد در درون آن افتاده بود.

حقیقت آن است که سعد را ماموران اعزامی از مدینه کشتند. عمر کسانی را به شام فرستاد و به آنها گفت: از سعد بیعت بخواهید. اگر خودداری ورزید او را بکشید. ماموران در منطقه حوران شام، سعد را که از بیعت خودداری نمود با تیر از پای در آوردند. ⁽¹⁹⁸⁾ به نقلی دیگر، کشنده او خالد بن ولید بود. ⁽¹⁹⁹⁾

عوامل پیروزی مهاجران

برخی از مهمترین عوامل پیروزی مهاجران در سقیفه چنین است:

1. وجود اختلاف ریشه دار میان دو طایفه اوس و خزرج: در گرد همایی تنها هراس از زمامداری مهاجران بود که اوس و خزرج را به ظاهر متحد ساخته بود. این دو طایفه نه در آن روز و نه پیشتر، هیچ اتحادی با هم نداشتند. در آن روز نیز تنها خزرجیان بودند که سعد بن عباده را نامزد زمامداری کردند نه اوس طبری و ابن اثیر می نویسند: در روزگار همزیستی اینان با هم هیچ یک از این دو طایفه کاری انجام نمی داد مگر گروه مقابل، به رقابت، نظیر آن کار را انجام می داد و می گفت: هرگز بدین کار بر ما برتری نمی یابید. ⁽²⁰⁰⁾ آخرین جنگ آنها بعثت شش سال قبل از هجرت رخ داد. گویند: خزرجیان برای کمگ گرفتن از قریش بر ضد اوسیان به مکه آمدند. و در آن جا با رسول خدا ﷺ آشنا شدند و هدایت یافتند. این اختلافات، به همان میزان که هر دو گروه را به رقابت و ضعف دچار کرد، جبهه مقابل آنها را نیرومند و سودجویی آنها را از این اختلاف حتمی ساخت. در آن کشمکش هر گروه به انتقال قدرت به جناح خویش می اندیشید و کسی اجازه نمی یافت از حق کسی همانند علی بن ابیطالب عليه السلام سخن گوید که در معرکه نیست. در آن میان، هر جناح اگر از حق علی یخن به میان می آورد، در حقیقت بخشی از شانس پیروزی خود را به رقیب می سپرد و فرصت سودجویی طرف مقابل را بهتر فراهم می کرد

2. استدلال ابوبکر به حدیث پیامبر: او به این حدیث پیامبر استدلال کرد که
الائمة من قریش: (201) پیشوایان امت باید از قریش باشند.

3. برتری سیاسی بر انصار: مهاجران - به خصوص پیشگامان آنان در پذیرش اسلام - بیش از ده سال از انصار سابقه مبارزه، گفتگو و درگیری با دشمن و بردباری سیاسی داشتند. نیز آنها در مکه اغلب به بازرگانی، داد و ستد و سفر اشتغال داشتند و همین امر تجربه اجتماعی، سیاسی و اطلاعات آنان را افزون ساخته بود. حال آن که انصار بیشتر کشاورز بودند و تنها تجربه سیاسی آنها، جنگ های بی پایه ای بود که جز فرسوده کردن نیروها و عمیق تر ساختن روح دشمنی و جهالت ایشان، چیزی بر آنها نمی افزود. از خام اندیشی سیاسی آنها بود که می پنداشتند چه تفاوت که علی بن ابیطالب علیه السلام حاکم باشد یا دیگری! هر کس باشد - اگر منافق نباشد - برای حفظ و گسترش اسلام خواهد کوشید. از آن جا که این اولین تجربه سیاسی آنان بود، نمی دانستند که کمترین اختلاف عقیدتی افراد و بلکه سلیقه، ممکن است حکومت را به سمتی دیگر سوق دهد.

4. امتیازات اجتماعی و دینی: (202) توسل به عامل خویشاوندی با پیامبر، به مثابه ارزش پذیرفته در میان عرب، هر چند انصار را ساکت کرد، در حقیقت برای عوام فریبی مورد استدلال قرار گرفت. زیرا بودند کسانی که خویشاوندی و رابطه نزدیک تری با پیامبر داشتند اما از خلافت محروم شدند، چنان که علی بن ابیطالب علیه السلام سقیفه گردانان را به همین امر نکوهش نمود.

5. ویژگی های ابوبکر: در سقیفه امتیازات ابوبکر بر دیگر مدعیان خلافت، شخصیت وی را پذیرفته و مورد اعتماد عموم گردانیده بود و عده ای را به قبول بیعت او سوق داد. او از نخستین اسلام آورندگان، پدر همسر پیامبر صلی الله علیه و آله

عایشه، همراه او در غار، ⁽²⁰³⁾ پیرمردی ⁽²⁰⁴⁾ با تجربه در تجارت، مردم شناس و در نیل به مقاصد خود، بردبار شناخته می شد. افزون بر اینها، به طایفه بنو تیم وابسته بود که در میان طوایف حاکم مکه هرگز در جنگ قدرت و تعارضات سیاسی، که قبایل قریش، بنی مخزوم، بنی امیه و بنی هاشم را به ستوه آورده بود، درگیر نبوده اند. از این نظر در جبهه بی طرف شناخته می شد.

ادعادی دیگر، برگزاری نماز به دستور پیامبر بود. نخستین کسی که بدین امر اشاره کرد عمر، و راوی آن دختر ابوبکر، ام المومنین عایشه است. به اعتقاد عمر دستور پیامبر بر نماز خواند ابوبکر در مسجد، در حقیقت تایید صلاحیت پیشوایی اوست، حال آنکه گذشته از تردید در اصل آن واقعه، روایات عایشه در این باره، در ده ها مورد با یکدیگر تناقض دارد. ⁽²⁰⁵⁾ فرصت جویی، مهارت در جلب توجه حضار، چاره اندیشی و استفاده به موقع از گفتارهای تاثیر گذار، ویژگی های دیگر ابوبکر است. او با استفاده از پاره ای تعابیر موج آفرین، تا مرز خواب مغناطیسی، انصار را بی اختیار کرد و به پذیرش سخن خود ناچار ساخت.

6. نقش حساس عمر بن خطاب: به گفته ابن ابی الحدید اگر عمر و کوشش های او نبود، ابوبکر به خلافت نمی رسید. واقعیت نشان می دهد که برای به خلافت رسیدن ابوبکر تلاش عمر از کوشش ظاهری ابوبکر بیشتر بوده است.

7. حضور نداشتن امام علی علیه السلام: اشتغال علی علیه السلام به تجهیز رسول خدا ص الله و علیه و اله و غم مصیبت آن حضرت، او را از شرکت در شورای سقیفه بازداشت، ولی انکار نمی شود که بسیاری از حاضران در سقیفه چنین پنداشتند که علی بن ابیطالب علیه السلام به خلافت رغبتی ندارد و آن را رها کرده است.

در خانه رسول خدا ﷺ

پیامبر ﷺ پیش از ظهر روز دوشنبه 12 ربیع الاول یا 28 صفر سال یازدهم هجری رحلت نمود. (206) در همان روز با تشکیل سقیفه، با ابوبکر بیعت شد و روز سه شنبه بیعت عمومی در مسجد تجدید شد. پس از آن، مردم گروه گروه بر جنازه مطهر، نماز خواندند و در غروب سه شنبه پیکر پاکش به خاک سپرده شد. (207) آخرین کسی که پیامبر اکرم ﷺ با او گفتگو کرد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. (208) رسول اکرم ﷺ به او وصیت کرده بود که بدن وی را غسل دهد و کفن کند. ای علی، تو برادر من و وزیر من هستی. بدهکاری مرا تو پرداخت می کنی و وعده های مرا به انجام می رسانی و از عهده آن چه بر ذمه من بوده، بر می آیی. (209) علی بن ابیطالب علیه السلام به کمک فضل (210) و عباس، (211) پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد. (212) و به کمک آن دو و شقران او را کفن نمود. (213) در هنگام دفن نیز جز خویشان حضرت، کسی حضور نداشت. (214) و تردید نیست که ابوبکر، عمر و دیگر صحابیان جز سلمان، ابوذر و شماری از وفاداران اهل بیت هیچ یک در هنگام غسل، کفن و حتی دفن حضرت صلی الله علیه و آله حضور نداشته اند. (215) به گفته عایشه: ما زمانی خبر دفن رسول خدا را دانستیم که صدای بیل و کلنگ به گوش رسید. (216) چنان که نوشته اند، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، در حالی که در کنار پیکر رسول گرامی اسلام به ماتم نشسته بود از پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام، خواست اجازه دهد تا با او بیعت کند. گفت: **امدد یدک، ابایعک فیقول الناس: عم رسول الله ﷺ تابع ابن عم الرسول ﷺ** فلا یختلف علیک اثنان: (217) دست خود را پیش آور تا با تو بیعت کنم و مردم بگویند عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عموزاده ایشان بیعت نمود. آن گاه حتی دو نفر نیز در مورد تو اختلاف نخواهند کرد و مخالفت نکنند.

امام در پاسخ فرمود: **او یطمع فیها طامع غیری!** آیا کسی جز من توقع دارد به خلافت دست یابد! و عباس گفت: **ستعلم**: به زودی خواهی دانست. (218) هر چند عمومی پیامبر ﷺ در اظهار ارادتش نظری خیر خواهانه داشت، به ژرفای وقایع - آن طور که علی علیه السلام آگاهی داشت - پی نمی برد. نمی دانست که انگیزه مخالفان در تصاحب حکومت تا آنجا ریشه دار است که اگر علی علیه السلام نیز تجهیز پیامبر ﷺ را رها سازد و به سقیفه بشتابد نتیجه ای غیز از این به بار نمی آورد. جز این امر، شتافتن علی علیه السلام به سوی سقیفه - به بهای بی احترامی به پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه منظور بود؟ آیا برای این که مردم را به یاد غدیر آورد و از حق خویش سخن گوید و به مردم بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را جانشین ساخته است؟ مگر مردم از این نکته غافل بودند تا علی علیه السلام آن را به یادشان آورد؟! مردم وظیفه داشتند به پیروی از آن چه رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره جانشین خود فرموده، به سوی بیعت با جانشین او بشتابند نه آن که فرد جانشین بخواهد به دنبال آنان روانه شود تا از او پیروی کنند. به اعتقاد علی بن ابی طالب علیه السلام مردم در این باره کم نمی دانستند تا لازم باشد او با رها سازی جسد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی ایشان رود و هدایتشان کند. تعیین جانشین امری نامعلوم نبود تا بر امت لازم باشد به دنبال مشخص کردن آن، تجهیز پیامبر را رها سازند و بدان پردازند. در آن روز برای علی بن ابیطالب علیه السلام هیچ کاری ضروری تر از توجه به تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. اگر او نیز در چنین روزی مانند دیگران به بهانه دلسوزی برای سرنوشت اسلام به دنبال جلب آرا برای عهده داری زمامداری بر می آمد بی احترامی و جسارت به رسول خدا صلی الله علیه و آله که در زمانی پیشتر از سوی برخی رخ داده بود، اوج می گرفت و ارج و بهای مقام نبوی و عصمت او در نزد همه مردمان آن روزگار و

روزگاران بعد، کم مقدار می گردید. به گفته یک پژوهشگر، اگر به دنبال آن روز که حضرت محمد ﷺ مورد بی مهری دیگری قرار گرفت و از دنیا رحلت کرد، جسد مبارکش تجهیز نمی شد و مورد بی مهری دیگری قرار می گرفت. بدون شک همه دچار غضب و سخط الهی می شدند. آن روز آن چه علی بن ابی طالب ع انجام داد همانند ضربت به عمرو بن عبدود در خندق، اهمیت داشت. اگر ارزش اشتغال به غسل، کفن و دفن نبی گرامی ص مساوی ضربت روز خندق نباشد، کمتر از آن نیست. (219)

در پی آن رویداد

سقیفه دارای ویژگی و پیامدهایی است. بیان این هر دو به نگاشتن اثری ممتاز نیازمند است، اما به اختصار می توان ویژگی های آن را چنین بر شمرد:

1. عملکرد گردانندگان آن، این ادعا را در خود نهفته داشت که پس از رحلت پیامبر اکرم ص مهم ترین مسئله ای که باید بدان پرداخت، موضوع جانشینی حضرت است که وی بدان توجهی نداشته است! (220) 2. شرکت کنندگان در آن همایش، تردیدی در برتری علی بن ابیطالب ع بر دیگر صحابیان نداشتند.
3. پس از انجام آن، ادعا شد که آن رخداد بدون نقشه و طرح قبلی خود جوش و یکباره به وجود آمده است. (221) 4. خاندان و صحابیان ممتاز پیامبر ص مانند سلمان، در آن شرکت نجستند و آن گفتگو بدون مشورت با خانواده پیامبر ص به ویژه علی بن ابی طالب ع - صورت گرفت. (222) 5. بر خلاف ادعای گرانندگان آن، که انگیزه تشکیل سقیفه، جلوگیری از اختلاف امت است، هیچ پدیده ای تا این اندازه امت اسلام را دچار اختلاف و دستخوش نابسامانی نکرده است.

6. این امر بر پایه جدایی امت از خلافت استوار گشت.

عمر بن خطاب به صراحت به ابن عباس می گوید: هدف آن تصمیم، جدا سازی نبوت مقام رهبری امت از خلافت بود. ⁽²²³⁾ 7. تاکید بر این که پیشوایی مسلمانان پس از پیامبر ﷺ با اختیار مردم است نه تعیین خدا و پیامبر اکرم ص الله و علیه و اله

8. دایره نفوذ شورا، اموری چون امامت و جانشینی پیامبر ﷺ را نیز در بر می گیرد. بر پایه این تفکر، مسلمانان می توانند برای وضع و رفع هر حکمی به شور نشینند و نتیجه آن را به اجرا نهند. موضوع شورا در اسلام که با دو آیه **وامرهم شوری بینهم** ⁽²²⁴⁾ و **شاورهم فی الامر**. ⁽²²⁵⁾ تبیین می شود، بر خلاف تصور اصحاب سقیفه، در نحوه اجرای امور دینی راه می یابد، نه در اصول و احکام. به مفاد آیه **و ما کان لمومن و لا مومنة اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم** ⁽²²⁶⁾ هیچ مرد و زن مومنی نباید وقتی خداند و پیامبرش به کاری فرمان دهند، به رای خود رفتار کنند. این خود رایی، نوعی نافرمانی عقاب آور است.

جز اینها، داشتن برخی ویژگی ها برای افراد مورد مشورت ضرورتی عقلی است که در سقیفه هیچ مورد توجه نبود.

9. در هیچ یک از بیعت های رسول اکرم ﷺ حتی پس از فتح مکه و چیره شدن بر مشرکان، از کسی به زور و استیلا بیعت گرفته نشد ⁽²²⁷⁾ و سقیفه، نخستین گردهمایی بود که با خشونت و پرخاش آغاز شد ⁽²²⁸⁾ و برای ثباتش به زور، ستیز و خونریزی، از افراد بیعت گرفته شد. امام علی ع و پیروانش نیز بعدها با فشار و بدون رضایت، با ابوبکر بیعت کردند. ⁽²²⁹⁾

پیامدهای سقیفه

رویداد سقیفه هر چند خود ریشه در علل دیگر داشت، منشا اموری شد که به بعضی اشاره می‌کنیم: 1. آن رخداد، منصب الهی جانشینی پیامبر ﷺ را که امامت شناخته می‌شد به مقامی دنیوی به نام خلافت تبدیل کرد. با این تغییر، خلیفه به ویژگی‌های امام نیازمند نبود و هر فرد - درستکار یا نابکار - می‌توانست به زمامداری برگزیده و پیروی شود، مانند خلفای بنی امیه و بنی عباس. آنان گاه از فرط شراپخواری مست می‌شدند و به امامت نماز می‌استادند و از سویی ده‌ها حدیث جعلی در نزد مردم رواج می‌دادند.

رسول خدا ﷺ فرموده است: پس از من پیشوایانی خواهند آمد که به روش من عمل نمی‌کنند. پاره‌ای از ایشان دل‌هایی همچون دل شیاطین دارند، اگر چه به ظاهر انسان‌اند! حذیفه پرسید: ای رسول خدا، اگر من آن زمان را دریابم چه روشی پیش گیرم؟

فرمود: در هر حال، از امیر خود شنوایی کامل و اطاعت مطلق بنما. هر چند بر پشتت بکوبد و مالت را ببرد باید از او فرمان ببری و گوش به دستورش بسپاری! (230) آنان مسئول کارهای خود هستند و شما هم مسئول کارهای خویش. (231) اگر دیدید حاکم شما معصیتی انجام می‌دهد از معصیت وی ناخرسند باشید، ولی دست از اطاعت او بر ندارید. (232) 2. چون مقام امامت و خلافت یکسان گردید شخصیت امام، با همه ارج معنوی، همپای شخصیت افراد عادی قرار گرفت. بنابراین، جنگ و مخالفت با او جرم شناخته نشد و گاه مردم عزل او را - چنان که وی را نپسندند - وظیفه دانستند.

پس از سقیفه مردمانی که از رسول خدا ﷺ در حق علی بن ابیطالب علیه السلام شنیده بودند: **حربک حربی و... من آذی علیا فقد آذانی** (233) ای علی،

جنگ با تو، همان جنگ با من است... و آن که علی را بیازارد مرا آزرده ساخته است. در جمل نهروان و صفین علیه او لشکر کشیدند و هزاران نفر از یاران او را به شهادت رساندند.

3. پس از ظهور بزرگ ترین اختلاف در میان امت، که با سقیفه آغاز شد، رفته رفته شدیدترین انحراف در دین به وجود آمد. بیان فلسفه احکام و جزئیات آن و نیز تاویل و تفسیر قرآن، به خلفا و درباریان واگذار شد و هر کس آن چه خواست از دین کاست یا بدان افزود. در منابع اهل تسنن ده ها حدیث یافت می شود که به اعتراف مردمان معاصر خلفا تا پیش از خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آثار دین به طور کلی دگرگون شد و نزدیک بود که از دین هیچ چیز باقی نماند. ⁽²³⁴⁾ در احادیث اهل تسنن خبری از رسول اکرم چنین نقل شده است: در روز رستاخیز، اصحاب مرا به جانب چپ دوزخ می برند. می پرسم: آنان را به کجا می برید؟ گفته می شود: به سوی جهنم! می گویم: پروردگارا! اینان یاران من هستند! جواب داده می شود: مگر نمی دانی پس از رحلت تو چه بدعت ها در دین بر جای نهاد! ... ⁽²³⁵⁾ آن گاه می بینم که از آنها به جز چند نفر، کسی نجات نمی یابد. ⁽²³⁶⁾ جای اندوه است که امروز پس از گذشت دو دهه از انقلاب شکوهمند ملت مسلمان ایران، بعضی از دانشگاهیان در کتاب خود بنویسند: پس از وفات پیامبر اکرم فقط چیزی شبیه کودتا بود که می توانست مدینه و اسلام را از خطر تهدید و تجزیه برهاند. در واقع این کودتا هر چند حق علی را... ضایع کرد لیکن اسلام را از خطری بزرگ - جنگ داخلی - نجات داد!! ⁽²³⁷⁾ باید از این نظریه پردازان پرسد: آیا اگر این کودتا چنان به پیروی از دستورات پیامبر سر به طاعت علی بن ابی طالب سپرده بودند، چگونه و از سوی چه کسانی جنگ داخلی رخ می داد! 4. چون پیشوایی دینی مردم بدون

مشروعیت الهی امری پذیرفته گردید، هر کس در سایه قدرتی که به دست آورد، توانست با آشوب و جنگ به خلافت رسد. بر پایه انحراف بود که بنی امیه و بنی عباس قرن ها بر مسلمانان فرمانروایی کردند.

5. چون در آن نشست معیار زمامداری، شرافت قبیله بود نه دانش، تقوا، مدیریت و لیاقت، همه اصول صحیح برای تعیین زمامدار بر هم ریخت. در میان دوکس که یکی شرافت قبیله ای داشت و دیگری بیش از آن، پرهیزگاری، فقاقت و لیاقت، اولی برگزیده می شود. این امر اندک اندک برتری جویی قبیله ای را که رسول خدا سال ها برای واژگونی آن کوشیده بود، هویت تازه بخشید و رسمیت داد. این برتری قبیله ای، بذر ناخشنودی و رقابت در میان قبایل می افشاند و آنها را در کمین فرصت برای به چنگ آوردن حکومت، قرار می داد.

در آن روز بهانه گردانندگان سقیفه ممانعت از آشوب بود و در روزگاران بعد هر گروه که قدرت بیشتری می یافت، می توانست به بهانه ای دیگر، بدون دارا بودن هیچ ویژگی دینی، بر تخت خلافت تکیه زند و رفته رفته خلافت را به سلطنت موروثی تبدیل کند، چنان که شد. برای چنان آغازی، چنین پایانی طبیعی است. زمامداری از قریش به مداخله تیره اموی، زمامداری اموی به سلطنت موروثی، و سلطنت موروثی به استبداد مطلق کشیده شد. حق مداخله مردم در کارها از آنان سلب گردید، چنان که در اواخر، دیگر سخن در این نبود که زمامداری باید چگونه رفتار کند، عادل باشد یا نه، آنچه در این سال ها مهم پنداشته می شد این بود که چگونه باید زمامداری را راضی نگاه داشت. ⁽²³⁸⁾ تا بیش از یک قرن، امویان و عباسیان با بدترین شیوه بر مسلمانان حکم راندند و بر سرزمین اسلامی چیره شدند و اساس استدلال شان در تصدی خلافت همان

بود که در سقیفه از سوی سرلن مهاجر بر ضد انصار استدلال شد، یعنی خویشاوندی با پیامبر و منسوب بودن به قریش.

6. حکمرانی 132 ساله امویان و مروانیان را باید محصول سقیفه دانست. با فرمانروایی معاویه در شام از سوی خلیفه دوم و سوم، دین زدایی به اوج رسید و آثار نبوی در تمام مناطق حکمرانی معاویه محو شد. به گفته لامنس شرق شناس معروف:

ما مسیحیان باید مجسمه معاویه را از طلا بسازیم و در شام نصب کنیم. زیرا اگر معاویه اسلام را از مسیر خود منحرف نمی ساخت امروز همه اروپا مسخر اسلام شده و آن را پذیرفته بود. (239)

فصل سوم: پیامبر اکرم ﷺ و جانشینی

بزرگ ترین اختلاف میان امت

در میان اهل تسنن پیرامون نظر رسول خدا ﷺ در مورد جانشین خود گفتارها تا بدانجا متفاوت و متناقض است که فرد محقق شگفت زده می شود. آنچه انکار نمی شود این است که حضرت محمد مصطفی ﷺ سفارشی به تشکیل شورای اهل سقیفه نمود. چنان که اگر کمترین سفارشی نسبت به ابوبکر کرده بود در سقیفه بدان استدلال می کردند،⁽²⁴⁰⁾ حال آن که نه ابوبکر و نه هیچ یک از هواداران او کمترین سخنی که حاکی از سفارش پیامبر به جانشینی وی باشد، اظهار نموده اند.⁽²⁴¹⁾ افزون بر این، ابوبکر به اعتراف خود، عالم ترین و با فضیلت ترین صحابی رسول خدا نبود. نیز مورد اتفاق است که رسول خدا ﷺ ایلمعه‌ل‌و در حق علی عليه السلام و منزلت او سخن بسیار گفته بود، اما ادعا می شد که آن گفتارها فقط به منظور ارشاد امت به حق علی عليه السلام اظهار گردیده است، نه برای الزام به پیروی او.

گاه از عایشه نقل می شود که گفته است: چون بیماری پیامبر شدت یافته به برادرم عبدالرحمن گفت: قلم و کاغذ بیاورید تا درباره ابوبکر سفارشی کنم که هیچ کس پس از من در مورد او اختلاف نکند... یا طمعکاری آرزوی مقام او را ننماید.⁽²⁴²⁾ اگر چنین بود نمی بایست عمر بن خطاب از آوردن قلم و کاغذ جلوگیری می کرد و ابوبکر نیز در سقیفه بدان استدلال می کرد، در حالی که زمانی ابوبکر به عبدالرحمن بن عوف گفت: ای کاش، از پیامبر پرسیده بودم که امر خلافت سزاوار چه کسی است، تا دیگر با صاحبش نزاع نکنیم.⁽²⁴³⁾ افزون بر اینها، محققان سنی این روایت عایشه را ساختگی و ناصحیح می دانند.⁽²⁴⁴⁾ این نظر که حضرت محمد ﷺ درباره جانشین خود هیچ سفارشی نکرده است. در

حقیقت چیزی کمتر از نسبت هذیان پیامبر ﷺ نسبت به فرد پایبند بدین عقیده پیامبر ﷺ را از اعراب معاصر خود کمتر دانسته است. چگونه پیامبر بزرگ اسلام ﷺ با آن همه رنج و شکنجه که برای تبلیغ رسالت الهی کشید و از بیان کوچک ترین حکم خدا دریغ نورزید، موضوع جانشینی خود را که بزرگ تر از آن مسئله ای نیست و بسیار مورد اختلاف و گفتگو است ناگفته باقی گذاشت و آن کار را به تعارف مردم واگذار کرد تا هر یک به دیگری هدیه اش کند و آن دیگری به مزایده اش نهد یا مانند غنیمتش دانند که باید به چند قسمت، میان افراد و قبایل تقسیم شود!!

آیا این شیوه، ابتدال آور نیست که امری چنان پر ارج، بدین حال و روز افتد و آن گاه که کار گذشت، یکی بگوید اشتباهی بود که شد و خدا بر ما ترحم کرد و از شر اشتباهمان در امان داشت. مواظب باشید دیگر از این اشتباهات نکنید!!

می نویسند: ابوبکر در آستانه مرگ بیهوش شد و عثمان وصیت او را در مورد زمامداری عمر تکمیل کرد. پس از بیهوش آمدن و شنیدن نگاهشته عثمان، به وی گفت: خوب نوشتی. ترسیدی من بمیرم و امت را بدون سرپرست واگذارم؟ خدا تو را جزای خیر دهد. ⁽²⁴⁵⁾ عبدالله بن عمر هم به ضرورت تعیین جانشین پی برده، به پدر می گوید: تو چگونه جانشین بر نمی گزینی، با این که اگر تو چوپان یا شتر چرانی داشته باشی که گله اش را رها کند، خواهی گفت او کوتاهی نموده و کار را تباه کرده است! حال آن که سرپرستی مردم از شتر و گوسفند مهم تر و دشوارتر است. اگر پس از مرگ خدا را در حالی ملاقات کنی که در میان بندگان جانشین برای خود انتخاب نکرده باشی، در بیان عذر این تقصیر، به خدا چه خواهی گفت؟ ⁽²⁴⁶⁾ نیز عایشه به عمر بن خطاب پیغام می دهد: امت محمد را بی پرست نگذار. برای خود در میان ایشان جانشین برگزین

و آنان را بعد خود همچون شتران بی افسار، سر خود و بی راهبر مکن. من می ترسم آشوبی بر پا شود. ⁽²⁴⁷⁾ شگفت تر رفتار معاویه است که در توجیه انتخاب یزید به جانشینی، همین حکم عقلی را دستاویز قرار داده می گوید: می ترسم اگر خلیفه ای برگزینم امت محمد را بعد از خود همچون گله ای بی شبان رها کرده باشم! ⁽²⁴⁸⁾ چگونه عبدالله بن عمر، که به گفته پدرش از طلاق دادن همسر خود نیز عاجز است، ⁽²⁴⁹⁾ تا بدین حد می داند که رهبر امت نباید بدون تعیین جانشین، به حال خود رها کند، و آخرین برگزیده خدا محمد ﷺ به چنین امری آگاه نیست! دور از مقام نبوت! آیا هیچ کس به رسول خدا ﷺ اشاره نکرده که خلیفه تعیین کند یا طریقه انتخاب او را بیان دارد که مردم دچار فتنه نشوند، همان گونه که عایشه به خلیفه دوم اشاره کرد! چرا مردمی که مسایل کوچک و بزرگ را از حضرتش می پرسیدند، از این مسئله سؤال نکردند؟ با آن که این امر لازم، بیان صریحی را می طلبد، چرا رسول گرامی ﷺ از بیان آن ساکت ماند؟ ⁽²⁵⁰⁾ و اگر به واقع، جانشینی تعیین نکرد، چرا خلفا از شیوه او پیروی نکردند؟!

اگر بر طبق فرض، رسول اکرم ﷺ نه پیام آور وحی، بلکه فقط بزرگ ترین مرد سیاسی عصر خود معرفی شود، باز هم ممکن نبود چنین موضوعی از نگاه او مخفی بماند و بدان اشاره ای نکند. شهرستانی در الملل و النحل ⁽²⁵¹⁾ می نویسد:

بزرگترین اختلاف میان امت اسلامی، اختلاف در موضوع امامت است. زیرا در اسلام در تمام ادوارش، چنان خونریزی و شمشیرکشی که برای مسأله امامت پدید آمده است، برای هیچ موضوع دیگری به وجود نیامده است.

آیا رواست که پیرامون جزئی ترین احکام حج مانند کشتن پشه و برخی حیوانات در حال احرام، حکمی باده ها تبصره ذکر شود و آیه ای از قرآن بدان اختصاص یابد ⁽²⁵²⁾ و آن گاه موضوع امامت امت به مردم کوچه و بازار واگذار شود؟! آیا مردم از احکام سر تراشیدن و ناخن گرفتن و طهارت و نیز خواص بعضی غذاها و داروها، ⁽²⁵³⁾ صدها پرسش می کردند و هیچ کس از این مسئله پرسشی نکرد؟! ⁽²⁵⁴⁾ با آن که پیامبر اکرم ﷺ 23 سال در میان ایشان زیست و همه می دانستند او نیز روزی رخت خواهد کرد!

آیا قرآن رسول خدا ﷺ را به وصیت امر می کند و پیامبر ﷺ نیز به امت می فرماید مهم ترین وظیفه فرد مسلمان این است که دو شب پیاپی به خواب نرود مگر این که وصیت نامه اش به همراهش باشد. ⁽²⁵⁵⁾ و آن گاه حضرتش خود بدون وصیت، جهان را ترک می گوید! از رسول اکرم ﷺ و هم از پیروانش خواسته است که در امور ناچیز - گرچه فقط یک درهم باشد - وصیت کنند. ⁽²⁵⁶⁾ عزالدین ابوحامد معتزلی می گوید:

زمانی از استادم ابوجعفر بن محمد، که مردی با انصاف و خردمند بود، پرسیدم: مقصود علی از این خطبه چیست که درباره خلافت خود فرموده است. گروهی از آن بخل ورزیدند و گروهی چشم پوشیدند.؟ مقصود او روز تشکیل سقیفه است یا روز شورای انتصابی عمر؟
وی گفت: مقصودش سقیفه بود.

گفتم: باور نمی کنم، که سرپیچی از دستور رسول خدا را به اصحاب او نسبت دهم! او گفت: من نیز نمی توانم کوتاهی در امر امامت را به رسول خدا نسبت دهم و بپذیرم که مردم را بدون سرپرست رها کرد، در حالی که شیوه پیامبر چنین بود که هرگز مدینه را بدون جانشین ترک نمی نمود. چگونه در حالی

زندگی که فاصله چندانی با مدینه نداشت، شهر را بدون سرپرست رها نمی کند و در آستانه مرگ که می داند رویدادهای بعدی را نمی تواند جبران کند، جانشین بر نمی گزیند؟! در نگاه مسلمانان رسول خدا ﷺ عقل و اندیشه ای کامل داشت. غیر مسلمانان هم او را مردی حکیم و دوراندیش - با اندیشه ای بسیار نیرومند - می شناختند که توانست امتی تشکیل دهد و آیینی پایه گذاری نماید. چنین انسانی با این اندیشه و عقل کامل، که طبیعت عرب را می شناخت و به حس انتقام جویی آنان آگاه بود، چگونه با این که می دانست خواهد مرد، دختر و پسر عمو و دامادش را در میان مردمی تنها نهاد که در جنگ ها از او و دامادش علی ضربه خورده و از پای درآمده اند، درحالی که آنها دو فرزند دارند که او آنها را از فرزندان خود بیشتر دوست دارد! آیا ممکن است درباره خلافت او توصیه ای ننماید؟ آیا پیامبر نمی داند که اگر خانواده و فرزندان خود را همانند مردم عادی و رعیت رها کند، آنان را در معرض خطر قرار داده، بلکه خودش خون آنان را بر زمین ریخته و آنان را به کشتن داده است! زیرا اهل بیت پیامبر پس از او تکیه گاهی ندارند که از آنان حمایت کند و شکار درندگان می شود و مردم کینه های خود را در مورد آنان فرو خواهند نشاند

آیا پیامبر حتی به اندازه انصار که حضرت خود، آنان را هشیار ساخته بود، به این موضوع آگاهی نداشت؟ انصار می گفتند: ما از آن بیم داریم که بعد از شما حکومت به دست کسانی اداره شود که ما پدران، فرزندان و برادران آنها را کشته ایم. ⁽²⁵⁷⁾ عمر بن خطاب در گفتگوی خود با ابن عباس می گوید: قریش همچون گاوی که به قصاب خود نگاه می کند، به شما می نگرند. ⁽²⁵⁸⁾ با وجود این خطر، آیا به ذهن کسی نرسید که از پیامبر ﷺ بپرسد رهبر آینده چه کسی است؟ در حالی که مردم می دانستند پیامبر ﷺ روزی خواهد مرد؟!

ابن ابی الحدید می نویسد: وقتی عمر فهمید رسول خدا از دنیا رفته است، ترسید که برای امر پیشوایی مشکل و آشوبی ایجاد شود و در آن دگرگونی به وجود آید، یا انصار و غیر آنان، امامت را به دست گیرند یا از اسلام برگردند. (259) بنابراین سزاوار بود پیامبر خود از این دلسوزی دریغ نمی ورزید!

اگر حضرت محمد ﷺ تعیین رهبر پس از خود را به امت و انهاده بود، بی تردید باید گفت او می دانست که این امر بدون اختلاف به پایان خواهد رسید. چه، در صورت احتمال اختلاف، به چنین امری اقدام نمی ورزید. بنابراین شتاب بی حد برای تشکیل سقیفه - قبل از خاکسپاری پیامبر اکرم ﷺ - چگونه توجیه می شود؟!

درباره موضوع جانشینی رسول اکرم ﷺ سه نظر اساسی وجود دارد:

1. آن حضرت مردم را کاملاً به حال خود وا گذاشت، تا به اتفاق عمومی یا به رای اکثریت عمل کنند.
2. آنها را به سران قوم اهل حل و عقد وا گذاشت.
3. به پیروی فردی خاص سفارش کرد.

اتفاق عمومی یا رای اکثریت (260)

از دیر زمان، معتقدان به این نظر بدین جمله از پیامبر ﷺ توسل جسته اند که: **لا تجتمع امتی علی الخطا**: امت من به امر خطا اتفاق نظر نمی کنند. گذشته از درستی یا نادرستی سند روایت، مفاد آن گویای این نیست که هیچ گروه اجتماعی مسلمانان به خطا نمی روند. در صورت درستی سند روایت، مفاد آن چنین است که هرگز همه امت بر پیمودن راه خطا اجتماع نمی کنند. (261) اتفاق عمومی در تعیین رهبر امری ناممکن است و پیروان مذاهب عمامه نیز ادعا نمی

کنند که خلافت خلفا به اتفاق آرا اجماع امت صورت پذیرفته است. فراتر از این، قاضی عضد ایجی می نویسد:

در انتخاب پیشوا و بیعت با او هیچ نیازی به اجماع نیست. بیعت یک یا دو نفر از اهل حل و عقد کافی است... چنان که صحابه پیامبر بر عقد بیعتی که عمر با ابوبکر کرد و نیز به عقد بیعتی که عبدالرحمن بن عوف با عثمان نمود، اکتفا کردند و در قبول خلافت ابوبکر یا عثمان اجماع و اتفاق نظر مردم مدینه را شرط ندانستند، تا چه رسد به این که اجماع امت را شرط بدانند. ⁽²⁶²⁾ در آن صورت آیا پیامبر اکرم، امت خود را به انجام امری محال وانهاد؟! یا به عمد می خواست پیروانش را در کشمکش های دایم بیفکند تا همدیگر را از بین ببرند و قوای آنها به ضعف گراید و دین سست شود! دور از شان نبوت!

رای اکثریت هر چند در امور سیاسی، اجتماعی و نظامی تا حدودی پذیرفته است، در امور اعتقادی و احکام کمترین اساس و اعتباری ندارد. ⁽²⁶³⁾ این که امروزه ریاست جمهور و نمایندگان ملت ها با رای اکثریت انتخاب می شوند همه بدین علت است که به دست آوردن وحدت رای میان مردم با ده ها نظر و سلیقه و انگیزه، امری ناممکن است.

معنای تحکیم اکثریت این نیست که اکثریت خطا نمی کند. گاه جوامع بشری به منحطترین فکر در میان خویش معتقد می شوند. اکثریت، تنها راه چاره برای درهم شکستن و از بین بردن دعواها و کشمکش ها است، نه روشی برای به دست آوردن رای درست تر... ⁽²⁶⁴⁾

انتخاب پیشوا به اختیار نمایندگان مردم

به اعتقاد اهل تسنن، پیامبر بزرگوار اسلام با همه علاقه خود به علی بن ابیطالب علیه السلام و معرفی منزلت او در غدیر، انتخاب امام را بر پایه اصل آزادی

انتخاب پیشوا، به اختیار نمایندگان بلند پایه امت اهل حل و عقد نهاد. پس از آن، مردم ناچار از پیروی کسی هستند که آن خبرگان اهل حل و عقد برگزینند. برخی از اشکالات این نظریه عبارت است از:

1. گذشته از آن که تعیین امام از اختیارات مردم نیست،⁽²⁶⁵⁾ این شیوه نیز همانند روش قبل، مردم را از اختلاف و کشمکش مصون نمی دارد. دستاویز اصلی اصحاب سقیفه برای توجیه شتاب در تشکیل آن جلسه، پیشگیری از اختلاف امت بود، حال آن که بر پایه این شیوه که نمایندگان امت، پیشوا را برگزینند، اختلافی به مراتب شدیدتر به وجود خواهد آمد، چنان که پیش آمد. زیرا بزرگان امت، گاه خود بیش از مردم کانون اختلاف رای و سلیقه اند. نا هماهنگی انگیزه ها و تمایلات و گاه تعصبات آنها عمیق تر و شدیدتر است.

2. افزون بر این، نمایندگان شورای اهل حل و عقد چگونه تعیین می شوند؟ و آیا چنین شورایی در همایش سقیفه تشکیل یافت؟ آن شرکت کنندگان را چه کسی به عنوان نماینده و سخنگوی مردم برگزیده بود؟ آیا عباس، علی بن ابیطالب علیه السلام، عبدالله بن عباس، قثم بن عباس، فضل بن عباس، ابویوب انصاری، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، زبیر، عمار یاسر، عبدالله بن مسعود، براء بن عازب، خالد بن سعید، بریده اسلمی و نام آوران نبردهای بدر و احد در آن شورا شرکت داشتند؟

3. اگر نظر اکثر نمایندگان، معیار پذیرش عمومی باشد و چنین اکثریتی یافت شده باشد، چرا علی بن ابیطالب علیه السلام، عباس عموی پیامبر و صحابی ممتاز، به رای اکثریت مورد فرض، رضایت ندادند و کسی چون سعد بن عباده تا جا خود را از دست نداد، هم رای آنان نشد؟ نیز، چرا از مخالفان به زور بیعت گرفته و

فردی چون سعد کشته شد و خانه دختر گرامی پیامبر به آتش زدن تهدید شد (266) تا بست نشینان در آن، با خلیفه بیعت کنند؟!

4. اگر اعتبار و مقبولیت خلیفه، به رای عمومی نمایندگان مردم است، انتخاب خلیفه دوم و سوم چگونه توجیه می شود؟ ناچار باید پذیرفت که ابوبکر کمترین اعتقادی به این شیوه گزینش رای نمایندگان و شورای اهل حل و عقد نداشته است. زیرا در آن صورت، خود بر خلاف آن تنها به رای خویش، زمامدار تعیین نمی کرد. او می گوید: ای کاش از پیامبر پرسیده بودم که خلافت از آن کیست تا مردم درباره آن اختلاف نکنند. بنابراین رسول خدا ﷺ هرگز بر یکی از این دو شیوه رای اکثریت یا شورای حل و عقد نظر نداشته است.

بر پایه هر دو فرض گذشته، در انتخاب هیچ یک از سه خلیفه نخست، نظر عمومی مردم جستجو نشده و گروه های مردم در انتخاب رهبر و سر نوشت سیاسی و دینی خود دخالتی نداشته اند.

سفارش به پیروی فردی خاص

هر گاه دو فرض گذشته پذیرفته نباشد باید اعتراف کرد که رسول اکرم ﷺ به فرض سوم، مردم را به پیروی شخص معینی فرمان داده است. اما او که بود؟

بدون شک حضرت محمد بن عبدالله ﷺ همچون دیگر مردم، در واپسین روزهای زندگی، وصایایی به خانواده خود داشته که برخی پیرامون امور مالی و دنیوی بوده است و بیشتر از آن، امور دینی و اعتقادی. به طور معمول، هر شخصیت اجتماعی به همان میزان که خود درگیر مسایل مادی یا معنوی بوده است وصایایی درباره آنها خواهد داشت. بازرگانان سرنوشت اموالشان را مشخص می نمایند و عالمان و رهبران، سرنوشت آثار و پیروانشان را این امر

درباره رسول اکرم ﷺ نیز روا بود. آن حضرت هم وصایایی نسبت به امور مالی داشت (267) و هم امور معنوی. جز این که درباره وصایای مالی او، گفتگو و اختلافی نیست، اما درباره آن دیگری، سراسر اختلاف است. اصحاب نسبت به وصایای قسم اول نظری پیشگیرانه و خصمانه نداشته اند، برخلاف قسم دوم این جریر در کتاب خود پیرامون وصایای پیامبر اکرم ﷺ نسبت به غلامان، شتران بارکش و سواری یا شیرده، شمشیرها و سپر، بخش جدا اختصاص داده است. (268) نسبت به مسایل دینی و اعتقادی، اصل وصیت را کسی انکار نکرده است. بیشتر، از ابن ابی الحدید نقل شد که وی در گفتگوش با ابوجعفر نقیب بدین نکته تصریح می کند که رسول اکرم برای خود جانشین معلوم ساخت و مردم را به پیروی او فرمان داد، اما چون صحابیان اطاعت از او را در این نوع موضوعات، بر خود حجت نمی دانستند، پیروی اش نمودند. (269)

جانشین پیامبر اکرم ﷺ

جز چند روایت از ام المومنین عایشه، که محققان اهل تسنن آن را بی پایه و ساختگی برشمرده اند، کسی ادعا نکرده است که پیامبر گفتاری در جانشینی ابوبکر بیان فرموده باشد. از طرفی، در کتب اهل تسنن دلایل و شواهدی یافت می شود که واقعیتی بر خلاف ادعای عایشه را ثابت می کند. یا به صراحت می نویسند: رسول خدا هیچ کس را جانشین تعیین نکرد. (270) جعل کنندگان آن احادیث پس از آن که در زمره مخالفان ابوبکر، کسانی را یافتند که شخصیت ممتاز و الایی دارند و از سویی نتوانستند به اجماع برای خلافت ابوبکر استدلال کنند، به جعل این احادیث متوسل شدند. (271) اما دلایل و شواهدی که ثابت می کند رسول خدا ﷺ هرگز به جانشینی ابوبکر سفارش نکرده است به قرار زیر است.

1. عبدالحمید مدائنی می نویسد:

اگر رسول خدا ﷺ درباره جانشینی ابوبکر سفارش کرده بود، خود وی در گفتگوهای سقیفه به آن استدلال می کرد، حال آن که وی کمترین چیزی در این زمینه ادعا نکرد. ⁽²⁷²⁾ آنچه در آن جا مطرح می کردند این بود که ابوبکر همراه پیامبر در غار بوده است. یا آن که پیامبر فرموده است ن پیشوایان باید از قریش باشند و ابوبکر نیز از قریش است.

عمر، ابوبکر و ابو عبیده بیشتر بدین جمله تاکید می کردند که مهاجران، دوستان و خویشان پیامبرند و به زمامداری از دیگران سزاوارترند. ⁽²⁷³⁾ 2. ابوبکر در گفتاری به طور صریح می گوید:

و ددت ان سالت رسول الله عن هذا الامر فيمن هو؟ فلا ينازعه احد، و ددت اني كنت سالته: هل للانصار في هذا حق. ⁽²⁷⁴⁾ دوست داشتم از رسول خدا سوال می کردم که خلافت به چه کسی تعلق دارد، تا کسی با اهل آن درگیر نشود، و نیز می پرسیدم که آیا انصار در این موضوع حقی دارند!

اگر دستوری از پیامبر ﷺ درباره ابوبکر رسیده بود آیا خود وی نمی شنید! تنها چیزی که او ادعا می کرد از پیامبر ﷺ شنیده است، جمله الائمة من قریش بود. جای تعجب است که کسی در آن جا از ابوبکر نپرسید که منظور پیامبر کدام طایفه قریش است. قریش از 25 طایفه ⁽²⁷⁵⁾ و برترین آنها بنی هاشم بود. ⁽²⁷⁶⁾ نیز آیا رسول خدا ﷺ بیش از این چیزی فرمود؟ افزون بر این، چگونه این سخن پیامبر در کمال هوشیاری و دقت بیان شده است و وصیت مهم او با نا هشیاری و هذیان؟!

وجود انبوه روایات مشابه این حدیث، بهترین دلیل است که ابوبکر بخش اصلی فرموده حضرت رسول اکرم ﷺ را بیان نکرده است. گزیده آن روایات

چنین است: **الائمة بعدی اثنی عشر کلها من قریش**. در سقیفه تنها یک کلمه اول و دو کلمه آخر این جمله بیان شد و دوازده نفر بودن آن راهنمایان ذکر نگردید. (277) در کتاب صحیح بخاری، مسلم، ترمذی و مسند احمد ده ها روایت به همین مضمون نقل می شود که اغلب، آن رهبران قریشی را دوازده تن می شمرد و تصریح می کند که تا ایشان وجود دارند دین نیز برقرار است. (278) به خوبی معلوم است که بیایی بودن این پیشوایان، بر پایه هیچ یک از مذاهب - غیر از شیعه - مطابقت ندارد، نه از نظر شمار آنان و نه صفات ایشان. زیرا از مفاد حدیث ها بر می آید که آن دوازده تن همه از بهترین مردمان عصر خویش اند. (279) اگر این فرموده از رسول خدا ﷺ بود که: خلافت و پیشوایی مردم جز برای قریش سزاوار نیست، چگونه خلیفه در آستانه مرگ می گوید: ای کاش از پیامبر پرسیده بودم که برای انصار در عهده داری خلافت نیز حقی است یا خیر! آیا انصار مدینه از قریش بودند؟

خلیفه دوم نیز در هنگام مرگ می گوید: **لو کان سالم حیا ما تخالجنی فیه الشکوک**: اگر سالم بنده آزاد شده ابوحذیفه زنده بود، شک نمی کردم که خلافت حق اوست. (280) راستی، آیا سالم از قریش بود؟ هرگز! (281) در انتخاب عمر از سوی ابوبکر نیز ابوبکر ادعا نمی کند که رسول خدا ﷺ درباره عمر چیزی فرموده است. فقط می گوید: به خداوند پاسخ خواهم داد که بهترین فرد را برای مردم برگزیدم. (282)

3. خلیفه دوم در هنگام مرگ درباره تعیین جانشین می گوید: **ان استخلف فقد استخلف من هو خیر منی و ان اترک فقد ترک من هو خیر منی** اگر فردی را به جای خود برگزینم کار ناروایی نکرده ام. زیرا کسی مانند ابوبکر که از من بهتر بود جانشین معین کرد. و اگر کسی را معین نکنم آن رسول خدا ﷺ که از

من بهتر بود کسی را به جانشینی تعیین نکرد. (283) 4. ابوبکر در سقیفه، بی آن که از جانب رسول اکرم ﷺ مقامی را برای خود یا دیگری ادعا کند، می گوید: **قد رضیت لکم احد هذین الرجلین**: من برای پیشوایی شما هر یک از این دو مرد عمر و ابوعبیده را می پسندم آیا او حق مسلم خود را به آنها تعارف و هدیه می کرد؟ آیا درباره آن دو سفارشی از پیامبر ﷺ شنیده بود؟ مسلماً نه. ابوبکر به مردم می گوید: **بایعوا ایهما شئتم** با هر یک از این دو که بخواهید، می توانید بیعت کنید. سپس عمر رو به ابوعبیده می گوید: **ابسط یدک فلا بایعک فانک امین هذه الامة** (284) دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم. زیرا رسول خدا فرموده است: تو امین این امت هستی!

بر پایه همین جمله، عمر اعتراف می کند که ابوعبیده نیز شایسته زمامداری است و چنین نیست که رسول خدا ﷺ خواهان پیروی ابوبکر باشد، اگر چه لحظه ای بعد هر دو به ابوبکر می گویند: با وجود تو ما به دیگری رو نمی کنیم!

5. ابوبکر در نخستین روز زمامداری اش، در مسجد می گوید: **ایها الناس انی لم اجعل لهذا المكان ان اکون خیرکم** (285) ای مردم، من که اینک در این جایگاه جانشینی پیامبر قرار گرفته ام نه بدان سبب است که از شما بهترم... من نیز مثل شمایم. یا می گوید: **اقیلونی، اقیلونی، فلست بخیرکم** مرا رها کنید: رهایم کنید. زیرا من بهترین فرد در میان شما نیستم.

6. گفته می شود ابوبکر به فرمان پیامبر ﷺ چندین روز در مسجد عهده دار پیشوایی نماز بوده است. در این باره ذکر نکاتی لازم است:

الف) بر پایه مدارک اهل تسنن، ابوبکر در زمره افراد سپاه اسامه بوده و از طرفی رسول اکرم ﷺ بازگشت کنندگان از آن سپاه را لعن و نفرین کرده است.

بنابراین چگونه ابوبکر به فرمان پیامبر ﷺ چندین نماز جماعت در مسجد برگزار کرده است؟!

(ب) آن چه در مدارک شیعه و سنی تا حدودی پذیرفته است، این است که ابوبکر فقط یک نماز صبح روز دوشنبه روز رحلت رسول اکرم ﷺ را در مسجد بدین کیفیت برگزار کرده است که رسول خدا ﷺ چون برای برپایی نماز توانایی نداشت، فرمود: بگوئید کسی نماز را بخواند. من بر انجام آن توانا نیستم. چون عایشه حاضر بود، پدرش ابوبکر را خواند و او را روانه مسجد کرد. او نماز را آغاز کرد، اما چون خبر به پیامبر ﷺ رسید با تکیه بر علی رضی الله عنه و ابن عباس خود را به کنار محراب رسانید و ابوبکر را عقب زد و خود، نشسته با مردم نماز خواند. چون آن حضرت نشسته نماز می خواند مردم صدای او را نمی شنیدند و رکوع و سجودش را نمی دیدند و موقعیت نماز را فقط از حال ابوبکر، که ایستاده بود، تشخیص می دادند. ⁽²⁸⁶⁾ (ج) روایات مورد استدلال، به نقل از عایشه و آکنده از تناقض است. ⁽²⁸⁷⁾ عزالدین ابو حامد مدائنی از استادش ابو یعقوب معتزلی نقل می کند که: عایشه چون پیامبر را برای ادای نماز ناتوان دید، بی درنگ به دنبال پدرش ابوبکر فرستاد و او را روانه مسجد کرد. وقتی رسول خدا ﷺ از موضوع اطلاع یافت به هر زحمت خود را به محراب رسانید و ابوبکر را عقب زد و خود مشغول نماز شد. بعدها عده ای همین نماز را حجت قرار دادند و آن را دلیل شایستگی ابوبکر برای زمامداری یاد کردند و دیگر نگفتند که حضور پیامبر در مسجد برای باز داشتن ابوبکر از انجام نماز بوده است. ⁽²⁸⁸⁾

سفارش به پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام

بر پایه آنچه گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جانشینی فردی غیر از ابوبکر و عمر سفارش کرده است، کسی که بی تردید باید داناتر، با تقواتر و با فضیلت تر از بقیه و سابقه خدماتش به اسلام بیشتر باشد. محققان اهل سنت، علی بن ابی طالب علیه السلام را از نظر فضیلت، برتر از همه صحابیانی یاد می کنند، جز این که معتقدند لازم نیست همیشه حکمران مسلمانان، فرد با فضیلت تر باشد. ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

مردم از کسی که در فضیلت، جهاد، علم، سیادت و شرافت مانندی نداشت، روی بر تافتند و با کسی بیعت کردند که آن شرافت و برتری را نداشت اما او نیز با تقوا و عادل بود... اصحاب برای مصلحت اسلام و نیز ترس از فتنه ای که نه تنها خلافت، بلکه نبوت را نیز تباه می ساخت، از فرد افضل و اشرف و سزاوارتر به شخص فاضل و شریف رو کردند! ⁽²⁸⁹⁾ اهل تسنن می نویسند: روزی علی بن ابی طالب در مسجد، در کنار عمر بن خطاب نشست و جمعی از مردم هم حضور داشتند. چون حضرت از آنجا بیرون رفت، کسی او را به خود ستایی و بزرگنمایی متهم کرد! عمر گفت: او واقعا حق دارد خود را بستاید و به وجود خود افتخار کند. به خدا سوگند، اگر شمشیر او نبود ستون اسلام استوار نمی گردید. او به امور قضایی، آگاه ترین فرد امت اسلام است. او دارای سابقه و شرافت است. مرد گفت: اگر راست می گویی، به چه عذر خلافت را از او باز داشتید؟ گفت: به علت جوانی اش و علاقه وی به فرزندان عبدالمطلب، دوست نداشتیم خلافت به او برسد. ⁽²⁹⁰⁾ جز اینها، در اخبار بسیاری به صراحت نوشته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به جانشینی خود تعیین فرمود

1. عزالدین ابوحامد معتزلی می نویسد:

ابن عباس می گوید: روزی در اوایل خلافت عمر بن خطاب نزد او رفتم. به من گفت... آیا هنوز پسر عمویت به خلافت نظر دارد؟ گفتم: آری. گفت: آیا گمان می کند رسول خدا درباره خلافت او سخنی گفته است؟ گفتم آری...! عمر گفت: البته گاه از زبان رسول خدا در حق او سخنانی چند بیان می شد که حجت آور نبود و عذر را برطرف می نمود و گاه درباره او فزون از حد اظهار می کرد و از این همه می خواست امتش را در مورد خلافت او بیازماید. رسول خدا در بیماری خود خواست به اسم او تصریح کند جانشینی او را ذکر کند ولی من برای شفقت بر امت و حفظ اسلام، از آن جلوگیری کردم. پس رحلت خدا دانست که من به آنچه در خاطر او می گذرد پی برده ام. بنابراین از دنبال گیری هدف خود دست نگاه داشت و خدا جز آنچه خود خواسته و مقدر کرده بود، جاری ننمود. ⁽²⁹¹⁾ 2. وی در جای دیگری می نویسد:

ابن عباس می گوید: در سفر عمر به شام، من نیز همراهش بودم. روزی در میان راه، چنان که بر شترش سوار بود، به من گفت: ای پسر عباس! از پسر عمویت علی گله مندم... او پیوسته با من دشمنی و خشم دارد. علت آن چیست؟ گفتم: شما خود بهتر می دانید. گفت: می پندارم همچنان از این که خلافت از کف او بیرون رفته، اندوهگین است. گفتم علت همین است. او معتقد است رسول خدا خلافت را فقط برای او سزاوار می دید. عمر گفت: خواستن پیغمبر چه نتیجه ای داشت، با آن که خداوند نخواسته بود. رسول خدا چیزی را می خواست و خدا غیر آن را. پس مراد رسول خدا تحقق نیافت. آیا هر چه رسول خدا می خواست باید خدا هم بخواهد! او همیشه آرزو می کرد عمویش ابولهب مسلمان شود ولی خدا نخواست و او هم اسلام نیاورد. ⁽²⁹²⁾ 3. در ده ها مورد ⁽²⁹³⁾ و نیز پس از مرگ خلفه دوم و تشکیل شورای شش نفری سال

23 هجری علی بن ابی طالب علیه السلام در میان مردم از مقام امامت و جانشینی خود یاد کرده و از آنان اعتراف خواسته است و مردم ضمن پذیرش گفتار او، از کوتاهی خود در حق اهل بیت علیهم السلام اظهار شرمساری کرده اند. اما پس از درگذشت خلیفه دوم، در مسجد به مردم فرمود: شما را به خداوند سوگند می‌دهم، بگویند آیا در میان شما کسی از من هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست؟ حاضران گفتند: نه. ⁽²⁹⁴⁾ علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام ایجاد پیمان برادری، میان او و خودش عقد برادری بسته باشد؟ همه گفتند: نه باز فرمود: آیا کسی در میان شما جز من هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او گفته باشد **انت منی بمنزلة هارون من موسى** ⁽²⁹⁵⁾؟

گفتند: نه سپس علی علیه السلام تا چهل فضیلت خویش را، که نشانگر امتیاز برتر او بر دیگران بود، بر شمرد و همه حاضران را شاهد گرفت و آنها تائید کردند. ⁽²⁹⁶⁾ 4. بیش از جنگ جمل، چون عایشه تصمیم گرفت ام المومنین، ام سلمه را در جنگ برضد علی علیه السلام همراه خود سازد و ام سلمه پیشنهاد او را رد کرد، به عایشه چنین گفت: ای عایشه! آیا این حادثه را به یادداری که زمانی من و تو در سفری با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بودیم و علی کفش های پیامبر صلی الله علیه و آله را اصلاح می کرد و لباس هایش را می شست؟ در این هنگام پدرت ابوبکر و عمر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و ما پشت پرده بودیم. آن دو با رسول خدا صلی الله علیه و آله به گفتگو پرداختند و پرسیدند: از آن جا که نمی دانیم شما تا چه مدت در کنار ما خواهید بود، می خواهیم بدانیم چه کسی به جای شما امت را رهبری می کند، تا پس از شما به او پناه ببریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ... من هر که را جانشین خود کنم و به شما معرفی نمایم شما از پیرامون او پراکنده خواهید شد،

همان طور که بنی اسرائیل از گرد هارون پراکنده شدند. در این حال آن دو سکوت کردند و از نزد پیامبر بیرون رفتند. سپس من و تو پیش پیامبر ﷺ رفتیم و تو که شرم کمتری داشتی از حضرت همان پرسش را کردی و رسول خدا ﷺ فرمود: جانشینی من همان کسی است که مشغول اصلاح کفش است. چون نگاه کردیم به جز علی بن ابی طالب عَلِيٍّ کسی را ندید. تو گفتی: غیر از علی کسی را نمی بینم! فرمود: آری، هم او جانشین من است. در این موقع عایشه گفته ام سلمه را تایید کرد و گفت: البته که این خاطره را به یاد دارم. ⁽²⁹⁷⁾

در حاشیه روایات جانشینی ⁽²⁹⁸⁾

از بررسی روایاتی که در کتب اهل تسنن پیرامون وصیت پیامبر اکرم ﷺ به دست ما رسیده است، دانسته می شود که مصدر همه آن اخبار، عایشه است و محققان سنی مذهب به صراحت می نویسند: انگیزه عایشه از مخالفت با علی بن ابی طالب عَلِيٍّ کینه و حسادت بود که نسبت به او و فاطمه زهرا داشت. ⁽²⁹⁹⁾ این عامل تا بدان حد در وی موثر بود که ایشان موضوع جان سپردن رسول خدا ﷺ در دامن علی و آخرین و صایای پیامبر ﷺ به علی را انکار کرد و با آن که بیشتر منابع حدیثی اهل تسنن می نویسند رسول خدا ﷺ در دامن علی بن ابی طالب عَلِيٍّ جان سپرد، ⁽³⁰⁰⁾ عایشه می گوید: پیغمبر خدا در دامن من رحلت کرد، چگونه به علی وصیت کرد که من ندانستم! ⁽³⁰¹⁾ آن جناب درباره عایشه می فرماید:

و اما فلانة فادرکها رای النساء و ضغن غلا فی صدرها کمرجل القین. ⁽³⁰²⁾ آن زن نسبت به من دچار... حسد و کینه ای شده است که در سینه اش همانند دیگ آهنگری می جوشد.

عبدالحمید مدائنی می گوید: در زمانی که نزد استاد ابو یعقوب علم کلام می خواندم این جملات حضرت را برای او خواندم و او پاسخی طولانی در این باره بیان داشت که خلاصه آن چنین است:

دشمنی نخست عایشه با فاطمه ع شروع گردید. زیرا رسول خدا پس از مرگ خدیجه با عایشه ازدواج کرد و او جایگزین خدیجه گردید و فاطمه ع دختر خدیجه بود. به طور طبیعی هر گاه دختری مادرش بمیرد و پدر، همسر دیگری اختیار کند، بین زن جدید و دختر کدورت ایجاد می شود و از این امر گزیری نیست. زیرا زن از این که پدر به دختر علاقه مند است حسادت می ورزد و دختر نیز...

پیامبر خدا حضرت فاطمه را خیلی بیش از آن چه مردم تصور بکنند و بیش از بزرگداشت و احترامی که مردان نسبت به دختران خود انجام می دهند، بزرگ می داشت و احترامش می کرد، بسیار فراتر از اندازه دوستی پدران نسبت به فرزندان خود. آن حضرت در محافل عمومی و خصوصی، نه یک بار، بلکه بارها در زمان های مختلف گفته بود: فاطمه بزرگ بانوی همه زنان جهان است. او همتراز مریم، دختر عمران است... و عقد ازدواج او با علی در آسمان و در حضور فرشتگان خوانده شده است. بارها فرمود: هر که او را بیازارد مرا آزرده و او پاره تن من است...

این مسایل دشمنی عایشه نسبت به فاطمه را افزون می ساخت. بعد از ازدواج فاطمه با علی، این دشمنی عایشه، به علی نیز سرایت کرد و ابوبکر را هم تحت تاثیر قرار داد... روز به روز ستایش پیامبر از علی افزون می گردید و او به پیامبر ص نزدیک تر می شد و این موضوع حسادت و غبطه ابوبکر را شدت می بخشید، چنان که در طلحه، عموزاده عایشه، نیز همین حال نسبت به

علی پدید آمده بود و بسیار رخ می داد که ابوبکر، عایشه و طلحه در همین زمینه گرد هم نشینند و به چاره جویی و گفتگو پردازند و سخن هر یک بر دیگری تاثیر نهد. نیز از سوی مردم به عایشه خبر می رسید که علی به رسول خدا پیشنهاد کرده است که تو را طلاق دهد. مردم سخنان زیادی از این نمونه درباره علی و فاطمه به عایشه می رساندند و همین سخن چینی ها و تهمت ها آتش حسد و کینه عایشه را عمیق تر می ساخت.

زمانی هم فرا رسید که خداوند به فاطمه فرزندان پسر و دختر داد و رسول خدا فرزندان او را همچون فرزندان خود می دانست و آنان را فرزند خود صدا میکرد... اما عایشه فرزند نمی آورد و می دید دختر همشوی او خدیجه فرزند آورده و آنها از سوی شوهرش رسول خدا بسیار مورد احترام و محبت هستند. آیا، در این موقعیت عایشه دوام زندگی علی و فرزندان او را آرزو می کند یا دوست دارد هر چه زودتر آنها نابود شوند.

موضوع حساسیت زای دیگر، آن بود که رسول خدا ﷺ دستور داد همه درهای مسجد، که به خانه مردم باز می شد، مانند در خانه ابوبکر، بسته شود ولی در خانه علی را به مسجد گشوده گذارد. ⁽³⁰³⁾ زمانی هم رسول خدا ﷺ ابوبکر را مامور کرد تا سوره براءت را برای کفار قریش در مکه بخواند، اما پیش از رسیدن او به مکه وی را از این مقام عزل کرد و علی را مامور خواندن آن سوره نمود. این دو موضوع برای عایشه بسیار گران آمد.

دیگر این که خداوند از ماریه قبطیه فرزندی به رسول خدا ﷺ داد و این رویداد علی را بیش از حد، خرسند ساخت. حال آن که عایشه به شدت غمگین شد. پس از آن، ابراهیم فرزند ماریه وفات یافت و عایشه، گرچه در ظاهر خود

را اندوهگین نشان داد، سرزنش و شماتت خود را نسبت به آنان در درون پنهان می داشت...

آن موقع هم که رسول خدا ﷺ بیمار شد و در خانه عایشه بستری گردید پیامبر صص بستر خود را به خانه دخترش فاطمه منتقل نمود و علت آن بود که نخواست برای فرزند و دامادش مزاحمتی ایجاد نماید...

با پیش بینی پیامبر و سفارش های او علی شک نداشت که خلافت پس از پیامبر به او انتقال می یابد... و چون بیماری پیامبر شدت یافت و سپاه اسامه را می خواست روانه سازد و بزرگان مهاجر و انصار همانند ابوبکر را مامور کرد که در سپاه شرکت جوید، در این صورت علی بدون منازع، به خلافت دست می یافت. اما عایشه که از منظور پیامبر و دیگر ماجراها اطلاع داشت به دنبال پدرش در لشکر فرستاد تا نگذارد پدرش مدینه را ترک کند.

در همان حال بیماری حضرت، عایشه پدرش را فرا خواند تا به جای پیامبر، در مسجد نماز بخواند و چون پیغمبر با اطلاع شد، در حالی که به فضل بن عباس و علی تکیه داده بود، خود را به مسجد رساند و مشغول نماز شد. پیامبر ﷺ در صبحگاه همان روز بدرود حیات گفت. آن گاه دیگران نماز خواندن ابوبکر را حجت قرار دادند و گفتند چه کسی می تواند مقدم شود بر آن که رسول خدا ﷺ او را در نماز مقدم داشته است! آنها حضور رسول خدا ﷺ را در مسجد برای اهمیت نماز جلوه دادند و نگفتند حضور ایشان در مسجد، به منظور بازداشتن ابوبکر از خواندن نماز به جای پیامبر ﷺ بود...

همه این عوامل باعث شد خلافت از علی سلب شود و عامل اصلی آن، عایشه بود. ⁽³⁰⁴⁾ ابن ابی الحدید می گوید:

من به شیخ ابویعقوب گفتم: آیا تو معتقدی که برگزاری نماز ابوبکر به تعیین پیامبر ﷺ نبوده و عایشه چنین خواسته است؟ استادم گفت: این را من نمی گویم، علی گفته است. وظیفه و تشخیص من غیر از تشخیص اوست. هر چه باشد او در آن موقع آنجا حضور داشته و من حضور نداشتم.

پس از وفات فاطمه نیز همه زنان برای عرض تسلیت به حضور بنی هاشم رسیدند، ولی عایشه وانمود کرد مریض است و حضور نیافت....⁽³⁰⁵⁾

فصل چهارم: طرحی از پیش

بیعت ناگهانی و نااندیشیده!

رفته رفته که زمان بر رویداد سقیفه می گذشت، دلایل و شواهدی چند حکایت از آن داشت که گروه پیروز، از دیرباز برای کسب قدرت و شکست رقیب، در اندیشه و طرح بوده است. روشن ترین گواه این امر آن است که اصولاً با وجود آن همه تاءکیدهای پیامبر ﷺ بر زمامداری و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام - که غیر شیعه نیز آن را می پذیرد - تا گروهی همدست و ریشه دار در کار نباشد، نمی شود به یکباره همه چیز به سویی دیگر جهت گیرد. آیا مردم هیچ یک غدیر را به یاد نداشتند؟ البته که به یاد داشتند و تا دیر زمان هم از خاطرشان زدوده نشد. دوازده سال پس از آن روز، زمانی که خلیفه دوم در گذشت سال 23 هجری علی بن ابی طالب علیه السلام با اهل شورا و نیز مردم، به احتجاج پرداخت و چهل فضیلت از خود بر شمرد که از جمله آنها ماجرای غدیر و آیه تطهیر بود و آن گاه حاضران را برای تاءیید آن فضایل به شهادت طلبید و جز تنی چند از مخالفان، هیچ کس او را انکار نکرد. ⁽³⁰⁶⁾ آیا این گروه در روزگار رحلت خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و آله آن فضایل را به یاد نداشتند؟! یا برخی آن را چنین توجیه می کردند که انتخاب فرد غیر برتر بر فرد برتر بی اشکال است. چگونه می توان پذیرفت که در کمتر از چند ساعت، تنی چند از غیر خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله توانسته باشد بدون هیچ طرح و هماهنگی قبلی، مردم را از پذیرش زمامداری علی بن ابی طالب علیه السلام به قبول بیعت دیگری سوق دهند و پس از آن نیز از زور، تطمیع و تهدید سود نجسته باشند؟!

زمزمه همدستی و ریشه دار بودن مخالفت با علی بن ابی طالب علیه السلام زمانی به اوج رسید و در مکه به عمر بن خطاب خبر دادند: برخی ⁽³⁰⁷⁾ می گویند اگر به

راستی، برگزینی ابوبکر ناندیشیده بدون طراحی از پیش صورت پذیرفته است ما نیز پس از عمر با دیگری علی بیعت می کنیم. در پی این نظر، خلیفه در مسجد مدینه، مردم را گرد آورد و بر منبر چنین گفت: چنین زمزمه می شود که اگر بیعت با ابوبکر ناگهانی و نا اندیشه بوده است برخی نیز پس از عمر بن خطاب با دیگری بیعت خواهند کرد! البته که آن بیعت بدون اندیشه از قبل و یکباره صورت پذیرفت، ولی خداوند از گزند و آشوب آن جلوگیری کرد. چنین نیست که هر کس بتواند بدون جلب نظر و تاءیید خلیفه و شورای مسلمانان، با دیگری بیعت کند. هشیار باشید که اکنون دیگر کسی مانند ابوبکر در میان شما نیست که همگی متوجه او شده، سر به او بسپارید. بنابراین هرکس بدون مشورت مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت او هیچ ارزش قانونی نخواهد داشت و هر دو طرف باید کشته شوند. ⁽³⁰⁸⁾ ابن ابی الحدید می نویسد: به نظر شیعه بیعت با ابوبکر به صورت ناگهانی و بدون تصمیم قبلی به وقوع پیوسته است. شاعر عرب محمد بن هانی مغربی می گوید:

و لکن امرا کان ابرم بینهم - و ان قال قوم فلتة غیر مبرم خلافت موضوعی بود که در میان آنان قبلاً محکم کاری شده بود، گر چه گروهی گفتند امری ناگهانی بوده و از پیش تنظیم نیافته است. ⁽³⁰⁹⁾ حقیقت آن است که دلایل و شواهد این نظر، چنان فراوان است که می توان پیرامون آن کتابی ویژه تدوین کرد. ما از آن همه به نکاتی چند اشاره می کنیم.

1. نخستین موضوع مطرح شده در خطبه رسول خدا ﷺ در غدیر هشدار به مخالفان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. ایشان تاکید می کند که شمار اینان کم نیست و پیوسته در اندیشه توطئه اند و برای آینده، نقشه ها دارند. ⁽³¹⁰⁾ شک نیست همینان بودند که پیوسته چون پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مجالس

عمومی تصمیم می گرفت از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام و امامت فرزندان او سخن گوید، جنجال می کردند و گاه تکبیر سر می دادند و هیاهو می نمودند. بارها همین که می فرمود **الائمة بعدی اثنی عشر** پیشوایان پس از من دوازده تن هستند، نظم و سکوت مجلس به هم می خورد و جنجال و تحرک تا بدان حد می رسید که حضرت از ادامه گفتار باز می ماند. ⁽³¹¹⁾ 2. در میان مخالفان علی بن ابی طالب علیه السلام چند شخصیت سر شناس دیده می شوند که سال ها با یکدیگر رابطه دوستی یا خویشاوندی داشته اند و عجیب آن که همه ایشان به دعوت ابوبکر اسلام آورده اند. اینان عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، ⁽³¹²⁾ عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح اند. ⁽³¹³⁾ جز ابو عبیده که در زمان مرگ خلیفه دوم زنده نبود، آن پنج تن به وصیت خلیفه جزو شورای شش نفره ی خلافت قرار گرفتند تا یکی از آنها زمامداری مسلمانان شود. نقش ابوبکر، عمر و ابو عبیده در گردهمایی سقیفه، سرنوشت ساز بود. پس از پیروزی ابوبکر نیز، عمر بن خطاب مسئول امور قضایی و ابو عبیده رئیس کل اموال و دارایی حکومت اسلامی گردید. ⁽³¹⁴⁾ ابن ابی الحدید می نویسد: زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام را به زور به مسجد آوردند تا با ابوبکر بیعت کند و او نپذیرفت، ابو عبیده به وی گفت: ای ابوالحسن! تو امروز جوانی ⁽³¹⁵⁾ و اینان پیران قریش اند. تو تجربه آنها را نداری... اکنون از ایشان فرمان بپذیر...، اگر تو نیز پس از ایشان زنده ماندی، به شایستگی به این مقام خواهی رسید. ⁽³¹⁶⁾ عمر بن خطاب در چندین گفتگوی خود با ابن عباس، ناخود آگاه به این همدستی اشاره کرده است. وی می گوید: مردم زمامداری علی را بدان سبب نپذیرفتند که قریش دوست نداشت نبوت و خلافت منصب دینی و سیاسی در خاندان پیامبر جمع شود. از این رو خود برای خویشتن زمامدار تعیین کرد و در رسیدن به هدف

خود پیروز شد. ⁽³¹⁷⁾ چه کسانی نمی خواستند منصب دینی و سیاسی به خاندان رسول خدا ﷺ تعلق داشته باشد؟ آیا ممکن است این ناخرسندی و تصمیم بر دور ساختن اهل بیت علیهم السلام از زمامداری، یکباره - در نیم روز رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - پیش آمده باشد؟

برخی نکات که به نوعی از همدستی ایشان از سال ها قبل، پرده بر می دارد به قرار زیر است: الف) این هر سه تن، از نظر نزدیکی سن و سابقه دوستی در مکه، میان عرب معروف اند. ب) منابع حدیثی چنین گزارش می کنند که ابوبکر پیوسته - به خصوص در روزهای پایانی عمر - از چند چیز دریغ می خورد، یکی این که: ای کاش در سقیفه خلافت را به عمر یا ابو عبیده واگذار می کردم تا یکی امیر می شد و من وزیرش می شدم. ⁽³¹⁸⁾ خلیفه دوم نیز در هنگام مرگ می گوید: اگر ابو عبیده جراح زنده بود خلافت را به او می سپردم و در این تصمیم از هیچ کس اظهار نظر نمی خواستم و چون کسی علت می پرسید، می گفتم کسی را جایگزین خویش کرده ام که نزد خدا و رسولش امین است. ⁽³¹⁹⁾

ج) در کتاب صحیح مسلم می خوانیم: از عایشه پرسیدند: اگر رسول خدا برای خود جانشین تعیین می کرد، چه کسی را بر می گزید؟ عایشه گفت: ابوبکر را. پرسیدند: پس از او چه کسی را؟ گفت: عمر را. پرسش شد: آن گاه چه کسی را انتخاب می نمود؟ گفت: ابو عبیده جراح را. پس از این سه نفر، از دیگری نام نبرد. ⁽³²⁰⁾ د) پیشتر خواندیم که ابوبکر در هنگام وصیت همین که می خواست نام جانشین خود را بگوید، بی هوش شد و عثمان به تشخیص خود نام عمر بن خطاب را نوشت. زمانی که ابوبکر به هوش آمد، نگاشته او را تایید و امضا کرد. ⁽³²¹⁾ راستی عثمان از کجا دانست که ابوبکر حتما عمر بن خطاب را جانشین خود قرار می دهد؟ ابوبکر خود همین موضوع را از عثمان پرسید و او در پاسخ

گفت: می دانستم که این لطف را از او دریغ نکرده، جز وی کسی را به جانشینی تعیین نخواهی کرد. ⁽³²²⁾ حال با توجه به این که خلیفه دوم نیز در هنگام مرگ می گوید: اگر ابو عبیده زنده بود بدون مشورت هیچ کس، خلافت را به او می سپردم. و آن گاه شورایی تعیین می کند که در هر صورت عثمان به زمامداری برسد، آیا جای تردید باقی است که این چند تن از سال ها پیش، بر این تصمیم، هم نظر بوده اند.

در هنگام وفات خلیفه دوم، از این چند یار دیرین، جز ابو عبیده، سالم بن عبید نیز در گذشته بود و اگر او هم زنده بود خلافت به عثمان نمی رسید، چنان که عمر به همین نکته تصریح کرد.

3. در خطبه بانو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام درباره فدک، جملاتی بیان شده است که به همدستی عده ای برای به چنگ آوردن منصب فرمانروایی مسلمانان، اشاره دارد.

و الرسول لما يقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنة الا في الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطة بالكافرين. فلما اختار الله لنبية دار انبيائه ماوى اصفيائه ظهرت فيكم حسكة النفاق... و اطلع الشيطان راسه من مغرزه ها تفابكم فالتاكم لدعوته مستجيبين و للغرة فيه ملاحظين.

رسول خدا هنوز دفن نشده بود که شما به بهانه هراس از بروز فتنه، به سوی منظور خویش شتافتید. این فرموده قرآن است که آنها خود در فتنه فرو رفتند و راستی که جنهم بر کافران احاطه دارد. چون خداوند پیام آور خود را به سوی جایگاه بلند پایه پیامبران و برگزیدگان خود فرا خواند، در میان شما دشمنی ریشه گرفته از نفاق نمایان شد... و شیطان سر خود را از مخفیگاهش بیرون آورد. همانند لاک پستی که با اطمینان از رفع خطر، سر خویش را از لاک بیرون

می کند. شیطان شما را به سوی هدف خود خواند و همه را فرمانبر خویش یافت، که در پذیرش نیرنگ های او، بدون کمترین مقاومت، پیروید. در بخشی دیگر می فرماید:

تتر بصون بنا الدوائر و تتوكضون الاخبار.

در انتظار حوادث ناگوار برای ما بودید و مواظب دریافت اخبار.

4. چون محمد فرزند ابوبکر در پی نامه ای، معاویه را به نافرمانی از امام علی علیه السلام سخت نکوهش کرد، معاویه در پاسخ وی نامه ای نگاشت که به صراحت در آن می گوید آن چه او پیش گرفته است به پیروی از دو زمامدار نخست بوده است.

معاویه می نویسد:

ما و پدرت ابوبکر فضل و برتری فرزند ابوطالب را می دانستیم و حق او را بر خود لازم می شمردیم. پدر تو و فاروق⁽³²³⁾ عمر، اولین کسانی بودند که حق علی را غصب کردند و با وی مخالفت نمودند. این دو نفر، بر طبق نقشه قبلی، دست اتفاق به یکدیگر دادند، سپس علی را به بیعت خود خواندند. چون علی خودداری و سرپیچی نمود درباره او تصمیم های ناروا و اندیشه های خطرناک گرفتند، تا آن جا که علی با ایشان بیعت نمود و تسلیم آنان گردید. اما هرگز این دو نفر او را در کارهای خود شرکت نمی دادند و در امور محرمانه، وی را آگاه نمی کردند، تا خداوند جان هر دو را گرفت. بنابراین، آن چه اکنون ما بر آنیم، اگر راه صواب و حقیقت باشد، پدر تو پایه گذار آن است و ما شریک های اویم. اگر پدرت چنان نمی کرد ما هرگز با فرزند ابوطالب مخالفت نکرده، مسند خلافت را به او واگذار می نمودیم، لیکن پدر تو، پیش از ما چنین سیاستی درباره وی پیش گرفت. ما هم مانند پدرت با او رفتار کردیم. حال یا پدرت را

عیب کن یا از سرزنش ما دست بردار. درود خداوند بر کسی که توبه نماید! ⁽³²⁴⁾
5. در ماجرای روانه شدن ابوبکر و عمر به سوی سقیفه، نکاتی حایز اهمیت است:

الف) آن دو کس که خبر گرد همایی سقیفه را به اطلاع عمر رساندند، که بودند و چرا در آن جمعیت این موضوع را فقط به عمر بن خطاب خبر دادند؟
ب) چرا عمر پس از اطلاع یافتن، موضوع را فقط با ابوبکر در میان می نهد؟
ج) ⁽³²⁵⁾ چرا وقتی براء بن عازب ⁽³²⁶⁾ در جستجوی افراد سرشناس قریش در خانه پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر را نمی بیند، به فکر فرو می رود که گویا توطئه ای در حال وقوع است؟ ⁽³²⁷⁾ چگونه آن دو نفر برای رفتن به سقیفه، مساله اجتماع انصار را به علی یا عباس خبر نمی دهند و در راه، فقط ابو عبیده جراح را با خویش همراه می سازند؟

ه) چون گفتگوی سقیفه به پایان می رسد، عمر بن خطاب، بی درنگ همه را به بیعت ابوبکر فرا می خواند و بعدها در نقل رخداد آن روز می گوید: به خدا سوگند، ما در آن موقعیت هیچ کاری را بهتر و تاثیر گذارتر از بیعت با ابوبکر ندیدیم. زیرا ترسیدیم از آن مردم جدا شویم و کار بیعت را یکسره نکنیم و آنها با دیگری بیعت کنند و آن گاه ما ناگزیر شویم از چیزی که مورد قبول ما نباشد اطاعت کنیم یا با آنها ستیز نماییم. آن وقت فتنه بر پا و فساد ظاهر و غالب شود. ⁽³²⁸⁾ منظور ایشان از ما چه کسانی است؟ آیا مگر بیشتر میان او و گروهی دیگر پیرامون موضوع خلافت، هماهنگی و گفتگویی رخ داده است؟!

توضیح پرسش ها

بر پایه اسناد تاریخی، آن دو کس که اجتماع انصار را به عمر خبر دادند، معن بن عدی ⁽³²⁹⁾ و عویم ساعده بودند. پیش از رسیدن عمرو همراهانش به سقیفه،

از مهاجران کسی در گردهمایی سقیفه حضور نداشته است. عویم از طایفه اوس و معن نیز هم پیمان مهاجران بود و هر دو رابطه صمیمی با عمر و ابوبکر داشتند. گفتگوهای خشونت آمیز این دو با انصار این نظر را تقویت می کند که آن دو قبل، از با خبر ساختن عمر، امید داشتند بتوانند عزم و اتحاد انصار را تا پیش از رسیدن مهاجران فور پاشند، ولی چون از سوی انصار رانده شدند و جستجوی عمر و ابوبکر به مسجد و خانه پیامبر روی آوردند و آنها را به کمک طلبیدند. ⁽³³⁰⁾ ابن ابی الحدید می نویسد: این دو نفر در زمان رسول خدا ﷺ به ابوبکر علاقه وافر داشتند و در مدینه، این دوستی به دشمنی با سعد بن عباده در آمیخت. هر دو در تحریک و تقویت عمر و ابوبکر برای شکست سعد بن عباده سهم به سزایی داشتند. نیز بیشتر تاریخ نویسان نام این دو تن را در میان افرادی که برای بیعت گیری از امیرمومنان علی عَلِيٌّ به خانه آن حضرت هجوم بردند، ذکر کرده اند. ابن اثیر می نویسد: رسول خدا ﷺ بین معن بن عدی و برادر عمر زید بن خطاب پیمان برادری بست. ⁽³³¹⁾ این هر دو در زمان خلافت ابوبکر در نبرد با مرتدان اهل یمامه کشته شدند. ⁽³³²⁾ عمر بن خطاب خود را تا بدانجا مرهون عویم بن ساعده می دید که بر سر قبرش گفت: از زمینیان کسی نمی تواند ادعا کند که بهتر از صاحب این قبر وجود دارد. ⁽³³³⁾ خبر رسانی این دو به مهاجران، انصار را چنان خشمگین و رنجیده کرد که روزی پس از سقیفه، انصار بار دیگر گردهم آمده، تصمیم گرفتند که این دو را ادب کنند، اما به هر صورت، اجتماع ایشان به سکوت و آرامش پایان پذیرفت. ⁽³³⁴⁾ از مجموع آن چه گذشت به دست می آید که پیش از رحلت پیامبر ﷺ پیرامون موضوع جانشینی حضرت، از سوی این عده نشست ها و گفتگوهایی انجام گرفته است و همه از تصمیم یکدیگر اطلاع داشته اند و چنین

معلوم می شود که عمر بن خطاب بر پایه همان گفتگوها، در سقیفه طرحی نزدیک تر به خلافت خود در ذهن داشته است که با زیرکی ابوبکر مدتی از هدف خود دور می شود.

از مغیره بن شعبه در این باره چنین رسیده است که وی به عمر می گوید: زمانی که ابوبکر عهده داری خلافت را به تو واگذاشت، به چه سبب آن را نپذیرفتی و حال به رفتار آن روز ابوبکر خرده می گیری و با تاسف از آن یاد می کنی؟!

عمر می گوید: من تو را از مردان هوشمند عرب می شناختم. گویا تو آن روز آنجا حضور نداشتی که ابوبکر چگونه مرا فریب داد. البته من نیز او را فریتم. ⁽³³⁵⁾ تصمیم قبلی ما آن بود که من خلیفه شوم، ولی او با زبردستی، خلافت را از چنگ من خارج ساخت.

6. نمی توان انکار کرد که دختران ابوبکر و عمر عایشه و حفصه در آن هماهنگی ها نقش به سزایی داشته اند. تاریخ نگاران اهل تسنن از ابن عباس چنین نقل می کنند: رسول خدا ﷺ روزهای پایانی عمر را می گذراند که روزی برای بیان پاره ای سفارش ها، علی بن ابی طالب را به حضور فراخواند. عایشه گفت: چه می شود اگر ابوبکر را فراخوانی! و حفصه می گفت: بهتر که عمر را طلب کنی! به اصرار آن دو زن، ابوبکر و عمر نزد رسول خدا ﷺ آمدند و پیامبر ﷺ به ایشان فرمود: اگر با شما کاری داشتم کسی را به سوی شما می فرستادم. برخیزید و بروید. ⁽³³⁶⁾ بعد که عایشه چنین دید گفت: به خدا قسم، کسی جز علی را نمی خواهد. او را بگویند تا بیاید. سرانجام علی به حضور پیامبر ﷺ رسید و هر دو زمانی طولانی نجوا کردند ⁽³³⁷⁾ بعدها نیز این چندتن هیچ یک در ظاهر بر ضد دیگری به کاری اقدام نرزدند و تا زنده

بودند از یکدیگر پشتیبانی کردند. ⁽³³⁸⁾ کوشش عمر برای تثبیت حکمرانی ابوبکر تا بدان حد بود که ابن ابی الحدید می نویسد: اگر کوشش های او نبود ابوبکر به خلافت نمی رسید. ⁽³³⁹⁾ عمر در پاسخ ابوموسی اشعری می گوید: به خدا سوگند، اگر از برادرم زید بن خطاب اطاعت می کردم و سخن او را به کار می بستم ابوبکر هرگز شیرینی خلافت را نمی چشید... پس از آن که او خلافت را در دام خویش انداخت من چاره ای ندیدم جز این که برای مدت زمانی صبر کنم و در انتظار بازگشت خلافت به خود باشم. ⁽³⁴⁰⁾ 7. امام علی عَلِيٌّ زمانی که عمر می کوشد او را به بیعت با ابوبکر مجبور سازد، به عمر می گوید: **احلب یا عمر حلبا لک شطره. اشد له الیوم ازره لیرده علیک غدا:** ای عمر، نیک بدوش که بهره ای از آن به تو می رسد. امروز کار را برای او محکم نما تا فردا به تو باز گردد. ⁽³⁴¹⁾

فصل پنجم: یاد زدایی از غدیر

پرده برداری از انگیزه ها

حدود دو ماه پس از واقعه غدیر، رسول خدا ﷺ دنیا را بدرود گفت: در غدیر حدود صد هزار تن از مسلمانان مشاهده کردند که پیامبر ﷺ با جملاتی رسا و بدون کمترین ابهام، علی ابن ابی طالب را هدایتگر امت، سرپرست و زمامدار مسلمانان و جانشین خود معرفی نمود. تاریخ هیچ گزارشی نکرده است که در آن اجماع بی نظیر، کسی کمترین سخن اعتراض آمیزی در باره این انتخاب بیان کرده باشد. ⁽³⁴²⁾ نخستین تبریک گویان به علی ابن ابی طالب علیه السلام عمر بن خطاب و ابوبکر بن ابی قحافه بودند. ⁽³⁴³⁾ پس از رحلت پیامبر ﷺ در حالی که هنوز پیکر مقدس آن بزرگوار دفن نشده بود، مردم در خرد شمردن موقعیت و منزلت علی علیه السلام چنان بر یکدیگر سبقت گرفتند و در پایمال کردن حق او پیش تاختند که گویا پیرامون منزلت او کمترین سخنی از هیچ کس نشنیده اند و پیامبر آن سخنان رادر تأکید بر بی مقدار ساختن وی بیان کرده است. آیا می توان در کوشش پیامبر ﷺ برای معرفی جایگاه علی بن ابی طالب علیه السلام تردید کرد؟ آیا رسول گرامی ﷺ در روزهای پیش از رحلت فرمود: به زودی آشوب ها همچون پاره های امواج تاریک شب به سوی امت من روی می آورد. بنابراین، حضرت از همه رویدادها با اطلاع بود و در آگاه ساختن امت تا می توانست، کوشید و چه بسا همان تأکیدها و پیش بینی ها بود که منافقان ورزیده مدینه را بیش از پیش به چاره جویی و پنهان کاری واداشت.

آنچه در این فصل دنبال می شود پاسخ این پرسش است که سیاست پیشگان آن روزگار، چگونه غدیر را از یادها زدودند؟ دوستداران پیامبر

صحابیان، انصار و اهالی مدینه به سبب چه علل و عواملی دیت از یاری صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام برداشتند و بر ستم به حاندان رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رضایت دادند و در مقابل، مهاجمان دم فرو بستند و حتی تا ده ها سال کمترین جانبداری نتیجه بخشی از بنی هاشم، نمودند؟

برای یافتن پاسخ صحیح، باید به چند نکته توجه داشت. 1. آنچه از تاریخ آن روزگار به دست ما رسیده است اغلب از منابع غیر شیعه و به وسیله تاریخ نگاران عهد اموی و عباسی است. به همین علت، نمی توان اخبار موجود را کامل و درست پنداشت. تحلیل و قضاوت پیرامون رویدادی که در ده ها قرن پیش رخ داده و بیشتر جزئیات آن از ما پنهان مانده است، کاری دشوار و حتی غیر ممکن به نظر نمی رسد.

گذشته از این، خفقان آن ایام، بسیاری از حوادث را کتمان نموده یا دگرگون ثبت کرده است. وقتی بیان و نگارش حدیث پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیرامون مسایل اخلاقی و احکام، برای مدت صد سال ممنوع باشد، طبیعی است که اخبار سیاسی - اجتماعی آن دوران به سختی به نسل بعد منتقل شود. بنابراین، تصویر روشنی از رویدادها فراروی ما نیست تا بدانیم اصحاب سقیفه، عمل خود را چگونه توجیه کردند و مردم برای سکوت خود چه عذری می آورند و چگونه خام شدند.

به گفته یک نویسنده اندیشمند: تاریخ 23 ساله حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همان اندازه روشن است که تاریخ سه روزه بعد از حضرت، تاریک. (344)

2. در تحلیل علت سکوت مردم یا انگیزه اقدام مهاجر و انصار، چند موضوع را باید از یکدیگر متمایز ساخت:

الف) سیاست پیشگان فعال آن روز به چه شیوه ای یاد غدیر را از خاطرها زدودند و مردم را به بی تفاوتی سوق دادند؟

ب) انگیزه انصار در تشکیل گرد همایی سقیفه چه بود؟

ج) مهاجران چه دلیل و انگیزه ای برای رفتار هود داشتند؟ آنها پس از تسلط بر اوضاع، برای تثبیت موقعیت سیاسی خود چه اقداماتی پیش گرفتند؟

د) آیا اهالی مدینه همگی به سکوت و بی تفاوتی رضایت دادند؟ علت این رفتار چه بود؟

ه) خاندان پیامبر و دوستان اهل بیت علیهم السلام چه کردند؟

3. اهالی مدینه در موضع گیری خود نسبت به رویدادهای پس از رحلت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چند دسته بودند:

الف. دسته ای چون مقداد، سلمان و ابوذر، تا پایان از اهل بیت علیهم السلام جانبداری کردند و تا امام با مخالفان خود بیعت نکرد، بیعت نمودند. بعد از آن نیز پیوسته در مراقبت کامل حکومتیان قرار داشتند و با شکنجه، به سکوت واداشته می شدند.

جز اینان، حامیان دیگری هم بودند که باید آنها را پیروان سیاسی علی ابن ابی طالب علیهم السلام برشمرد. این عده، حمایتشان با انگیزه های جاهلی و قومی آمیخته بود، بدین صورت که پیامبر صلی الله علیه و آله از قریش و بنی هاشم بود و علی علیهم السلام نیز از بنی هاشم است و بر اساس ارزش های قبیله ای، باید به جانشینی او انتخاب شود. شاید بتوان گفت: این عده با حمایت از علی علیهم السلام می خواستند در سایه حکومت او موقعیت سیاسی خود و قبیله شان را حفظ کنند، همان طور که بعدها در آغاز حکومت امام، چنین کردند. آنها می خواستند با به قدرت رسانیدن علی ابن ابی طالب علیهم السلام که از فضایل شرایط و حمایت عمومی بهره

مند است، سهمی برای خود در حکومت او منظور دارند و پس از چندی، قدرت و حکومت را به درون حزب و قبیله خود منتقل کنند.

با نگاهی به کارنامه سیاسی این عده، به وضوح روشن می شود که آنان پس از دیدن کمترین کدورت و با دست نیافتن به قدرت و اهداف سیاسی خویش، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را رها کرده جبهه جدیدی در مقابل او گشودند. جنگ جمل به همین علت بر پا شد و در جنگ صفین عده ای بدین انگیزه به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مدد رسانیدند تا علیه شام وارد عمل شده، از آنان انتقام بگیرند و سیادت کوفه را بر شام تثبیت کنند. ⁽³⁴⁵⁾ ب. گروه سازمان یافته دیگری که عدد آنها کم نبود، در انتظار رحلت پیامب اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سر می بردند و مصمم بودند که بر هر بها، مانع زمامداری علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ شوند. اینان از مدت ها قبل خود را برای حکمرانی آماده ساخته بودند.

ج. جمعی نیز مسلمانان عادی بودند که چندان به امور سیاسی و اجتماعی کاری نداشتند و ایمان به اسلام نزد آنها جز ترک برخی گناهان و انجام بعضی واجبات، مفهوم دیگری نداشت. اینان اغلب از مقام شامخ امامت و وجوب پیروی از امام - بدان حد که ما امروز معتقدیم - چیزی نمی دانستند. گاه برخی از همان مسلمانان ناآگاه به پیروی از سران نفاق، به فرمان هایی که در بردارنده احکام شرع نیست، بی مانع است. ⁽³⁴⁶⁾ آن مردم اگر هم از قدرت یافتگان جانبداری می کردند یا روزگار به بی تفاوتی می گذراندند، غرضشان عناد با اهل بیت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود و اگر دیگری هم به قدرت دست می یافت، شیوه ای جز این اختیار نمی کردند.

عبدالحمید مدائنی در این باره، سخن استادش را چنین نقل می کند:

گروهی که در همه جا اکثریت را تشکیل می دهند توده مردم و در همه ادوار یافت می شوند، از خود، راءى ثابتى ندارند. باد به هر طرف بوزد به آن سوى متمایل می شوند. اینان تقلیدگر هستند، نه پرسشى دارند، نه افکارى و نه بحث و جدلى می کنند. همیشه تابع و پیرو قدرت حاکم هستند. اگر نماز واجب را هم از برنامه حذف کنند، آنان آن را ترک می کنند. به همین علت بود که دستورهای صریح پیامبر خدا ﷺ در مورد خلافت علی ابن ابی طالب علیه السلام پایمال و کهنه گردید و پنهان ماند و بیعت با ابوبکر قوت گرفت و مشغول بودن بنی هاشم به جنازه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مجال را برای فعالیت آنان آزاد گذاشت و زمینه تقویت آنان را در مخالفت با دستورهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده نمود. ⁽³⁴⁷⁾ در عصر مردمانى چنین خام و خمود، هرگاه گروهى بتوانند در کمتر از چند ساعت به حکومت دست یابند و بر اوضاع مسلط شوند، آرام کردن و همراهى ساختن ایشان، چندان دشوار نیست.

ارکان سیاست یاد زدایی

در پی تشریح این گفته و نیز تبیین هر چه بهتر اوضاع اجتماعى مدینه پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عوامل بی تفاوتى مردم مدینه در انتخاب راه صحیح و نیز به زمینه های به حکومت رسیدن مخالفان اهل بیت علیهم السلام اشاره می کنیم.

کتمان فضایل علی ابن ابی طالب علیه السلام

بر پایه روایات موجود در کتاب های شیعه و سنی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد بی شماری از فضایل پسر عمویش علی ابن ابی طالب علیه السلام برای مردم سخن گفته است، اما باید دانست که این اخبار، چنان که ما در زمان خود آنها را فراوان، مدون و گویا مشاهده می کنیم، در آن دوره نزد همگان چنین

نبوده است، به خصوص که بیشتر مردم مدینه و نواحی اطراف، از سواد و استعداد نوشتن محروم بودند و نگاشته ها نیز اغلب، آیات قرآن نبود.

از طرفی برخی از پیرامونیان پیامبر ﷺ که خویشتن را فامیل حضرت و منسوب به او می دانستند، از دیر باز به موجب حسد، در کتمان فضایل و امتیازات علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از هیچ کوششی فرو گذار نمی کردند. ⁽³⁴⁸⁾

بارها بر ضد او شایعه می پراکندند. در اخبار غیر شیعه، نمای این شایعات کم نیست. زمانی شایع کردند که آیه 57 سوره اخزاب که آزار دهندگان به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را لعن کرده و وعده عذاب داده است در شائن علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است. زیرا او می خواست بر خلاف رضایت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ دختر گرامی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دختر ابوجهل را به عقد و ازدواج خود در آورد! ⁽³⁴⁹⁾ درغزه تبوک شایع کردند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از شدت نفرت به علی، وی را همراه خود به جنگ نبرد، تا در کنارش نباشد! ⁽³⁵⁰⁾ بر پایه همین امور از دیرباز هرگاه پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواست از فضایل دامادش حقیقتی بیان کند، مخالفان به شیوه های مختلف از بیان و انتشار آن جلوگیری می کردند. در کتاب صحیح بخاری و مسلم در ده ها روایت چنین می خوانیم: چون سخن پیامبر بدین کلام رسید عده ای فریاد کردند یا تکبیر گفتند و نگذاشتند حضرت سخنش را به پایان برساند. ⁽³⁵¹⁾ از آن نمونه، در خبر جابر بن سمره چنین آمده است: از حضرت ختمی مرتبت شنیدم که فرمود: پس از من دوازده تن، امیر و خلیفه خواهند گردید. آن حضرت سپس جمله دیگری فرمود که از هیاهوی عده ای درست نشنیدم. پدرم که به حضرت نزدیک تر بود گفت: جمله ای که تو نشنیدی این بود: همه آن دوازده تن از خاندان قریش می باشند. ⁽³⁵²⁾ در مجموعه اخبار مشابه این حدیث، به طور معمول قسمتی از حدیث حذف شده و تنها به ضمیمه

دیگر روایات است که می توان از مفاد مجموع حدیث اطلاع حاصل کرد. (353)

بنابراین، با وجود کوشش پیامبر ﷺ در بیان فضایل علی علیه السلام و جایگاه ویژه او پس از پیامبر، نمی توان انکار کرد که در بسیاری از مواقع نیز دسیسه ها و صحنه سازی های ریاست طلبان مانع از بیان یا انتشار این اخبار می شده است و این توطئه ها چنان کار ساز بود که در بازگشت از حجة الوداع چون آیه یا ایها الرسول نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست در ابلاغ آن به مردم درنگ کرد. زیرا بیم داشت که ریاست جویان فرصت طلب با اعتراض، مانع پذیرش عمومی شوند یا برضد حضرتش توطئه کنند. به همین علت تا نوید الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نگردید، که خداوند تو را از شر توطئه های مردم حفظ خواهد کرد، حضرت موضوع زمامداری علی ابن ابی طالب علیه السلام را آن گونه آشکارا بیان نفرمود.

همدستی برای انحراف افکار عمومی

شمار حاضران در غدیر خم حدود صد هزار تن یاد شده است. از این عده، افرادی که به مدینه باز گشتند انبوه نبود. زیرا پیش از رسیدن به مدینه، شامیان به سوی شام و گروهی به سوی یمن و جنوب عربستان شتافتند. از ده هزار نفری که از مدینه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آهنگ مکه کرده بودند، (354) جمعی از مردمان نواحی اطراف بودند که در مدینه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته بودند.

در این میان، برخی زن و عده ای سالخورده بودند که در هیچ یک از صحنه های اجتماعی حضور نداشتند تا نقشی ایفا کنند. از آن جمع چهار، پنج هزار نفری بسیاری بردگان و مستضعفانی بودند که از مناطق مختلف بر پیامبر وارد شده بودند و در مدینه، قبیله و خویشاوندی نداشتند، مانند اهل صفه. پس تنها نیمی باقی می ماند که بیش از دوهزار نفر نمی باشند. اینها هم به طور معمول

فرمانبردار رؤسای قبایل و در مقابل نظام عشایری، خاضع بودند. جز اینها گروهی به دستور رسول اکرم در سپاه اسامه پایگاه جرف در بیرون مدینه به سر می بردند و در شهر حضور نداشتند تا منشاء تصمیمی باشند. (355) گروهی نیز کسانی بودند که عهد بسته بودند نگذارند زمامداری پس از پیامبر ﷺ به علی ابن ابی طالب رضی الله عنه منتقل شود. به خوبی معلوم است با تبلیغ، توطئه یا تطمیع، شاهدان ماجرای غدیر را به خویش جلب کنند یا دست کم به بی طرفی وادارند. از این رو، چنان که حوادث پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داد، اغلب شاهدان غدیر طرفدار خلفا شدند یا بی طرف ماندند.

جز اینها، بی اطلاعی هواخواهان اهل بیت علیهم السلام از تشکیل انجمن سقیفه را نیز باید بر دیگری عوامل افزود. آنها زمانی از بیعت بابوبکر آگاه شدند که کار برای گروه مخالف، استحکام یافته بود.

زمینه فراهم

روز رحلت پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مدینه را باید شدیدترین ایام حزن و حیرت مسلمانان یاد کرد. در آن روز، جز عده ای که در کمین فرصتی به سر می برند، بقیه سخت گرفتار ماتم و بهت گشته، بیمناک آینده خود و اسلام بودند. آن روزها عده ای ادعای پیغمبری کرده، در پی فرصتی برای حمله به مدینه بودند. گروهی از قبایل غیر مسلمان شبه جزیره یا کشورهای همسایه نیز با این فرصت طلبان هم انگیزه و هم رای بودند.

در این زمان، عاقلانه ترین کاری که به ذهن مردم ساده اندیش می رسید این بود که در مقابل نا آرامی های احتمالی شهر، آرامش و انزوا اختیار کنند و نامطمئن از پیروزی کسی، به مخالفت با دیگری برخیزند. این مردم هنوز سابقه جنگ های داخلی عرب را از یاد نبرده بودند که گاه برای به دست آوردن

چراگاه حیواناتشان سال ها به کشتار یکدیگر می پرداختند. سر در گمی مردم مدینه در آن روز، وصف نشدنی است. وفات پیامبر بزرگ اسلام ﷺ برای بیشتر مردم در باور نمی گنجید، تا آنجا که افکار وفات او ممکن می نمود. در این موقعیت، برای فرصت جویان با ذکاوت، بهترین فرصت برای نیل به بزرگترین مقاصد سیاسی فراهم بود، به خصوص اگر از سال ها پیش در اندیشه این روز به سر ببرند و برایش نقشه داشته باشند.

جز اینان هیچ مسلمانی باور نمی کرد که عده ای در آن ساعات، پیکر مطهر پیامبرشان را بی غسل و کفن رها کرده، و به دنبال اخذ راء و بیعت برای ریاست خود باشند. شاید هم می اندیشیدند اگر کسی در پی این مقاصد باشد، جز شرمساری و شکست چیزی به دست نمی آورد. افزون بر این، مردم آن گونه دورنگر و چاره اندیش نبودند تا حرکت های مرموز را بی درنگ شناسایی کنند و برای جلوگیری از آن تصمیم فوری گیرند.

برای آنها نیز که به منزلت اهل بیت علیهم السلام آشنایی داشتند، این باور که عده ای اندک بخواهند مقام ایشان را خوار بشمرند و خود بر مناصب آنان تکیه زنند، بسیار دور و دشوار بود. ⁽³⁵⁶⁾ یعقوبی می نویسد: چون جنجال بیعت با ابوبکر بالا گرفت براء بن عازب با تعجب و حیرت به خانه بنی هاشم آمده گفت: با ابوبکر بیعت شد! آنان گفتند: مسلمانان در غیاب ما چنین نخواهند کرد ما به محمد صلی الله علیه و آله سزاوارتریم. سپس عباس گفت: به خدای کعبه، چنین کردند! ⁽³⁵⁷⁾ ابن ابی الحدید می نویسد: در همان روزهای سقیفه، کسی از بستگان علی اشعاری در مدح او سرود که ترجمه آن چنین است: هرگز فکر نمی کردم رهبری امت را از خاندان هاشم و از ابوالحسن سلب کنند... ⁽³⁵⁸⁾ علی ابن ابی طالب علیه السلام خود

فرموده است: به خدا سوگند، من هرگز فکر نمی‌کردم عرب خلافت را از خاندان پیامبر بستاند یا مرا از آن باز دارد. (359)

ادعای نسخ فرمان پیامبر ﷺ

از آنجا که بیشتر رویدادهای پس از رحلت پیامبر ﷺ از طرف مخالفان شیعه نگاشته شده است و پس از آن نیز بیشتر تاریخ نگاران، عناصر وابسته به دربار خلفا بودند، به درستی نمی‌توان دانست که بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ آنها که حکومت را به دست گرفتند، کردار خویش را چگونه توجیه کردند و به مردم، چه گفتند! آیا مردم، بیعت با علی ابن ابی طالب عَلِيٌّ در غدیر را فراموش کرده بودند؟ آیا با خود نمی‌گفتند چگونه آن بیعت رانقص می‌کنند؟ مگر نه این است که عرب برای بیعت و عهد خود بیش از هر چیز اهمیت قائل است! آیا برخی سران سقیفه از اولین کسانی نبودند که در سرزمین غدیر با علی بن ابی طالب بیعت کردند؟ پس چگونه توانستند نزد مردم رفتار خود را تا این حد قانونی بنمایانند و مردم آن را بر خلاف سفارش پیامبر ﷺ ندانند؟ انصار چه فکر می‌کردند و برای اقدام خود چه بهانه یا عذری داشتند؟! تردید نیست که از روز غدیر تا وفات رسول اکرم ﷺ عده‌ای با کوشش‌های شبانه روزی زمینه‌های به خلافت رسیدن علی ابن ابی طالب عَلِيٌّ را ناهموار ساخته و در این باره با گروهی به گفتگوهای سری پرداخته بودند. با این حال، وقتی رسول خدا ﷺ وفات کرد، برخی از مردم، حتی آنان که با خلیفه جدید بیعت کردند، گمان نمی‌بردند این بیعت به معنای تصاحب مقام فردی از اهل بیت عَلِيٌّ است. شاید هم به آنها چنان نمایانند که آنچه در غدیر بر آن تعهد سپرده‌اند، لزوم آور نیست، یا تعهد امروزه معنای نقض تعهد غدیر نیست. بدین معنا که خلیفه‌ای که امروز با او بیعت می‌شود در حقیقت مجری قانون اسلام است نه بیشتر.

بنابراین، می شود که رهبر معنوی مردم فردی، و متصدی کارها، شخص دیگری باشد.

اما بیشتر چیزی که به طور رسمی، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهانه سرپیچی از بیعت غدیر شد، ادعای نسخ فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. به ادعای ابوبکر و عمر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت خود موضوع زمامداری دامادش علی ابن ابی طالب را نسخ کرد و کار را به دیگری یا به امت وا گذاشت. ابان بن ابی عیاش می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ما اهل بیت، از ستم قریش و متحد شدنشان علیه ما و کشتار، چه چیزها دیده ایم و شیعیان و دوستان ما چه ها دیده اند! پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، در حالی که درباره حق ما اقدام فرموده و به اطاعت ما فرمان داده و ولایت و دوستی ما را واجب کرده بود و به مردم خبر داده بود که ما صاحب اختیارتر از خود آنه بر ایشانیم و دستور داده بود که این موضوع را حاضران به غایبان برسانند.

آنان بر ضد علی علیه السلام متحد شدند. آن حضرت هم با آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده بود و مردم شنیده بودند، در مقابل آنان استدلال کرد. گفتند: درست می گویی، پیامبر صلی الله علیه و آله این را فرموده است ولی آن را نسخ کرده و گفته: ما اهل بیتی هستیم که خداوند عز و جل ما را بزرگوار داشته و برگزیده و دنیا را برای ما زینده ندانسته و بدان راضی نشده است و خداوند، نبوت و خلافت را برای ما جمع نمی کند.

چهار تن بر درستی این سخن گواهی دادند: ... پدر حفصه، ابوعبیده، معاذبن جبل و سالم مولا ابی حذیفه. اینان مسئله را بر مردم مشتبه کردند و مطلب را بر آنان راست جلوه دادند. ایشان را به عقب برگرداندند و خلافت را از جایی که خدا قرار داده بود، خارج کردند. بر ضد انصار با حق ما و دلیل ما استدلال

کردند. ⁽³⁶⁰⁾ به سبب همین پندار بود که وقتی بعدها داماد پیامبر و دخترش از انصار کمک خواستند، آنها گفتند: ای دختر پیامبر این کار گذشت. ما با این مرد بیعت کردیم. اگر پسر عموی شما پیش از این بیعت، از ما بیعت می خواست ما جز او با دیگری بیعت نمی کردیم! علی در جواب آنها گفت: آیا باید جنازه پیامبر را در خانه اش واگذارم، به کار غسل و کفن و نماز و دفن جسد مبارکش نپردازم و از خانه بیرون آیم و با مردم در کار حکومت به کشمکش مشغول شوم؟! ⁽³⁶¹⁾ گویا آنان با اعتقاد به مقام معنوی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، به ریاست کسی رای داده بودند و دیگر نمی توانستند رای خویش را باز ستانند!

حقیقت آن است که امروز پس از گذشت قرن ها معلوم نیست که حاضران در غدیر، در روز تشکیل سقیفه یکایک چه می پنداشتند؟ شاید برخی را با این توجیه، گروهی را با توجیه دیگر، عده ای را با تهدید و کسانی را با تطمیع راضی کرده باشند. اما رفتارهای نابخردانه اهالی مدینه، پس از سقیفه، حاکی از آن است که خام کردن این دسته از مردم برای گرداندگان سقیفه چندان مشکل نبوده است. به هر تحلیل، آنها چنین وانمودند که آن چه رخ داده است در حقیقت بر طبق دستور رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است.

عزالدین ابو حامد معتزلی می نویسد:

از آن جا که برای من بسیار دشوار بود بپذیرم صحابیان سالخورده با فرمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر نصب علی، به مخالفت برخاسته باشند، نزد استاد، یحیی بن محمد بن ابی زید، مشهور به ابوجعفر نقیب اخبار فضایل علی را ذکر کردم و تاکید کردم که چنان چه مشاهده می کنی این خبار با صراحت، گویا خلافت علی است. بنابراین، اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به چه عذری دستور او را درباره علی انکار کردند؟

ابوجعفر در پاسخ به نکاتی اشاره کرد و در ضمن آنها گفت: مردم ساده اندیش زمانی که دیدند صحابیان بزرگ با رای قاطع، خلافت را از علی بازداشتند، پنداشتند که این رفتار آنان حتماً به موجب دستور ویژه ای از جانب رسول خدا است که ایشان از آن بی اطلاع بوده اند و حضرت با دستوری پنهانی سفارش های گذشته خود را در مورد خلافت علی نسخ نموده است، به خصوص که ابوبکر روایتی نقل نمود که مردم تصور کردند آنها در انتخاب پیشوای خود آزاد هستند. ابوبکر می گفت: پیامبر فرموده است: **الائمة من قریش** امامان از قریش هستند. بنابراین مردم گمان کردند که برای عهده داری منصب پیشوایی مردم، قریش بودن کافی است، هر که می خواهد باشد.

مردم با خود می گفتند: اینان با اهداف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از ما آشنا هستند. به همین علت در مقابل مخالفت با دستور خاص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به علی، مقاومتی از خود نشان ندادند.

آنچه باعث تاکید این مطلب گردید، روایتی چنین از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که هرچه را مسلمانان نیکو بیندارند، خداوند نیز آن را روا می داند. گفتند: نیز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است ن از خداوند در خواست نمودم که امت مرا در گمراهی جمع ننماید و خداوند این در خواست مرا پذیرفت. همه این امور سبب شد که مردم به بیعت طلبان خوشبین باشند. ⁽³⁶²⁾ این محقق در ادامه می گوید:

آنها دستور پیامبر درباره علی را انکار نکردند، بلکه توجیه و تاویل نمودند. دلیل و بهانه آنها این بود که ما امروز در موقعیتی قرار گرفته ایم که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن حاضر نیست و فرد حاضر در صحنه بسا به اموری اطلاع می یابد که شخص غایب از صحنه از آن بی اطلاع است. گاه دستور شخص غیر حاضر به علت آن که از اوضاع جاری بی خبر است و در صحنه حضور ندارد به خاطر

مصلحتی فراگیر، نادیده گرفته می شود. آن مصلحت به ادعای آنان، فتنه انصار بود که اگر از آن جلوگیری نمی شد آنها حکومت را به دست می گرفتند و آن گاه میان عرب اختلاف نمی شد آنها حکومت را به دست می گرفتند و آن گاه میان عرب اختلاف و کشتار رخ می داد. زیرا انصار می کوشیدند که مهاجران را از مدینه بیرون برانند، تا مبادا به کینه های قبلی، با انصار به جنگ برخیزند.

نیز گفتند: علت مخالفت ما با فرموده رسول خدا ﷺ آن است که اگر ما علی را به خلافت نصب می نمودیم، مردم از اسلام به جاهلیت پیشین باز می گشتند و مرتد می شدند! آیا سزاوار است که برای پابرجایی فرمان رسول خدا، که ارتداد امت را در پی داشت، اصل مهم تر را که حفظ دین باشد از دست دهیم! پس چه بهتر که به مصلحت بزرگ تر عمل شود، هر چند با مخالفت با دستور پیامبر ﷺ! بنابراین برای فردی مانند... چندان دشوار نبود که با چنین توجیه، دستور پیامبر ﷺ را کنار نهد. او به مخالفت با دستورهای پیامبر در حضور وی عادت داشت، چنان که در صلح حدیبیه و نماز خواندن حضرت بر جنازه عبدالله بن ابی مخالفت کرد. مهم تر از همه، مخالفت با دستور پیامبر در روزهای آخر زندگانی است که تقاضای قلم و کاغذ کرد تا وصیت کند و... این سرپیچی ها راه را برای سرکشی های آینده هموار کرد. بنابراین دیگر برای گفتار و کردار پیامبر چه امتیاز و فضیلتی باقی مانده بود؟ تا مخالفت های بعدی با مقاومت مردم روبه رو شود. کسی که رویا روی پیامبر، از پیروی دستور او سرپیچی کند، تا کار به جایی رسد که برخی به طرفداری از او بگویند آوردن قلم و کاغذ لازم نیست و سپس کسی هم بر او نهیب نزند و اعتراض نکند، آیا چنین فرد با جرات نمی تواند برای مصلحتی که خود در نظر دارد، دستور پیامبر را کنار نهد و با ابوبکر بیعت نماید؟! زمانی که مردم حدیث پیامبر را در مورد

خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام به عمر یادآور می شدند او می گفت: همین که رسول خدا در آخرین روز زندگانی، ابوبکر را برای برقراری نماز جماعت به مسجد فرستاد، دلیل نسخ گفتار گذشته خود در تاکید بر زمامداری علی است. ⁽³⁶³⁾ آن چه بسیار حایز اهمیت است و سزاوار بود مردم پیرامون آن بیشتر ببیندیشند، این پرسش است: با فرض آن که بر پایه منابع معتبر، موضوع زمامداری و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام در حدود بیست سال پیش یوم الانذار، در مکه به هنگام دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از خویشاوندانش صورت گرفت و در زمان های بعد، ده ها بار تکرار گردید و در غدیر رسمیت یافت، چگونه طرحی این گونه که بیست سال درباره تثبیت آن سرمایه گذاری شده است در آستانه وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سوی آن حضرت، در زمانی کمتر از یک ساعت، نسخ می شود؟! آیا نسبت دادن چنین سیاستی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدترین اهانت به وی نیست!

در انتظار تصمیم امام

پس از همدستی جناح قدرتمند و با نفوذ مهاجران در تصاحب منصب خلافت و رسمیت یافتن زود هنگام خلافت ابوبکر، بیشتر دوستان اهل بیت علیهم السلام چشم به تصمیم داماد پیامبر، علی بن ابی طالب علیه السلام، داشتند و چون آن حضرت را مامور به صبر و در تنگنا دیدند، ناامید از پیگیری هر اقدام نتیجه بخش، مهر سکوت بر لب زدند و شیوه بی تفاوتی پیش گرفتند. این موضع گیری، پایه های حکومت را استوارتر کرد و جرات آنان را در هتک مقام اهل بیت علیهم السلام افزون ساخت و رفته رفته کار به جایی رسید که دم زدن از حق علی بن ابی طالب علیه السلام جرم شناخته شد.

به سبب همین امر بود که چون بشیر بن سعد انصاری استدلال های داماد پیامبر را شنید، گفت: ای ابوالحسن! اگر مردم این کلمات را قبل از این از تو شنیده بودند هیچ کس درباره تو اختلاف نکرده، همه با تو بیعت می کردند، جز آن که تو در خانه نشستی و مردم گمان کردند که تو به خلافت نیاز نداری!

از طرفی بنی هاشم و هوا خواهان علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر این باور بودند که به فرض تصاحب مقام خلافت از سوی غیر هاشمیان، بنی هاشم می توانند حق خویش را باز ستانند. ⁽³⁶⁴⁾ به همین علت چندان از کوشش تصاحب کنندگان حکومت بیمناک نبودند.

کینه و حسادت نسبت به داماد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یکی از عمده ترین دلایل سکوت مردم در مقابل پایمال شدن حق امیر مومنان علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، کینه و حسادتی بود که قبایل عرب، به خصوص قریش و برخی مهاجران، از او داشتند. رسم قبایل چنین بود که اگر از قبیله آنان کسی کشته می شد، همه آنان و قبایل هم پیمانشان وظیفه داشتند از قبیله قاتل انتقام گیرند. هر چند این رسم جاهلی پس از اسلام بی هویت شد، اما آثار آن هنوز باقی بود. سال ها بعد، در پرتو تعالیم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رشد نسبی افکار، دیگر زمینه چنین انتقام ها فراهم نبود، اما دل ها از کینه زدوده نشده بود و اگر کسی این اندازه به قبیله اش دلبستگی نداشت با عرب و عصبیت عربی بیگانه شناخته می شد. این در حالی بود که بیشتر قبایل در نبرد با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرکت کرده، فرد یا افرادی از آنها به دست داماد وی علی یا بنی هاشم کشته شده بودند.

از سوی دیگر از دیر باز همه قبایل مکه، به خصوص قریش، به نوادگان هاشم و کمالات ایشان حسد می ورزیدند و از این که آنان مناصب اجتماعی را

در دست دارند، رنج می بردند و برای زمانی که این منزلت و منصب از ایشان سلب شود، روز شماری می کردند. سرانجام زمان جلوه کینه و حسادت آنان فرا رسید و تعصبات قبیله ای بیدار شد و قدرت طلبان به آرزویشان دست یافتند.

بلاذری می نویسد: حباب بن منذر، که خود از انصار بود، در ماجرای سقیفه گفت: ما چون در جنگ ها پدران اینان (مهاجران) را کشته ایم از ما انتقام خواهند گرفت. وقتی انصار به سبب کشتن پدران مهاجران، از آنها بهراسند، پس علی بن ابیطالب علیه السلام که داماد پیامبر است باید در انتظار خشن ترین برخوردهای قریش به سر ببرد، زیرا در بدر نیمی از کشتگان قریش را او به تنهایی به سوی مرگ روانه ساخته است.

عزالدین ابوحامد معتزلی می نویسد:

روزی پیامبر خدا بر شانه علی زد و گریست و فرمود: برای کینه هایی می گیریم که در دل قومی است و برای تو آشکار نمی کنند مگر پس از آن که مرا از دست بدهند. ⁽³⁶⁵⁾ ابن جریر طبری می نویسد: زمانی عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: می دانی چرا قریش از خاندان شما جانبداری نکردند، در حالی که پدرت عموی رسول خدا و تو پسر عموی او هستی؟ ... زیرا قریش مایل نیست اجازه بدهد نبوت و خلافت در اختیار خاندان شما باشد برای این که بدین وسیله احساس غرور و شادمانی خواهید کرد. ⁽³⁶⁶⁾ گوینده این سخن به خوبی از شدت بد خواهی مردم نسبت به داماد پیامبر آگاه است و از همین رو به ابن عباس می گوید: پس عمویت علی به خلافت سروارتر است، اما قریش از وی فرمان نمی برد. اگر وی زمامدار مردم شود آنان را به راه حق پیش می برد... ولی در آن صورت نارضایتی پنهانی مردم، سبب می شود که بیعت او را بشکنند و با وی بجنگند. ⁽³⁶⁷⁾ حقیقت آن است که قبایل عرب، رسول خدا

ﷺ را نیز به سختی تحمل کرد. سران برخی از قبایل آشکارا اظهار می داشتند: حال که قدرت عرب به تو روی کرده است، به تو ایمان خواهیم آورد، به شرط این که برای روزگار پس از خود، از ما کسی را جانشین کنی! ⁽³⁶⁸⁾ مشرکانی که پس از فتح مکه، به ظاهر اسلام آوردند، اغلب به سبب ناتوانی، از ستیز با پیامبر ﷺ دست برداشتند. از طرفی، شکوه و منزلت رسول خدا ﷺ آنان را به تسلیم و امتداد می داشت و از سویی، آتش کینه و حسد را در جان های آنان شعله ور می ساخت. در حقیقت اینان همه کینه و حسادت خود به پیامبر ﷺ را با دامادش، علی بن ابی طالب عَلِيّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ تصفیه کردند. پیامبر ﷺ بر پا کننده حکومتی بود که آنان آرزوی دستیابی بدان را در دل داشتند و بدین سبب، به طور طبیعی فرصت تحقق این مقصود را برای وی فراهم می آوردند. پس از رحلت آن حضرت نیز، دیگر جایی برای درنگ نبود. هر چه زودتر، حتی قبل از آن که پیکر پ پیامبر ﷺ غسل داده شود، باید خلافت را تصاحب می کردند، هر چند به بهای ورود بی اجازه به خانه دختر گرامی آن حضرت.

علی بن ابی طالب عَلِيّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خود در تایید این نظر گوید:

... عرب از کار محمد ﷺ متنفر بود و نسبت به آن چه خداوند به او عنایت کرده، حسادت می ورزید... آنها از همان زمان حضرت کوشیدند که کار را پس از رحلت آن حضرت، از اختیار اهل بیت او خارج کنند. اگر قریش نام او را وسیله سلطه خویش قرار نمی داد و نردبان ترقی خود نمی دید، حتی یک روز پس از رحلت آن حضرت، خدا را نمی پرستید و به ارتداد می گرایید. ⁽³⁶⁹⁾ ایشان در نامه ای به برادرش عقیل می نویسد: بگذار قریش تا می توانند در گمراهی و فاصله افکنی خود میان امت بتازند. این جماعت، امروز همان گونه

برای معارضه و جنگ با برادرت همدست شده اند که دیروز در جنگ با رسول خدا ﷺ هماهنگ بودند.

ابن عباس در بیان علت لعن و دشنام بنی امیه، به علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: بنی امیه در حقیقت با لعن و ناسزا به علی می خواستند به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناسزا گویند. زیرا پیامبر فرموده بود: هر کس به علی ناسزا گوید، به من ناسزا گفته است. ⁽³⁷⁰⁾ اما چون مسند حکومت را از بعثت آن حضرت به دست آورده بودند به جای پیامبر، علی را هدف تیر دشنام خود قرار دادند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همه توطئه های قریش و مشرکان مکه، جان به سلامت برد. در مدینه بارها بر ضد او لشکر کشیدند و خاندان او از بنی هاشم، پیوسته بر دیگر قبایل قریش پیروز می شد. زمانی که دشمنان او اطمینان یافتند با اصل نبوت او نمی توانند مقابله کنند، ناچار رسالتش را پذیرفتند و حسد و کینه خود را نسبت به بنی هاشم فرو خوردند. اما با رحلت او به هیچ صورت رضایت ندادند که شوکت نبوت او با جلوه خلافت، همچنان در اختیار بن هاشم باشد و استمرار یابد. ⁽³⁷¹⁾ عبدالحمید مدائنی معتزلی در یاد کرد جملات ابو جعفر نقیب به ذکر نکاتی می پردازد که پرده از انگیزه آلوده مخالفان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر می دارد. وی می نویسد:

گروهی که می پنداشتند عرب از علی اطاعت نخواهد کرد، بعضی به علت حسادت، برخی برای انتقام و خونخواهی و برخی دیگر به بهانه جوانی او وی را کنار زدند و برخی دوست نداشتند علی بر آنان برتری یابد. بعضی هم نمی پذیرفتند که نبوت و خلافت نصیب یک فامیل شود. بعضی دیگر هم از بیم پایبندی شدید و سخت گیری او در امور دینی، و گروهی به امید این که خلافت در قبایل عرب گردش کند و در قبیله خاص استقرار نیابد و هر قبیله امیدوار

باشد خلافت به آنان برسد. و برخی نیز به سبب دشمنی با او به حکومتش رضایت ندادند. این دشمنی به خاطر خویشی او با پیامبر بود. از این گروه می توان منافقان را بر شمرد که به نبوت اعتقاد قلبی نداشتند. اینها همه دست به دست هم دادند تا خلافت را از علی باز دارند و آن را به دیگری وا گذارند. شخصیت های سرشناس آنان گفتند: ما از ترس بروز فتنه، خلافت را از او بازداشتیم و می دانستیم که عرب از او اطاعت نخواهد کرد. ⁽³⁷²⁾ این محقق در جمله ای دیگر می گوید:

این که مردم در برابر انکار دستوره های صریح پیامبر نسبت به زمامداری علی سکوت کردند، بدان سبب بود که آنها در آن روزگار، اندیشه های مختلف داشتند. برخی از آنها دشمنان و رقیبان سرسخت علی شناخته می شدند که برکناری علی از خلافت، مایه چشم روشنی ایشان بود. ⁽³⁷³⁾ تجربه نشان داده است که گذشت زمان، آتش کینه ها و حسادت ها را خاموش می سازد و پس از یک نسل، کینه های دیرین فروکش می کند. اما عجیب آن که این اصل در حق علی بن ابی طالب جاری نشد و این کینه و حسد با گذشت زمان حتی پس از 25 سال، کاهش چشمگیر نیافت. ⁽³⁷⁴⁾ ابن عباس در گفتگوش با عثمان در دوران خلافتش، در پاسخ عثمان که می گوید اگر خلافت حق شما بود، قوم خودتان بودند که آن را از شما بازداشتند. می گوید: اما این که این قوم، خلافت را از ما بازداشتند، به خدا سوگند که به سبب حسد بود و تو خود خوب می دانی. ⁽³⁷⁵⁾ علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ خود به خزیمه بن ثابت فرمود: می بینی که چگونه بر فضل خدا نسبت به موقعیت من به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آن چه خداوند از علم به من داده، حسادت می کنند! ⁽³⁷⁶⁾ به سبب همین مسایل، بارها علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکایت کرد. ⁽³⁷⁷⁾ در گردهمایی سقیفه و تا سال ها بعد،

موضوع کمی سن علی بن ابی طالب علیه السلام، مهم ترین عذر، برای کنار گذاشتن ایشان یاد می شد، ولی حقیقت آن است که علت اصلی، همان حسد و کینه بود که در دل های افراد می جوشید و تمسک به سنت پیر گرای عرب، بهانه ای بیش نبود. طبرسی در کتاب خود می نویسد: چون ابوبکر به پدرش ابوقحافه نامه نوشت تا وی به مدینه آید و از حکومت او فرمان برد، ابوقحافه به آورنده نامه گفت: چه شد که از علی روگردانید؟ وی گفت: سن او کم بود و بسیاری از بزرگان قریش و غیر ایشان را به قتل رسانیده بود. از طرفی، ابوبکر از او مسن تر بود. ابوقحافه به وی پاسخ داد: اگر این امر باید در مسن ترین فرد باشد، من از فرزندم شایسته تر. تردید ندارم که در حق علی ستم کردند، در حالی که پیامبر خدا با او بیعت کرده و از ما نیز بیعت گرفته بود. ⁽³⁷⁸⁾ نکته برجسته این گفتگو در آن است که پیام آور در پاسخ ابوقحافه، گر چه موضوع کمی سن را عذر می آورد، بی درنگ از کینه و حسد عرب نسبت به علی یاد می کند.

به درستی معلوم نیست که در آن روزها چه کسانی و تا چه اندازه، این عذر را واهی دانستند! آیا آنان بدین نکته توجه نداشتند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بارها علی علیه السلام را، با همان سن کم ماموریت های ویژه داد؟! روانه کردن علی علیه السلام به سوی مردم یمن برای انجام امور قضایی، فرماندهی جنگ ها، ابلاغ سوره براءت، ماموریت برای حمله به دروازه خیبر - با وجود آن که دیگر صحابیان نامدار و مسن وجود داشتند - و... چگونه توجیه می شود؟!

انگیزه انصار

درباره علت اقدام انصار و ترک حمایت از اهل بیت علیهم السلام باید به اموری چند توجه داشت: 1. امروز پس از گذشت چهارده قرن از رویداد سقیفه، بر پایه آن

چه از تاریخ در دست ماست، نخستین گروهی را که به گردهمایی برای تعیین جانشین پیامبر اقدام ورزیدند، انصار می شناسیم نه مهاجران، حال آن که باید توجه داشت مدرک اصلی بیان آن رویداد، گفتار خلیفه دوم است و چون وی از مهاجران است، گزارش او در مورد انگیزه انصار چندان پذیرفته نیست. افزون بر این که دلایلی نشان می دهد که گفتگوی انصار به طور جدی زمانی پیرامون جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار گرفت که مهاجران به مجلس آنها وارد شدند.

از اخبار چنین دانسته می شود که منزل سعد بن عباده جنب سقیفه بوده است. زیرا پس از گفتگوهای آن روز، او را بر دوش گرفتند و به آرامی به خانه اش بردند. آن چه با موقعیت و روحیه انصار بیشتر سازگار است این که احتمالاً در آن روز تتی چند از انصار برای عیادت سعد نزد وی رفته باشند و در همان ساعات، کسی خبر رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به وی رسانده و سعد خواسته است ضمن دلجویی از عیادت کنندگان در سقیفه با عده ای از همفکران خود پیرامون مسایل جاری مدینه و آینده اسلام به گفتگو نشیند. بسیار طبیعی است که در چنین موقعیت سیاسی، هر شخصیت اجتماعی سراسیمه شود و بخواهد پیرامون رخدادهای گذشته و آینده با عده ای گفتگو کند.

هیچ تاریخ نویسی بدون استدلال به خبر نقل شده از سوی خلیفه دوم، انصار را با تشکیل آن گرد همایی ساده، به کوشش برای تصاحب خلافت متهم نکرده است. اما از آن جا که این واقعه با بیان مخالفان انصار و قهرمانان اصلی سقیفه ترسیم و تشریح شده و وسایل تبلیغاتی خلفا آن را ترویج کرده است و روایات مخالف و متناقض، کنار زده شده است، آیندگان آن را رویدادی برخاسته از هوس انصار - به ویژه سعد بن عباده - و به انگیزه تصاحب حکومت قلمداد نموده اند. ⁽³⁷⁹⁾ نمی توان انکار کرد که یکی از عوامل مهمی که ملاقات عادی

انصار را جلوه سیاسی و تشکیلاتی داد، ورود آن سه مهاجر به جمع انصار بود. آنها صحنه را دگرگون کردند و آن اجتماع را به سمتی که خود می خواستند متمایل ساختند و از آن بهره ای بردند که می خواستند. آن گاه چنین وانمودند که نخستین کوشش گران تصاحب خلافت، انصار بوده اند و مهاجران از ترس فتنه انگیزی انصار بوده است که به تعیین خلیفه پرداختند. ⁽³⁸⁰⁾ در هر حال، از مسالمت انصار که به معاونت مهاجران راضی شدند، دانسته می شود که آنها در اجتماع نخست خود چندان بر تصاحب خلافت تصمیم نداشتند. برخی پژوهشگران نوشته اند: انصار با احتمال فرو پاشی جامعه سیاسی که پیامبر ﷺ بنا کرده بود، با تجمع خود می خواستند قدرت را به دست گیرند. آنها می پنداشتند که مهاجران، دلیل موجهی برای اقامت در مدینه ندارند و به شهر خود مکه باز خواهند گشت. آنهایی که مایل باشند در مدینه بمانند احتمالاً حکومت انصار را خواهند پذیرفت. ⁽³⁸¹⁾ 2. گذشته از این تحلیل ها، چنان که قبل از این اشاره کردیم، تئی چند از شرکت کنندگان در گردهمایی سقیفه که بیشتر به طایفه اوس وابسته بودند، هدفشان از شرکت در آن انجمن، ارائه طرحی برای جلوگیری از به حکومت رسیدن علی بن ابی طالب عَلِيّ بْن أَبِي طَالِبٍ بود. اسید بن حضیر، سرکرده طایفه اوس، از همینان است. او هر چند در جبهه انصار بود، با موضع گیری آینده اش نشان داد که یار پنهانی مهاجران ریاست طلب و دشمن اهل بیت پیامبر ﷺ است. وی از نخستین بیعت کنندگان با خلیفه اول و از کسانی است که برای بیعت ستاندن از علی بن ابی طالب عَلِيّ بْن أَبِي طَالِبٍ و دیگر هاشمیان، به سمت خانه بانو فاطمه زهرا عَلِيّ بْن أَبِي طَالِبٍ شتافت.

جز این جند تن، که همانند جاسوسان دو جانبه عمل می کردند، افراد سست اعتقاد و آنها که هوای ریاست در سر داشتند، به سبب حسادت یا رقابت، با

زاممداری علی علیه السلام چندان موافق نبودند. بعضی نیز به دلایلی که یاد خواهیم کرد، با او مخالف بودند.

غیر از اینان، بقیه به منظور جلوگیری از به قدرت رسیدن مهاجران، به سقیفه شتافتند، نه به قصد بی توجهی به گفتارهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جانبداری از دامادش. جز این که از همین عده، برخی با اعتقاد و ارادت به علی بن ابی طالب علیه السلام، به حکومت رسیدن آن حضرت را در حقیقت نخستین گام برای حکومت آینده مهاجران شناختند. انصار اگر چه دانش و تجربه سیاسی نداشتند، تا این اندازه درک می کردند که قدرت طلبان نخواهند گذاشت حکومت فرد برگزیده اهل بیت علیهم السلام دوام یابد. دیر یا زود نظام عادلانه ای که خواسته ایشان است برچیده می گردد و افرادی به قدرت دست می یابند که نه برای دین ارزشی قائل اند و نه برای گروه انصار. حرکت های مرموز عده ای از مهاجران، از غدیر تا مدینه، نیز سر پیچی از شرکت در لشکر اسامه و رفتارهایی دیگر، از نگاه انصار دور نبود و به پیش بینی آنها، حکومت به داماد پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام نمی رسید.

پس از ماجرای جلوگیری از نوشتن وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیشتر افراد متوجه شدند که موضوع مخالفت با زمامداری علی بن ابی طالب علیه السلام واقعا جدی است. زیرا می پنداشتند آنها که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله چنین جسورانه بر دشمنی علی علیه السلام اصرار می ورزند، بی شک در نبود ایشان بهتر و بیشتر بر ضدیت با او تاکید خواهند نمود. آن رفتار در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله همه را مبهور ساخته بود و کسانی را که تا آن زمان معلوم نبود از چه کسی حمایت می کنند و به دنبال چه هدفی هستند، به یکدیگر و به مردم شناسانده و آشکار

شد که جمعیتی همدست بر آنند که به طور جدی، به مخالفت با اهل بیت برخیزند.

3. از گفتگوهای مهاجر و انصار در سقیفه، به خوبی بر می آید که انصار نسبت به مهاجران بسیار نرمخو و مسالمت جو بودند و از همین رو چون سخن پیشوایی به میان آمد حاضر شدند خلافت را با شرکت مهاجران عهده دار شوند. آنها خلافت و پیشوایی را برای سلطه بر مقدرات و شئون مسلمانان دنبال نمی کردند و بیشتر منظورشان پیشگیری از زیان و صدمه ای بود که با حکمرانی مهاجران ممکن بود برایشان پدید آید.

4. بیم و هراس انصار از مهاجران، علتی چند داشت که یکی بر گرفته از هشدارهای رسول اکرم ﷺ بود. بیان عامل ریشه دار این که: در پی جنگ های هشت ساله پیامبر ﷺ با مشرکان، قریش از مردم مدینه ضربات سهمگینی تحمل کرده بودند. بیشتر از اینها نیز، موضوع پیمان عقبه دوم که انصار پذیرفتند از پیامبر ﷺ و اسلام دفاع کنند، عامل کینه مکیان نسبت به اهالی مدینه بود. زیرا پس از این پیمان بود که هجرت مسلمانان آغاز شد و مدینه مرکز حکومت اسلامی گردید. انصار با استقبال از پیامبر ﷺ کسی را یاری و حمایت می کردند که عرب را به سختی خفت داده و آرامش را از ایشان ربوده بود. بدان حد از او خشمگین بودند که برای کشتن وی دندان به هم می ساییدند!

پیوسته مکیان مهاجر و غیر مهاجر، نسبت به انصار در پی به دست آوردن فرصت مناسب برای فرونشاندن کینه خود بودند، که در دوران حیات پیامبر ﷺ زمینه آ. فراهم نشده بود. از این رو انصار اوس و خزرج همواره از روزی که پیامبر ﷺ نباشد و مکیان بخواهند انتقام گذشته را بگیرند در هراس به سر می برند. آنها فریاد سعد بن عباد را که در روز فتح مکه می گفت امروز روز

انتقام است. هنوز از یاد نبرده بودند. برای انصار روشن بود که دیر یا زود روسای قبایل مکه از آنها انتقام خواهند کشید. این هراس، حباب بن منذر را در سقیفه واداشت تا به مهاجران بگوید: از این بیمناکم که اگر این امر در دست شما محکم شود، به سبب کینه های گذشته، با ما نبرد و ستیزه کنید. ⁽³⁸²⁾ او چون از سقیفه بیرون می آید به همراهانش می گوید: روزی به آن چه گفتم، خواهید رسید. به خدا سوگند، گویا می بینم فرزندان شما بر در خانه های آنان دست نیاز دراز کرده، آنان از دادن جرعه ای آب به شما خودداری می ورزند. ابوبکر پاسخ می دهد: آیا از ما چنین هراسناکید؟ حباب پاسخ می دهد: نه... از تو هرگز، لیکن از کسی که پس از تو روی کار خواهد آمد، آری. ⁽³⁸³⁾ ابن قتیبه می نویسد: در آن مجلس، حباب به ابوبکر گفت: پس از تو کسی خواهد آمد که طعم ستم را به ما بچشانند. ⁽³⁸⁴⁾ ابن ابی الحدید می نویسد: رویدادهای آینده، فراست حباب را به اثبات رساند. آن گاه که بنی امیه به زمامداری دست یافتند، در حمله به مدینه رخداد حره به کرداری دست یازیدند که آدمی از بیان آن شرم می کند. ⁽³⁸⁵⁾ پس از آن که انصار دانستند موضوع خلافت به زودی از جایگاه اصلی خویش خارج خواهد شد و کسانی به آن دست می یابند که نه تنها امتیازی بر انصار ندارند، بلکه پس از ریاست خود، طومار انصار را بر خواهند چید، درنگ را سزاوار ندیدند و شتاب زده با تشکیل گردهمایی، در پی دور ساختن مخالفان خود از عهده داری خلافت برآمدند، هر چند جلسه آنان به رقیبانشان بیشتر کمک کرد.

گذشته از این همه، موضوعی دلگرم کننده، وجدان مضطرب ایشان را آرام می ساخت. آنها چون به نقش گذشته خود در نفوذ و گسترش اسلام می اندیشیدند، منصب خلافت را به منزله پاداش زحمات خویش می دانستند و با

توجه به این امر، خویشتن را خطا کار نمی شناختند. به اعتقاد ما این بهانه، برای دفع نکوهش وجدان چندان بی پایه نبود، اما حقیقت آن است که اگر ایشان شتاب نمی کردند و همگان بر طبق فرمان رسول اکرم ﷺ عمل می کردند هیچ گونه اتفاقی رخ نمی داد و سعادت و امنیت همه تامین می شد. ⁽³⁸⁶⁾ علامه مظفر در این باره می نویسد:

این عوامل گاهی افرادی را که دارای روحیه عادی هستند قانع می سازد که تمایلات خود را اجرا کنند.... معتقد شوند آن چه خواسته های آنها، بر اثر یورش تاثیر عاطفه، بدآنها الهام کرده، صحیح و درست است و موجب می شود که چشم، روشن ترین نور حقی را که در راه هدایت این خواسته و هواها می تابد و آن دلیلی را که حاکی از نادرستی و فساد الهام نفسانی در جهت تمایلات خویش است، نبیند. ⁽³⁸⁷⁾

هشدار پیامبر ﷺ به انصار

جز آن چه گذشت، پیش گویی های رسول خدا ﷺ نسبت به آینده انصار، عامل مهمی در هراس آنان از مهاجران به شمار می رود، ولی آن پیش گویی بدان انگیزه فرمود نشده بود که ایشان را به تشکیل انجمن سقیفه وا دارد. گزیده آن چه رسول گرامی اسلام ﷺ درباره ایشان فرموده بود چنین است:

به زودی بعد از من کنار زده می شوید و دیگران خود را بر شما مقدم می دارند. از غنایم جنگی، ریاست و حکومت محرومتان می کنند. صبر کنید تا در روز قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. ⁽³⁸⁸⁾

تثبیت حکومت نخستین حکمران

حقیقت آن است که میان سکوت مردم در روزهای نخست بر پای سقیفه و زمان های بعدتر، اندکی تفاوت است. در روزهای نخست، افزون بر عواملی که

بر شمردیم عامل رعب و وحشت مردم را نباید از یابد برد. از آن هنگام که در زمان حیات پیغمبر ﷺ حضرتش خود نتوانست جلو جسارت برخی را بگیرد، تا آن زمان که کسی با شمشیر آخته، مرگ پیامبر ﷺ را انکار کرد و سپس نیز با هجوم بنی اسلم، بیعت با خلیفه قطعی گردید، مردم جز نهیب و سایه شمشیر ندیدند. آشکارا مخالفان حکومت، به انزوا رانده شدند و منزلت شریف ترین افراد به هیچ انگاشته گردید. در آن صورت هر کس از مردم عادی، جان خویش را اندکی دوست داشت، برایش عاقلانه تر این بود که دم فرو بندد.

بر پایه آن چه بیشتر نگاشتیم، رویدادهای پس از رحلت رسول اکرم ﷺ در کتاب های تاریخ، اغلب دستخوش حذف، تحریف و دگرگونی قرار گرفته و گرایش ها، اعتقادات مذهبی و حاکمیت سیاسی، تاریخ نگاران را به نادرست نویسی وادار ساخته است. اینان در ترسیم و تحلیل افکار عمومی جامعه آن روز می نویسند: عملکرد مردم نشان می دهد که علی بن ابی طالب در افکار توده ها، پایگاه مستحکمی نداشته و محبوبیت دیگران، آنان را بر علی برتری داده است!

گذشته از هر تحلیل تاریخی، یک نکته در رد این عقیده کافی است که در جنگ میان خلیفه اول و شورشیان، تا موافقت علی بن ابی طالب رضی الله عنه جلب نشد، کسی به حمایت از حکومت به نبرد با شورشیان نپرداخت. ⁽³⁸⁹⁾ بلاذری می نویسد: مردم زمانی دسته دسته برای مبارزه با شورشیان راهی شدند که علی به ناچار با ابوبکر بیعت کرد. ⁽³⁹⁰⁾ در همان اوان، کسانی مانند مالک بن نویره که در برابر حکومت ایستادگی کردند، کشته شدند و فردی مانند فجائه در مصلاهی مدینه زنده سوزانده شد. این آدم سوزی آن چنان وحشتناک و رسواکننده بود که ابوبکر در اواخر عمرش می گفت: ای کاش فجائه را نمی سوزاند. ⁽³⁹¹⁾ حباب

بن منذر، مجاهد نامی بدر را کشتند و مخفیانه جنازه او را دفن کردند. ⁽³⁹²⁾ این همه، در آستانه زمامداری خلیفه اول رخ داد. در زمانی بعدتر، عواملی چند، کار مخالفت با حکومت را سخت تر کرد که بعضی جنبه سیاسی - نظامی و برخی از درون مایه اعتقادی و فرهنگی با جامعه شناختی بهره داشت.

عوامل اعتقادی، فرهنگی و ...

الف) شکیبایی و سکوت خاندان رسالت: با گذشت زمان برای مردم و شیعیان و آزادی خواهان معلوم شد که علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ تصمیم بر انقلاب ندارد و به دستور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صبر پیشه ساخته است و روسای قبایل نیز تطمیع یا تهدید شده اند. این امور پایه حکومت را مستحکم تر، گستاخی هوا خواهان حکومت و دولتمردان را افزون تر و مخالفت را دشوارتر نمود.

ب) تزویر با حدیث: هر چند گفتارهای روشنگرانه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا حدود زیادی حقایق ناپیدای آینده را معلوم می ساخت، دست سیاست توانست با جعل احادیثی چند مردم را با حکومتیان همراه سازد. اینک در کتب مختلف حدیث اهل تسنن صدها خبر را می توان یافت که از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مردم سفارش شده است تا پیوسته فرمانبردار حکومت ها باشند، هر چند زمامدار آن ستم پیشه باشد.

در حدیث معروف عرفجه می خوانیم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: به زودی پس از رحلت من وقایعی ... پیش خواهد آمد که در آن زمان هر کس خواست اجتماع امت مسلمانان را، در حالی که با هم موافق و متحدند، به تفرقه کشد، با شمشیر او را بزنید، هر که می خواهد باشد. ⁽³⁹³⁾ این اخبار، به ضمیمه اخبار مشابه آن، در پی تفهیم آن است که هر گاه مسلمانان بر طریق باطل نیز

متحد باشند و فردی هدایتگر می کوشد آنها را به راه راست هدایت کند باید او را کشت، نه آن که پیروی اش کرد.

ج) حفظ موقعیت رفاهی: صحابیانی که به تطمیع یا تهدید هوا خواه حکومت شدند اغلب همان صحرائشینان دیروز جزیره العرب بودند که سال ها در آرزوی نوشیدن جرعه ای آب گوارا و سیر شدن شکم از نان، بر سر می بردند. اینان در زمان خلیفه دوم، با حکم او فرمانروای شهرهای آباد و باغ ها و زمین های حاصلخیز نواحی اطراف و مالک زنان و کنیزان زیبا می شدند و آن چه این همه را بدون رنج، ارزانی ایشان می کرد ت کوشش برای جلب رضایت خلیفه بود ⁽³⁹⁴⁾ و این امر با جانبداری از علی بن ابی طالب علیه السلام ناممکن می نمود و بر پایه همین معیار بود که هر گاه فردی در حمایت از علی علیه السلام به مخالفت جدی با حکومت می پرداخت نه فقط از آن مزایا بی بهره می گشت، نامش از دیوان بیت المال حذف و حقوق او قطع می گردید. رفته رفته مردم نیز دریافتند که حمایت از خاندان رسالت و ستیز با خلیفه نه فقط نتیجه بخش نیست، زندگی عادی آنان را هم فلج می کند. پس بهترین کار سکوت و صبر، بلکه همراهی با حکومت است.

جوهری می نویسد: چون کار بیعت با ابوبکر استوار شد، او برای زنان مهاجر و انصار مبالغی پول فرستاد و سهم زنی از بنی عدی بن نجار را به زید بن ثابت سپرد که به وی برساند. چون زید سهم او را داد، زن پرسید: این چیست؟ زید گفت: از سهامی است که خلیفه میان زنان قسمت کرده است. زن گفت: می خواهید دین مرا به وسیله رشوه از من بستانید! به خدا سوگند، از او چیزی نخواهم پذیرفت و آن سهمیه را به وی باز گردانید. ⁽³⁹⁵⁾ د) شیوه زندگی خلیفه: از آن جا که مردم معاصر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زندگی ساده خو کرده و از ساده

زیستی پیشوای خود خرسند بودند، این ویژگی را از مهم ترین معیارهای زمامداری می شناختند. اگر فردی در بهره وری از دنیا، زهد و قناعت پیشه می ساخت و غذای ناملایم می خورد و لباس خشن می پوشید، هر چند دیگر معیارهای رهبری را نمی داشت، برای زمامداری، شایسته شناخته می شد. اگر چه علی بن ابی طالب علیه السلام این ویژگی را در مرتبه ای والا دارا بود، به موجب عواملی که بیشتر بر شمردیم، چندان به جلب رضایت عمومی توفیق نیافت و دیگران به دارا بودن کمی از این امتیاز، حکومت را تصاحب کردند.

دو خلیفه نخست، ابوبکر و عمر، آن امتیاز را که مردم می خواستند، دارا بودند. یکی از محققان اهل سنت در این باره می نویسد:

چون دنیا به آنان ابوبکر و عمر روی آورد اموال را میان مردم تقسیم کردند و خود را به آن آلوده نساختند. همین امر دل های مردم را به ایشان متمایل و گمان آنان را خوشبین نمود و کسانی که نسبت به ایشان کمترین شبه ای در دل داشتند، با خود گفتند: اگر اینان برای دستیابی خواسته های نفسانی خویش بودند که با دستورهای رسول اکرم مخالفت می ورزیدند، می بایست آن گاه که به حکومت رسیدند به دنیا روی می آوردند و اموالی، ویژه خود می ساختند. چگونه ممکن است آنها هم دستور پیامبر را و هم لذت دنیا را ترک نمایند!

همین امر سبب شد که در کار آنان برای کسی شک و تردید باقی نماند و اغلب، حکومت آنها را روا بدانند و کردارشان را تایید کنند. مردم از نکته ای بسیار مهم غافل بودند. آنها لذت ریاست را از یاد بردند و ندانستند که هر گاه کسی همتی بزرگ در اندیشه داشته باشد از لذت خورد و خوراک و زن و مال می گذرد.

علت آن که مردم دو خلیفه نخست را محبوب می داشتند و بر سومی شوریدند و او را کشتند، همین نکته بود که عثمان بر خلاف آن دو، به دنیا بسیار توجه کرد و خود و خاندانش را در تصاحب اموال، بر مردم مقدم داشت. اگر او نیز چون آن دو نفر عمل می کرد و خانواده خود را از دستیابی بر اموال باز می داشت و آن را در میان مردم توزیع می کرد، هرگز کسی بر او خرده نمی گرفت، هر چند قبله را از کعبه به جانب بیت المقدس تغییر می داد. چه بسا اگر یکی از نمازهای پنج گانه را حذف می کرد و به چهار نماز بسنده می کرد کسی از او انتقاد نمی نمود. ⁽³⁹⁶⁾ افزون بر این، مردم پیشوایی می خواستند که فامیل خود را بر مردم چیره نسازد و رفاه مندشان لبریز نکند، اما بر مردم نیز چندان سخت نگیرد و بر رفاه نکوهششان ننماید، و علی بن ابی طالب چنین کسی نبود.

مردم اگر چه مراتب فضل و پرهیزکاری و دانش علی را نمی شناختند، این نکته را هم خوب می دانستند که او میان عرب و عجم تفاوتی نمی نهد و از کمترین گناه در نمی گذرد و هیچ حدی را تعطیل نمی کند و از تهدید کسی نمی هراسد و جز به معیارها و امتیازات الهی توجهی ندارد. از این رو، پذیرفتن زمامداری او را دشوار می دیدند، چنان که همسرش فاطمه علیها السلام در این باره می فرماید: علت این که علی بن ابی طالب از حقش محروم و خلافت را از وی دور ساختند، ترس آنان از شدت سختی اش در راه حق و قدرت شمشیر و بی پروایی او در راه خدا بود. ⁽³⁹⁷⁾ تا آن زمان، مسلمانان چندان تجربه سیاسی و اجتماعی نداشتند تا دریابند که زمامدارشان می بایست چگونه باشد و اگر ناآزموده، ناپرهیزکار و نا آشنا به احکام دین باشد تا چه حد ممکن است دین و پیران آن را تباه سازد و بر انحراف آیندگان بیفزاید و مسیر دین را به کجی سوق دهد.

عامل جامعه شناختی

الف) در رویدادهای اجتماعی، گاه موقعیت سیاسی افراد چنان دستخوش تغییر می شود که فردی با دارا بودن همه امتیازات، منزوی می شود و دیگری بدون کمترین لیاقت، بر جایگاه وی تکیه می زند. در آن اوضاع، گاه حتی دوستان نیز از پیرامون فرد پراکنده می شوند و دست از حمایت او بر می دارند. پس از رحلت پیامبر ﷺ به موجب عوامل مختلف، چون روزگار، از خاندان رسالت روگرداند، بیشتر مردم به تبعیت از فضای سیاسی، دست از حمایت ایشان برداشتند و بی تفاوتی پیش گرفتند. این وضع تا زمان زمامداری علی بن ابی طالب علیه السلام نیز باقی بود.

ب) پس از تثبیت حکومت خلیفه اول و تایید روسای قبایل، دیگر سهمی برای اظهار نظر تازه مسلمانان نماند تا به مخالفت با حکومت برخیزند. آنها نمی دانستند پیش از این، بر مسلمانان چه گذشته است. وسایل حمل و نقل و ارتباطات نیز در آن دوران، بسیار ساده و ابتدایی بود. از سوی دیگر می پنداشتند که اهل مدینه با پیامبر ﷺ می زیسته اند، پس بدون شک، به احکام نوینی که در هر ساعت و روز، با وحی پدید می آمد، آشنایند و بدان دستیابی دارند. از آن گذشته، برای رئیس یک قبیله، که از پایتخت دور است، تفاوت ندارد که چه کسی بر مسند خلافت است! آن چه برای او اهمیت دارد این است که ریاست عشیره خود را عهده دار باشد و کسی در این امر با او مخالفت نکند.

عامل سیاسی - نظامی

از زمره عواملی که زمینه ساز تثبیت حکومت خلیفه اول شد، طغیان قبایل علیه حکومت وی در مدینه بود. آن سرکشی ها، به هر انگیزه بود، از یک نظر برای حکومت مرکزی مدینه، نتیجه بدی نداشت، چه آن که درگیری خلیفه اول

با آنان، آگاهانه، یا نا آگاهانه به آرامش دشمنی‌ها و تشنجات داخلی انجامید و اختلافات عقیدتی را، به بهانه اتحاد برای نبرد با دشمن مشترک، به فراموشی سپرد. این امر حتی خاندان رسالت را نیز به مماشات با نظام حاکم ناچار ساخت.⁽³⁹⁸⁾

فصل ششم: حکمت شکیبایی امام علی بن ابی طالب علیه السلام

بیعت امام علی علیه السلام

با تثبیت حکومت ابوبکر، بیعت گیری از مخالفان به شدت دنبال شد. اما داماد و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام، تا همسرش فاطمه علیها السلام زنده بود با خلیفه بیعت نکرد و محققان اهل تسنن و تشیع عقیده مندند که آن بیعت نیز سرانجام با رضایت خاطر، صورت پذیرفته است. پس از شهادت دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله، چون حکومتیان همسر او را دیگر بار به بیعت فرا خواندند، ایشان در حضور گروهی از حامیان خود به سخنرانی پرداخت و پس از بیان ویژگی های خود و خویشاوندی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بعد دفن همسرش، با خلیفه، ابوبکر بنابی قحافه، بیعت کرد. ⁽³⁹⁹⁾ تا قبل از این روز، هیچ یک از شیعیان او و بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکرده بودند. ⁽⁴⁰⁰⁾ بدین سان تا سال 35 هجری حدود 25 سال علی بن ابی طالب علیه السلام از صحنه فعالیت های رسمی سیاسی و اجتماعی کنار بود، اما به موجب دلایلی که بر خواهیم شمرد، در این مدت از هر حرکت ستیزه جویانه و انقلابی بر ضد حکومت، دوری جست و حتی از شورش دیگران علیه حکومت نوپای اسلامی، جلوگیری می کرد.

حال پرسش این است:

1. آیا این حقیقت دارد که در روزهای آغازین حکومت ابوبکر، داماد پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام با نهایت خشونت و بی احترامی، از خانه به مسجد فراخوانده و به بیعت اجبار شده است؟

2. آیا علی بن ابی طالب علیه السلام در روز تشکیل سقیفه و هفته پس از آن و زمان های بعدتر، مردم را به یاد غدیر و منزلت خود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، هشیار نساخت؟ اگر وی خود را جانشین بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست

و رسول اکرم ﷺ درباره جانشینی او چیزی فرموده بود، چرا آرام نشست تا دیگران حق او را غصب کنند؟⁽⁴⁰¹⁾ با آن که بیشتر محققان شیعه و سنی بیعت گیری از علی بن ابی طالب علیه السلام را به زور و با خشونت و بی احترامی یاد کرده اند، برخی نویسندگان ما از شدت ناباوری می نویسند:

بعضی ساده لوحان کوشیده اند برای نشان دادن مظلومیت علی علیه السلام به این مسایل متوسل شوند، یعنی کشیدن وی و عمامه به گردن او پیچیدن و در کوچه ها گرداندن! ... نمایان مظلومیت علی علیه السلام در این قالب، نه تنها معقول نیست، بلکه موجب تخریب شخصیت حقیقی علی علیه السلام است. محال به نظر می رسد که توانسته باشند وی را بدین نحو به زور به سمت مسجد کشانیده و با چنین شدتی با او برخورد کرده باشند.

این گونه سند سازان این اندازه هم نیندیشیده اند که حکومت نویای پیامبر ﷺ، با آن همه معضلات و گرفتاری ها، در این برهه حساس، قبل از هر چیز نیازمند ثبات و جذب مخالفان و افکار عامه است و به طور قطع، از نظر سیاسی، نظامی و امنیتی، نه تنها قدرت دست زدن و متوسل شدن به چنین خشونیت برای آنان میسر نیست و امری محال است، بلکه به هیچ وجه نیز به صلاحشان نخواهد بود!⁽⁴⁰²⁾ شاید بتوان چنین گفت که چون علی علیه السلام در مقابل جان حامیانش در منزل فاطمه علیه السلام احساس مسئولیت می کرده، برای نجات جان دیگران و جلوگیری از آسیب رسیدن به یارانش، با مامورین خلیفه همراه شده، به نزد او رفته است.⁽⁴⁰³⁾ با این تحلیل چنین به نظر می رسد که گویا ماموران حکومت، با سلام و شاد باش، علی علیه السلام را به مسجد برده و در آنجا نیز با شیرینی و میوه از او پذیرایی کرده اند! اگر بیعت گیری از علی بن ابی طالب علیه السلام مسالمت جویانه ترسیم و تحلیل شود، به ناچار باید موضوع وارد

شدن به خانه حضرت فاطمه علیها السلام و به شهادت رسیدن طفل آن حضرت از اساس، انکار گردد، حال آن که بر پایه مطالبی که پس از این از مدارک اهل تسنن ارائه خواهیم کرد، آن موضوع از امور مسلم تاریخ اسلام است.

ما چگونگی بیعت گرفتن از علی بن ابی طالب علیه السلام را خفت بار ترسیم نمی کنیم و نمی گوئیم که او را با عمامه پیچیده به دور گردن، در کوچه ها گردانده اند، ولی بر پایه مدارک معتبر و پذیرفته نزد شیعه و سنی، آن بیعت گیری را با توسل به زور و خشونت می دانیم. ⁽⁴⁰⁴⁾ معاویه بن ابی سفیان که بی انصاف تر از او در تاریخ کمتر شناخته شده است، در نامه اش به امام علی بن ابی طالب علیه السلام می نویسد: دستگاه خلافت، تو را همانند شتر سرکشی که به بند شده باشد، کشان کشان برای بیعت سوق داد. ⁽⁴⁰⁵⁾

شکیبایی، نه سازش

برخی از نویسندگان در ترسیم دوره شکیبایی 25 ساله امام علی بن ابی طالب علیه السلام رویدادها را چنان تفسیر می کنند که گویا آن حضرت در این دوره با خلفا سازش نموده و بلکه پیوسته با ایشان همکاری داشته است. این تفسیر هر چند به سلیقه سیاسی کاران، بهترین تحلیل از رفتار امام علی علیه السلام را ارائه می کند، مورد تایید اخبار شیعه نیست. اگر نه چنان بود که در اثر انقلاب حضرت، به اسلام و مسلمانان لطمه وارد می آمد و میان امت اختلاف می افتاد، آن جناب حتی به اندازه یک نیم روز حکومت آنان را تحمل نمی کرد. بنابراین آن چه علی بن ابی طالب علیه السلام را به شکیبایی در برابر رفتار حکمرانان عصر خویش واداشت، فراهم نبودن زمینه انقلاب بود که برخی از عوامل اصلی آن عبارت است از:

1. هراس از تفرقه میان مسلمانان.

2. حسد و کینه قریش نسبت به امام.

3. تفکر جاهلی مردم.

4. احساس دشواری تحمل حکومت امام از سوی مردم.

5. نداشتن یاور.

1. هراس از تفرقه

چنان که پیشتر گذشت، یکی از عوامل تثبیت حکومت ابوبکر، مخالفت های فراگیری بود که از نواحی اطراف مدینه بر ضد حکومت وی صورت گرفت. آن شورش ها نیروهای داخلی را به وحدت نظر ناچار ساخت و همین امر قدرت دولت مرکزی را ریشه دار نمود.

رحلت پیامبرگرمی اسلام ﷺ جامعه اسلامی و خاندان رسالت را با بحران عجیبی روبه رو ساخت و هر لحظه بیم آن می رفت که برای عهده داری خلافت و فرمانروایی، آتش جنگ داخلی میان مسلمانان شعله ور شود و سرانجام جامعه اسلامی به انحلال گراید و قبایل عرب تازه مسلمان، به عصر جاهلیت و بت پرستی بازگردند.

با انتشار خبر در گذشت پیامبر خدا ﷺ در میان قبایل تازه مسلمان، گروهی از آنها به آیین نیاکان خود بازگشتند و پرچم ارتداد برافراشتند. از سویی، مهاجران و انصار وحدت کلمه را از دست داده و مدعیان دروغگو در استان های نجد و یمامه به ادعای نبوت برخاسته بودند. بیشتر در خارج مدینه نیز چند نفر مانند مسیلمه ادعای پیامبری کرده بودند. او چهل هزار مرد جنگی گرد آورد تا با حمله به مدینه آن جا را با خاک یکسان کند. اگر لشکر وی به مدینه می رسید اول کسی را که می کشت از خاندان پیامبر ﷺ بود و آن گاه آثار نبوت را نابود می کرد. زنی از بنی تیم به نام سجاح نیز با ادعای پیامبری،

عده ای را به دو خود جمع کرده بود و برخی مثل نعمان بن منذر مرتد شده، ادعای پادشاهی می کردند. او در بحرین تاجگذاری کرده بود. همچنین لقیط بن مالک ذوالتاج در عمان شورش بر پا ساخته بود.

در آن اوضاع که عقیده اسلامی در دل ها رسوخ نکرده، عادات و تقلیدهای جاهلی هنوز از مغزها بیرون نرفته بود، هر نوع جنگ داخلی و دسته بندی گروهی، مایه انحلال جامعه و موجب بازگشت بسیاری از مردم به بت پرستی و شرک می شد. چنین جنگ داخلی یا هر نوع خونریزی کوچک، انفجارهایی در داخل و خارج مدینه پدید می آورد. این در حالی بود که قبایل عرب جاهلی به انتقام جویی و کینه توزی مشهور بودند. اگر در تاریخ عرب جاهلی می خوانیم که در پی حوادث کوچک، همواره رویدادهای بزرگی به دنبال داشته است به همین سبب بود که آنان هیچ گاه از فکر انتقام بیرون نمی آمدند. ⁽⁴⁰⁶⁾ در چنین موقعیت، عثمان بن عفان نزد پسر عموی پیامبر، علی بن ابی طالب علیه السلام رفت و گفت: وضع را می بینی! اگر بیعت نکنی اسلام با خطر جدی رو به روست. پس از این بود که وی برای حفظ اسلام بیعت کرد و ابوبکر توانست از مدینه به اطراف لشکر اعزام کند. ⁽⁴⁰⁷⁾ علی بن ابی طالب علیه السلام خود در این باره می گوید: به خدا سوگند، من هرگز فکر نمی کردم که عرب، خلافت را از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باز ستاند یا مرا از آن باز دارد. مرا به تعجب و انداخت جز توجه مردم به دیگری که دست او را به عنوان بیعت، می فشردند. از این رو، من دست، نگاه داشتم. دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته اند و می خواهند آیین محمد صلی الله علیه و آله را محو کنند. ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نشتابم رخنه و ویرانی بی در پیگر آن مشاهده کنم که مصیبت و اندوه آن بر من بالاتر و بزرگ تر از حکومت چند روزه ای است که به زودی مانند سراب یا ابر از میان

می رود. پس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم، تا باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام باز گشت. ⁽⁴⁰⁸⁾ بدین ترتیب، علی بن ابی طالب علیه السلام، بر سر دو راهی احقاق حق خود و حفظ اصول و اساس اسلام، موقعیت خویش را فراموش کرد و برای حفظ آیینی که پیامبر برای حفظ آن کوشیده بود، سکوت اختیار کرد. ⁽⁴⁰⁹⁾ زمانی که ابوسفیان او را به شورش فرا خواند علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود: به خدا سوگند، تو جز آشوب و فساد هدف دیگری نداری تنها امروز نیست که می خواهی آتش فتنه بیفروزی بارها خواسته ای در اجتماع مسلمانان شریبافرینی. مرا به کمک تو نیازی نیست. بنابراین، علی علیه السلام از حق خود گذشت تا اسلام، که با خون جگر و چکاچک شمشیر و همت بلند او در جهادها و پکارها پای گرفته است و از فرزند نزدش پراج تر است، تجزیه نشود. اندک زمانی پیشتر چون رسول گرامی صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت تصمیم داشت امت را به پیروی علی علیه السلام وصیت کند ایشان را از آن وصیت بازداشتند و آن جناب به بهای دفاع از جانشین خود و به منظور جلوگیری از گمراهی امت، ناگوارترین جسارت را به جان خرید و امروز زمان آن بود که علی بن ابی طالب علیه السلام با شکیبایی زنج آور، از حاصل کوشش بیست و سه ساله پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت کند.

علی بن ابی طالب علیه السلام تلاش های خود را به سویی سازمان می داد که خطری متوجه اساس اسلام نشود. مبدا حرکت های افراطی و به دور از اندیشه و تفکر، وحدت جامعه نو پای اسلامی را فرو پاشد. بدین علت، هرگاه بعضی از یاران او به تلاش ها و موضع گیری های خود در حمایت از او، جنبه تخصصی و افراطی می دادند، از شدت آن می کاست و خطر تجزیه وحدت اسلامی را بدانها گوشزد می کرد. از این نظر باید وجود علی علیه السلام را برای حکومت خلفا

غنیمت یاد کرد. ⁽⁴¹⁰⁾ امام بهتر از هر کس می دانست که بردباری در برابر فتنه ها، اقدام آموخته با سنجش عوامل تاءثیرگذار در فتنه، و شناخت اوضاع و عرضه امور بر عقل و منطق و سپس پیگیری موضعی، عاقلانه و با مصلحت است، نه حرکتی عجولانه و بی نتیجه. آیا همین که کسی به حقانیت خویش یقین داشته باشد بایست به هر ترتیب قیام کند و حق خود را باز ستاند؟! هرگز. با این همه، شک نیست که آن چه علی بن ابی طالب علیه السلام را در چنان موقعیت قرار داد، حمایت نکردن مردم بود.

همبستگی ظاهری مسلمانان، میراث گرانقدر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و علی بن ابی طالب علیه السلام روا نمی داشت کبا سازماندهی جناحی مستقل، آن همبستگی، گسسته و مصلحت مهم تر، نادیده انگاشته شود و فساد پدید آید. آنان با علی علیه السلام را به سامان دهی جناحی دیگر در برابر حکومت دعوت و تشویق می کردند مردانی آینده نگر و ژرف بین نبودند، هر چند برخی مانند ابن عباس منظوری خیر خواهانه داشتند. شک نبود که بانگ طرفداری از علی علیه السلام در آن زمان، بر وسعت تفرقه می افزود و قدرت حکومت مرکزی را به نفع دشمنان کمین کرده خارجی، سست می کرد.

با همه آن چه گذشت باید بدین نکته بسیار دقیق توجه افزون داشت که در حقیقت، حق خواهی علی، نبود که همبستگی مسلمانان را فرو می پاشید. سماجت مخالفان وی در تصاحب منصب خلافت بود که راه را بر این حق خواهی می بست و کار امت را به اختلاف می کشاند. این نکته از نگاه بسیاری از نویسندگان دور مانده است، تا جایی که در نگاشته های خود چنین تحلیل می کنند که علی بن ابی طالب علیه السلام پیوسته در صدد بود با حکومت خلفا

بستیزد، ولی آنها وی را هشیار می ساختند که برای حفظ اسلام، از دنبال کردن این تصمیم، بازایستد. (411)

2. در امان ماندن از حسد و کینه قریش

این عامل تا بدان جا در تنها گذاشتن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ موثر بود که یکی از نویسندگان برجسته اهل سنت می گوید:

من از استادم پرسیدم: از شرح حال علی بسیار در شگفتم که چگونه در این مدت طولانی بعد از وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده ماند و با وجود آن همه کینه های قریش، جان به سلامت برد.

استاد به من گفت: اگر او خود را تا به آن اندازه کوچک نکرده و به کنج انزوا نخزیده بود، کشته شده بود. همین امر او را از یادها برد و به عبادت، نماز و قرآن مشغول کرد و از مرام نخستین خود فاصله گرفت و شمشیر را به فراموشی سپرد و چون راهب در کوه ها گردید. از آن جا که به اطاعت حاکمان زمان خود پرداخت و خود را در برابر آنان کوچک کرد، او را رها کردند. اگر چنین نکرده بود او را می کشتند، چنان که به وسیله خالد بن ولید قصد کشتن او را داشتند. (412) این محقق در جای دیگر می نویسد:

روزی که علی بن ابی طالب بر مسند خلافت نشست، بیست و پنج سال از رحلت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گذشت و انتظار می رفت که در این مدت طولانی عداوت ها و کینه ها به فراموشی سپرده شده باشد. ولی بر خلاف انتظار، روحیه مخالفان علی پس از گذشت ربع قرن، عوض نشده و از عداوت و کینه ای که در دوران پیامبر و پس از درگذشت وی، نسبت به علی داشتند، کاهش نیافته بود. حتی فرزندان قریش و نوباوگان و جوانان آنان که شاهد حوادث خونین معرکه های اسلام نبوند و قهرمانی های علی را در جنگ های بدر و احد و بر ضد

قریش ندیده بودند، بسان نیاکان و پدران خود، سرسختانه با علی عداوت ورزیدند و کینه او را به دل داشتند. (413)

3. افکار جاهلی

علی ابن ابی طالب علیه السلام را اسلام را آیین جهانی و جاوید می دانست و همیشه از این که مبدا اعراب، اسلام را آیین نژادی و وسیله سیاست و حکومت عرب بدانند، بیم داشت. شاید فکر می کرد با توجه به فراهم نبودن زمینه و تبلیغات مسموم مخالفان، قیام او به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرزند پسر نداشت، در چشم اقوامی که باید به تدریج دین پدری خود را ترک کنند و اسلام بیاورند، به سلطنت موروثی و حکومت خانوادگی تعبیر شود و این موضوع مانع انتشار و جهانگردی اسلام شود.

از همین اندیشه خرد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه ابلاغ رسالت در غدیر، نخست در اعلام موضوع جانشینی زسر عمویش علی علیه السلام درنگ کرد، زیرا می دانست کسانی از حسد برخی از جهل و عده ای به سودای ریاست، این مسئله را به آسانی نمی پذیرند. این خطر بدان حد رسیده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست اگر حمایت الهی او را فرا نگیرد پس از این ماجرا بعضی برای کشتن وی به توطئه رو خواهند کرد و مشکلاتی برای او و امت اسلامی پدید خواهند آورد.

این پندار از رحلت حضرت بهتر هویدا شد و خلیفه دوم در گفتگوش با ابن عباس به همین نکته تصریح کرد که مردم پس از رسول خدا خلافت را از شما خاندان دور داشتند. زیرا نمی خواستند نبوت و خلافت نصیب یک خاندان شود. موضوع رنج آور دیگر که بر گرفته از همین عامل بود، اتهام ریاست طلبی به علی علیه السلام بود. هر چند حکومتیان یقین داشتند علی ابن ابی طالب علیه السلام نا

اندیشیده و بدین سادگی در پی تصاحب مقام خلافت بر نمی آید، بارها او را به طعنه می آزدند که تو به خلافت سخت حریصی! ⁽⁴¹⁴⁾ در همان روزهای سقیفه، ابو عبیده جراح به ایشان گفت: ای فرزند ابوطالب، چقدر به خلافت علاقه مند و حریص هستی؟ ر او در پاسخ گفت: به خدا سوگند، شما از من به خلافت حریص ترید، در حالی که از نظر دارندگی و ویژگی های و موقعیت، از آن بسیار دور هستید و من به آن نزدیک ترم. من حق خویش را خواهانم و شما من و حقم مانع می شوید و مرا از آن باز می دارید. ⁽⁴¹⁵⁾ پس از آن دوران نیز، با این که او پیوسته خود را از کشمکش های سیاسی دور می داشت، از از سوی معاویه، به حسادت بر خلفا و دشمنی با آنان متهم شد ⁽⁴¹⁶⁾ و گرچه از کشته شدن عثمان بدان کیفیت جلوگیری می کرد، به همدستی در کشتن خلیفه متهم گشت.

4. امتیازات تحمل نشدنی

به طور طبیعی برای معاصران علی علیه السلام که خون جاهلیت در تن داشتند و افراد را به تفکر پوسیده جاهلی امتیازبندی می کردند، پذیرش حکومت فردی چون علی ابن ابی طالب علیه السلام آسان نبود و برگزیدن دیگری - با دارا بودن هر ویژگی - خوشایندتر بود. همسر علی علیه السلام بانو فاطمه علیه السلام در این باره می فرماید:

ابوالحسن چه عیبی داشت؟ به چه چیز بر او خرده گرفتند؟ به خدا سوگند، ایرادش شمشیر برنده و کوبنده او بود که بر پیکر مشرکان فرو آورده بود و ضربات شدید و مؤثر او بر دشمن و خشم و غضب شدید او در راه خدا. ⁽⁴¹⁷⁾ علی ابن ابی طالب علیه السلام به خاطر هیچ کس و هیچ چیز، حق را فراموش نمی کرد و مردم آن قدر که از عدالت خواهی او و ستیزش با ستم پیشگان هراس

داشتند، نسبت به رسول خدا ﷺ چنین نبودند. شک نیست که علی علیه السلام این درس ها را همه از پیامبر ﷺ آموخته بود، اما تصور بیشتر مردم معاصر پیامبر چنان بود که وی برای ترویج آیین خود و جلب نظر مخالفان، به نرمش و آسان گیری، توجه دارد تا خشونت و قصاص و ستیز.

افزون بر این، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود قانونگذار شریعت بود و چنان که حکمی را نسخ با وضع می کرد، چیزی را می بخشید یا باز می ستاند و امر یا نهی می نمود، در این همه از جانب پروردگار اختیار کامل داشت، حال آن که جانشین او، در ولایت خویش، خود را مجری قانون پیامبر صلی الله علیه و آله می شناخت نه فردی قانونگذار چون رسول خدا ص صلی الله علیه و آله و علیه و اله.

در نظر داشتن این امور زمینه زمامداری علی ابن ابی طالب علیه السلام را نامساعد و حضرت را به شکیبایی ناگزیر می ساخت. معاصران علی علیه السلام اگر چه از ستم روزگاران گذشته خاطرات تلخی در سینه داشتند، چندان به بی قراری حکومت فرد عدالت خواه باریک بین نیز مشتاق نبودند. تاریخ نشان داد که آن مردم برای عدالت علی علیه السلام باید سال ها بیشتری از این، طعم ستم بچشند. بیست و پنج سال بعد هم که او به خلافت رسید توطئه ها و ریاست طلبی و دنیا خواهی شماری چند از همین مردم، به ثمر نشستن آرزوی پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر قراری زمامداری علی ابن ابی طالب علیه السلام با مشکل روبه رو ساخت.

پس از طی شدن دوره حکومت خلیفه اول و دوم نیز به دلایلی چند هنوز راه برای زمامداری علی ابن ابی طالب علیه السلام هموار نمود. وی در آن برهه حدود 46 سال عمر داشت و این بار بهانه جوانی او کار ساز نبود. مسئله عصبیت قومی و کینه قبایل نسبت به وی تا حدی کاسته و شخصیت وی بهتر شناخته شده بود ⁽⁴¹⁸⁾ و احتمال حمایت عمومی از علی بیشتر از قبل بود. با این همه، با سیاست

زاممدار دوم در تعیین شورای خلافت، راه برای زمامداری بی منازع علی ابن ابی طالب علیه السلام هموار نشد و عثمان بدون کمترین مقاومت عمومی مردم به خلافت رسید!

علت این امر، گذشته از شیوه تعیین جانشینی خلیفه دوم که مردم را خلع سلاح کرد و به پذیرش حکم شورا واداشت، همان مقایسه روحیات علی علیه السلام و عثمان بود. عثمان افزون بر سن بیشتر حدود 68 سال، به نرمی ضعف اراده، راحت طلبی و خویشاوند دوستی و سخاوتمندی نسبت به هواخواهانش، شهره بود. مسلمانان در آن زمان از سخت گیری زمان خلیفه دوم به تنگ آمده بودند و مشتاقانه جویای بهره مندی از ثروت اقلیم های نوگشوده و نعمت های تازه رسیده بودند. اگر از طرفی برخی از هواداران علی ابن ابی طالب علیه السلام به وی رشک می بردند، از طرف دیگر می کوشیدند جامه خلافت را بر اندام یک تن از افراد خود راست کنند و آن کس جز عثمان نبود که عضو شورای خلافت و رقیب علی علیه السلام بود.

اگر این سومین زمامدار مسلمانان، به مرگ طبیعی در می گذشت و اوضاع مدینه عادی بود هرگز شیوخ و صاحبان جاه و مال، در دستگاه حکومت نفوذ داشتند، به حکومت علی ابن ابی طالب علیه السلام راضی نمی شدند و اگر هم شورایی دیگر تشکیل می شد به ضرر خلافت او دسته بندی می کردند. شاید هم کار به شورا نمی کشید و مردان با نفوذ بنی امیه، عثمان را وادار به انتخاب و تعیین کسی می نمودند که خود می پسندیدند، چنان که خلیفه اول، عمر بن خطاب را جانشین خود ساخت و کار را به شورا وانگذاشت.

بعد از عثمان هم اگر انقلاب مردم و نیروی آنان نبود، با توجه به این که علی علیه السلام هیچ گاه خود را نامزد خلافت نمی کرد، کسانی مانند طلحه، زبیر، عمرو بن

عاص و معاویه از ترس سخت گیری های علی علیه السلام و پس گرفتن اموال و املاکی که در زمان عثمان از بیت المال مسلمانان ویژه خود ساخته بودند، در راه خلافت او مانع، پدید می آوردند.

افزون بر اینها عایشه، دختر ابوبکر و دشمن سرسخت علی علیه السلام که نفوذی چشمگیر در میان حکومتیان داشت، مرگ را بر زندگی در دوره خلافت علی علیه السلام ترجیح می داد و با این وضع، هیچ زمینه ای برای زمامداری علی ابن ابی طالب علیه السلام پیش نمی آمد. ⁽⁴¹⁹⁾

5. نداشتن یاور

عبدالحمید مدائنی می نویسد: اگر به موقع علی عقیده مند بود که جانشین بر حق رسول خدا است بایست بی درنگ حق خویش را از مخالفانش می ستاند یا دست کم، مردم را بیدار می ساخت و به آنها می گفت که ای مردم، هنوز از سفارش پیامبر چیزی نگذشته است و او به شما دستور داد که از من اطاعت نمایید و مرا خلیفه بعد از خود بر شما قرار داد و دستوری که نشانگر فسخ آن گفته باشد، نرسیده است. پس به چه سبب مرا ترک می کنید!

اگر شیعه امامی مذهب بگوید او از کشته شدن باک داشت که به وصیت پیامبر تمسک نجست، گوییم چگونه هنگام امتناع از بیعت از کشته شدن نترسید، در حالی که او را به زور برای بیعت می کشیدند و او گاهی به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله پناهنده می شد و گاهی به قبر عموی خود حمزه و برادرش جعفر و گاهی به انصار متوسل می گردید! ⁽⁴²⁰⁾ این محقق نکاتی چند را از نظر دور داشته است:

الف. این که علی ابن ابی طالب علیه السلام از حقانیت خود هیچ نگفته باشد نظری بر خلاف واقعیت تاریخی است. ⁽⁴²¹⁾ ب. هرگاه در پی توطئه ها، زمینه اجتماعی برای زمامداری فردی فراهم نباشد، اندرز مردم چه سود دارد؟

ج. ترس از کشته شدن نبود که که علی علیه السلام را به سکوت و شکیبایی واداشت. وی از کشته شدنی بیمناک بود که نتیجه ای برای اسلام نداشته باشد.

حقیقت آن است که کوشش های آمیخته با خشونت برخی صحابیانی سالخورده و سر شناس برای عهده داری جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله گویای تصمیمی عمیق بر کنارگذاری خاندان پیامبر از حکومت بود و داماد پیامبر، علی ابن ابی طالب علیه السلام از این حقیقت به خوبی آگاه بود و شاید همین امر وی را از دفاع جدی از حق خود باز داشت، تا جایی که حتی در برابر آتش زدن خانه خویش شکیبایی ورزید. زیرا ریاست خواهی مخالفان خود را در اوج می دید و کمترین دفاع، آنان را به رفتارهایی به مراتب پر خشونت تر و مخاطره انگیزتر وا می داشت.

در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفان تا بدانجا بر نوشتن وصیت سیاسی حضرت تأکید کردند که نزدیک بود رسالت او نیز خدشه پذیرد. بنابراین هرگاه علی ابن ابی طالب علیه السلام بر حق خویش اصرار می ورزید، شک نبود که جنگی خانمان بر انداز رخ دهد که نه از جبهه علی علیه السلام کسی باقی بماند، از جبهه مخالفان وی. آن گاه حکومت نبوی تنها به دست مشرکان و مرتدان افتد.

این در حالی بود که از سوی علی علیه السلام هیچ انگیزه ای برای تصاحب حکومت وجود نداشت، مگر آن که در سایه آن حقی را پاس بدارد و از ظلمی جلو گیرد، در آن زمان برای اجرای این منظور نیز مدعیان بسیاری وجود

داشت. در چنان موقعیت اگر علی علیه السلام با توسل به قدرت و قیام مسلحانه به دنبال باز ستاندن حق خویش بر می آمد جز نتایج زیر عاید وی نمی شد:

1. او در این نبرد بسیاری از یاران و عزیزان خود را، که از جان و دل به امامت و رهبری او معتقد بودند و کمر همت به حمایت وی بسته بودند، از دست می داد. ⁽⁴²²⁾ البته هرگاه با شهادت این افراد، حق به جای خود باز می گشت، جانبازی آنان در راه هدف چندان تأسف بار نبود، ولی چنان که خواهیم گفت، با کشته شدن این افراد، حق به صاحب آن باز نمی گشت.

2. در پی کشته شدن آن افراد گروه زیادی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز که به خلافت علی علیه السلام راضی نبودند، کشته می شدند و در نتیجه قدرت مسلمانان در مرکز به ضعف می گرایید این گروه هر چند در مسئله رهبری در مقابل علی موضع گرفته بودند، در امور دیگر اختلافی با آن جانب نداشتند و قدرتی در برابر شرک، بت پرستی، مسیحیت و یهودیت به شمار می رفتند. آن گاه بر اثر ضعف مسلمانان، قبایل دور دست، که نهال اسلام در سرزمین آنها کاملاً ریشه ندوانیده بود به گروه مرتدان و مخالفان اسلام پیوسته، صف واحدی تشکیل می دادند و چه بسا بر اثر قدرت مخالفان و نبودن رهبری صحیح در مرکز، چراغ توحید برای همیشه به خاموشی می گرایید. ⁽⁴²³⁾ این امور سبب می شد که علی ابن ابی طالب علیه السلام هرگاه نیز که زمینه طرح سخن فراهم شود تنها به اظهار مظلومیت خویش اکتفا کند و بیش از آن، حکومتیان را نسبت به انقلاب خود در ترس و اضطراب قرار ندهند. او خوب می دانست که با بیعت نکردنی که به انقلاب و شورش نینجامید، از سوی حکومتیان، خطری جدی وی و هوادارانش را تهدید نمی کند.

علی ابن ابی طالب علیه السلام از میان سه مرحله واکنش 1. انقلاب و شورش 2. سخنرانی های شورش آفرین 3. اظهار حق و بیان مظلومیت در حد بیداری افکار عمومی، تنها مرحله سوم را پیش گرفت. زیرا علاوه بر نبود زمینه برای دو شیوه نخست، مصلحت آن دو روش را نتیجه بخش نشان نمی داد.

عزالدین ابوحامد معتزلی در همین زمینه می نویسد:

علی در باره خلافت مسایلی درد آور در دل نهفته داشت که به سبب قدرت و خشونت عمر نمی توانست آن را در ایام ابوبکر و عمر اظهار دارد. با کشته شدن عمر و تشکیل شورا پس از آن که عبدالرحمن بن عوف از علی روی گردانید و به عثمان راء داد، آن مسایل رنج آور را ابراز کرد. ⁽⁴²⁴⁾ آیا علی بن ابی طالب علیه السلام می بایست به گفته عبدالحمید مدائنی، به شیوه دوم بر پای سخنرانی های شورش آفرین به گفتگو با حکومتیان بر می خاست؟ آیا در آن صورت حکومتیان آرام می نشستند تا وی با سخنرانی های خود بر ضد آنها شورش به راه اندازد! در آن صورت علی علیه السلام به کدام یک از اهدافش دست می یافت؟!

علی ابن ابی طالب علیه السلام می دانست که آن دو شیوه جز نابودی اسلام هیچ نتیجه ای ندارد.

بیشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرموده بود: **ان الامة ستغدر بک بعدی** ⁽⁴²⁵⁾ امت پس از من به تو خیانت خواهد کرد. اگر یارانی یافتی برخیز و گرنه سکوت اختیار کن...

وی روزی از حامیان و یارانش خواست بامداد فردا همه با سرهای تراشیده نزد او حاضر شوند. اما روز بعد جز چند نفر کسی حاضر نشد. ⁽⁴²⁶⁾ چنان که

معلوم است از میان حامیان وی همه چنان نبودند که تا سر حد شهادت از او جانبداری کنند.

افزون بر اینها، آیا مردمان آن روزگار، همه آنچه رسول خدا ﷺ در منزلت پسر عمویش علی علیه السلام بیان فرموده بود، یکسره فراموش کرده بودند تا انتظار رود علی علیه السلام یکایک آنان را به رعایت حق خویش بیدار سازد؟ کناره گیری آنها از علی بن ابی طالب علیه السلام از بی اطلاعی کامل ایشان به مرتبه معنوی آن جناب نبود تا با سخنرانی و اظهار مظلومیت، هوشیار شوند و به طرفداری از او قیام نمایند. رسالت او مانند وظیفه رسول خدا ﷺ در اوایل بعثت نبود که ناچار باشد به منظور زمینه سازی برای بعثت و نشر اسلام در جستجوی یاور باشد. در روزگار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آن که می خواست علی ابن ابی طالب علیه السلام را پیشوای خود قرار دهد به قدر لازم او را می شناخت و آن که پیرو دیگری بود چنان نبود که با اندرز علی علیه السلام یکباره به حمایت از وی برخیزد و از انگیزه های مخالفانش کاسته گردد.

بنابراین شک نیست که اگر فرزند ابوطالب بیش از آنچه کرد، مردم را به دفاع از خویش فرا می خواند مخالفان وی در پایمال کردن حق او و خاندان نبوی بیشتر می گو شیدند. زیرا با توجه به آن که مردم ندای مظلومانه او را پاسخ مساعد نمی دادند، حکومتیان بیشتر از قبل می دانستند که وی پایگاه مردمی خود را از دست داده است. اگر وی گاه به حقانیت خویش و بیراهه روی مردم سخن گشوده است بدان سبب بود که حجت بر مردم تمام شود و حکومتیان و بلکه همه مردم بدانند که سکوت و شکیب او سبب ترس از مرگ و به معنای قانونی دانستن حکومت نیست. از همین رو شبانگاه با همسر و دو فرزندش به در خانه انصار می رفت و ایشان را به کردار زیانبارشان نکوهش می کرد و به

حمایت از خاندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت می نمود. ⁽⁴²⁷⁾ این کار هر چند نتوانست روح خفته آنان را بیدار سازد، دست کم سبب شد که آنها در ستم بر خاندان رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مخالفان علی عَلِيٌّ همدست نشوند و از ادامه ستم و شدت و خشونت، باز ایستند.

زمانی مردم از بانو فاطمه زهرا عَلِيَّهَا پرسید: آیا برای امامت علی از سخنان رسول گرامی اسلام، می توان دلیلی آورد؟ وی فرمود: شگفتا! آیا حادثه با شکوه غدیر خم را فراموش کرده اید؟ شنیدم که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می دهم. علی امام و خلیفه بعد از من است و دو فرزندم حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پیشوایان و امامانی پاک و نیک اند. اگر از آنها اطاعت کنید شما را هدایت خواهند نمود و اگر مخالفت ورزید، تا روز قیامت بلای تفرقه و اختلاف در میان شما ماندگار خواهد شد.

مرد پرسید: پس چرا علی سکوت کرد و حق خود را نستاند؟

حضرت پاسخ داد: پدرم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رهنمود داد که: مثل امام، مانند کعبه است. مردم باید در اطراف آن طواف کنند، نه آن که کعبه دور مردم طواف نماید. ⁽⁴²⁸⁾ دشواری سیاست علی ابن ابی طالب عَلِيٌّ در آن بود که از سویی باید می کوشید تا انسجام مسلمانان با اقدام او، که به جنگ افروزی مخالفان می انجامید، گسسته نشود و از طرفی شکیبایی وی دلیلی بر تاءبید حکومت قلمداد نگردد و این بدعت، که کار تعیین جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مراجعه به افکار عمومی است، امری پذیرفته تلقی نگردد. اگر در این روز به حکومتیان و شیوه آنان اعتراضی نشود، آیندگان چنین خواهند پنداشت که آنچه زمامداران پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جای آورند اجرای مقاصد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است، جز آن که

سلیقه آنها با رسول خدا ﷺ تفاوت داشته است. بنابراین، حکم و نظر آنان به مانند سنت پیامبر ﷺ منزلت و نفوذ دارد و همه افراد باید بر اساس آن، فرمان ببرند.

فریادهای خاموش علی عليه السلام در دوره خلفا و آنچه پس از زمامداری خود گفت و پیش گرفت، این پندار را خام ساخت. آیندگان دانستند که پایه خلافت پیشینیان ناعادلانه بوده است و آنچه خلفا اختلاف سلیقه می نامیدند در حقیقت باید تبدیل سنت پیامبر یاد شود. ایشان در خطبه شقشقیه به صراحت خلافت پیشینانش را غاصبانه یاد کرده و در جایی فرموده است:

پیشوایان از قریش، بنی هاشم هستند و این پیشوایی برای هیچ کس جز آنان سزاوار نمی باشد و جز اینان، دیگری صلاحیت رهبری ندارد. ⁽⁴²⁹⁾ بارها می گفت:

پروردگارا، من از تو می خواهم مرا در پیروزی بر قریش و کسانی که آنان را یاری نمودند، مدد نمایی. زیرا آنان حق خوشاوندی را نادیده گرفتند و مقام بزرگ مرا تحقیر نمودند و همگی هم پیمان شدند تا در حقی که به من تعلق دارد با من درگیر شوند. ⁽⁴³⁰⁾ نیز پیش از جنگ جمل فرمود:

به خدا سوگند، پس از وفات رسول خدا ﷺ تا کنون، از حق خود باز داشته شده و محروم گردیده ام. ⁽⁴³¹⁾

فصل هفتم: رویدادها در حکمرانی ابوبکر بن ابی قحافه (11-13)

ه.ق.)

زامداری ابوبکر از اوایل ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری تا ماه جمادی الثانی سال سیزدهم مدت دو سال و سه ماه و 22 روز به طول انجامید. مهم ترین رویدادهای این دوره به قرار زیر است: 1. روانه کردن افراد به خانه فاطمه زهرا علیها السلام برای بیعت گیری از علی بن ابی طالب علیه السلام در هفته اول رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

2. ستادن فدک از حضرت فاطمه علیها السلام.

3. گسیل سپاه اسامة بن زید به مرزهای شام.

4. نبرد با شورشیان، مخالفان و مرتدان.

5. اعزام نیرو به خارج مرزهای شبه جزیره

6. ممنوعیت بیان و نگارش احادیث رسول خدا ص الله و علیه و اله.

در این بخش یکایک این رویدادها را بر پایه مدارک اهل تسنن بررسی می کنیم.

شناخت شخصیت فرزند ابوقحافه

نامش عبدالله بن عثمان، ⁽⁴³²⁾ کینه اش ابوبکر ⁽⁴³³⁾ و پدرش معروف به ابوقحافه و مادرش ام الخیر ⁽⁴³⁴⁾ است. پدر و مادرش هر دو از بنی تیم بودند و نیای پنجم آنها در مرة با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشتراک دارد. ⁽⁴³⁵⁾ در جاهلیت او را عبدالکعبه می خواندند. ⁽⁴³⁶⁾ دو سال و چند ماه پس از عام الفیل حدود 573م. در مکه زاده شده و در 38 سالگی اظهار اسلام کرد. وی از دیر باز به داد و ستد اشتغال داشت و در این حرفه تجربه ها اندوخته و پیوسته مورد مشورت افراد بود.

سیره نگاران، ابوبکر را مردی بلند قامت، لاغر، کم ریش و گندم گون، با چشمانی فرو رفته و پیشانی محدب معرفی کرده اند. عملکرد او نشان می دهد که وی برخلاف عمر بن خطاب، عجول و تند مزاج نبوده، در نیل به مقاصد خویش بسیار بردبار، نرمخو و دارای قدرت ابتکار بوده است. قبل از اسلام او جزو بردگان نبود تا با اسلام آوردنش آماج شکنجه مشرکان گردد. ⁽⁴³⁷⁾ پیش از بعثت رسول اکرم ﷺ از برخی دانیان شنیده بود که به زودی پیامبری در آن سرزمین برانگیخته خواهد شد و شوکت عرب و بنای شرک را ویران و حکومتی جهانی بر پا می کند. ⁽⁴³⁸⁾ افزون بر این او در نسب دانی و سلسله شناسی، بر دیگران امتیاز داشت. ⁽⁴³⁹⁾

خانواده و فرزندان ابوبکر

الف. همسران: ابوبکر چند همسر داشت که هر یک دارای فرزند شدند. چهار همسر وی: قتله (قتلیه) ام رومان، اسماء بنت عمیس و ام حبیبه است. قتلیه دختر عبدالعزی بن عبد بن اسعد بن مضر است. ابوبکر پیش از اسلام با وی ازدواج کرد و دو فرزند او عبدالله و اسماء ⁽⁴⁴⁰⁾ ذات النطاقین است. نیز در جاهلیت با ام رومان ⁽⁴⁴¹⁾ ازدواج کرد. وی پیشتر همسر عبدالله بن حارث بن سنجره بود و از او پسری به نام طفیل داشت. عبدالله بن حارث پیش از ظهور اسلام با ابوبکر پیمان دوستی بسته بود. ابوبکر پس از مرگ وی با ام رومان ازدواج کرد و از او عبدالرحمن و عایشه متولد شدند. ⁽⁴⁴²⁾ ابوبکر پس از قبول اسلام با اسماء بنت عمیس ازدواج کرد. اسماء از قبیله خثعم و خواهر مادری میمونه همسر رسول خدا ﷺ است و در گذشته، همسر جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه بود. پس از شهادت جعفر، علی رضی الله عنه تصمیم داشت برای سرپرستی فرزندان برادرش عبدالله بن جعفر، عون و محمد با اسماء ازدواج کند. ولی از آنجا که

هنوز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود به احترام وی در انجام این کار درنگ کرد. ⁽⁴⁴³⁾ ابوبکر در همین فرصت از اسماء خواستگاری کرد و اسما به دلایلی تقاضای او را رد نکرد. تاریخ این ازدواج را سال هشتم هجری به هنگام جنگ حنین نوشته اند. ⁽⁴⁴⁴⁾ سبب و انگیزه این ازدواج - با توجه به اختلاف فکری و اخلاقی آن دو زن و شوهر - از نظر تاریخی در هاله ای از ابهام قرار دارد. اسماء در سال دهم هجرت از ابوبکر صاحب فرزند محمد شد. این زن گرچه در ظاهر همسر ابوبکر بود، بیشتر اوقات خود را در خانه داماد پیامبر و برادر شوهرش علی بن ابی طالب علیها السلام و به خدمت فاطمه علیها السلام می گذراند. ⁽⁴⁴⁵⁾ زندگی مشترک اسماء و ابوبکر بیش از پنج سال به طول نینجامید و ابوبکر در سال سیزدهم هجرت فوت کرد و پسرش محمد، که در آن زمان سه ساله بود، در خانه علی علیها السلام رشد کرد. اسماء سپس با علی بن ابی طالب علیها السلام ازدواج کرد و از او دارای دو فرزند یحیی و عون گردید. ⁽⁴⁴⁶⁾ به وصیت ابوبکر، اسماء او را غسل داد. مؤلف الطبقات الکبری می نویسد: خلیفه اسماء را سوگند داده بود که وی نخست افطار کند و آن گاه او را غسل دهد، اما اسماء بی درنگ قبل از افطار او را غسل داد و همان شب به خاکش سپردند. ⁽⁴⁴⁷⁾ همسر دیگر ابوبکر، ام حبیبه دختر خارجه بن زید ابو زهیر انصاری است. او پس از مرگ ابوبکر، از خلیفه دختری به دنیا آورد که نامش ام کلثوم است. ⁽⁴⁴⁸⁾ این دختر بعدها همسر طلحه بن عبیدالله شد. ⁽⁴⁴⁹⁾ ب) فرزندان ابوبکر: عبدالله، اسماء، عبدالرحمن، عایشه، محمد و ام کلثوم، فرزندان وی به شمار می روند.

عبدالله از دیر باز مسلمان شد و در فتح مکه و جنگ حنین و طایف حضور داشت. در طایف تیری به وی اصابت کرد و زخم وی چرکین شد و سرانجام در ماه شوال سال یازدهم درگذشت. ⁽⁴⁵⁰⁾ اسماء همسر زبیر در سال 73 هجری پس

از کشته شدن پسرش عبدالله، در صد سالگی در گذشت. ⁽⁴⁵¹⁾ عبدالرحمن بردار عایشه بزرگ ترین فرزند ابوبکر، تا مدت ها مشرک بود و در جنگ بدر و احد در لشکر مشرکان قرار داشت. ⁽⁴⁵²⁾ در جنگ جمل نیز در لشکر عایشه بود.

در آستانه خلافت

از شگفتی های حکومت ابوبکر، نخستین سخنرانی او در مسجد است. او در حضور مردم به صراحت گفت: پیوسته شیطانی همراه من است که مرا از انتخاب راه صحیح و برگزینی تصمیم سنجیده باز می دارد و به کجروی سوق می دهد. ⁽⁴⁵³⁾ بسیار دشوار می توان پذیرفت که وی این جمله را نا اندیشیده بیان کرده باشد. او کسی نبود که به سادگی دچار چنین لغزشی شد. گر چه آینده نشان داد که او با معانی و تفسیر آیات قرآن آشنایی ندارد، ⁽⁴⁵⁴⁾ تا این اندازه می دانست که قرآن فرموده است: شیطان جز بر پیروان خود بر کسی تسلط و غلبه ندارد. ⁽⁴⁵⁵⁾ او بر کسانی چیره می گردد که وی را دوست گرفته اند. ⁽⁴⁵⁶⁾ به نظر می رسد که توجه به این آیه، او را از توجه به آن دو آیه باز داشته بود: **و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن** ⁽⁴⁵⁷⁾ پیوسته پیرامون هر پیامبر، شیاطینی از انسان ها و جنیان هستند که با وی به دشمنی برخیزند. بنابراین، با طرح آن سخن، ابوبکر در مرتبه رسول خدا ﷺ قرار می گرفت، با این تفاوت که فرشته ای، پیامبر ﷺ را از لغزش و کید آفرینی دشمنانش حفظ می کرد، اما ابوبکر از این نعمت محروم است. ⁽⁴⁵⁸⁾ پس جا دارد که مردم سطح توقع خود را از خلیفه فرو آورند و وی را با رسول خدا ﷺ مقایسه نکنند. با پذیرش این امر، نکوهش خلیفه به سبب انجام بعضی کارها خشونت بار آینده سزا نیست. خلیفه همانند یکی از نمایندگان عصر رسول خدا ﷺ **لیصله الی لعله لآو** است که گاه ممکن است به دست او فجایعی به بار آید، چنان که خالد بن ولید گماشته پیامبر

برای دعوت یکی از قبایل به اسلام با اهالی بنی جزیمه کرد. خالد وظیفه داشت اسلام را بر آنان عرضه کند تا بپذیرند، ولی آنها گفتند یک روز به ما مهلت دهید. خالد بدون درنگ شماری از ایشان را کشت و عده ای را اسیر کرد و به مدینه آورد. چون رسول اکرم ﷺ از رفتار او با اطلاع شد چند بار فرمود: اللهم انی ابرا الیک مما صنع خالد: خدایا، من از کردار خالد بیزارم. سپس علی ع را به سوی مردمان بنی جزیمه گسیل داشت تا دیه افراد کشته شده را به خویشان آنان بپردازد. (459) در آن واقعه، رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را نه حدی زد و نه تنبیهی دشوار کرد!

جمله دیگری که از ابوبکر نقل شده است آن که ای مردم! تا هنگامی که من خدا و رسول خدا ﷺ را اطاعت می کنم از من اطاعت کنید و هر گاه از فرمان خدا و رسولش سر پیچی کردم فرمانبرداری از من بر شما لازم نیست. (460) این کلمات، ساده و عادی بیان می شد، اما بسیار سنجیده انتخاب شده بود. مردم با شنیدن این جمله، اگر تا پیش از این، اجتماع عمومی و اظهارات ابوبکر را همانند جلسه سوگند خلیفه در حضور مردم دانستند. خلیفه ای که در حضور مسلمانان تعهد می سپرد که گامی از سنت رسول خدا ﷺ فراتر نگذارد. در غیر آن صورت، مردم می توانند از او پیروی نکنند و همان چیزی را که سنت می شناسند انجام دهند. پس چه تفاوت که علی ع زمامدار باشد یا ابوبکر یا هر فرد دیگر!

این سخن تا بدانجا منطقی و درست جلوه کرد که کسی به جوانب دیگر آن توجهی ننمود. خوب بود آن جمعیت پیرامون سه نکته می اندیشیدند:

1. اگر معیار شیوه حکومت جدید، عمل به سنت پیامبر ﷺ است سنت و

نظر آن حضرت درباره تعیین جانشین چه بود؟

2. اگر فرد برگزیده جانشین پیامبر ﷺ نیز همانند مردم به سادگی بتواند از فرمان رسول ﷺ سرپیچی کند، فرق او با بقیه چیست و به چه سبب او باید بر دیگران امتیاز یابد؟

3. چه فرد یا گروهی به خلیفه ثابت خواهند کرد که او در مواردی از سنت پیامبر ﷺ فاصله گرفته است؟ اگر وی دانشمندترین و پارساترین فرد امت باشد، بی تردید قدمی از سنت فراتر نمی نهد تا نیازمند تذکر باشد و اگر چنین امتیازی ندارد به چه سبب باید بر فرد دانشمندتر و پارساتر از خود فرمانروایی کند.

افزون بر این، هر گاه وی دانش و پارسایی لازم برای شناخت و پیروی سنت رسول خدا ﷺ را دارا نباشد چگونه می توان وی را به پیروی از سنت ناگزیر ساخت؟! آری، این همه را می توان با یک توجیه، حل کرد و آن این که در اداره حکومت نه عصمت شرط است و نه حتی عدالت.

در این زمان، در نگاه خلیفه، مهم ترین اقدام سیاسی، تثبیت حکومت با خلع سلاح مخالفان و بیعت گرفتن از آنان بود و سرشناس ترین فرد مخالف حکومت که بیم آشوب آفرینی او می رفت، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام بود. اگر او تسلیم می شد هیچ هراسی از مخالفت دیگران در میان نبود. این امر نیز با مسالمت دست نیافتنی بود و به کارگیری خشونت، زیرکانه ترین شیوه، شناخته می شد. آنان که می پندارند توسل به خشونت در آن روزها به نفع حکومت نوپای ابوبکر نبوده است ⁽⁴⁶¹⁾ از این نکته غفلت ورزیده اند که راستی در آن روز، حکومتیان باید از چه کسانی می هراسیدند تا به رفتارهای خشونت بار نسبت به اهل بیت رسول خدا ﷺ دست نیالایند! گذشت زمان و رویدادهای بعد ثابت کرد که چنین هراسی در دل آنان وجود نداشته است و در آن روزگار هیچ قدرت

متحدی که بتواند با توجه به اوضاع مدینه، از آن رفتارها جلوگیری کند، وجود نداشته است تا حکومتیان از هراس آن، دست از خشونت باز دارند.

افزون بر این، هر گاه در میان منابع تاریخی، کمترین مدرک حاکی از رفتار خشونت بار حکومتیان وجود نمی داشت، تنها یک امر به خوبی از شدت خشونت و استبداد و خفقان آن ایام پرده بر می دارد و آن این که: راستی علی علیه السلام به چه سبب با وجود همه تاکیدهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جانشینی وی، تا 25 سال برای ستاندن حق خویش قیام نکرد؟! اگر محیط سیاسی و اجتماعی برای اظهار نظر و باز ستاندن حق، فراهم بود چرا وی سکوت اختیار کرد؟!

ورود به خانه بانو فاطمه علیها السلام

هدف از طرح این بحث، بررسی رویدادهای ایام زمامداری ابوبکر است، نه اثبات آنچه شیعه بدان معتقد است. بنابراین، مدارک ما به طور عمده از کتب اهل تسنن است.

پیش از تشریح رویداد، یادآوری چند نکته لازم است:

الف) هر چند جزئیات ورد به خانه بانو فاطمه زهرا علیها السلام در کتب غیر شیعه نقل نشده است، اصل حادثه و انگیزه وارد شونندگان و نام آنان به صراحت بیان شده است. ⁽⁴⁶²⁾ ب) منابع حدیثی شیعه و سنی تصریح می کنند که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به مرگ طبیعی رحلت کرده است و قبر وی به وصیت آن بانو پنهان گردید و تا کنون نیز آشکار نمی باشد.

ج) آن حادثه پس از یک هفته از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوسته است و دستور آن از سوی خلیفه وقت و اجرا کننده آن عمر بن خطاب بوده است. ⁽⁴⁶³⁾ د) گذشته از انبوه روایات معتبر نزد اهل تسنن، ⁽⁴⁶⁴⁾ نکته ای که وقوع آن رویداد تلخ را تایید می کند، آخرین گفتارهای ابوبکر در آستانه مرگ است.

وی می گوید: ای کاش خانه فاطمه دختر رسول خدا را بازرسی نکرده و مردان را به میان خانه اش وارد نساخته بودم، هر چند در نتیجه بسته ماندنش جنگ روی می داد. ⁽⁴⁶⁵⁾ بسیاری از منابعی که جزئیات آتش افروختن پیرامون خانه بانو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را نقل نکرده اند در این امر که سر کرده هجوم آوردگان، اهالی خانه را به آتش زدن تهدید کرد اتفاق نظر دارند.

(و شتاب در بیعت گیری از علی بن ابی طالب علیه السلام هر چند با هجوم به خانه فاطمه علیها السلام، عللی داشت که باید درباره آن تحقیق ویژه صورت گیرد. ⁽⁴⁶⁶⁾)

تشریح رویداد

چون حکومت ابوبکر پا برجا شد و اهالی مدینه به اختیار یا اجبار و تهدید و تطمیع با وی بیعت کردند، عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: آیا از این مرد متمرّد علی بن ابی طالب بیعت نمی گیری؟ ⁽⁴⁶⁷⁾ در آن روزها زبیر، سلمان، مقداد و تنی چند از بنی هاشم و اصحاب در خانه فاطمه ساعت ها نزد علی علیه السلام می ماندند. ابوبکر، عمر را به سوی آن روانه ساخت و گفت: آنان را به بیعت فرا بخوان. اگر سرپیچی کردند همه را بکش.

نخست قنفذ ⁽⁴⁶⁸⁾ و تنی چند دو بار به در خانه رفتند ولی بدون نتیجه باز گشتند. پس از این، عمر و جمعی افزون تر به سوی خانه ایشان روان شدند، در حالی که به دست عمر پاره ای آتش بود. ⁽⁴⁶⁹⁾ وی بر در خانه فریاد زد: بیرون آید و همگی با خلیفه رسول خدا بیعت کنید. در غیر این صورت، به خدا سوگند، خانه را با هر که در آن است آتش می زنم. ⁽⁴⁷⁰⁾ عده ای به او گفتند: ای ابو حفص! فاطمه در این خانه است. گفت: این کار را خواهم کرد اگر چه فاطمه در خانه باشد. ⁽⁴⁷¹⁾ چون فاطمه صدای او را شنید با ناله ای جانسوز فریاد زد: یا ابتا یا رسول الله! ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة ای پدر

بزرگوار! بنگر که بعد از تو چه چیزها از جانب پسر خطاب و پسر ابی قحافه به ما رسید! (472) آن حضرت از درون خانه عمر را مخاطب ساخته، فرمود: ای عمر! از ما چه می خواهی؟! آیا آمده ای تا خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری. آتش آورده ام که شما را بسوزانم، یا آن که در بیعت ابوبکر در آیید. (473) ای دختر رسول خدا! به خدا قسم، کسی از مردم نزد من محبوب تر از پدرت نبوده و اکنون کسی از مردم، محبوب تر از شما نیست، ولی به پروردگار سوگند، این امر مانع نمی شود که اگر بار دیگر این گروه در این جا جمع شوند دستور دهم خانه را با آنان بسوزانند. (474) آری، چون این بیعت مهم ترین چیزی است که پدر تو آورده است... (475) ماجرای ورد به خانه حضرت زهرا علیها السلام چنان سهمگین و دردناک بوده است که ابن ابی الحدید می نویسد: هر چند شیعه و بعضی از اهل حدیث رخداد آتش زدن درگاه خانه فاطمه علیها السلام را نقل کرده اند، باور کردن آن ناممکن است. (476) با این حال، مسعودی می فرزاید:

فهموا علیه واحرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا. (477) بر علی یورش آوردند و در خانه اش را سوزانیدند و آن حضرت را به اجبار از خانه بیرون کشیدند و سرور بانوان را در میان در و دیوار فشار دادند تا محسن خود را سقط کرد.

شمار انبوهی از نویسندگان سنی و شیعه می نویسند: بانو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، جز حسن و حسین پسر دیگری نیز به نام محسن داشته است. (478) مولف کتاب النقض می نویسد: این که گویند فرزند خطاب در راه شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم وی گشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود، خبری است درست که کتاب های شیعه و سنی نگاشته شده است. اما این هم خبر مصطفی صلی الله علیه و آله است که: **انما الاعمال بالنیات**. اگر غرض عمر آن باشد که

علی بیرون آید و به خلافت ابوبکر بیعت کند و غرضش سقط کودک در شکم فاطمه نباشد. چه مانعی دارد؟ زیرا ممکن است نداند که فاطمه در پشت در ایستاده است. در این صورت آن را قتل خطا گویند. و اگر هم عمدا کرده باشد، او که معصوم نیست. ⁽⁴⁷⁹⁾ در خور توجه است که آنچه ابوبکر در پایان عمر از خداد آن اظهار پشیمانی می کند. فقط دستور تهدید به آتش زدن خانه نیست. وی می گوید: ای کاش به خانه فاطمه هجوم نمی بردم و حرمت آن را نگاه می داشتم و مردان بیگانه را بدان داخل نمی نمودم، هر چند برای جنگ با من آن را بسته بودند. ⁽⁴⁸⁰⁾

بیعت ستاندن از فرزند ابوطالب علیه السلام

چون ماءموران خلیفه در را گشودند میان آنان و بست نشینان خانه، درگیری رخ داد. کسی شمشیر آخته زبیر را شکست و وی را به دیگر گماشتگان سپرد. علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز با نهیب بر آنها شورید، اما لحظه ای بعد خویشتن داری کرد و به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد که او را به صبر امر فرموده بود. زمانی که مخالفان، وی ناگریز از شکیبایی دیدند بر او تاختند و گریبان وی را محکم گرفتند و از خانه بیرون کشیدند. ⁽⁴⁸¹⁾ و در حالی که پیراهنش را در جلو گردنش جمع کرده بودند کشان کشان به سرعت به سوی مسجد بردند. ⁽⁴⁸²⁾ او به اطرافیانش می گفت: برای چه گردن کسی را می زنید که نه به منظور ایجاد اختلاف، بلکه به دلیلی دیگر جمع آوری قرآن یا تجهیز بدن پیامبر در بیعت تاءخیر کرده است او بر هیچ دسته ای از مسلمانان نمی گذشت مگر این که به او می گفتند: برو بیعت کن. ⁽⁴⁸³⁾ آنها علی علیه السلام را به اجبار پیش ابوبکر آوردند. عمر گفت: تا بیعت نکنی رهایت نمی کنیم. ⁽⁴⁸⁴⁾ وی پاسخ آنان گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ به او گفتند: در این صورت، نه خداوندی که جز او خدایی نیست،

گردنت را خواهیم زد. او گفت: در این صورت، بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید! عمر گفت: بنده خدا، آری لیکن برادر رسول خدا، نه! (485) ابوبکر ساکت مانده بود و چیزی نمی گفت. عمر به ابوبکر گفت: آیا دستور نمی دهی؟ ابوبکر گفت: تا هنگامی که فاطمه در کنار اوست او را به چیزی مجبور نخواهیم کرد. (486) این جمله کنایه ای بس سنگین و تلخ و برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نوعی تهدید به قتل بود. زیرا وی انجام تقاضای عمر را تا زنده بودن فاطمه به مصلحت نمی دانست، اما پس از آن...! راستی آیا خلیفه می دانست که دختر گرامی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به زودی رحلت خواهد کرد؟!

با این همه، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رها نشد و کسانی دست او را در حالی که بسته بود جلو آوردند و به دست ابوبکر مالیدند. (487) در تاریخ اهل سنت، نام این افراد در زمره گسیل شدگان به خانه حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ یاد شده است:

ابو حفص عمر بن خطاب، خالد بن ولید، عبدالرحمن بن عوف، ثابت بن شماس، (488) زیاد بن لبید، (489) محمد بن مسلمة، (490) سلمة بن سالم بن وقش، سلمة بن اسلم، اسید بن خضیر، (491) زید بن ثابت، ابو عبیده جراح، سالم بن عبید، عویم بن ساعده، معن بن عدی، بشیر بن عویم و قنفذ جذعان.

پس از این رویداد، تا دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده بود مردم به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ توجه داشتند اما چون فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بدرود زندگی گفت مردم از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روی گرداندند و او نیز با ابوبکر بیعت کرد.

انگیزه گسیل به خانه بانو فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ

بیش از پانصد هزار روز 14 قرن از رخداد سقیفه و بیعت گیری از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ می گذرد و در میلیون ها صفحه نگاشته تاریخی هنوز پاسخی قانع کننده بدین پرسش داده نشده است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خانواده پیامبر

چه گناهی کرده بودند که باید آنان را آتش زد؟! (492) به فرض که ابوبکر فرد برگزیده از سوی رسول خدا ﷺ باشد! آیا مجازات بیعت نکردن با وی سوختن است؟! آیا رسول خدا ﷺ مردان، زنان و کودکان مخالفانش را آتش می زد؟! در عصر نبوی، یهودیان نیز با پرداخت جزیه مجاز بودند تا با حفظ اعتقاداتشان، به زندگی امن در محیط مسلمانان ادامه دهند و کسی نیز به آنان کمترین آسیب یا حتی بی احترامی نکند. اما دختر رسول خدا ﷺ داماد او و فرزندان او...

شتاب آنان در بیعت گیری از علی بن ابی طالب عَلِيٌّ چه دلیلی داشت؟ آیا علیت تنها آن بود که می خواستند هر چه زودتر پایه های حکومت خود را تثبیت یافته ببینند؟ آیا رقابت، حسد و دشمنی، آنها را به انجام چنین رفتاری وا داشت؟ آیا چون آنها پیشتر خواستگاران فاطمه عَلِيَّةٌ بودند و رسول خدا ﷺ دست رد بر سینه شان زده بود، (493) چنین از او انتقام گرفتند؟

برای همه عوامل نامبرده در مدارک تاریخی گفته ها یافت می شود. اما این عوامل یک سوی تحلیل ها است. باید در جستجوی انگیزه هایی ریشه دارتر بود.

هیچ کس نمی تواند ادعا کند که آنها فرموده رسول خدا ﷺ را در شان فاطمه عَلِيَّةٌ نشنیده یا فراموش کرده بودند که:

هر کس فاطمه را اذیت کند مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خداوند را آزرده است. (494) و خداوند فرموده است: **ان الذين يوذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهينا.** (495) به درستی آنان که خدا و رسول او را اذیت کنند، خداوند ایشان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای ایشان عذاب خوار کننده ای آماده ساخته است.

آیا آنها این سخن را به یاد نداشتند که رسول خدا ﷺ فرموده است:
من آذی علیا آذانی. ایها الناس! من آذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او
نصرانیا. (496) ای مردم! هر کس علی را برنجاند مرا آزرده است... چنین کسی
روز قیامت یا بر دین یهود برانگیخته شود یا نصارا.

تحلیل صحیح آن رویداد هنگامی دقیق تر و به واقعیت نزدیک تر است که
عملکرد افراد بدون در نظر گرفتن شخصیت اجتماعی - سیاسی آنان مورد
بررسی قرار گیرد و محقق همچون فردی نا آشنا به اختلاف مذاهب اسلامی،
وقایع را بکاود.

نکات سزاوار بررسی به قرار زیر است:

الف) این امر از نظر تاریخی، مسلم است که رسول خدا ﷺ در هنگام وفات
یک دختر بیش نداشته و او را بیش از حد معمول دوست داشته و عقد ازدواج
وی با علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به فرمان پروردگار بوده و آن داماد نیز
محبوب ترین فرد نزد رسول خدا ﷺ بوده است. (497) ب) شواهد تاریخی نشان
می دهد که سریچی از دستوره‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله به یکباره پس از رحلت آن
حضرت به وجود نیامده و این امر به طور تدریجی - نه از هفته ها قبل - از
سال ها پیش آغاز شده است.. سرکشی های نخست راه را برای سریچی های
ویرانگر بعدی هموار ساخت و مردم نیز گویا به نظاره این تمردها عادت کرده
بودند و گاه مشاهده می کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شکیبایی، این همه را
تحمل می کند و آنها را از جمع مسلمانان نمی راند و ای بسا به امید اصلاح یا
حکمت های دیگر، آنها را به خود نزدیک می سازد.

نیز معلوم است که جرات بر مخالفت زمانی اوج گرفت که آنها دانستند رسول
خدا صلی الله علیه و آله به زودی رحلت خواهد کرد، چنان که ظهور پشتیبانان تازه، روح

گستاخی را در آنها به هیجان می آورد. رفته رفته هر مخالفت که پرده از نیت ها و انگیزه ها به کنار می زد، جمعی افزون تر را با اهدافی مشترک سازماندهی می نمود. انگیزه های پنهان افراد نیز زمانی جلوه تشکل اجتماعی و سیاسی می یابد که پشتیبان پیدا کند. هر فریاد تازه، گروه تازه تری را به گرد خویش جمع می کند، تا زمانی که به گروهی انسجام یافته تبدیل شوند که دیگر نتوان به سادگی آنها را از میان برد.

ج) گاه فضای سیاسی جامعه و موقعیت اجتماعی مردم چنان بحران زده می گردد که کمترین فریاد حق خواهی، دامنه اختلافات بنیان کن را چنان گسترش می دهد که نه از نیروی حق جو، کسی باقی می ماند، نه از ستم پیشه. پایه های اعتقادی و باورهای مردم همه فرو می ریزد و تنها دشمن خارجی است که بر همه چیز، چیره میگردد.

اوضاع مدینه پس از رحلت پیامبر ﷺ چنین بود. آنها که علی ع را در فشار قرار دادند ظاهراً از این کار هدفی دو جانبه داشتند. موقعیت سیاسی جامعه مدینه به گونه ای بوده علی ع در مقابل آنان هر شیوه ای بر می گزید به پیروزی نمی انجامید. اگر قیام می کرد، از آن جا که زمینه های قیام فراهم نبود، علاوه بر آن که خود و اسلام خواهان حقیقی به هلاکت می رسیدند، اختلافی پردامنه و کشتاری مهیب رخ می داد که نه به نفع اسلام بود و نه مسلمانان. تنها دشمنان غیر مسلمان بودند که بر اوضاع چیره می گشتند. اگر هم تسلیم می شد، گروه مخالف به آسانی به حکومت دست می یافت.

بنابراین آنها که به خانه فاطمه ع و علی ع هجوم بردند چندان بر ایشان مهم نبود که علی چه موضعی اختیار می کند. اگر چه یقین داشتند وی با آرامی و اختیار خود با آنها بیعت نخواهد کرد. رفتار آنان در آن اوضاع بحرانی و با

توجه به شناختی که از علی بن ابی طالب علیه السلام داشتند. این احتمال را در ذهن تقویت می‌کند ه آنها آن قدر که از سرپیچی علی علیه السلام خشنود می‌شدند از تسلیم وی خرسند نمی‌گشتند. زیرا با تسلیم وی احتمال قیام مجدد او بر طرف نمی‌شد، اما با سرپیچی وی، او کشته می‌گردید و برای همیشه از اقدامات احتمالی او فارغ می‌گشتند. اگر هم کشته نمی‌شد موقعیت مسلمانان در اثر بحران، به وضع جاهلیت باز می‌گشت و این امر برای کسی که جویای دنیا و فرمانروایی باشد از حفظ اسلام بهتر است. بنابراین، طرح رفتن به خانه علی بسیار زیرکانه و سنجیده دنبال شد. چنین نبود که آنان ناخواسته بدان رفتار، در افتاده باشند. اگر علی علیه السلام در ترک بیعت سماجت نشان می‌داد چندان هم به ضرر مخالفانش نبود. زیرا در آن صورت، مخالفانش بهانه مناسبی برای آشفته سازی بیشتر مدینه در دست داشتند. آن آشفته‌گی نیز علی علیه السلام را به هدفش نزدیک نمی‌کرد و راه را برای بازگشت جاهلیت هموارتر می‌ساخت.

(د) پس از بی‌احترامی علنی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله - در هنگامی که تقاضای کاغذ و قلم نمود. ستیز با علی بن ابی طالب علیه السلام دیگر هیچ دشواری نداشت. آن همه که پیروان علی علیه السلام بر لزوم اطاعت از علی علیه السلام دم می‌زدند، پشتوانه اش سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که از پروردگار فرمان داشت. پس بهترین راه برای دور ساختن علی علیه السلام از خلافت، مخدوش ساختن شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، که در هنگام تقاضای کاغذ و قلم به اجرا در آمد. بنابراین پس از در گذشت رسول گرامی، علی علیه السلام منزلتی نمی‌یافت تا نتوان با او به مخالفت و حتی جنگ برخاست. زیرا او همه اعتبار و قدرت و نفوذش را از پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم که دمی پیش، در هنگام وصیتش، از مردمان عادی بی‌مقدارتر گشته بود. زیرا مردمان عادی در هنگام وصیت -

حتی اگر به پرداخت صدقه دو در هم وصیت می کردند - سخنشان شنیده و پیروی می شد، اما رسول اکرم ﷺ!...

آری! سیاست پیشگان آن روز، فرموده های رسول اکرم ﷺ را درباره علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام از یاد نبرده بودند. آنها بیش از دیگر مسلمانان، از آن گفتارها شنیده بودند. زیرا اینان پیوسته سعی داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دور نباشند و به هر انگیزه، همچون مراقب، همراه وی باشند شاید آنها با روانه کردن افراد به خانه فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام می خواستند ثابت کنند که واقعا زمان پیروی از دستورهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله سپری شده است. زیرا پیروی از اهل بیت علیهم السلام بیشترین چیزی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سراسر عمر و به خصوص در پایان زندگی، مسلمانان را بدان امر فرموده بود. بنابراین هر گاه این هدف، آماج حرکت های سیاسی قرار گیرد، ضایع کردن دیگر اهداف آسان است. برای این کار نباید حتی یک هفته درنگ کرد. تا خاطره جسارت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در اذهان باقی است و هراس از قدرت مخالفان در دل ها وجود دارد، باید دست به کار شد و ضربه ها را یکی پس از دیگری وارد کرد. ورود بدون اجازه به خانه فاطمه علیها السلام، شکستن و سوختن درگاه آن خانه، بیرون کشیدن علی علیه السلام، بردن وی به مسجد، شمشیر بر او آختن، ستاندن فدک، ممانعت از پرداخت خمس به اهل بیت علیهم السلام و... همه باید در مدتی کوتاه انجام می شد، که شد.

این امور همه چون زنجیر، به هم پیوسته بود. در آن روز که تقاضای رسول گرامی صلی الله علیه و آله نادیده انگاشته شد، برای مخالفان علی علیه السلام برآورده ساختن یا نساختن آن تقاضا چندان اهمیتی نداشت. ⁽⁴⁹⁸⁾ اصل جسارت که به قیمت بی اعتبار ساختن شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شد از برآورده ساختن یا نساختن آن تقاضا، اهمیت بیشتر داشت. زیرا بدین بهای بسیار گران، علی علیه السلام را بهتر می

شد از خلافت دور داشت. در حقیقت این بی احترامی بود که بر خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضربه وارد می ساخت. آن ضربه بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در واقع ضربه به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحملش کرد.

ه) برای حکومت نوپایی که سران آن بنا نداشتند به شیوه نبوی گام بردارند، وجود شخصیت هایی که رضایت آنها رضایت خدا و خشم آنان، خشم پروردگار قلمداد می گردد، مشکل آفرین است. خلیفه ای که در نخستین روز زمامداری اش به طور علنی اعلام کند: پیوسته شیطانی، همدم من است که به انحراف و لغزش وا دارم می کند، چگونه خواهد توانست در دوره خلافتش رقیبی را تحمل کند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اش فرموده است: او علی پیوسته با حق است و حق با او، ⁽⁴⁹⁹⁾ آن که او را دشمن بدارد منافق یا ناپاک زاده است. ⁽⁵⁰⁰⁾ اگر شخصیت این فرد فرو نریزد، در اثر فشار افکار عمومی، یا باید حکومت را به وی سپرد یا پیوسته شاهد بود که مردم در مقابل کردار حکومت، در همه چیز نظر آن شخص را معیار قرار دهند و آرامش خاطر از حکومتیان سلب شود. اگر اندکی نیز در اجرای این شخصیت شکنی درنگ شود، فردا برای این کار دیر است. اگر این حریم با موفقیت شکسته شود، نیل به هر هدف سیاسی و اجتماعی آسان است. در آن صورت تبعید ابوذر و لگد کوفتن بر شکم عمار یاسر و شکستن پهلوی عبدالله بن مسعود، آتش زدن قرآن ها، جلوگیری از نوشتن حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بلکه بیان آن و... همه به راحتی ممکن است.

و) درهم فرو ریختن آن نفوذ و شکوه اجتماعی، بی بهانه ممکن نمی شد. باید از اتهامی سهمگین مدد گرفت. در سقیفه و اندک زمان پس از آن، چنین وانمودند که گفته پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیرامون جانشینی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، در

آستانه رحلت آن حضرت نسخ گردیده است. بنابراین، عهده داری امر حکومت، با انتخاب مردم یا اهل حل و عقد است. در آن صورت اگر داماد پیامبر ﷺ، علی علیه السلام هم بخواهد با خلیفه برگزیده مردم، از در ناسازگاری وارد شود باید به زور به بیعت وا داشته و از اظهار مخالفت، باز داشته گردد. بیعت نکردن او شکست وحدت مسلمانان است. بنابراین باید به هر وسیله ممکن، چنین فرد سرکشی را به انتخاب راه مردم وادار ساخت. در آن روزها توجیه مخالفان پیشتاز آن بود که اینک رسول خدا در میان ما نیست تا دریابد که آن سفارش به پیروی علی - به دلایلی که امروزیان حاضر در صحنه مشاهده می کنند - اجرا شدنی نیست و قبایل به پیروی او گردن نمی نهند. ⁽⁵⁰¹⁾ با این توجیه، مقام عصمت و ارجمندی شخصیت اهل بیت علیهم السلام ویژه زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله دانسته می شود. زیرا اهل بیت او - به ویژه علی علیه السلام - با فراهم نبودن زمینه، در صدد شدند که به آشوب دامن زنند و حکومت نوپای نبوی را دچار تزلزل سازند. گویا آن همه سخنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در شان علی علیه السلام و اهل بیتش فرموده است تا زمانی اعتبار داشته که علی علیه السلام بر خلاف مصلحت مسلمانان، رفتار نکند. اگر وی بخواهد بر خلاف حرکت مسلمانان گام بردارد باید با او به طور جدی برخورد کرد، هر چند به آتش زدن خانه یا حتی خود او و زن و فرزندش بینجامد.

قاضی عبدالجبار معتزلی در دفاع از این توجیه می نویسد:

داستان آتش زدن، در صورتی که صحت داشته باشد، هیچ گونه ایراد و اشکالی متوجه عمر نمی نماید. زیرا او می تواند هر که را از بیعت امتناع ورزد و بخواهد در میان مسلمانان اختلاف ایجاد کند، تهدید نماید. ⁽⁵⁰²⁾ این توجیه قاضی در حقیقت بر گرفته از همان جمله ای بود که عمر بن خطاب در پاسخ بانو

فاطمه زهرا علیها السلام داد. وی گفته است: حفظ آن چه پدر تو آورده است اهمیتش از آتش گرفتن این خانه بیشتر است. خانه را خواهم سوزاند، مگر آن که به چیزی که امت بدان معتقد شدند و به جای آورند، رفتار کنید...⁽⁵⁰³⁾ ابن ابی الحدید می نویسد:

بهتر آن بود که آن دو نفر ابوبکر و عمر احترام و حرمت منزل فاطمه را نگاه می داشتند. ولی چه باید که که آنها از بروز اختلاف و تفرقه ترسیدند و به چیزی که به نظرشان مصلحت تشخیص دادند، عمل کردند.⁽⁵⁰⁴⁾ (ز) طرح فرو ریزی مقام عصمت جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر به طرحی دیگر نیازمند بود و آن نظریه حق رای و اجتهاد برای صحابیان است. از سویی باید منزلت علی علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حد مردمان بایده فرو آید و از طرفی مقام دیگر صحابیان اوج گیرد. بنابراین معلوم می گردد که آن اظهار نظر و سلیقه ها در مقابل رای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تثبیت همین نظریه بود که صحابیان نیز در تشریح و تفسیر شریعت، حق اجتهاد و رای دارند. بر پایه این نظریه، آن که خلیفه مسلمانان گردد، حق دارد مخالفان خود را به هر شیوه که بخواهد به فرمان در آورد، چه آن فرد مخالف، سعد بن عباده باشد و چه علی بن ابی طالب علیه السلام.

آنها که به خانه فاطمه علیها السلام وارد شدند هیچ گاه نگفتند ما چون قدرت را به دست گرفته ایم تصمیم داریم تا مخالفان خود را سرکوب نماییم! سخن آنها این بود که رای رسول خدا صلی الله علیه و آله هر چه بود، رای خلیفه جانشین او این است که می بینید! او برای خود رای و نظری داشت و ایشان، اجتهاد و سلیقه ای دیگر! آیا مگر خلیفه کنونی حکمی از احکام خدا را دگرگون کرده است؟! تشخیص مسایل اجتماعی - سیاسی بر عهده مردم است نه پیامبری که اینک در میان ها

نیست. رسول خدا ﷺ بیانگر حلال و حرام بود و امور اجتماعی را به مردم وا می گذاشت. (505) خلیفه اول در حضور مردم تعهد سپرد که به سنت رسول خدا ﷺ عمل کند، اما این تعهد بدان معنا نبود که از خود رای و اجتهادی به کار نبندد، چنان که بعدها با تکیه بر رای خود، کارها کرد که بی تردید اگر رسول خدا ﷺ زنده بود چنان نمی کرد. (506) پس از او، خلیفه دوم آشکارا اعلام کرد: دو چیز در زمان رسول خدا ﷺ حلال بود که من آن دو را حرام و به جای آورنده اش را مجازات می کنم: حج تمتع و ازدواج موقت. (507) در آستانه خلافت خلیفه سوم، وی تعهد سپرد که در شیوه سیاسی و دینی خود دو معیار را همتر از یکدیگر بپذیرد و بدان عمل کند:

1. سنت رسول خدا ص الله و علیه و اله

2. شیوه دو خلیفه پیشین.

بنابراین پس از چند سال، رای و اجتهاد خلفا همتر از نظر رسول خدا

ﷺ قرار گرفت و این امر چیزی بود که پیشینیان بی ریزی کردند. (508)

سرکوب مخالفان و شورشیان

پس از بازگشت رسول اکرم ﷺ از حجة الوداع، آهنگ هوا پرستی تنی چند از مدعیان پیامبری اوج گرفت. مسیلمه در یمامه و اسود بن کعب عنسی در یمن، همزمان ادعای پیغمبری کردند. با تدبیر فرماندار یمن، اسود بن کعب یک روز پیش از رحلت رسول اکرم ﷺ کشته شد. (509) مسیلمه به زادگاه خود، ادعای پیامبری نمود و رفته رفته هوادارانی به گرد خویش جمع کرد. در میان بنی تغلب، در حوالی موصل، سجاح دختر حارث بن سوید، ادعای پیغمبری کرده بود. او در اصل از بنی یر بوع شعبه ای از بنی تمیم و از مادر با تغلیبان خویشاوند بود. وی پس از مدتی ناکامی در کار خود، مسلمان شد و تا زمان

معاویه زنده بود. (510) طلیحه (511) از بنی اسد، در نجد با ادعای پیغمبری خروج کرده بود و قبایل هم پیمان بنی اسد مانند طایفه طی جز رئیس آنان عدی بن حاتم به او پیوسته بودند.

خلافت اسلامی زمانی به ابوبکر رسید که مردم کم و بیش زمزمه مخالفت هایی از این نمونه را از نواحی اطراف مدینه شنیده بودند. اما مخالفت هایی که از این زمان به بعد رخ داد، جلوه ای دیگر داشت که هویت آن چندان برای مردمان عادی روشن نبود و جزئیات هر شورش را تنها حکومتیان و پیرامونیان آنان می دانستند. از این پس هر بانگ مخالفتی از گوشه و کنار بر می خاست به شورش مسیلمه، سجاج و طلیحه، تشبیه و تفسیر می شد و جمعی از مسلمانان مدینه با فرمان خلیفه براس سرکوب آن، راهی دیاری می شدند. نبرد با اینان به طور جدی پس از بازگشت سپاه اسامه از شام حدود دو ماه پس از آغاز خلافت ابوبکر صورت گرفت و اندکی فزون از یک سال ادامه یافت.

آن چه بسیج نیروهای مسلمان علیه مخالفان را برای حکومت، آسان ساخت اموری چند است که به آنها اشاره می شود.

1. از آن جا که مردم مدینه از انیگیزه سرکشی قبایل اطراف، اطلاع دقیق و کاملی نداشتند آن شورش ها برای آنان نمونه ای از سرکشی های مدعیان پیغمبری، توجیه و تحلیل می شد.

2. نبرد با شورش آفرینان، در آخرین سال زندگانی رسول خدا ﷺ آغاز شده بود و همین امر ابوبکر را ادامه دهنده راه و رسول خدا ﷺ نشان می داد.

3. بحران مدینه که با رحلت رسول خدا ﷺ آغاز شد، هراس مردم را از هجوم قبایل اطراف دو چندان کرد و همین ترس آنان را واداشت تا هر چه

زودتر، پیش از انجام دشمن، برای حفظ موقعیت شهر و حکومت، بر شورشیان بتازند.

4. آشکار شدن انگیزه بعضی از سران قبایل که به صراحت بیک فرستادند که به زودی به مدینه حمله می کنند مردم را به نبرد ترغیب می کرد.

5. با توجه به موقعیت بحرانی مدینه، شرکت نجستن در نبرد با شورشیان، نوعی نفاق و همدستی با شورشیان خارجی قلمداد می شد.

انگیزه های شورش

هر چند حکومت ابوبکر کوشید همه گروه های مخالف خود را مرتد بنامد و به همین اتهام با آن ها بجنگد، ولی نمی توان همه آنان را مرتد شناخت. این اتهام بهترین وسیله بسیج نیروهای مردمی علیه مخالفان حکومت بود. با تحلیل جزئیات آن رویدادها، معلوم می گردد که توده های انبوهی از آنان به واقع نه مرتد بودند، نه سزاوار کمترین جسارت، اگر چه بر طبق بخشنامه خلیفه هر که سر به فرمان حکومت نسپرد باید کشته یا سوزانده شود و زن و فرزندش تار و مار و اسیر گردند. (512) از آنجا که پیرامون این موضوع کتاب ها نگاشته شده است، در اینجا تنها به طور اختصار نکاتی یاد می شود.

به حکومت رسیدن ابوبکر همزمان با انتشار خبر درگذشت رسول اکرم ﷺ از مهم ترین عوامل زمینه ساز بحران ارتداد و انقلاب مردم بود. زیرا مردمان نواحی جزیره العرب از سوی کارگزاران رسول خدا ﷺ با روسای قبایل، که همچون نمایندگان پیامبر ﷺ در آن مناطق بودند، از موضوع جانشینی علی بن ابی طالب عاشق پس از پیامبر ﷺ تا حدی اطلاع داشتند و موضوع جانشینی، مردمان سست ایمان قبایل را متزلزل و مردد ساخت. آنان چنین اندیشیدند: زمانی که یاران صمیمی و ممتاز پیامبر ﷺ نتوانند با یکدیگر درباره حکومت

به توافق رسند و خود بر سر تصاحب میراث پیامبر ﷺ به ستیز با همدیگر
برخیزند، از دیگران چه انتظار می رود!

پیوسته به آن مردم خبر می رسید که پیروان رسول خدا ﷺ بر سر تصاحب
حکومت، گریبان یکدیگر را چاک داده اند و دهان ها خرد و لگدها به پهلوها
کوبیده شده است. از طرفی تمامی اعضای خاندان پیامبر ﷺ و گروه سعد
خزرجی، از بیعت با خلیفه جدید خودداری ورزیده اند. رسیدن چنین خبرهایی
اعتقاد آنان را دستخوش تزلزل ساخت.

واقعیت آن است که پس از فتح مکه، اعراب بادیه نشین یکی پس از دیگری
مسلمان شدند. زیرا قدرت اسلام رو به فزونی و گسترش بود و هر لحظه بیم آن
داشتند که مسلمانان به سراغ آنان آیند. بنابراین آنان باید دین جدید را، اگر چه
به طور موقت، بپذیرند و این در حالی رخ می داد که اینان نه اسلام را به درستی
می شناختند و نه به سادگی می توانستند عقاید کهن جاهلی را رها سازند.

مشکل ابوبکر در تصمیم گیری علیه این گروه ها آن بود که شورشیان در
مخالفت خود انگیزه ها و عقاید گوناگونی داشتند و همه ایشان را نمی شد به
یک اتهام سرکوب کرد. ضروری ترین اقدام ابوبکر برای سرکوب این گروه ها
اثبات هم انگیزی ایشان بود. او کوشید تا همه این دسته ها را مرتدانی سرکش
معرفی کند که بر ضد حکومت رسول خدا ﷺ شوریده اند و می خواهند بار
دیگر جاهلیت را زنده کنند! این در حالی بود که بعضی از قبایل برای حمله به
مدینه آماده می شدند. بنابراین وی با بسیج مردم، مبارزه خونینی را علیه آنها
شروع کرد و هزاران نفر در این جنگ ها کشته شدند. خلیفه بخشنامه ای خطاب
به طوایف عرب نوشت که من لشکری را مامور کرده ام تا هر که از دین برگشته

باشد به شمشیر بکشند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند، مگر آن که توبه کند.

این حکم از نظر اسلامی هیچ اساسی نداشت و تنها بر گرفته از اجتهاد شخص خلیفه بود. دین اسلام، مخصوصاً نسبت به مرتدان، نهایت احتیاط را در نظر گرفته و هرگز به احتمال وجود شبهه در اعتقاد ایشان، آنان را مواخذه نکرده، محکوم به ارتدادشان نمی سازد.

منابع شیعه و سنی به صراحت می نویسند: بسیاری از کسانی که خلیفه با آنها جنگید به توحید و نبوت اعتقاد داشتند و نماز می خواندند. به گفته ابن کثیر، جز ابن ماجه همه اهل حدیث می نویسند: عمر به ابوبکر اعتراض کرد که چگونه بر خلاف سنت پیامبر با مردمی که به یگانگی خدا و رسالت محمد ﷺ شهادت داده اند، می جنگی؟⁽⁵¹³⁾ ابوبکر پاسخ داد: ... به خدا سوگند، با کسی که میان نماز و زکات تفاوت نهد نماز بخواند، اما به ما زکات ندهد خواهیم جنگید. اگر زکات یک سال را که به رسول خدا می پرداخته اند به من ندهند با آنان به جنگ خواهیم پرداخت.⁽⁵¹⁴⁾ قبایل اسد و غطفان و طی که به طلیحه پیوسته بودند نمایندگانی به نزد ابوبکر فرستادند و پیغام دادند که ما نماز را بر پا می داریم، اما به شما زکات نمی دهیم. پاسخ خلیفه آن بود که در پرداخت زکات، حتی اگر از دادن پای بند شتر کوتاهی کنند با آنان پیکار می کند.⁽⁵¹⁵⁾ آنها به نزد قبایل خود، که در بیرون مدینه مستقر بودند، بازگشتند و به ایشان خبر دادند که حکومت مدینه نظر به سازش ندارد و بهترین زمانن هجوم به شهر همین زمان است. زیرا شمار انبوه مسلمانان در سپاه اسامه حضور دارند و آماده حرکت به جانب مرزهای شام هستند.⁽⁵¹⁶⁾ چون خلیفه اوضاع را بحرانی دید با جلب حمایت علی بن ابی طالب عليه السلام، وی و طلحه، زبیر و عبدالله بن مسعود را در گذرگاه

های اصلی مدینه مستقر نمود⁽⁵¹⁷⁾ و اهالی مدینه را به مسجد فرا خواند و به آنان گفت: اطرافیان ما همه کافر شده اند. ای بسا شبانگاه با هنگام روز به شما حمله آورند. اینک آنان در یک منزلی شما قرار دارند. خود را مهیا کنید.

آنان پس از سه روز، شبانه به مدینه شبیخون زدند و با رزمندگانی که در گذرگاه های شهر کمین کرده بودند روبه رو شدند. مسلمانان مانع ورود آنان به مدینه شده، تعقیبشان نمودند. سرانجام جمعی کشته و عده ای پنهان شدند یا گریختند و مسلمانان مدینه پیروز شدند.⁽⁵¹⁸⁾ بدین وسیله خلیفه در کمتر از دو ماه، همه شورشیان نواحی نزدیک مدینه را کشت یا به فرمان خود در آورد. برای وی آن اوضاع، بهترین فرصت انتقام و سرکوب مخالفان حکومت بود.

سرنوشت مسلمانان ناموافق

طوایفی که از پرداخت زکات به حکومت ابوبکر سر بر تافتند همه دارای یک انگیزه نبودند. آنها را باید چند دسته دانست:

1. گروهی غیر مسلمان که زکات را نوعی خراج می دانستند که باید به پیامبر ﷺ داد و پس از وی از پرداخت آن معاف هستند.⁽⁵¹⁹⁾ 2. گروهی از مسلمانان عادی که رحلت رسول خدا ﷺ را بهانه ای برای نپرداختن زکات قرار دادند. اصل لزوم پرداخت زکات را انکار نمی کردند و چه بسا نماز می گزارند، اما بخل یا مال دوستی آنها را از پرداخت زکات باز می داشت.⁽⁵²⁰⁾ 3. جمعی مسلمانان معتقد، به علت غیر قانونی بودن حکومت ابوبکر از پرداخت زکات به ماموران وی سر باز زدند و اعتقاد داشتند که در چنین موقعیت می توانند زکات را میان مستمندان مردمان ناحیه خویش، تقسیم کنند.⁽⁵²¹⁾ زمانی از دسته سوم نمایندگانی به مدینه آمدند و در این باره با ابوبکر سخن گفتند، اما وی می گفت: به خدا قسم، فرقی بین نماز نخواندن و زکات ندادن قائل نیستم.⁽⁵²²⁾ و

با کسانی که میان نماز و زکات فرق بگذارند، خواهم جنگید. به خدا سوگند، اگر از آن چه به رسول خدا ﷺ می پرداختند، ... نسبت به من خودداری ورزند با آنان می جنگم. ⁽⁵²³⁾ چنین به نظر می رسد که انگیزه ابوبکر در برخورد یکسان میان این دو گروه، جنبه تبلیغاتی داشت. زیرا بسیج مردم علیه مسلمانی که نماز بخواند و زکات ندهد، امری بسیار مشکل و ناپذیرفته بود.

به عقیده خلیفه بایست با این افراد مانند مرتد رفتار کرد. با آنان جنگید و اطفالشان را اسیر کرد. این نظر چنان بی پایه و افراطی بود که حتی عمر بن خطاب با آن مخالفت کرد و بعدها کسانی را که ابوبکر اسیر کرده بود، آزاد ساخت. ⁽⁵²⁴⁾ ابوبکر در سیاست خود نسبت بهه این دسته، به هیچ یک از اعتقادات کنونی آنان توجهی نداشت. ناخرسندی او که سخت وی را به خشم و خشونت واداشت این بود که چرا این قبایل میان حکومت او و پیامبر ﷺ فرق می نهند!

پس از سرکوب قبایل نزدیک، زمانی که مواضع مخالفان برای خلیفه روشن شد، اوبی درنگ یازده لشکر به نواحی مختلف فرستاد و دستور داد که همه مسلمانان قبایل بین راه به لشکر بیوندند. یازده پرچم افراشته شد که برخی بهه شرح زیر است:

1. پرچم خالد بن ولید، به سوی طلیحه و مالک بن نویره.
2. عکرمة بن ابی جهل، به سوی مسیلمه در یمامه. ⁽⁵²⁵⁾
3. مهاجر بن ابی امیه، برای جنگ با بازماندگان لشکر اسود عنسی
4. عمرو بن عاص، بهه سوی قبایل قضاعه، ودیعه و حارث.
5. حدیفة محسن، بهه سوی مردم دبا. ⁽⁵²⁶⁾ 6. شرحبیل بن حسنه، در پی لشکر عکرمة.

خلیفه بخشنامه ای چنین صادر کرد: این لشکر را مأمور کرده ام که هر فرد از این دین بر گشته را به شمشیر بکشند و به آتش بسوزانند و زن و فرزندش را اسیر کنند، مگر آن که توبه کند و علامت پذیرش اسلام را آشکار کند و آن، اذان و سپس پرداخت زکات است.⁽⁵²⁷⁾ سرداران او با این دستور به اطراف حرکت کردند. خالد بن ولید نخست مأمور جنگ با طلیحه شد. او ضمن کمک از قبیله طی، بر طلیحیان تاخت. ابتدا شکست خورد ولی سرانجام ضربه سهمگینی بهه لشکر طلیحه وارد ساخت و آن پیغمبر دروغین با زبانش به شام گریخت.⁽⁵²⁸⁾ در همین روزها ایاس بن عبدالله فجائه را که از جانب ابوبکر به سرکوب مرتدان پرداخته و سرانجام مأموریت خود را در نجد به راهزنی در آمیخت، دستگیر کرده، نزد خلیفه آوردند و به دستور وی او را زنده در بقیع آتش زدند.

خالد پس از کار طلیحه و قبل از پرداختن به کار مسلمیه، در بطاح مرکز بنی یربوع لشکر خود را قسمت کرد تا به طوایف اطراف بروند. دسته ای از آنان مالک بن نویره⁽⁵²⁹⁾ را با جمعی از بنی یربوع اسیر کرده، نزد او آوردند. بنی یربوع در برخورد با سپاه خالد ابتدا اذان گفتند و همه نماز خواندند.⁽⁵³⁰⁾ اما پس از اسارت، با اشاره و فرمان خالد کشته شدند. منابع تاریخی می نویسند: انگیزه اصلی کشتار بنی یربوع هوسرانی خالد بن ولید برای دستیابی به همسر مالک بن نویره رئیس قبیله بود. همسر مالک در زیبایی ممتاز بود، بهه همراه شوهرش به نزد خالد آمد. خالد با مشاهده او به مالک بن نویره گفت: به خدا قسم، به آنچه در دست داری نمی رسم مگر تو را بکشم.⁽⁵³¹⁾ سپس با اشاره خالد را گردن زدند و آن گاه سرهای بریده آن جماعت را پایه دیگ های غذا کردند و به آتش سوزاندند.⁽⁵³²⁾ جز این هوسرانی، عامل دیگر کشتار بنی یربوع اختلاف دیرینه و کینه ای است که ابوبکر و خالد بن ولید نسبت به آنان داشتند.⁽⁵³³⁾ آگاهان تاریخ

می نویسند: پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مالک بن نویره برای پرداخت زکات و تحقیق از اوضاع مدینه وارد آن شهر شد و چون بر خلاف انتظار، ابوبکر را بر مسند خلافت دید با عتاب به خلیفه گفت: علی ابن ابی طالب کجاست که تو بر فراز منبر جای گرفته ای؟!

حقیقت آن است که مالک مرد غیرتمند و شجاع قبیله خود که نیروی بزرگی در چند فرسخی مدینه به فرمانش بودند و برای حکومت ابوبکر خطر جدی شناخته می شد. کشتن او دشمن بزرگ ابوبکر را از میان بر می داشت و به مخالفان، زهر چشم نشان می داد. در آن زمان در مدینه، رئیس خزرج سعد بن عباده و بزرگ قریش ابو سفیان و محبوب و بنی هاشم علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام با ابوبکر مخالف بودند. اگر علت مرگ مالک فقط هوسرانی خالد برای تصاحب همسر وی بود او می توانست مالک را مخفیانه بکشد و پس از مدتی همسرش را نصاب کند و هیچ گاه خود و حکومت را آماج نکوهش مخالفان قرار ندهد. پس از انتشار خبر کشته شدن مالک بن نویره، اعتراض صحابیانی به رفتار خالد اوج گرفت، عمر بن خطاب در زمره این معترضان بود هر چند میان عمر و خالد هیچ گاه صمیمیت و توافقی دیده نشد، به درستی نمی توان دانست که این اعتراض عمر جدی بوده است. به طور معمول در رویدادهای سیاسی هرگاه اعتراضات عمومی به عملکرد حکومت، اوج گیرد انتقادهای اعضای دولت، تا حد زیاد، از آن اعتراضات جلوگیری می کند. آنچه این نظریه را تائید می کند این کله پس از آرامش اوضاع، ابوبکر کمترین توجهی به اعتراضات مردم و انتقاد عمر نمود و بدون کمترین مجازات خالد گفت: خالد شمشیری از شمشیرهای خدا است. شمشیری را که خدا بر افراشته است در نیام نمی کنم. ⁽⁵³⁴⁾ این سیاست خلیفه، خالد بن ولید را بیش از پیش گستاخ کرد. پس از همین

رویداد بود که خالد در سرکوبی شورشیان یمامه، دختر مجامه بن ضراره را بهه هنگام جنگ به عقد خود در آورد و در همان مصاف، مراسم جشن و پایکوبی برگزار کرد و سابقه رفتار پیشین خلیفه با او، سپاهیان را از اعتراض بر وی باز داشت. آن گاه نیز که ابوبکر بر وی خرده گرفت که هزار دویست نفر از مسلمانان کشته شده اند و تو در آنجا مراسم جشن به پا کرده ای! وی چنین وا نمود که تحریکات عمر باعث صدور این نکوهش از سوی خلیفه شده است. (535)

گویاخالد اطمینان داشت که اگر خلیفه از سوی اطرافیانش مورد باز خواست و اعتراض قرار نگیرد، ایشان وی را به انجام چنین کاری سرزنش نمی کند.

طبری می نویسد: ابوبکر هرگز گماشتگان و سپاهیان خود را قصاص نمی کرد. گویا وی در سیاست خود اعتقادی به مجازات کارگزاران و سپاهیان نداشته است.

ستیز با شورشیان حضرموت و...

در حضرموت، قبایل کنده بنی ذهل، بنی تمیم و... در حمایت از اهل بیت پیامبر ﷺ و بنی هاشم، از بهه رسمیت شناختن خلافت ابوبکر سر بر تافتند و از دادن زکات بهه عامل خلیفه، امتناع ورزیدند. آنها زکاتی را که زیادبن لبید مامور جمع آوری زکات از آنها گردآورده بود از وی ستانند و به وی گفتند: ما هنگامی که پیغمبر خدا زنده بود اطاعت می کردیم. اکنون نیز اگر کسی از اهل بیت او عهددار امور باشد، باز او را متابعت خواهیم کرد. اما ابوبکر نه بر ما عهدی دارد و نه اطاعت او بر ما واجب است. (536) دیگری گفت: تو ما را به اطاعت از کسی می خوانی که نه با ما عهدی داشته، نه با شما. زیاد گفت: تو راست می گویی، ولی ما او را برای خود انتخاب کرده ایم. مرد گفت: از اهل بیت رسول خدا ﷺ روی گردانیدید، در حالی که صاحب حق بودند. زیاد

پاسخ داد: مهاجران و انصار نسبت به امور خود از تو بیناتر هستند. وی گفت: خیر، شما فقط از حسادت خود نسبت به اهل بیت علیهم السلام از اطاعت آنها سر بر تافتند.

در این هنگام، عرفجة بن عبدالله ذهلی گفت: به خدا او راست می گوید. این مرد زیادبن لبید را از خود برانید که رفیق او ابوبکر شایستگی خلافت ندارد. آنها گفتند: ما به خدا ایمان داریم و شهادت می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و نماز می گزاریم، لیکن اموالمان را به ابوبکر نمی دهیم.

(537)

ناموافقان یمن

در یمن آنچه سبب خیزش مردم بر ضد ابوبکر شد، رفتار بهانه جویانه ماءمور خلیفه در هنگام ستاندن زکات بود. ماءمور صدقات، شتر بچه ای را از جوانی گرفت و گفت: باید این را زکات قرار دهی! جوان گفت: من به این شتر بچه بسی انس گرفته ام. به جای آن، یک شتر دیگر از من قبول کن. او نپذیرفت و سرانجام وساطت رئیس قبیله نیز مؤثر نیفتاد. رئیس قبیله با مشاهده لجاجت و بهانه جویی ماءمور، بی درنگ شتر بچه را از میان شترهای زکات بیرون آورد و به صاحبش برگرداند. چون این خبر به ابوبکر رسید، لشکری به آنجا فرستاد و همین رفتار نااندیشیده، گفتگویی عادی را به جنگی بزرگ بدل کرد. در همین زمان خبر شورش قبایل حضرموت بیش از پیش مردم یمن را به مقاومت واداشت.

لشکریان خلیفه، روزها شهر آنان دبا را در محاصره گرفتند و زندگی بر مردم سخت شد. به ناچار مردم والی رانده شده ابوبکر گفتند: ما صلح می کنیم و آنچه زکات بر عهده گشته ما در بهشت است و کشته شما در جهنم و هر حکمی که درباره ما صادر کنیم، بپذیرید. آنها ناگریز پذیرفتند. آن گاه به ایشان فرمان

داد تا بدون سلاح از شهر خارج شوند. آنها پذیرفتند و لشکریان وارد شهر شدند، اما بر خلاف انتظار، بزرگان شهر را یکایک گردن زدند و زنان و کودکان را به اسارت و اموالشان را به غنیمت گرفتند و به مدینه، پیش ابوبکر فرستادند. (538) پس از سرکوب اهالی یمن بود که لشکریان ابوبکر به قبیله کنده حمله بردند و اشراف آنان را سر بریدند و باقی ماندگان را به اسارت به مدینه فرستادند. (539)

فدک

در این بحث به جزئیات تاریخی فدک نمی پردازیم. در این باره کتاب ها نوشته شده و تحقیقات ارزنده ای انجام گرفته است. نوشتار ما از آن رویداد فقط گزارشی ارائه می کند و تحقیق و قضاوت را به خوانندگان می سپرد.

موقعیت جغرافیایی و سیاسی

در حدود یک و نیم ماه پس از بازگشت رسول خدا ﷺ از مکه، بعد از رویداد صلح حدیبیه (سال ششم هجرت)، در آستانه سال هفتم هجرت، آن حضرت برای فتح سرزمین خیبر (540) راهی آن جا شد. سرزمین آباد فدک در نزدیکی خیبر و فاصله آن تا مدینه در حدود 140 کیلومتر بود و پس از دژهای خیبر، مرکز اجتماع یهودیان حجاز شناخته می شد.

پس از تصرف دژها و اموال خیبریان، یهودیان در دو قلعه وطیع و سلام، پناه گرفتند و پیامبر اکرم ﷺ هر دو قلعه را محاصره کرد و یهودیان دانستند که راه نجاتی ندارند و به زودی ممکن است همگی نابود شوند. بنابراین از رسول اکرم ﷺ خواستند اجازه دهد که آنها آن سرزمین را ترک کنند. پیامبر ﷺ پذیرفت، اما چون از قلعه ها بیرون آمدند پیشنهاد کردند که رسول خدا ﷺ نیمی از تمامی اموال آنان را تصاحب کند و در ازای نیمی که در اختیار خود آنان قرار داده هر گاه خواست بتواند ایشان را از آن سرزمین اخراج کند.

درباره زمین های کشاورزی نیز چون آنها به منطقه خود آگاهی بیشتری دارند، کار کشاورزی آنجا به خود آنها واگذار شود و نصف محصول به رسول خدا ﷺ اختصاص یابد. ⁽⁵⁴¹⁾ پیامبر اکرم ﷺ این پیشنهاد را پذیرفت و مردم فدک نیز چون از این قرار داد آگاه شدند از آن حضرت خواستند با آنان نیز همین گونه رفتار کند. بدین ترتیب خیبر از اموال عمومی مسلمین فدک ویژه رسول خدا ﷺ گردید. زیرا در مورد آن، جنگ و لشکر کشی صورت نگرفته بود. ⁽⁵⁴²⁾ و بر پایه آیات قرآنی، سرزمینی که مردم آن بدون جنگ تسلیم شوند، اگر اسلام اختیار کنند، زمین های آنان به خود آنان تعلق دارد و اگر مسلمان نشوند و قرار داد صلح امضا کنند، همه زمین ها یا بخشی از آن، طبق قرار داد، به رسول خدا ﷺ تعلق خواهد گرفت.

گفتگو تا این زمان

یک هفته پس از رحلت حضرت محمد ﷺ، خلیفه، کارگزاران بانو فاطمه علیها السلام را از فدک اخراج کرد و زمین و باغ های آن را جزو املاک دولت اسلامی بر شمرد. خلیفه با اقرار به این که رسول خدا ﷺ اختیار فدک را به فاطمه علیها السلام واگذار کرده است ⁽⁵⁴³⁾ ادعا کرد که این بخشش پس از رحلت آن حضرت، بی اعتبار است و آن املاک همه جزو اموال مسلمانان و صاحب اختیار آن، دولت اسلامی است.

چندین بار میان خلیفه و بانو فاطمه زهرا علیها السلام در حضور مردم گفتگو روی داد، که تاریخ، جزئیات آن گفتگوها را ضبط کرده است. ⁽⁵⁴⁴⁾ پس از گفتار ابوبکر در گردهمایی سقیفه، مناظره فدک از حساس ترین سخنان او شناخته می شود. از این رو باید ابوبکر را از استادان مناظرات سیاسی بر شمرد. زیرا وی در

مناظره بسیار زیرک، پر حوصله و نکته سنج بود. مطالعه تنها قسمتی از آن گفتگوها صحت این گفتار را ثابت می کند.

ابوبکر در جمع مردم بدین گونه با دختر رسول خدا ﷺ سخن گفت:

ای دختر پیغمبر خدا! پدرت غمخوار مومنان و بر آنان مهربان، دشمن کافران و مظهر قهر یزدان بر ایشان بود. اگر نسب او را بجویم او پدر توست نه پدر دیگر زنان. برادر پسر عموی توست نه دیگر مردان. در دیده او، ایشان از همه خویشاوندان برتر و در کارهای بزرگ او را یاور بود. جز سعادت مند شما را دوست ندارد و جز فرد پست نژاد، تخم دشمنی تان را در دل نکارد. شما در آن جهان ما را پیشوا و به سوی بهشت رهگشایید. من چه حق دارم که پسر عمویت را از خلافت باز دارم! اما فدک و آن چه پدرت به تو داده، اگر حق توست و من از تو گرفته ام، ستمکار. اما میراث، می دانی پدرت گفته است ما پیغمبران میراث نمی گذاریم. آن چه از ما بماند صدقه است.

دختر پیغمبر! به خدا، هیچ یک از آفریدگان خدا را بیشتر از پدرت دوست نمی دارم! روزی که پدرت مرد دوست داشتیم آسمان بر زمین فرود آید. به خدا، دوست دارم عایشه بینوا شود و تو مستمند نباشی. چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم. تو دختر پیغمبری! این مال از آن پیغمبر نبود. مال همه مسلمانان بود. پدرت آن را در راه خدا می داد و نیاز مردمان را با آن بر طرف می ساخت. پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد.

چون گفتگوی ابوبکر و حضرت به درازا کشید و خلیفه تا توانست گفتار خود را به شیوه ای بسیار ماهرانه، خیر خواهانه و به دور از انگیزه های سیای جلوه داد، حضرت فاطمه علیها السلام با کوبنده ترین استدلال ها، بی پایگی سخنان خلیفه را به وی و حاضران ثابت کرد. اما خلیفه هر دم سخنی تازه می گفت. در

فرجام گفتگو، حضرت فرمود: به خدا سوگند، هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت. به خدا سوگند، تو را نفرین می کنم. ⁽⁵⁴⁵⁾ شور آفرینی آخرین سخنان بانو فاطمه زهرا علیها السلام و جانبداری علی بن ابی طالب علیه السلام، خلیفه را سخت خشمگین کرد و در میان مردم مهمه بالا گرفت. از این رو، با چهره ای بر افروخته، بانگ بر آورد: مردم! چرا به هر سخنی گوش می دهید؟! چرا در روزگار پیغمبر، چنین تقاضاها مطرح نبود؟! هر کس در این باره چیزی شنیده بگوید و هر کس دیده، گواهی دهد. روباهی را ماند که گواه او دم اوست. می خواهد فتنه خفته را بیدار کند. از درمانگان یاری می خواهند. از زنان کمک می گیرند. مانند ام طحال ⁽⁵⁴⁶⁾ هستند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت!! پس از این سخنان بود که دختر پیغمبر به خانه بازگشت.

عبدالحمید مدائنی می گوید: من این سخنان را بر استادم تقیب ابویحیی بصری خواندم و گفتم: ابوبکر به چه کسی کنایه می زد؟ وی گفت: کنایه نمی زد، صراحت بود. گفتم: اگر سخن او صریح بود، از تو نمی پرسید. وی خندید و گفت: مقصودش علی است. پرسیدم: منظور همه این سخنان، علی است؟ گفت: بله! پسرکم! حکومت است! پرسیدم: انصار چه گفتند؟ گفت: آنها از علی طرفداری کردند، اما او از پدید آمدن فتنه هراسید و آنان را نهی کرد. ⁽⁵⁴⁷⁾ پایه اصلی استدلال ابوبکر حدیثی بود که وی ادعا می کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است. همین که: ما پیامبران صلی الله علیه و آله هیچ میراثی باقی نمی گذاریم. آن چه از ما بماند صدقه است.

ابن ابی الحدید می نویسد: این حدیث را کسی جز ابوبکر نقل نکرده است و محدثان بزرگ هم بدین مطلب اعتراف کرده اند. ⁽⁵⁴⁸⁾ این نکته افزودنی است که هیچ تاریخ نویسی ننوشته است که فاطمه زهرا علیها السلام در مدت دارندگی فدک،

سود حاصل از آن باغستان را در زندگی شخصی خود خرج کرده باشد. (549)

خاندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه، در آمد فدک را میان مستمندان قسمت می کردند. تردید نیست که هر گاه تصاحب گران فدک خالصانه برای کمک به مستمندان از آن حضرت می خواستند که فدک را به ایشان ببخشند وی با خرسندی کامل همه را به ایشان می بخشید. (550) بنابراین شک نیست که دادخواهی حضرت زهرا عَاصِمَةَ و اصرار بر باز پس گرفتن فدک، دلیلی دیگر داشته است. (551) عزالدین ابو حامد معتزلی می نویسد:

روزی از علی بن فارقی مدرس بغداد پرسیدم: آیا فاطمه در دعوی فدک راستگو بود؟ گفت: بلی. گفتم: پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد؟ وی تبسم کرد و گفت: اگر آن روز فدک را به همان دعوی به او می داد، فردا خلافت را برای شوهرش ادعا می کرد و بعد از آن ابوبکر نمی توانست عذر آورد. زیرا در روز پیش، بدون شاهد، به راستگویی او حکم کرده بود.

مدرس ما، هر چند این جمله را به شوخی گفت، سخنش راست بود. (552) این محقق سنی در جای دیگر می نویسد:

وجود گفتگوها و اختلاف میان دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابوبکر و عمر سبب شد که فاطمه تا پایان زندگی از آنان رنجیده باشد. فاطمه در حالی جهان را ترک کرد که بر آن دو خشمگین بود. او وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نگزارند. البته این امر نزد بزرگان ما از اموری است که می توان از آن چشم پوشید و رفتار آن دو را نادیده گرفت. سزاوار بود آنها احترام او و حرمت خاندانش را نگاه می داشتند. ولی چه باید کرد که آنها از ظهور اختلاف و تفرقه هراسیدند و به کاری دست زدند که به نظرشان مصلحت بود. (553) چند روز پس از آن حادثه تلخ، ابوبکر و عمر از آن حضرت تقاضا کردند اجازه دهد آنها به

عیادت وی آیند و او نپذیرفت. آنها با اصرار از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ خواستند روزی به عیادت دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیند. بانو در حالی که در بستر خوابیده و از آنان روی گردانیده بود، فرمود: اگر حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای شما نقل کنم، از آن پیروی کرده، تصدیق می کنید؟ گفتند: آری.

فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدید که رضای فاطمه، رضای من و خشم فاطمه، خشم من است. هر کس دخترم فاطمه را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرده و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است؟

گفتند: آری، این حدیث را از رسول خدا شنیدیم.

فرمود: خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که شما هر دو مرا به خشم آوردید و راضی ام نمودید و اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد... و در هر نمازی که می خوانم به شما نفرین می کنم. ⁽⁵⁵⁴⁾ بخاری در الصحيح می نویسد:

موضوع خشم و ناراحتی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ از ابوبکر و عمر تا آستانه وفات و... همه مطالبی درست است که روایات صحیح فراوان بر آن گواه است. ⁽⁵⁵⁵⁾

هدف از ستاندن فدک

تاریخ، بیان انگیزه انسان ها نیست و در رویداد ستاندن فدک نباید انتظار داشت خبری تاریخی گویای انگیزه ستاندن فدک باشد. جز این که با توجه به در آمد هنگفت فدک و شتاب خلیفه در گرفتن آن، به خوبی معلوم است که حکومت ابوبکر در آستانه فعالیت خود، به در آمدهای هنگفتی نیازمند بوده است. خبر ارتداد قبایل و احتمال هجوم به مدینه سبب می شد که خلیفه به فکر سامان ارتش و تامین مخارج آنان باشد و فدک یکی از بهترین منابع در آمد

شناخته می شد. ⁽⁵⁵⁶⁾ در همان ایام وقتی سرانجام حضرت فاطمه علیها السلام گواهانی نزد ابوبکر حاضر کرد و او سندی بر مالکیت فاطمه نگاشت، عمر آن سند را پاره کرد ⁽⁵⁵⁷⁾ و به ابوبکر گفت: در حالی که عرب از چهار سو به جنگ تو روی آورده، اگر فدک را به فاطمه بازگردانی، از کجا مخارج مسلمانان را تامین می کنی؟! ⁽⁵⁵⁸⁾ با مصادره فدک، عمده ترین امکانات اقتصادی بنی هاشم و علی بن ابی طالب علیها السلام از دست ایشان خارج شد و حکومت اطمینان یافت که پس از این، دیگر برای علی بن ابی طالب علیها السلام سازماندهی نیروها علیه حکومت ابوبکر تقریباً ناممکن است.

از طرفی، شتاب در ستاندن فدک به همان انگیزه و هدفی دنبال می شد که بیعت گیری از علی علیها السلام و وارد شدن به خانه بانو فاطمه علیها السلام دنبال شد.

بر پایه مدارک معتبر سنی، فاطمه زهرا علیها السلام بی تردید مظهر آیه تطهیر **انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** ⁽⁵⁵⁹⁾ و از هر خطا و گناه پاک است و گواهی وی پذیرفته تر از گواهی دیگر افراد غیر معصوم است. رسول خدا در ماجرای، شهادت حذیفه بن یمان را به منزله شهادت دو مرد عادل قرار داد، حال آن که حذیفه نه معصوم بود و نه فرزند معصوم. سال ها پیش از اسلام نیز در زمره مشرکان قرار داشت.

رخداد بازستانی فدک، افزون بر خلع سلاح اقتصادی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتبه معنوی و اجتماعی فرد شاخص بازمانده از خانواده رسول اکرم فاطمه زهرا علیها السلام را در حد عادی ترین فرد جامعه آن روز - بلکه اندکی پایین تر - قرار می داد. گواهی او نه در حد یک مرد مسلمان عادی، بلکه از گواهی یک زن عادل، بی مقدارتر گردید. تا آن جا که قرار گرفتن گواهی دیگران در کنار گواهی او، بدان ارزشی نبخشید. بنابراین در فردای آن روز - زمانی که ادعای

فاطمه علیها السلام در مسایل مادی ناپذیرفته و مردود باشد - وی هرگز نخواهد توانست در مسایل مهم سیاسی مانند زمامداری، اظهار نظر و از حق علی بن ابی طالب علیه السلام دفاع کند! چنان که نتوانست.

سکوت مردم

این که مردم مدینه پس از شنیدن سخنان بانو فاطمه زهرا علیها السلام از آن حضرت حمایت نکردند، واقعیت ندارد و چنان که عزالدین ابو حامد معتزلی نوشته است، در همان جلسه نزدیک بود انقلابی بر پا شود، اما با اشاره علی علیه السلام، انصار سکوت اختیار کردند. زیرا علی علیه السلام دوست نداشت این مسئله، زمینه ساز تفرقه و آشوب گردد. ⁽⁵⁶⁰⁾ به فرض که مردم به خلیفه اعتراض نکرده باشند، هیچ تاریخ نویسی نیز نگفته است که مردم به دختر رسول خدا - به بهانه بی پایگی ادعای او - اعتراضی کرده باشند. بنابراین، ترک اعتراض مردم دلیل پذیرش گفته خلیفه نمی باشد. افزون بر این که مردم در آن روزها بر انجام فجایع بزرگ تر سکوت اختیار کردند. از آنها توقع بیش از این نمی توان داشت. به خصوص که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان اندک ایشان قدرتی نداشتند تا بتوانند به مقاومت و خیزشی دست زنند. سکوت در مقابل آن که حکومت و قدرت در دست اوست نشانه رضایت نیست.

جاحظ در بیان علت سکوت مردم می نویسد:

آنان در استدلال خود با فاطمه، قرآن را به صورت ظاهر منکر نشدند و دستورهای پیامبر را انکار نکردند، جز این که پس از اقرار به حکم میراث، مدعی وجود روایتی از پیامبر شدند که از نظر عملی و عرفی محال نبود. عامل موثر دیگر این که ابوبکر و عمر چندان از بیت المال استفاده نمی کردند. بنابراین، مردم می پنداشتند اگر خلیفه بر تصاحب اموال کسی اصرار

ورزد، بدان مقصود نیست که اموال شخصی خود را افزوده سازد. مردم دوست دارند زمامدارشان در ازدیاد اموال، بر آنها سخت نگیرد و اگر مالیاتی از ایشان می ستاند به مصرف شخصی خود نرساند. با در نظر گرفتن همین موضوع بود که مردم بر عثمان شوریدند، در حالی که دو خلیفه پیش از او، اگر چند برابر کارهای ناروای عثمان را انجام می دادند از آن جا که در جمع آوری اموال برای خود نمی کوشیدند مردم کمترین واکنشی از خود نشان نمی دادند. (561)

علی بن ابی طالب علیه السلام و فدک

علی علیه السلام با وجود درآمد هنگفت فدک، در دوران خلافت خود آن را به زمره اموال فرزندان فاطمه علیها السلام باز نگرداند. این سیاست، هر چند از بی اعتنایی ایشان به مسایل مادی سرچشمه می گرفت، علتی دیگر نیز داشت که همان باقی بودن وضعیت تقیه بود. وی در دوره زمامداری خود هواداران سیاسی انبوهی داشت که با اعتقاد به صلاحیت دو خلیفه نخست پیرو او شده بودند و برای علی ابن ابی طالب علیه السلام نکوهش رفتار زمامداران گذشته و عمل بر ضد شیوه آنان، مشکل آفرین بود.

موضوع همردیفی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و رای خلفا پس از گذشت سیزده سال از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز خلافت عثمان تا بدانجامسلم و مورد پذیرش عموم قرار داشت که شرط زمامداری قلمداد شد. عبدالرحمن عوف حکم زمامداری را به کسی سپرد که متعهد شود در کنار کتاب خدا و سنت پیامبر، از سیره دو خلیفه قبل تبعیت کند. (562) و مردم خم بدین شرط اعتراضی نکردند!

پس از این دوره دوازده ساله، حکومت عثمان هم بر آن زمان سیزده ساله افزوده شد و علی علیه السلام در تغییر سیاست پیشینیان باید می کوشید تا با چیزی به مخالفت برخیزد که یک ربع قرن چهره ای دیگر پذیرفته است. در همین

دگرگونی، حضرت، کسانی را به زیر پرچم داشت که بر خلیفه قبل عثمان خرده گرفته بودند که چرا به سیره ابوبکر و عمر رفتار نمی کند! عزالدین ابوحامد معتزلی در همین باره گام را فراتر نهاده، می نویسد:

عادت مردم به روش عمر بن خطاب سبب اصلی مخالفت اصحاب با علی بن ابی طالب بود این اعتراضات گاهی بالا می گرفت و علی را هم به خشم می آورد که بگوید: آیا سنت پیامبر به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟! (563) بدعت ها چنان پابر جا شده بود که اگر حکم واقعی را اضهار می کردم و تحریف ها را کنار می زدم، بدون شک از گرد من متفرق می شدند. قسم به خدا، به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب حاضر نشوند و اعلام کردم که جماعت در نمازهای مستحب بدعت است. بعضی از لشکریانم که همراه می جنگیدند، بانگ برداشتند: ای اهل اسلام! سنت هم تغییر یافت. علی ما را از نماز مستحب در ماه رمضان باز می دارد. همانا ترسیدم در گوشه ای از لشکر شورش به پا شود. (564) به نوشته ابن ابی الحدید: همین مسایل او را از بازگرداندن فدک باز داشت. زیرا او دوست نداشت مردم بگویند علی بر خلاف شیوه ابوبکر و عمر رفتار کرده است. (565)

فرجام فدک

باغستان فدک تا پایان زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام همچنان در دست اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. (566) معاویه بن ابی سفیان پس از شهادت امام حسن علیه السلام یک سوم آن را در اختیار فرزند خود یزید قرار داد. در دوره مروان همه آن در دست وی بود و سپس به دیگری مروانیان رسید. در خلافت عمر بن عبدالعزیز او فدک را به نوادگان فاطمه علیها السلام واگذار کرد. پس از وی یزید بن عاتکه او را از ایشان ستاند و به نوادگان مروان سپرد. پس از انقراض دولت بنی

امیه، ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی فدک را به عبدالله بن حسن بن حسن باز گرداند، ولی منصور آن را باز پس گرفت. فرزندش مهدی بار دیگر آن را به نوادگان حضرت زهرا علیها السلام پس داد، اما پسرش موسی و برادرش هارون آن را غضب نمودند. بعد از آنها مومن دیگر بار آن را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام سپرد تا این که متوکل از آنها پس گرفت. ⁽⁵⁶⁷⁾

بازداشتن خمس از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

بر پایه آیه 41 سوره انفال و **اعملوا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول ولذی القربی والیتمی و المسکین و ابن السبیل ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا...** بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتند، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و برای خویشاوندان او و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود... نازل کردیم، ایمان آورده اید. مسلمانان وظیفه مندند که یک پنجم غنایم ⁽⁵⁶⁸⁾ به دست آمده را در راه خدا پیامبر صلی الله علیه و آله خویشان او یتیمان، بینویان و در راه ماندگان مصرف کنند. ⁽⁵⁶⁹⁾ پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خلفا همه را ویژه سه گروه آخر یتیمان و... قرار دادند و بنی هاشم را از استفاده خمس باز داشتند. ⁽⁵⁷⁰⁾

ممنوعیت بیان و نگارش حدیث

در هنگامه رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و تقاضای آوردن قلم و کاغذ، جمله **ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله** گویای سیاسی بود که در ایام زمامداری ابوبکر نمایان تر شد و آن، سیاست جلوگیری از بیان و نگارش احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله است. ⁽⁵⁷¹⁾ هنوز زمان زیادی از خلافت ابوبکر نگذشته بود که وی در حضور مردم اعلام کرد: شما از پیامبر حدیث هایی روایت می کنید و این امر میان شما اختلاف پدید می آورد و آنها که پس از شما می آیند اختلافشان بیشتر می شود.

بنابراین از پیامبر هیچ حدیثی روایت نکنید! هر کس از شما پرسشی کرد، بگویید: قرآن در بین ماست. آنچه قرآن حلال دانسته، حلال شمرد و آنچه حرام کرده، حرام بدانید. ⁽⁵⁷²⁾ پس از این فرمان، خلیفه خود پانصد حدیث را که بیشتر از رسول خدا ﷺ شنیده و نگاشته بود، برهم انباشت و همه را سوزاند و آن گاه گفت: حال آسوده خاطر شدم.

وصیت و مرگ مشکوک

ابوبکر بن ابی قحافه در 21 یا 22 جمادی الثانی سال 13 هجری پس از پانزده روز بیماری و تب، در شب سه شنبه، بعد از وقت نماز مغرب، پس از دو سال و سه ماه و 24 روز خلافت و بیش از 62 سال زندگی، در گذشت و در همان شب عمرو بن عاص بر او نماز خواند ⁽⁵⁷³⁾ و به کوشش دخترش عایشه در حجره رسول خدا ﷺ - که عایشه در آن زندگی می کرد - دفن شد. ⁽⁵⁷⁴⁾ می گویند: او در وصیتش عمر را جانشین تعیین کرد و آن که وصیت او را نگاشت عثمان بود. وجود پرسش های چند، وصیت و مرگ ابوبکر را مشکوک نشان می دهد:

1. بیماری ابوبکر که به فوت وی انجامید چه بود؟ او در دوره عمر بدون کمترین ناخوشی، با بیش از شصت سال سن کاملاً تندرست و چابک و خاندانش نیز به زیادی سن، معروف بوده اند.

2. چرا موضوع وصیت خلیفه تنها از سوی عثمان نقل شده است؟ چه دلایلی ثابت می کند که خلیفه در تعیین جانشین خود از سوی کسی تهدید نمی شده است؟

3. به چه سبب در دفن وی شتاب شد و برخی فرصت ندادند مردم جسد او را ببینند و اگر بخواهند، بر آن نماز بخوانند و تشییعی مناسب از او به عمل آورند؟

4. چرا پس از دفن ابوبکر شایع کردند که به زهرسم یهودیان فوت کرده است؟

تحقیق پیرامون پاسخ این پرسش ها پرده از بسیاری ابهامات بر می دارد. برای تبیین وقایع، بررسی چند امر حایز اهمیت است:

الف) پیچیدگی دنیای سیاست بر هیچ کس پوشیده نیست. شمار سیاستمداران و فرمانروایانی که با دسیسه سیاسی یا مسمومیت، کشته شده اند از حد، فزون است. چه پادشاهان و زمامدارانی که به دست نزدیک ترین اعضای خانواده خود به هلاکت رسیده یا به شدیدترین شیوه تا حد مرگ شکنجه شده اند. در تاریخ اسلام نیز از این نمونه ها کم نیست⁽⁵⁷⁵⁾ و کمترین زمامداری را می توان یافت که به مرگ طبیعی مرده باشد.

ب) روابط شخصیت های سیاسی که با همدستی یکدیگر حکومتی برپا می سازند یا تحول سیاسی و اجتماعی بنیان می نهند قبل و بعد از پیروزی، پیوسته یکسان نیست و گاه دو کس که در مراحل نخست فعالیت ها، پشتیبان و مدافع حرکت های سیاسی و اجتماعی یکدیگر بوده اند، دشمن خونین همدیگر می شوند و انگیزه ها یا موضوع گیری های جدید، میان آنان شکافی عمیق پدید می آورد. در این میان بسا ممکن است آنها به ظاهر کدورت و دشمنی خود را اظهار نکنند، ولی در نهان منتظر فرصتی برای وارد کردن ضربه سیاسی بر رقیب اند.

دلایل و شواهدی چند نشان می دهد که روابط ابوبکر با عمر بن خطاب پس از به خلافت رسیدن ابوبکر شفافیت قبل را نداشته و گاه هر یک بر ضد دیگری موضوع گرفته اند. پیش از بیان علت آن کدورت، یاد آوری این نکته لازم است که این دو فرد در مواضع متعدد، برای نیل به هدف مشترک، متحد و پشتیبان

یکدیگر بوده اند. هر دو سیاستمدار، زیرک نکته سنج و محتاط بوده و رفتار یکدیگر را از نظر دور نمی داشتند و تا می توانستند سعی می کردند مخالفانشان از تیرگی روابط ایشان چیزی ندانند و خرده ای بر آنها نگیرند. وجود همین یگانگی اخلاقی و عقیدتی با سابقه بود که سبب شد رسول خدا ﷺ - بنا به قولی - میان آن دو پیمان برادری برقرار سازد. ⁽⁵⁷⁶⁾ آن دو هر یک هوشیاری ویژه ای داشتند که دیگری دارا نبود و به نظر می رسید آن اندازه که ابوبکر در رسیدن به خلافت و اهداف دیگرش از عمر بهره برده است عمر از ابوبکر چنین بهره ای نبرده است. ابوبکر در سقیفه، در بیعت گیری از علی عَلِيٍّ در جبهه مرتدان و مخالفان و مواردی دیگر، از وجود عمر استفاده فراوان برد و گویند اگر کوشش های عمر نبود کار برای زمامداری ابوبکر تمام و محکم نمی شد. ⁽⁵⁷⁷⁾ اما بیشترین استفاده عمر از ابوبکر، عهده داری جانشینی از سوی او بود، که این را نیز از همکاری های گذشته خود به چنگ آورد نه از عنایت و لطف خلیفه به خود.

در مواردی نیز ابوبکر به جدیت با سیاست و نظر عمر بن خطاب به مخالفت برخاسته است، از آن نمونه: -

جلوگیری کردن از سخنرانی عمر در سقیفه

- مخالفت با کشتن سعد بن عباده در سقیفه

- کشتن علی ابن ابی طالب عَلِيٍّ قبل از وفات حضرت فاطمه زهرا عَلِيٍّ

- گسیل لشکر اسامه پس از رحلت رسول خدا ﷺ

- عزل و مجازات خالد بن ولید.

- عهده سپاری مناطق به افراد مخصوص.

ج) آنچه صداقت و شفافیت آن دو را پس از به خلافت رسیدن ابوبکر زدود نکتتهای است که عمر خود بدان اشاره کرده است.

ابوحامد مدائنی در بررسی این موضوع می نویسد:

روزی عمر به مغیره گفت: این مرد ابوبکر در سقیفه به من ستم کرد و خلافت را در حالی رها کرد و به من سپرد که گناهکار بود.

مغیره گفت: این که در آن روز به سبب تقدم خود بر تو به تو ستم کرد، آشکار است، اما حال که خلافت را به تو سپرده است چگونه او را گناهکار یاد می کنی؟!

عمر گفت: بدین سبب که وی زمانی دست از خلافت برداشت و آن را به من سپرده که دیگر از آن ناامید شده بود و... من در همه آن ایام چاره ای جز تحمل رنج و انتظار نداشتم....

مغیره گفت: چرا در روز تشکیل سقیفه که خلافت را بر تو عرضه کرد از عهده داری آن سر باز زدی و حال بر گذشته تأسف می خوری؟!

عمر گفت: مگر تو در آن روز آنجا نبودی که ببینی چگونه او مرا فریب داد. البته من نیز او را فریغتم. زمانی که ابوبکر رویکرد مردم به خود را مشاهده کرد، اطمینان یافت که آنها به جای وی دیگری را بر نخواهند گزید. سپس برای این که از درون من آگاه شود و بداند که تا چه اندازه به خلافت طمع دارم راهی برای آزمودن من یافت. او قبول خلافت را به من پیشنهاد کرد، ولی ما هر دو خوب می دانستیم که حتی اگر من آن را بپذیرم، مردم بدان رضایت نمی دهند.... من در آن روز همچون واماندگان، درنگ کردم. چون می دانستم با پیشنهاد ابوبکر نیز مردم به زمامداری من راءى نخواهند داد. ابوبکر هم به موجب حسد

و کینه نسبت به من آن منصب را برای خویش نگاه داشت.⁽⁵⁷⁸⁾ این محقق برجسته اهل سنت در ادامه می افزاید:

زمانی نیز میان اشعث بن قیس و عمر بن خطاب گفتگویی درباره ابوبکر مطرح شد و چون خبر آن مخفیانه به ابوبکر رسید، وی عمر را به نزد خود فراخوند. عمر بی آن که به حضور وی برسد برای خلیفه پیغام فرستاد که: ای ابوبکر، به خدا سوگند، بس کن. از دنبال گیری این موضوع در گذر و گرنه در حضور مردم از اسرار میان خود و تو، پرده بر می دارم، به طوری که همگان از آن اطلاع یابند. اگر هم بخواهی می توانی همچنان روابط مان مانند گذشته باشد! در اینجا بود که ابوبکر به وی پیغام داد: همان ادامه دوستی را خواستارم. به زودی هم خلافت به تو خواهد رسید.

عمر می گوید: من پنداشتم که قبل از این که یک هفته بگذرد خلافت را به من واگذار خواهد کرد، ولی ابوبکر خود را به غفلت زد و به خدا سوگند، حتی یک کلمه در این باره با من سخن نگفت تا آن که مرد. او تا زنده بود، مانند کسی که چیزی را به دندان گیرد، سخت خلافت را در چنگ خویش نگاه داشت.⁽⁵⁷⁹⁾ هر روز که از حکومت ابوبکر می گذشت پایه های حکومت وی، که در حقیقت نماینده نبی تیم بود، استوارتر می گشت و زمینه زمامداری عمر بن خطاب از قبیله عدی نا فراهم تر و سخت تر می گشت.

آنچه افزونی است، این که ابوبکر در سال نخست زمامداری خود عمر را سرپرست حجاج کرد، ولی سال بعد، از عزل او، عتاب بن اسید را به جای او قرار داد. سال پیشتر نیز علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام از طرف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرپرست حجاج بود و در آن روزگار، این مقام به نوعی نشانگر تعیین جانشین بود.

د) پس از رسمیت یافتن خلافت ابوبکر، جناح بندی میان جانبداران خلیفه و طرفداران عمر آغاز گردید. به طور قطعی هواخواهان هر دو از تیرگی روابط آن دو و احتمالاً از علت آن بی اطلاع نبودند. جناح عمر زمانی انسجام و تحریک مرموزتری به خود گرفت که ابوبکر به خلافت رسید. تا قبل از این زمان، پدیده های اجتماعی به نفع هر دو سامان می گرفت، ولی پس از به خلافت رسیدن ابوبکر اوضاع با سیاست عمر، به تقویت جناح مخالف ابوبکر شتاب گرفت و طولی نکشید که ابوبکر درگذشت. نگاهی به سیاست ابوبکر و روابط وی با افراد، کسانی مانند ابو عبیده جراح، خالد بن ولید، عتاب بن اسید، طلحه بن عبیدالله، شر حبیل بن حسنه، مثنی بن حارثه شیبانی، معاذ بن جبل، انس بن مالک، عایشه و عکرمه بن ابی جهل⁽⁵⁸⁰⁾ را در جناح وی نشان می دهد.

ضربه سهمگینی که عمر در سقیفه از جانب ابوبکر تحمل کرد سبب شد که وی پس از آن با احتیاط بیشتری گام بردارد و هوشمندان زیرک و سرشناس تری را به جناح خود جذب کند و در انجام سیاست خویش با ایشان به رایزنی پردازد. مردان پیرو سیاست عمر عبارت بودند از عثمان بن عفان، مغیره بن شعبه، عمر بن عاص، ابوموسی اشعری، ابوسفیان، یزدبن ابی سفیان، معاویه، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه بن ابی معیط، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن ابی ربیع (والی عمر در یمن)

افراد این دو جناح تنها در اهداف مشترک با یکدیگر همفکر و یک رأی بودند، و هر جا میان آنان سازگاری دیده شده است، باید پی برد که مقصد مشترکی در میان بوده است.

آنچه این تحلیل را به واقعیت نزدیک تر می کند اموری است که در ذیل بدان می پردازیم. 1. از گروه اول (جناح ابوبکر) برخی در همان روز وفات ابوبکر به

مرگ مشکوک جان سپردند و آنان که زنده ماندند در استانه خلافت، از مقام خود عزل شدند و چه بسا پس از عزل به مرگ مشکوک مردند.⁽⁵⁸¹⁾ ابوبکر نیز از حزب سیاسی عمر، کسی را به کاری نمی گمارد و به آنها اعتماد نداشت. وی در روزهای پایانی زندگی می گفت: ای کاش همان طور که یار دیرین خود خالد بن ولید را به شام روانه کردم عمر را هم پس از تثبیت حکومت در کنار خود در مدینه نگاه نمی داشتم و به منطقه ای دور (عراق) می فرستادم.⁽⁵⁸²⁾ 2. در دوره خلافت عمر به هیچ یک از افراد قبیله ابوبکر بنی تیم و خاندان او یا موالیان وی منصب مهمی واگذار نشد.

3. در جناح ابوبکر کمتر فردی از بنی امیه دیده می شود⁽⁵⁸³⁾ و جبهه عمر بیشتر از بنی امیه است. بنابراین بنی امیه نخواهد گذاشت ابوبکر به عمر طبیعی روزگار بگذراند. زیرا در آن صورت وی همانند دیگر اعضای خاندانش ده ها سال دیگر عمر می کند.⁽⁵⁸⁴⁾ و سپس نیز حکومت را به یکی از بنی تیم خواهد سپرد و در آن صورت هیچ فرصتی برای زمامداری بنی امیه پدید نخواهد آمد. تردید نیست که با وجود ابو عبیده جراح (یار صمیمی ابوبکر و همکار سیاسی عمر) و طلحه (پسر عموی ابوبکر و از قبیله بنی تیم) و خالد بن ولید و عتاب بن اسید، دیگر جایی برای عمر یا عثمان باقی نمی ماند. در حقیقت عمر خود پل پیروزی بنی امیه بود و گرنه آنان با وجود عثمان، نظری به عمر نداشتند.

هرگاه ابو عبیده یا خالد بن ولید بر خلاف تکیه می زند به احتمال قوی بی درنگ عمر و عثمان را به بهانه ای از مدینه دور می کردند یا مرموزانه می کشتند. اگر چه عمر در شکل گیری خلافت ایشان سهیم بود، تردید نیست که با توجه به آن که ابو عبیده و خالد می دانستند عمر عامل تقویت و روی کار آمدن بنی امیه است، به زنده بودن عمر رضایت نمی دادند. این افراد پس از موفقیت

در دور کردن خلافت از بنی هاشم، از وجود یکدیگر در هراس بودند و هر یک بیمناک اقدامات پنهان دیگری.

عمر در پایان زندگی آرزو می کرد ابوعبیده یا سالم بن عبید زنده بود تا خلافت را به وی واگذارد، ولی به احتمال، او این جمله را از روی حقیقت نگفته است. شاید این اظهار علاقه بیشتر به منظور دفع یک اتهام ابراز می شد و آن اتهام دست داشتن عمر در قتل ابوعبیده یا دیگر هواداران ابوبکر است. و گرنه عمر سقیفه را از یاد نبرده بود که ابوبکر با همدستی ابوعبیده چگونه او را از خلافت دور کرد. زمانی که ابوبکر گفت: من شما مردم را به بیعت یکی از این دونفر، ابوعبیده و عمر دعوت می کنم، عمر را به ابوعبیده گفت: بیا تا با تو بیعت کنم. او مطمئن بود که ابوعبیده بی درنگ خواهد گفت: خیر، با وجود تو هیچ گاه من عهده دار این کار نمی شوم. زیرا بر طبق قرار قبلی بر پایه آنچه از گفتگوی عمر و مغیره بن شعبه خواندیم در سقیفه هدف آن بود که عمر خلیفه معرفی شود. اما یکبارہ ابوعبیده می گوید: به خدا قسم، هرگز دربارہ تو گمان بد نداشته ام! چگونه با وجود پیرمردی بزرگوار مانند ابوبکر، خلافت را به من پیشنهاد می کنی! در اینجا بود که چشم ها به جانب ابوبکر خیره گردید و عمر دانست که در چه دامی افتاده است. (585)

با آغاز زمامداری ابوبکر، بنی امیه در کمین فرصت نشستند. مسلم است که با وجود عمر، از عثمان استقبالی نمی شد. نخست باید ابوبکر را از سر راه برداشت و آن گاه عمر قدرت بخشید و سپس منتظر بود که عمر نیز کار را به عثمان واگذارد. اگر او نیز برای تقویت بنی امیه نکوشد به راحتی می توان او را نیز از میان برداشت.

چنین به نظر می‌رسد که عمر خود بازیچه سیاست بنی‌امیه شد. هر چند وی بود که بنی‌امیه را قدرت و منصب بخشید ولی در نهان بنی‌امیه بودند که روز به روز شکوه و اقتدار می‌یافتند نه عمر. اگر آنان می‌دانستند به یکباره با هلاکت ابوبکر، عثمان را بر کرسی خلافت جای دهند به مدت ده سال حکومت عمر را تحمل نمی‌کردند.

امویین مطمئن بودند که اگر همدستی ابوبکر، عمر و ابوعبده استمرار یابد هیچ معلوم نیست که خلافت چه زمان به فردی از بنی‌امیه مانند عثمان برسد. اگر این سه نفر به طور طبیعی عمر بگذرانند نوبت به عثمان - که از همه پیرتر است - نمی‌رسد. ⁽⁵⁸⁶⁾ 4. با مرگ ابوبکر، روابط خانواده او و عمر بن خطاب به تیرگی گرایید. ⁽⁵⁸⁷⁾ علت اصلی این تیرگی روابط، موضوع مرگ مشکوک خلیفه نبود، ولی بی‌تردید یکی از عوامل اصلی همان بود، به ویژه که پس از مرگ ابوبکر رفتارهایی از عمر سر زد که احتمال این اتهام را در اذهان خانواده ابوبکر شدت بخشید. عمر تاکید داشت جنازه خلیفه در همان شب وفات دفن شود و در فردای آن روز نیز مجلس سوگواری را که از سوی عایشه و خانواده خلیفه بر پا شده بود، به هم زد و هر سوگواری بر خلیفه را ممنوع کرد. ⁽⁵⁸⁸⁾ زمانی که عمر در مجلس سوگواری زنان از گریه کردن آنها جلوگیری کرد و آنها به ناله خود ادامه دادند وی به جز عایشه همه را تنبیه کرد و چون ام‌فروه خواهر ابوبکر را زد، زنان متفرق شدند. ⁽⁵⁸⁹⁾ پیش از آن رویداد، زید بن خطاب برادر بزرگ‌تر عمر که از حکومت ابوبکر ناخرسند بود، از سوی خلیفه به نبرد با مسیلمه کذاب گسیل شده و کشته شده بود. ⁽⁵⁹⁰⁾ از طرف دیگر عمر پیوسته فرزند ابوبکر، عبدالرحمن، را دشمن می‌داشت. زیرا عبدالرحمن با زمامداری عمر مخالف بود و چنین اعتقاد داشت که قریش مخالف زمامداری عمر است.

(591) تیرگی روابط خاندان ابوبکر و گروه عمر و بنی امیه تا سال های متمادی برقرار بود. در عایشه و اجرا کننده آن طلحه و سر کرده شورشیانش محمد بن ابی بکر و عبدالرحمن بن ابی بکر بودند. وجود همان تیرگی روابط بود که عثمان در روزهای واپسین خلافت، در نامه به عبدالله بن ابی سرح نوشت: با رسیدن این نامه، محمد بن ابی بکر و طرفدارانش را بکش. (592) جز محمد بن ابی بکر که به حيله معاويه در مصر کشته شد

سال 38 قمره (593) عبدالرحمن و عایشه، دو فرزند دیگر ابوبکر، در سال 58 ق. با نیرنگ معاویه کشته شدند. در سال 58 هجری معاویه در مدینه طرح ولایت عهدی یزید را مطرح کرد و عبدالرحمن و عایشه با او به مخالفت برخاستند. معاویه صد هزار درهم به وی رشوه داد تا او این طرح را بپذیرد و او قبول نکرد. (594) سرانجام این خواهر و برادر در همان سال کشته شدند. (595)

بر بالین خلیفه

از عجایب بیماری ابوبکر یکی آن است که در مدت بیماری در انزوا ماند. به درستی معلوم نیست در آن پانزده روز که وی در بستر بود چه کسانی اجازه داشتند با وی تماس گیرند! می نویسند: او در این دو هفته درباره خلافت تنها با دو کس به رایزنی پرداخت: عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف. (596) دو فرد از جناح عمر! آن گاه هم که خبر جانشینی عمر زمزمه شد، عبدالرحمن فرزند خلیفه و طلحه بن عبیدالله به خلیفه اعتراض کردند که به چه سبب این مرد تند خوی خشن را بر مردم مسلط می کنی!

شگفتی این گفتگوها یکی در پاسخی است که از زبان ابوبکر درباره عمر انتشار یافته است. در اعتراض طلحه به ابوبکر آمده است: تو عمر بن خطاب را بر مردم خلیفه گردانیدی، در حالی که دیدی چگونه با وجود همراهی تو، مردم

از رفتار او چه کشیدند، تا چه رسد به این که خود عهده دار امور آنان گردد! بدان که خدایت را ملاقات خواهی کرد و او از تو درباره رعیت، باز خواست می کند.

ابوبکر با سیمای بر افروخته به طلحه گفت: مرا از خدا می ترسانی! چون خدای خود را ملاقات کنم و در این باره از من سوال کند خواهم گفت: بهترین بنده تو را بر آنان جانشین قرار دادم.

این تعبیر از سوی ابوبکر از دو جنبه سزاوار دقت است: نخست آن که بر پایه آن، ابوبکر شایستگی و امتیاز علی بن ابیطالب علیه السلام را که گاه بدان اعتراف می کرد فراموش نموده، عمر را برتر از وی می داند و او را انتخاب می کند! دیگر این که این خبر - با فرض صحت آن - بیش از آن که به اعتراض طلحه پاسخ گوید در بردارنده تمجید خلیفه از عمر است. گوینده این گفتگو طلحه است که از جناح عمر بن خطاب نیست. پس در صورت پذیرش صحت این خبر، چنین وانمود می شود که تنها عثمان نیست که خبر تایید خلافت عمر را از سوی خلیفه نقل می کند، طلحه نیز برگی از ارادت خلیفه به عمر را نشان می دهد! بنابراین، احتمال آن که عثمان در تدوین و نگارش وصیت حيله ای به کار بسته باشد کاهش می یابد.

در منابع تاریخی به درستی معلوم نیست که خبر گفتگوی طلحه با خلیفه چه زمان انتشار یافته است، ولی به احتمال زیاد بخش اول آن که در بردارنده اعتراض طلحه به خلیفه است در هر صورت صحت دارد. تردید تنها در بخش دوم پاسخ ابوبکر به طلحه است. زیرا با توجه به آن که طلحه مخالف زمامداری عمر بوده است، معلوم نیست چرا وی چنین سخنی را که بیشتر به نفع عمر است تا به ضرر او، منتشر می سازد! به فرض که ابوبکر آن جمله را درباره عمر گفته

باشد عاقلانه تر آن است که طلحه جمله تمجید آمیز خلیفه را در بین مردم منتشر نسازد! نه آن که خود تنها گزار شگر آن باشد.

پرسش دیگر آن که به چه سبب ابوبکر از میان مردان سر شناس مهاجر و انصار، درباره فرمانروای پس از خود، تنها با عثمان و عبدالرحمن به گفتگو می نشیند؟! وی از مشورت با آن دو به دنبال کشف چه چیزی بود؟

به فرض صحت این خبر دو نکته در آن اهمیت بیشتر دارد:

1. عبدالرحمن و عثمان گویا کاملاً از اختلاف پنهانی خلیفه با عمر اطلاع داشته اند. زیرا هر دو در جانبداری از عمر به ابوبکر می گویند: وی از آن چه تو درباره او می اندیشی، بهتر است.

2. عثمان در بیان ماجرای گفتگوی خود با خلیفه، می افزاید: ابوبکر به من گفت: اگر از انتخاب عمر باز ایستم در انتخاب تو تردید به خود راه نمی دهم! به راستی آیا ابوبکر چنین جمله ای به عثمان گفته است؟! آیا افزودن آن جمله از سوی عثمان حکایت از آن ندارد که وی از همان آغاز می کوشید تا زمینه خلافت خویش را هموار سازد؟!

بر پایه مدارک، ابوبکر در آستانه رحلت، عثمان بن عفان را به حضور طلبید و به او گفت: آن چه می گویم بنویس! بسم الله الرحمن الرحیم، این عهد ابوبکر بن ابی قحافه برای مسلمانان است که... در این هنگام ابوبکر بیهوش شد و عثمان از سوی خود نوشت: من عمر بن خطاب را بر شما خلیفه قرار دادم و هیچ قصدی جز خیز ندارم. چون ابوبکر به هوش آمد به عثمان گفت: بخوان. چون عثمان نوشته اش را خواند ابوبکر تکبیر گفت و افزود: مثل این که ترسیدی در این بیهوشی بمیرم و کار مردم به اختلاف کشد! گفت: آری. ابوبکر گفت: خدا به تو از سوی اسلام و مسلمانان پاداش دهد. ⁽⁵⁹⁷⁾ ابوبکر نامه را به

بنده آزاد شده خود شدید داد تا فرمان جانشینی عمر را برای مردم بخواند. عمر به مردم می گفت: ای مردم! گوش فرا دهید و فرمان خلیفه رسول خدا را اطاعت کنید که او در خیر خواهی برای شما کوتاهی نکرده است. در این زمان شخصی از عمر پرسید: ای ابا حفص! در نامه چه نوشته شده است؟ عمر گفت: نمی دانم، ولی من نخستین کسی هستم که شنیدم و اطاعت کرد. مرد گفت: ولی به خدا سوگند که من می دانم در آن چه هست! در آن سال، تو او را حکومت دادی و امسال او تو را حکومت داد. ⁽⁵⁹⁸⁾ این نکته را نباید از نظر دور داشت که به چه علت فقط عثمان در وقت وفات بر بالین ابوبکر حاضر بوده است. ⁽⁵⁹⁹⁾ آیا چون وی کاتب خلیفه شناخته می شد؟ آیا این کاتب شدن را ابوبکر خود خواسته بود یا عمر؟

در هر صورت، عثمان همان یاور عمر بن خطاب در جلسه وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. اوست که سخن جسارت آمیز رفیقش را تایید و تکرار می کند. ⁽⁶⁰⁰⁾ نیز اوست که مانند عمر بن خطاب در دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نکرد. ⁽⁶⁰¹⁾ عجیب آن است که بر خلاف آن چه شهرت یافته - که خلافت عمر به وصیت ابوبکر و بارضایت او انجام گرفته است. در هیچ خبر تاریخی نیامده است که عمر بن خطاب گفته باشد ابوبکر با رضایت، خلافت را به من سپرد. بلکه می گوید: او تا زمان مرگش درباره جانشینی من کلمه ای با من صحبت نکرد. ⁽⁶⁰²⁾

افسوس بر...

ابوبکر در آستانه وفات بر نه چیز افسوس می خورد: سه کار که انجام داده و آرزو می کرد آنها را انجام نداده بود. سه کار که انجام نداده و می گفت: ای کاش انجام می دادم. و سه چیز را که بایست از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها پرسش می کرد و نکرد.

1. ای کاش، مسئولیت خلافت را بر عهده نمی گرفتیم و آن را به عمر بن خطاب می سپرم، تا من وزیر و او امیر می بود. ⁽⁶⁰³⁾ 2. کاش، در گاه خانه فاطمه عَلَيْهَا دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، را به زور نمی گشودم و بیگانگان را بدان راه نمی داد. هر چند آن را به علامت جنگ بسته باشند. ⁽⁶⁰⁴⁾ 3. ای کاش، ایاس بن عبدالله فجائه سلمی را نمی سوزاندم.

4. ای کاش، ابو عبیده را به مغرب و عمر را به مشرق می فرستادم تا دو دست خویش را در راه خدا پیش می داشتم.

5. کاش، زمانی که اشعث بن قیس را به اسارت نزد من آوردند گردنش را می زدم. زیرا گمان می کنم او هیچ شتری را نمی بیند جز آن که، آن را یاری می کند. ⁽⁶⁰⁵⁾ 6. ای کاش، خالد را برای سرکوب شورشیان به بزاخه نمی فرستادم خوب بود که خود در کنار او باشم

7! کاش، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می پرسیدم که این امر خلافت حق کیست تا با او درگیر نشویم!

8. ای کاش، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیده بودم که آیا انصار حقی در عهده داری خلافت دارند یا خیر!

9. ای کاش، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از موضوع ارث پرسش می کردم. ⁽⁶⁰⁶⁾

بیماری مرموز

. در چگونگی کسالت ابوبکر می نویسد: او در روزی سرد غسل کرد و آن گاه دچار بیماری شد و پس از دو هفته در گذشت. اما آن چه بیشتر مورد اعتماد است این که وی به زهر مسموم شده است. خلیفه از مدتی پیش به سبب سیاست پیشگی خود، حارث بن کلد، پزشک پادشاه ایران را که در شناخت سموم و پادزهر آن، مردی آزموده و حاذق بود، نزد خود در مدینه نگاه داشت.

با این حال زمانی برای آن دو غذایی از برنج یا حریره زهر آلود فرستادند و هر دو، از آن خوردند. حارث زودتر از وی دست از غذا کشید و به ابوبکر گفت: ما هر دو، غذای زهر آلودی خوردیم که زهر یک ساله داشت. بنابراین پس از گذشت یک سال، هر دو در روز معین در گذشتند.⁽⁶⁰⁷⁾ در همان روز، والی خلیفه در مکه، عتاب بن اسید⁽⁶⁰⁸⁾ هم به طرز نامعلومی مرد.⁽⁶⁰⁹⁾

پرسشی تا این زمان

امروزه در همه جوامع، زمانی که فردی کشته می شود کلید رمز یافتن کشندگان وی دو چیز است: 1. یافتن فردی که با مقتول دشمنی پنهان یا آشکار داشته است.⁽⁶¹⁰⁾ 2. مشخص نمودن فردی که از مرگ مقتول نفعی به وی می رسد.

ما بی آن که در این باره بحث کنیم یافتن پاسخ این دو پرسش را به خوانندگان وا می گذاریم.

فصل هشتم: عصر دومین زمامدار عمر بن خطاب

اخلاق و شیوه زندگی

ابو حفص عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالهزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب قرشی عدوی است. نسب او با رسول خدا ﷺ در کعب بن لوی به هم می رسد. مادرش حنتمه دختر هاشم بن مغیره بن عبدالله بنعمر بن مخزوم است. جده پدری او صهاک نام داشت. او سیزده سال پس از عام الفیل متولد شد. در هنگام وفات رسول خدا ﷺ پنجاه ساله بود و در 52 سالگی به خلافت رسید و مدت ده سال و شش ماه خلافت کرد. ⁽⁶¹¹⁾ در وقت مرگ بیش از 62 سال داشت. 26 ذیحجه سال 23 ق. مردی بلند قد، سیاه چهره، دارای محاسن انبوه و سری بی مو، چشمانی سرخ، گونه هایی فرو رفته و سیبلی پر پشت، ⁽⁶¹²⁾ و شغل وی به مدت طولانی چوپانی ⁽⁶¹³⁾ و خرید و فروش چارپا بود. ⁽⁶¹⁴⁾ در مدح وی در کتب اهل سنت روایات انبوهی از رسول خدا ﷺ و دیگران نقل شده است که از آن نمونه یکی این است که پیامبر فرمود: اگر پس از من قرار بود کسی پیامبر باشد، آن کس عمر است. ⁽⁶¹⁵⁾ ابن هشام می نویسد: وی از زمره کسانی است که قبل از مسلمان شدنش، با مسلمانان با شدت بی رحمی رفتار می کرد. ⁽⁶¹⁶⁾ عزالدین ابو حامد مدائنی می نویسد: وی مردی بسیار با هیبت و سخت گیر بود و از کسی نمی ترسید و ملاحظه شریف و وضع نمی کرد و در مسایل مختلف، فتوا و حکم می داد و سپس آن را نقض می کرد و بر خلاف آن فتوا می داد. ⁽⁶¹⁷⁾ زمانی عمر به دنبال زنی فرستاد تا در محکمه حاضر شود. زن در بین راه از شدت هیبت عمر و ترس از او فرزند خود را سقط کرد. برخی از اصحاب گفتند: تو قصد ادب وی را داشته ای. بنابراین، دیه سقط جنین بر تو واجب نیست. علی ابن ابی

طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ که در جلسه حاضر بود به عمر گفت: اگر این افراد بر طبق راءى خود اظهار نظر نموده اند، اشتباه کرده اند و اگر ملاحظه ریاست تو می کنند، به تو خیانت ورزیده اند. باید ديه این طفل را پردازی. زیرا تو این زن راترسانده ای و از ترس تو، فرزند او سقط گردیده است. ⁽⁶¹⁸⁾ این قتیبه می نویسد: وقتی ابوبکر تصمیم گرفت عمر بن خطاب را به جانشینی خود منصوب کند، گروهی از صحابه سعد بن ابی وقاص پیش ابوبکر رفتند و گفتند: به خدای خود چه پاسخی می دهی که این مرد خشن سخت گیر را بر ما فرمانروایی دادی! هنگامی که او پیرو تو بود ما نمی توانستیم او را تحمل کنیم، وقتی که خود والی شود چگونه خواهد بود! ⁽⁶¹⁹⁾ ابن سعد در الطبقات می نویسد: او در بدر، احد، خندق، و همه جنگ های زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضور داشت و در بعضی هم فرمانده بود. ⁽⁶²⁰⁾ در جنگ احد با فرار مسلمانان او هم گریخت. ⁽⁶²¹⁾ حکایت اسلام آوردن وی بسیار شنیدنی است. تاریخ نگاران می نویسند: پس از مهاجرت مسلمانان به حبشه، روزی عمر قصد کشتن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کرد. در راه به نعیم بن عبدالله برخورد. نعیم گفت: کجا می روی؟ گفت: می روم محمد را بکشم. نعیم گفت: اگر راست می گویی نخست جلوی خواهرت را بگیر که پیرو محمد شده است. عمر سراسیمه به خانه خواهرش رفت. در آنجا خواب بن ارت از روی نوشته ای برای خواهر عمر و شوهرش سوره طه می خواند. همین که عمر خواست وارد منزل شود صدای قرآن شنید و خواب مخفی شد. عمر گریبان شوهر خواهرش سعد بن زید را گرفت و چون خواهر عمر خواست دفاع کند به او سیلی زد. آن دو که وضع را چنین دیدند با شهادت گفتند: آری ما مسلمان شده ایم. عمر نوشته را از خواهرش گرفت و پس از خواندن آیات گفت: چه کلام زیبایی! سپس خواب از مخفیگاهش بیرون

آمد و گفت: ای عمر به خدا من پیوسته امیدوار بودم که خداوند دعای پیامبر را که اسلام تورا از خدا می خواستم به اجابت رساند. سپس عمر نزد رسول خدا رفت و ایمان آورد. ⁽⁶²²⁾ این رویداد در سال ششم بعثت - در 26 سالگی عمر - رح داده است.

یک نویسنده غیر شیعه در تحلیل روان شناسی رفتارهای خشونت آمیز عمر بن خطاب می نویسد: پدرش خطاب همین که از او در انجام وظایف خود کمترین مسامحه ای می دید او را به سختی می آزد. چون عمر در کودکی پیوسته با این گونه سختی ها و مشقات مواجه بود اخلاقی تند و خشن پیدا کرد و نسبت به دیگران سخت گیر شد. ⁽⁶²³⁾

خانواده عمر بن خطاب

عمر بن خطاب، هشت زن اختیار کرد. سه از ازدواج او قبل از اسلام بوده است. همسران وی عبارت اند از:

1. زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جمع.
2. ملیکه دختر جزول خزاعی.
3. قریبه دختر ابو امیه مخزومی.
4. ام حکیم دختر حارث بن هاشم مخزومی.
5. جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابوالافلح اوسی.
6. لهیه، اهل یمن.
7. فکیهیه، کنیز او.
8. عاتکه دختر زید بن نفیل. ⁽⁶²⁴⁾ از این همسران برخی طلاق داده شده اند. از همه آنان ده فرزند برای عمر باقی ماند. عبدالله، عبدالرحمن و حفصه، فرزندان زینب هستند. عبیدالله فرزند ملیکه، فاطمه دختر ام حکیم، عاصم پسر جمیله،

عبدالرحمن اوسط یا اصغر پسر لهیه و زینب دختر فکیه است. عبدالرحمن اکبر چند سالی از آغاز زندگی اش را در زمان رسول اکرم ﷺ سپری کرد و عبدالرحمن اوسط همان است که عمرو بن عاص وی را در مصر به جرم شراب خواری تازیانه زد و به مدینه فرستاد و عمر نیز که از کرده او سخت خشمناک شده بود بار دیگر به وی تازیانه زد. او مدتی بیمار شد و پس از یک ماه در گذشت.

عبداللہ نیز به روزگار زندگی پیامبر ﷺ متولد گردید و به جرم شراب خواری بر او حد زدند. او پس از ضربت خوردن پدرش عمر بن خطاب، دختر خردسال ابو لؤلؤ، هرمان و مرد مسیحی دیگری به نام جفینه از اهل حیره را به اتهام تحریک ابو لؤلؤ، کشت. (625)

نخستین اقدام ها

از نخستین اقدام های عمر بن خطاب در آغاز خلافت، عزل استانداران و فرماندهانی بود که ابوبکر نصب کرده بود. آن افراد عبارت اند از: خالد بن ولید، شر حبیل بن حسنه، انس بن مالک، مثنی بن حارثه و...

عزل خالد بن ولید: آخرین منصب خالد در دوره زمامداری ابوبکر فرماندهی سپاه شام بود. او را باید فرماندهی خیره سر شمرد که با تکیه بر پشتیبانی خلیفه آن چه می خواست به جای می آورد. او نه از ابوبکر بیم داشت و نه از عمر. با این حال، پیوسته جانبدار ابوبکر و رقیب عمر بود. عمر بن خطاب در اولین روز خلافتش وی را از فرماندهی عزل و به جای او به طور موقت ابوعبیده جراح را نصب کرد. (626) خالد زمانی خیر مرگ ابوبکر را شنید که از کار عزل شده بود. (627) وی همچنان در لشکرکشی ها حضور داشت تا آن که در سال 21 هجری در حمص به علت نامعلومی به هلاکت رسید.

برای برکناری خالد دلایلی چند می توان بر شمرد. آن چه منطقی تر به نظر می رسد این است که خالد بن ولید در دوام حکومت ابوبکر و استواری حکومت عمر سهم چشمگیر داشته است و شاید در نگاه سطحی سزاوارتر آن بود که عمر بن خطاب وی را بدین شتاب از منصب خود عزل نکند. گمان می رود مهم ترین سبب عزل وی هراس عمر از نفوذ نظامی و سیاسی خالد در آینده باشد. عملکرد گذشته خالد نشان می داد که وی به لیاقت خود در امور نظامی و سیاسی، اعتقاد زیادی دارد و پیروزی های کسب شده را نتیجه درایت و سیاست خود می داند و توقع مند است که خود در سایه آن پیروزی ها به منصبی والاتر دست یابد، حال آن که به اعتقاد عمر کوشش و خدمت گماشتگان حکومت باید به تقویت و ثبات دولت مرکزی بینجامد نه عاملی برای نفوذ اجتماعی و سیای خود آنان شود. خلیفه خود می گوید: من آن دو خالد و مثنی بن حارثه را فقط برای یک لغزش و گناه عزل نکردم، بلکه دیدم مردم بیش از اندازه لزوم آن دو را تعظیم می کنند. تریدم به آنها گرویده، فرد سزاوارتر را ترک کنند.⁽⁶²⁸⁾ پس از خالد، مدتی ابو عبیده جراح فرمانده بود. این فرماندهی طولی نکشید که به استانداری شام تبدیل شد. پس از عزل ابو عبیده - که سال 18 ق. به مرگ مشکوک مرد - خلیفه نخست معاذ بن جبل و پس از مرگ وی یزید بن ابی سفیان برادر معاویه را به جای وی استاندار شام کرد. یزید نیز در مدتی کوتاه در اثر بیماری طاعون در گذشت و از سوی عمر، معاویه بن ابی سفیان به جای او استاندار شد.

شرحبیل بن حسنه: دومین فرمانده لشکر ابوبکر در عراق، از فاتحان عراق و مهاجران به حبشه است که اردن نیز به دست وی فتح شده است. عمر او را از مقامش عزل کرد. بعدها درباره اش شایعاتی ساختند و آن گاه او و بلال را در

شام کشتند و شایع ساختند که در اثر طاعون مرده اند. ⁽⁶²⁹⁾ انس بن مالک: وی والی ابوبکر در بحرین بود که عمر به جایش نخست مغیره بن شعبه و سپس ابوهریره دویسی را نصب نمود. ⁽⁶³⁰⁾ مثنی بن حارثه: او سومین فرمانده ابوبکر در عراق است که از سوی عمر عزل شد و به جایش ابو عبیده ثقفی پدر مختار فرمانده گردید. ⁽⁶³¹⁾ مثنی پس از مجروحیت در جنگ به طور مشکوک مرد.

گونه هایی از سیاست خلیفه

در زمره شیوه های سیاسی عمر بن خطاب چند امر از برجستگی برخوردار است:

1. برتری جویی نژاد عرب.
2. تقسیم بیت المال با در نظر گرفتن پیشتاز بودن افراد در پذیرش اسلام
3. جلوگیری از بیان و نگاهستن حدیث پیامبر ﷺ.
4. نسپردن مناصب دولتی و اجتماعی به بنی هاشم و هواخواهان ایشان.

برتری جویی نژاد عرب

از سیاست برتری جویی نژاد عرب، که در عصر عمر بن خطاب همانند قوانین امروز دولتی به اجرا در می آمد، نمونه هایی را می توان بر شمرد:

الف) مرد غیر عرب از عرب دختر نگیرد و مرد عرب غیر قریشی از قریش دختر نگیرد. ⁽⁶³²⁾ شهادت غیر عرب را نپذیرید. آنها پیشنماز نشوند و حق اظهار نظر در امور عرب را ندارند. ⁽⁶³³⁾ ب) فرزندی که مادرش عرب نیست از پدر ارث نبرد، مگر آن که در سرزمین عرب به دنیا آمده باشد. ⁽⁶³⁴⁾ ج) از مسیحیان عرب مانند مسیحیان عجم مالیات به نام جزیه نگیرند، بلکه مانند مسلمانان از آنها زکات بگیرند. ⁽⁶³⁵⁾ د) غیر عرب در شهر مدینه منزل نکند، جز آنها که از زمان رسول خدا ﷺ در مدینه سکونت داشتند. مانند سلمان و بلال. ⁽⁶³⁶⁾

شیوه تقسیم بیت المال

در روزگار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر، بیت المال میان مسلمانان به طور مساوی تقسیم می شد. این حقوق ماهانه، افزون بر در آمدی بود که هر شخص در اثر کار روزانه به دست می آورد. در عصر عمر به دلایلی چند، مانند برتری دادن مهاجران بر انصار، حقوق افراد بر پایه چند معیار امتیاز بندی شد:

(1) سبقت جستن در اسلام.

(2) شرکت در جهاد.

(3) همراهی بیشتر با پیامبر صلی الله علیه و آله.

بر پایه این معیارها آن که زودتر اسلام آورده و مدت زمان بیشتری در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده یا بیشتر در جهادها شرکت جسته است، حقوق بیشتری دریافت می کرد. نیز عرب بر عجم، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به بقیه و عایشه نسبت به بقیه همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله امتیاز داشتند.

عمر به هر یک از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از بنی هاشم 5000 مثقال نقره و به عباس 7000 و به افراد شرکت کننده در جنگ بدر 4000 و به هر یک از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله 10000 و به عایشه 12000 و به مهاجران قبل از فتح مکه 3000 و به مسلمانان بعد از فتح 1000 مثقال نقره می داد. ⁽⁶³⁷⁾ حقیقت آن است که تردیدی در امتیاز بودن برخی از آن امور نیست، اما این که این امتیازات سبب شود که فرد از صدقات موجود در بیت المال حقوق بیشتری دریافت کند، جای گفتگو است. چگونه می توان به مسلمانی که نسبت به دیگری، در زمانی بعدتر، اسلام به وی ابلاغ شده و او جان پذیرای آن گشته، بدین عذر که او دیرتر اسلام آورده است، حقوق کمتری داد؟! هدیه دادن از غنایم یا تشویق جهادگران و تامین نیازمندی های زندگی آنان امری پذیرفته و

درست است، اما برای شرکت در کاری که فقط باید برای رضای پروردگار انجام گیرد، مزد بیشتر گرفتن چه مفهومی دارد؟! به چه سبب باید حقوق فرد عرب بر عجم بیشتر باشد؟ بنابراین در سرزمین های غیر عرب چه باید کرد؟ آیا در آنجا باید عجم را حقوق بیشتر دهند یا آن که چون گردانندگان حکومت مرکزی همه عرب نژاد و عرب زبان هستند، فرد عرب را در سرزمین عجم، بر عجم ترجیح دهند؟

خلیفه برای این پرسش ها پاسخی نداشت. ای بسا کسی را هم جرات نبود در این باره از او پرسشی کند تا چه رسد به اعتراض و بازخواست! جز آن که نوشته اند در سال آخر عمر خلیفه گویا وی دانسته بود که این قانون، غیر از این که بر خلاف سنت رسول خدا ﷺ و روش خلیفه نخست است، نوعی تبعیض توجیه ناپذیر است. از این رو وعده کرد تا از سال بعد بیت المال را به تساوی میان همه تقسیم کند. اما مرگ به وی مهلت نداد و آن روش نادرست او باقی ماند. ⁽⁶³⁸⁾ علی عَلِيٌّ در دومین روز خلافت خود آن شیوه تقسیم بیت المال را دگرگون کرد و اعلام داشت: پاداش این امور جهاد در راه خدا، سبقت جستن در پذیرش اسلام و... با مال ممکن نیست و خداوند پاداش مجاهدان و پیشتازان در اسلام را خواهد داد ⁽⁶³⁹⁾ و... این اموال اگر از آن من بود آنها را به طور مساوی تقسیم می کردم، حال آن که مال خداست.

طلحه و زبیر از نخستین کسانی بودند که بدین طرح اعتراض کردند و خواهان بازگشت به روش خلیفه دوم شدند و امام ضمن پاسخ به آنها فرمود: ... در قرآن آیه ای بر این تبعیض نیافتم. ⁽⁶⁴⁰⁾

ممنوعیت بیان و نگارش حدیث پیامبر ﷺ

سیاست ممنوعیت بیان و نگارش فرموده های رسول گرامی ﷺ که از دوره ابوبکر آغاز شده بود، در ایام خلیفه دوم به طور شدیدتر و فراگیر دنبال شد و همانند بخشنامه های امروزی در سراسر مناطق به اجرا در آمد و سر پیچی کنندگان از آن مجازات شدند. ⁽⁶⁴¹⁾ بر پایه آن چه در منابع تاریخی یافت می شود، سیاست منع نگاشتن حدیث رسول اکرم ﷺ در ایام زندگی آن حضرت نیز از سوی بعضی صحابیان ترویج و دنبال می شده است. عبدالله فرزند عمر و بن عاص می گوید: من در زمان پیامبر ﷺ گفتارهای آن حضرت را می نوشتم. قریش بغضی از صحابیان مرا نهی کردند که هر چه پیامبر ﷺ می گوید، می نویسی! او هم بشری است که در حال غضب و خشنودی سخن می گوید. ای بسا در حال خشنودی از کسی تعریف کند و در حال غضب بدگویی! من هم مدتی نوشتن حدیث را ترک کردم و بعد از آن، موضوع را به رسول خدا گفتم. حضرت فرمود: سخن مرا بنویس. قسم به آن که جانم در دست اوست، جز کلام حق از دهان من بیرون نمی آید. ⁽⁶⁴²⁾ این رویداد گویای این واقعیت است که آن سیاست از سال ها پیش، به دلایلی که ذکر خواهیم کرد، مورد توجه عده ای بوده و اوج آن در پیشگیری از نگارش وصیت رسول خدا ﷺ روا داشته شد نخستین و مهم ترین اقدام آشکار برای اجرای سیاست جلوگیری از بیان و نگارش حدیث رسول خدا ﷺ بود.

در اجرای این سیاست چند اقدام به تدریج تا پایان خلافت امویان ⁽⁶⁴³⁾

پیگیری شد:

1. ارسال بخشنامه به مناطق اسلامی.
2. جلوگیری از خروج صحابیان سخنور و گویندگان حدیث از مدینه.

3. جلوگیری از نگاشتن تفسیر آیات در کنار آنها.
4. گسترش حکایات و عقاید تحریف شده تورات و انجیل.
5. جعل احادیثی چند که رسول خدا ﷺ نگاشتن حدیث را منع کرده است.
6. جعل حدیث پیرامون منزلت خلفا.
7. جعل حدیث در نکوهش علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان او.

احضار گویندگان حدیث

در عصر خلیفه دوم به دستور وی تنی چند از گویندگان حدیث به مدینه احضار یا در آن جا ماندگار شدند. آنها حق بیرون رفتن از مدینه و نقل حدیث نداشتند و خلیفه از کردار آنها چنین نکوهش و بازخواست می کرد: این حدیث ها که در شهرها منتشر ساخته اید، چیست! آنها می گفتند: ما را از حدیث نهی می کنی؟ او می گفت: نه. ولی از شما می خواهم که تا زنده ام از کنار من در مدینه جدا نشوید. ما بهتر می دانیم که چه احادیثی را از شما بپذیریم و کدام را نپذیریم! بنابراین آنها تا پایان عمر در مدینه ماندند. ⁽⁶⁴⁴⁾ اینان ابوذر، عبدالله مسعود، عبدالله بن حذیفه، ابودرداء، عقبه بن عامر می باشند. ⁽⁶⁴⁵⁾ این مردان سر شناس بی تردید احادیث غیر صحیح نقل نمی کردند. بنابراین به چه سبب از نقل حدیث محروم بودند و کدام دسته از احادیث ایشان را نمی پذیرفتند؟! ⁽⁶⁴⁶⁾ قرظة بن کعب می گوید: زمانی خلیفه، من و تنی چند از صحابیان را روانه کوفه کرد و تا مسافتی بیرون مدینه به بدرقه مان آمد و آن گاه گفت: می دانید به چه منظور شما را بدرقه کردم؟ گفتم: برای احترام! گفت: البته آری، اما انگیزه ای دیگر نیز داشتم. شما به شهری می روید که مردمان آن، فضای مساجد و انجمن خود را با خواندن قرآن عطر آگین کرده اند. سعی کنید آنان را با بیان حدیث از راهشان باز ندارید و به آن مشغول نسازید. قرآن را از حدیث جدا سازید و هیچ حدیثی

را با آن در نیامیزید. تا می توانید از رسول خدا ﷺ کمتر حدیث نقل کنید و بدانید که من در این برنامه پشتیبان شمایم.

زمانی که قرظه به کوفه وارد شد، مردم پیرامونش حلقه زدند تا از او گفته ای از رسول خدا ﷺ بشنوند و او پیوسته می گفت: خلیفه ما را از بیان گفته رسول خدا ﷺ نهی کرده است. (647)

ترویج حکایات تحریف شده تورات و انجیل

بدین سان حدود یک قرن، نشر و نگارش فرموده های نبوی ممنوع شد و در ربع قرن نخست حتی بیان حدیث، جرم شناخته می شد. به این ترتیب، احادیث تنها در سینه های افراد یافت می شد و چون فردی می مرد آنچه حدیث می دانست با خود به گور می برد. در زمانی که سخنگویان برجسته پیرو آیین نبوی از بیان گفتارهای پیامبر خود محروم و ممنوع بودند، کسانی مانند تمیم داری راهب مسیحی و کعب الاحبار یهودی (648) اجازه داشتند که از حکایت ها و عقاید آیین تحریف شده خود، حدیث و ماجرا نقل کنند. تمیم در زمان حکمرانی عمر به پیشنهاد خلیفه، قبل از خطبه نماز جمعه بر فراز منبر برای مردم سخنرانی می کرد. در عصر عثمان این سخنرانی دو روز در هفته شد. (649) از آن جا که این افراد از پیامبر چیزی نشنیده بودند، اخباری که در نکوهش بنی امیه بیان شده بود، نمی دانستند و اگر چیزی در این باره می شنیدند، نمی گفتند و به جای آن، برای مردم حکایت ها و عقاید تحریف شده تورات و انجیل را در شرح قرآن بیان می کردند.

بدین ترتیب پس از مدتی، انبوهی از عقاید باطل در بین مسلمانان رواج یافت و تفسیر صحیح آیات قرآن، تحریف یا پنهان گشت و بعدها مسلمانان که به اهمیت تدوین حدیث پیامبر ﷺ پی بردند و ممنوعیت ها بر طرف شد،

بسیاری از افکار و عقاید بنی اسرائیلی در کتاب ها با حدیث و سنت نبوی در آمیخته شده بود و گاه تشخیص آنها به دشواری ممکن می شد و همین امر انحرافات عمیقی در میان مسلمانان پدید آورد.

دوره حدیث سازی

همزمان با ممنوعیت بیان و نگارش حدیث، گروهی در بیان حدیث معاف بودند. ابوهریره از کسانی است که در حدیث سازی ممتاز است. وی در دوره ای که از سوی عمر بن خطاب در بحرین استاندار بود، اجازه داشت به بیان حدیث پردازد. قسمتی از احادیثی که از ابوهریره در آثار کنونی یافت می شود، محصول گفتارهای آن ایام و بخشی ساخته افراد بعد از اوست که سلسله سند حدیث را به وی نسبت می دهند.⁽⁶⁵⁰⁾ در میان احادیث بر جای مانده از آن دوره ها، احادیث زیر به چشم می خورد:

ابوهریره می گوید: رسول خدا می فرمود: جبرئیل پیش من آمد و دست مرا گرفت و در بهشت را که امت من از آن وارد بهشت می شوند، نشانم داد. ابوبکر گفت: دوست داشتم در خدمت تو می بودم و می دیدم و به بهشت نظر می افکند. رسول خدا فرمود: ای ابوبکر، تو اولین فرد امت من هستی که وارد بهشت خواهی شد.⁽⁶⁵¹⁾ نیز وی می گوید:

رسول خدا فرمود: در آسمان دنیا هشتاد هزار فرشته برای دوست داران ابوبکر و عمر آمرزش می خواهند و در آسمان دوم، هشتاد هزار فرشته دشمنان این دو را لعنت می کنند.⁽⁶⁵²⁾ عایشه گفته است: رسول خدا می فرمود: نخستین فرد از این امت که نامه عملش رابه دستش می دهند ابوبکر است. همه مردم بازخواست می شوند، غیر از ابوبکر.⁽⁶⁵³⁾ ابوسعید خدری می گوید: رسول خدا فرموده است: برای من دو وزیر از اهل آسمان است: جبرئیل و میکائیل.

دو وزیر هم از اهل زمین که ابوبکر و عمر هستند. ⁽⁶⁵⁴⁾ گاه نقل کننده آن احادیث را علی بن ابی طالب رضی الله عنه یا یکی از شیعیان آن حضرت نام می برند. از آن نمونه، نویری می نویسد: علی ابن ابی طالب می گوید: پیامبر به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر، خداوند ثواب هر کسی را که از هنگام آفرینش آدم تا قیامت، به من ایمان آورده است به من عطا خواهد فرمود و خداوند به تو ثواب کسانی را که از هنگام بعثت من تا روز قیامت، به من گرویده و می گردند عطا خواهد فرمود. نویری نمی نویسد که علت عطای این ثواب ها به ابوبکر چیست.

از عمار یاسر نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هم اکنون جبرئیل پیش من آمد، به او گفتم برخی از فضایل عمر بن خطاب در آسمان را برای من بگو. گفت: اگر به اندازه مدت زندگی نوح، که نهصد و پنجاه سال است، فضایل عمر را بیان کنم پایان نمی پذیرد و عمر یکی از حسنات ابوبکر است. ⁽⁶⁵⁵⁾ از ابن عباس نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت کسی از پایین عرش ندا می دهد: اصحاب محمد را بیاورید! ابوبکر، عمر و عثمان را می آورند. به ابوبکر گفته می شود بر در بهشت بایست و با توسل به رحمت خدا هر کس را می خواهی وارد بهشت کن و با علم الهی هر کس را که می خواهی واگذار. ⁽⁶⁵⁶⁾ جای بسی شگفتی است که در عصر معاویه برای توجیه سیاست ممنوعیت بیان و نگارش حدیث، صدها حدیث جعل می شود که پیامبر فرموده است: از من چیزی ننویسید. هر که از من غیر از قرآن چیزی نوشته باشد آن را از بین ببرید. ⁽⁶⁵⁷⁾ و از طرفی در همان دوره هزاران حدیث در مدح خلفا، انتشار می یابد و کسی هم از بیان و نگارش آنها جلوگیری نمی کند.

هدف ها و انگیزه ها

برای سیاستگذاران آن عصر، بیان و نگارش گفتارهای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه مشکلی می آفرید؟ انتشار کدام نمونه احادیث بود که سبب شد بیان و نگارش هر نوع حدیثی ممنوع گردد؟ چگونه بعضی افراد یا برخی احادیث از اجرای آن سیاست معاف شدند؟

با مطالعه نام افرادی که در بیان و جعل حدیث آزاد بودند و نیز شناخت احادیثی که به طور اکید از بیان و انتشار آن جلوگیری می شد، به آسانی می توان به هدف و انگیزه آن سیاست پی برد. در تقسیم بندی احادیث، موضوعات برخی از آنها در عصر خلفا از حساسیت برخوردار بود و هر حکمرانی که می خواست به شیوه خلفا رفتار کند چاره ای جز جلوگیری از بیان و انتشار آن نمونه احادیث نداشت. پیشگیری از نشر آن دسته روایات، بدون جلوگیری از انتشار همه انواع احادیث، حساسیت مردم را بیشتر بر می انگیزد و مشکل حکومتیان را دو چندان می کرد.

با توجه به دلایل و شواهد انبوه تاریخی، احادیث مورد نظر که به موجب آن سیاست، نمی بایست انتشار می یافت از این نمونه بوده است:

1. احادیثی که افشاگر ماهیت دشمنان اسلام و منافقان بود، مانند آن چه در نکوهش بنی امیه بیان گردیده است.

2. احادیثی که بیانگر فضایل علی عَلِيٍّ، اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برخی صحابیان ممتاز است.

3. آن چه پیرامون مسایل سیاسی، جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شیوه صحیح اداره حکومت و ویژگی های زمامدار است.

4. احادیثی که در شرح و تفسیر آیات است.

5. آن چه گویای سنت رسول الله ﷺ و بیانگر حکمی از احکام اجتماعی است.

احادیث افشاگر

با وجود ممنوعیت بیان و نگارش حدیث، همچنان در بیشتر کتابهای سنی و شیعه گفتارهایی از رسول گرامی ﷺ باقی است که دودمان بنی امیه یا برخی منافقان و دشمنان اسلام را نکوهش یا لعنت کرده است.

احمد بن حنبل در کتاب مسند، از گفتار رسول خدا ﷺ چنین نقل می کند که آن حضرت فرمود: خدایا این دو معاویه و عمرو بن عاص را در فتنه انداز و در آتش سرنگون کن. ⁽⁶⁵⁸⁾ نیز فرمود: این دو هرگز بر خیر و صلاح با هم اجتماع نمی کنند. ⁽⁶⁵⁹⁾ و جز برای حيله با هم اجتماع نمی نمایند. ⁽⁶⁶⁰⁾ طبری، ابن ابی الحدید و ابن جوزی می نویسند: معاویه از کسانی است که رسول خدا ﷺ او و پدر و پسرش را لعنت کرده است. ⁽⁶⁶¹⁾ و به نقل منابع سنی و شیعه رسول خدا ﷺ فرموده است: هنگامی که معاویه را بر فراز منبر من دیدید او را بکشید. ⁽⁶⁶²⁾ این اخبار در حالی در میان مردم انتشار می یافت که معاویه بزرگ ترین کارگزار خلیفه دوم در یکی از مهم ترین سرزمین های تحت نفوذ حکومت مرکزی وی بود و بسیاری از کارگزاران خلیفه از بنی امیه بودند. معاویه و دودمان او تا ده ها سال علی بن ابی طالب علیه السلام، داماد پیامبر ﷺ و پسر عموی او را بر فراز منبرها لعن و ناسزا می گفتند و در انجام این کار برای گماشتگان خود بخشنامه رسمی صادر میکردند. به گفته عبدالحمید مدائنی، ابوهریره، مغیره بن شعبه و عمر و عاص از مزدوران معاویه برای جعل حدیث بر ضد علی علیه السلام بودند. ⁽⁶⁶³⁾ از سوی دیگر به اعتقاد عمر بن خطاب، برای عهده داری مناصب حکومتی، دانش سیاسی کافی است و چندان نیازی به پرهیزگاری و

خوش سابقگی نیست. ⁽⁶⁶⁴⁾ بنابراین، خلیفه چگونه می تواند با وجود انبوه روایات نکوهش گر بنی امیه، از وجود مردان سیاستمدار آنها بهره نبرد و مناصب اجتماعی و سیاسی را به کسانی بسپرد که هر دم بیم آن می رود که پرچم مخالفت با خلیفه برافرازند!

گذشته از این امر، هیچ تردید نیست که آنها این دسته از روایات را عامل رواج اختلاف میان قبایل و اجتماع مسلمانان می دانستند و هرگز عمل به مفاد آن را بر خود لازم نمی دیدند. بنابراین، نقل و نگارش روایتی که هیچ کس وظیفه ندارد به مفاد آن عمل کند، چه فایده دارد؟! به پندار آنها همان بهتر که بیان و نگارش این دسته روایات ممنوع باشد، تا هم از تفرقه مسلمانان جلوگیری شود و هم از وجود افراد در مناصب حکومتی استفاده گردد. افزون بر اینها، با وجود چنین روایات، بهانه ای به دست مخالفان حکومت داده نشود.

شک نیست که اگر مسلمانان می خواستند به فرموده های رسول اعظم ﷺ نکوهش بنی امیه توجه کنند، خلفا حتی به مدت یک ماه نمی توانستند کسی از آنان را به استانداری منطقه ای نصب کنند. حال آن که معاویه تا پایان حکومت عثمان حدود 22 سال فرمانروای صاحب اختیار شام بود. پس از آن نیز 25 سال دیگر در همان جا فرمانروایی کرد و چون در آغاز خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه از سوی ایشان عزل شد به نافرمانی و جنگ افروزی رو آورد.

احادیث منزلت

بسیار افزون بر آن چه بر شمردیم، در فرموده های رسول گرامی اسلام ﷺ گفتارهایی پیرامون فضیلت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فرزندان او و دیگر اعضای خاندان نبوی یا صحابیان ممتاز وجود دارد که اینک انبوهی از آن در کتابهای شیعه و سنی یافت می شود. از آن نمونه این که: **حب علی ایمان و**

بغضه نفاق⁽⁶⁶⁵⁾ دوستی علی گواه ایمان است و دشمنی او نشانه نفاق. **علی منی و انا من علی⁽⁶⁶⁶⁾ علی از من است و من از علی هستم. کذب من زعم انه یحبنی و یبغض هذا⁽⁶⁶⁷⁾ آن که بدون محبت علی مدعی دوستی من شود در غگوست. **علی مع الحق والحق مع علی⁽⁶⁶⁸⁾ علی پیوسته با حق است و حق با علی.****

بسیار آشکار است که با انتشار این نمونه روایات در میان مسلمانان، حکمرانی فرد مخالف علی بن ابی طالب علیه السلام چندان بدون دشواری نیست. اگر این احادیث، گسترش بیابد خلیفه در پاسخ اعتراض مردم که چرا علی علیه السلام خانه نشین شده است، چه خواهد گفت؟ از این رو، چاره ای جز آن نیست که از انتشار این روایات و نگارش آن جلوگیری شود. شاید به سبب در نظر گرفتن همین امر است که در برهه ای از عصر امویان نه تنها جانبداری از علی علیه السلام جرم بود، بلکه هیچ مسلمانی نمی توانست فرزندش را علی بنامد.

یک محقق برجسته اهل سنت می نویسد:

در دوران بنی امیه، اظهار فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام سخت ممنوع بود. حتی اگر کسی می خواست از علی حدیثی در مورد احکام دین نقل کند، جرات نمی کرد آشکارا از او نام ببرد و بگوید علی به من چنین گفته است بلکه می گفت: **روی عن ابی زینب انه قال کذا و کذا** از پدر زینب نقل شده است که چنین می گفت. این محقق سپس گفته نقل کننده این خبر را چنین می نگارد: اگر عنایت خدا نمی بود مناقب و آثار علی علیه السلام در اثر شکنجه، حبس، تبعید و سخت گیری طاقت فرسای خلفای بنی امیه، از یاد و زبان مردم، به کلی زایل می گشت و نام علی چنان فراموش می شد که گویا خداوند چنین شخصی را نیافریده است.⁽⁶⁶⁹⁾

جداسازی قرآن از شرح و تفسیر پیامبر ﷺ

در روزگار نبوی هر آیه که بر رسول الله ﷺ نازل می شد، شرح و تفسیر آن از سوی حضرت بیان می گردید و کسانی نیز به نگاشتن آن می پرداختند. این شرح نویسی اغلب در حاشیه با نزدیک آیه صورت می گرفت و مسلمانان در مسجد گرد هم می نشستند و تا شرح هر ده آیه را فرا نمی گرفتند، رسول خدا ﷺ به ده آیه دیگر نمی پراخت. (670) آن توضیحات که در بردارنده معنای لغات و شان نزول آیه و احکام و تفسیر آیات بود همه بر گرفته از جانب خدای متعال و به بیان رسول اکرم ﷺ بود و بر چرم، تخته، استخوان کتف گوسفند و ابزار دیگر نوشته می شد و مصحف نام می گرفت.

در آن دوره، نگارش آیات، بدون شرح و تفسیر، متداول نبود و هر کس خود می دانست که چه قسمت از نگاشته وی قرآن است و چه بخشی شرح و تفسیر. پس از پیامبر ﷺ نگاشتن آیات بدین صورت ممنوع شد و در دوره حکمرانی عمر بن خطاب این ممنوعیت شدت گرفت و عذر خلیفه آن بود که می ترسید قرآن با غیر آن چنان در آمیز که در آینده تمایز آنها از یکدیگر ممکن نباشد. امروزه در هزاران کتاب لغت و تفسیر - از نسخه های چاپی و خطی - آیات قرآن با ترجمه و شرح و تفسیر، نگاشته شده است و در شناخت حتی یک حرف آن میان آیه و غیر آیه اشتباهی رخ نمی دهد. در آن دوره ها این سهولت شناخت وجود نداشته ولی باید اعتراف کرد که دستیابی به آن نیز ناممکن نبوده است.

آن توضیحات و تفسیرها در هر حال، گفتار رسول اکرم ﷺ بود که از جانب وحی بدانها پی می برد. بنابراین به همان دلیل که حفظ اصل قرآن لازم بود، حفظ شرح و تفسیر آن نیز بر مسلمانان و پیشوای آنان واجب بود، و شاید

از یک نظر، حفظ آن شرح و تفسیرها اهمیت بیشتر داشت. زیرا دشمنان از وجود آیات بدون شرح و تفسیر بهتر می توانستند توده ها را با تاویل و توجیحات نامناسب خام سازند و به پیروی خود وادارند. افزون بر این، خداوند خود حفظ آیات قرآن را تضمین کرده است، اما نسبت به شرح و تفسیر آن که از سوی پیامبرش بیان می شود، چنین تضمینی نسپرده است و این وظیفه مسلمانان است که برای بهره جویی خود از آیات قرآن و نیز در امان ماندن از تحریف معنوی قرآن و گمراهی، شرح و تفسیرهای نبوی را حفظ کنند و این امر جز با بیان و نوشتن آنها ممکن نیست. بنابراین، عذر در هم آمیزی آیات و شرح و تفسیر آن، عذری پذیرفته نیست و باید دلیل آن ممنوعیت را در چیز دیگر جستجو کرد.

زمانی که فرضیه کافی بودن قرآن برای راهنمایی امت **حسبنا کتاب اللهمطح** گردید منظور از قرآن، پیام های جبرئیل - بدون توضیح و شرح - بود. کاش پس از دور نگاه داشتن خاندان نبوی از عهده داری پیشوایی مسلمانان، دست کم همان مصحف ها که در بردارنده شرح و تفسیر آیات بود به آتش کشیده نمی شد و مسلمانان به بیان و نگارش آن مجازات نمی شدند.

در آن توضیحات، شان نزول هر آیه نگاشته شده و از آن نمونه در بیان آیه **ان شائک هو الاثر** نوشته بودند که این آیه در شان پدر عمر و عاص نازل گشته است. و منظور از فاسق در **ان جائکم فاسق بنباولیدین عقبه** (671) است و درخت لعنت شده در قرآن **و الشجرة الملعونة فی القرآن** (672) دودمان بنی امیه اند.

آیاتی دیگر نیز بود که در نکوهش قریش، منافقان و مسلمانان سست ایمان نازل شده بود. اینان در روزگار خلفا اغلب در دستگاه خلافت دارای مقام بودند

و با وجود آن آیات هرگز ممکن نبود مردم بدان کمترین توجهی کنند تا چه رسد به آن که دارای مقامات عالی حکومتی شوند.

در توضیح آیات **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک**.⁽⁶⁷³⁾ **انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا...**⁽⁶⁷⁴⁾ **کونوا مع الصادقین**⁽⁶⁷⁵⁾ سوره دهر و مانند آن، در مصاحف نکاتی یادداشت شده بود که آشکارا بیانگر فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان نبوی بود و با توجه به مفاد آنها، پیروی از غیر آنان بر مسلمانان روا نبود.⁽⁶⁷⁶⁾ دومین زمامدار مسلمانان، در آغاز خلافتش دستور داد که از این پس قرآن باید بدون شرح نوشته شود. سپس قرآنی با چنین ویژگی را نزد دخترش حفصه به امانت سپرد تا در فرصت مناسب، نمونه آن به همه مناطق فرستاده شود و تنها همان، مورد پیروی قرار گیرد. او به کاگزارانش نیز ابلاغ کرد که مردم را به قرآن مشغول دارند و از حدیث دور سازند.

این دستور به تدریج جلوه آیین نامه دولتی یافت و افراد به ترک پیروی آن باخواست و مجازات می شدند و مسلمانان مصاحف خود را از بین می بردند یا از ترس ماموران حکومت، آن را پنهان می کردند و در مجالس از شرح و تفسیر آیات کمترین سخنی به میان نمی آوردند. مفسران سنی می نویسند: صبیغ بن عسل تمیمی، از اشراف بنی تمیم و شیخ قبیله، به فهم قرآن علاقه وافر داشت و به همین سبب پیوسته به شهرها سفر می کرد تا شاید کسی از صحابیان را بیابد و از معانی آیات از او پرسش کند. زمانی عمر و بن عاص به عمر بن خطاب نوشت که در اینجا فردی هست که از تفسیر قرآن بسیار می پرسد. خلیفه نوشت: بی درنگ او را روانه مدینه کنید.

زمانی که او به مدینه رسید، چون نمی دانست به چه سبب به آن جا فرا خوانده شده است از جناب خلیفه معنای آیه **و الذاریات ذروا**⁽⁶⁷⁷⁾ را پرسید!

خلیفه برافروخته گردید و با خوشه خرما⁽⁶⁷⁸⁾ صد ضربه به سرش زد. مرد گفت: ای امیر المومنین! آن چه در سرم بود بیرون رفت. زمانی که او از زمین بلند شد تا به زندان رود از پیراهنش خون می چکید. پس از بهبودی بار دیگر او را نزد خلیفه بردند و او صد ضربه به وی زد که در کمرش شیارهایی بر جای ماند و دوباره به زندان افتاد و در مرتبه سوم به خلیفه التماس کرد که اگر می خواهی مرا بکشی، بکش و از این شیوه شکنجه رهایم ساز. خلیفه او را به بصره تبعید کرد و به استاندار بصره ابوموسی اشعری نوشت: از این فرد در بصره سخت مراقبت کن. نه کسی با وی رفت و آمد کند، نه سخن گوید.

وی مدت زمانی هر جا می رفت کسی با او سخن نمی گفت، تا این که از این وضع رقت بار به تنگ آمد و از ابوموسی تقاضا کرد تا نزد خلیفه شفاعتش کند. ابوموسی نیز شرح درماندگی و توبه او را به خلیفه اطلاع داد و سرانجام وی از مرگ تدریجی رهید.⁽⁶⁷⁹⁾ بدین سان مسلمانان معنات و شرح و تفسیر آیات را فراموش کردند و جز روخوانی کلمات و توجه به اعراب آن، بهره ای از قرآن نبردند. بسیاری از احکام و شان نزول آیات و حتی جزئیات رویدادها در هاله ابهام ماند و مسلمانان بی آن که بدانند یا بتوانند پرسند که منظور هر آیه چیست، به خواندن قرآن می پرداختند و چون افراد رفته رفته با احکام و معانی آیات بیگانه شدند صدای اعتراض از کسی بر نمی خاست و حکومتیان به مشکلی بر نمی خوردند. بارها رخ می داد که مسلمانی از دیاری دور به مدینه آید و پرسشی از معنای آیه از خلیفه کند و او در جواب درمانده شود و سرانجام بگوید آن چه از قرآن می دانید عمل کنید. حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید.⁽⁶⁸⁰⁾ مفهوم این گفته آن بود که آن چه از قرآن فرا نگرفته اید، نه عمل بدان لازم است و نه پرسش از آن.

خویشاوندان جدید پیامبر ﷺ

در پی سیاست جلوگیری از بیان و نگارش حدیث رسول الله ﷺ و توسعه کشور گشایی ها در عصر خلیفه دوم، حکومت مرکزی خود را ناچار از ترویج فرضیه دیگری دید که اینک به تشریح آن می پردازیم.

همزمان با رو آوری لشکریان اسلام به سرزمین های همسایه، اشتیاق مردمان مناطق فتح شده به شناخت اسلام و تاریخ آن، روز به روز افزون می شد. در این زمان از اسلام جز تلاوت قرآن و بخشی از سنت رسول اکرم ﷺ که ترویج آن برای حکومت مشکلی نمی آفرید، چیزی باقی نمانده بود و تازه مسلمانان نیز که با اصل اسلام و انبوه گفتارهای پیامبر آشنایی نداشتند تاکید بر شناخت بیشتر دین نمی نمودند و به همان اندک که می شنیدند، خرسند می شدند و بدان بسنده می کردند. آن چه خواهان شناسایی بیشتر آن بودند شیوه زندگانی پیامبر اسلام ﷺ بازماندگان و افراد خانواده او، عوامل پیشرفت زود هنگام اسلام، یاران صمیمی حضرت و دشمنان سرسخت وی بود.

آنان در قرآن می خواندند که رسول گرامی اسلام ﷺ مزد رسالت خویش را دوستداری خاندانش معرفی کرده است. **قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودة فی القربی** (681) نیز شنیده بودند که در رویداد مباحله، به سبب حضور تنی چند از خانواده آن حضرت برای مراسم نفرین، مسیحیان از تصمیم خود باز گشتند. برای مردم شناسایی این چند تن بسیار اهمیت داشت. دوست داشتند پیشگامان یاری دهنده پیامبر ﷺ حمزه و ابوطالب و نخستین مرد و زن ایمان آورنده به او علی رضی الله عنه و خدیجه را بشناسند و در صورت امکان با ایشان ملاقات کنند. نیز می خواستند بدانند آیا رسول اکرم ﷺ فرزند یا نوادگانی از خود به جای نگذاشته است.

حکومتیان برای این پرسش‌ها پاسخی نداشتند. زیرا هر پاسخ، ادامه حکومت آنان، بلکه مشروعیت آن را دچار تزلزل می‌کرد چه آن که در پاسخ هر پرسش، سخن از مردی به میان می‌آمد که ادعا می‌کرد حق خلافت از وی ستانده شده است و او کسی نبود جز داماد پیامبر ﷺ پسر عموی او، علی بن ابی طالب علیه السلام. از همین زمان بود که دو طرح به اجرا درآمد:

1. معرفی عباس و خاندان او به عنوان نزدیک‌ترین خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زمانی که روانیست از علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و فرزندان ایشان علیهم السلام سخن به میان آید به ناچار باید فرد دیگری نزدیک‌ترین خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شود. بهترین فرد عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. وی مردی سرشناس، میانه رو و آرام بود. دومین زمامدار، برای توسعه روابط خود با وی و تقویت خانواده او در مقابل بنی هاشم، حقوق ماهانه وی را از همه شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و احد بیشتر قرار داد و در هر ماه هفت یا دوازده هزار مثقال نقره به او می‌داد. ⁽⁶⁸²⁾ حال آن که عباس نه تنها در جنگ بدر، احد، خندق، خیبر و تبوک حضور نداشت، در بدر در لشکر شرک بود که اسیر مسلمانان شد.

زمانی که در سال 18 هجری در مدینه خشکسالی شد، خلیفه دوم عباس را روانه انجام نماز باران کرد تا شفیع درگاه الهی برای فرو فرستادن باران شود. ⁽⁶⁸³⁾ نیز ایشان همواره سعی می‌کرد عبدالله فرزند عباس را در همه جا با خود همراه ببرد. ⁽⁶⁸⁴⁾ زمانی نیز به عبدالله پیشنهاد کرد فرماندار حمص شود، به شرط آن که از موقعیت خود برای خلافت علی پس از خلیفه استفاده نکند. ⁽⁶⁸⁵⁾

2. برجسته سازی شخصیت دیگران

در روزگاری که نام بردن علی علیه السلام، خدیجه علیها السلام، فاطمه علیها السلام و فرزندان آنها دشوار بود، بر شخصیت ام المومنین عایشه افزوده می‌گردید و زنان پیامبر و دو

پدر زن سر شناس او ابوبکر و عمر بازماندگان رسول خدا ﷺ و سنت شناسان امت معرفی می شدند. زمانی که مردم در شناخت سنت نبوی یا ویژگی های رسول الله ﷺ دچار تردید می شدند به جای پرسش از علی علیه السلام، به سوی عایشه می شتافتند و او آن چه می گفت - درست یا نادرست - می پذیرفتند.

استانداران و فرماندهان

یکی از امتیازات حکمرانی ابوبکر آن است که در دوره زمامداری وی از بنی امیه کمتر کسی به استانداری با فرماندهی نظامی برگزیده شده است. در حکمرانی عمر بن خطاب دستگاه حکومت بیشتر به دست امویان اداره می شد و در ایام عثمان بن عفان تنها بنی امیه بودند که بر همه چیز تسلط داشتند. اما در دوره هر سه زمامدار، هیچ یک از بنی هاشم به کاری گماشته نشد، ⁽⁶⁸⁶⁾ جز آن که گفته می شود عمر در سه نوبت علی علیه السلام را به جای خود در مدینه به نمایندگی منصوب کرد و خود به سفر رفت:

1. در وقتی که به بیت المقدس رفت. ⁽⁶⁸⁷⁾ 2. برای آماده سازی سپاهیان در نبرد قادسیه و جسر. ⁽⁶⁸⁸⁾ 3. در هنگام عزیمت به شام. ⁽⁶⁸⁹⁾ سلمان فارسی مدت زمان کوتاهی با صلاحدید امام علی علیه السلام، از سوی خلیفه دوم استاندار مداین گردید ⁽⁶⁹⁰⁾ و عمار استاندار کوفه. ⁽⁶⁹¹⁾ براء بن عازب یار نزدیک امام علی به فرماندهی لشکری برگزیده شد که قزوین را فتح کرد و با مردم آن قرارداد صلح بست. ⁽⁶⁹²⁾ زمانی نیز عثمان بن حنیف مسئول جمع آوری مالیات کوفه گردید. ⁽⁶⁹³⁾ جز اینها استانداران و فرماندهان خلیفه دوم اینان هستند: شام: معاویه، ⁽⁶⁹⁴⁾ مصر: عمر بن عاص، بحرین: مغیره بن شعبه و ابوهیره دویسی، بصره: ابوموسی اشعری و مغیره بن شعبه، کوفه: سعد بن ابی وقاص و ⁽⁶⁹⁵⁾ مغیره بن شعبه

مطالعه شرح زندگی هر یک از اینان به نگاشته ای ویژه نیازمند است و ما از میان آنان فقط شرح کوتاهی از زندگی مغیره بن شعبه ارائه می کنیم. بیشتر باید در توجیه انتخاب این افراد دانست که به اعتقاد خلیفه، در اعطای مسئولیت به افراد باید به توانایی آنان در اداره امور نگرست، نه تعهد و دینداری ایشان. بنابراین، رواست که معاویه استاندار شام و عمر بن عاص استاندار مصر شود. حال آن که معاویه از کسانی است که سوگند یادکرد نام پیامبر ﷺ را از صفحه روزگار محو کند. ⁽⁶⁹⁶⁾ وی تا دم مرگ شراب می نوشید. ⁽⁶⁹⁷⁾ عمرو بن عاص نیز پیش از اسلام آوردنش با هفتاد بیت شعر رسول خدا ﷺ را بدگویی کرده و مورد لعن آن حضرت قرار گرفته بود. ابوهزیره نیز در میان صحابیان به دروغگویی و تدلیس شهرت داشت.

⁽⁶⁹⁸⁾ مغیره بن شعبه: او از اهل طائف و از قبیله ثقیف است. در دوره جاهلی در طائف به کار بافندگی اشتغال داشت و با زبان فارسی نیز می دانست سخن گوید. ⁽⁶⁹⁹⁾ و چون در نویسندگی مهارت داشت رسول گرامی ﷺ وی را برای انجام امور نگارشی به کار می رفت. در فراست، تدبیر و دور اندیشی، از بزرگ ترین سیاست مداران جهان عرب، و در اخلاق و دینداری در پایین ترین مرتبه انسانی شناخته شده است.

عبدالحمید مدائنی در باره اش می گوید: وی بیشتر ایام را به شهوترانی و انجام پلیدی سپری کرد و در برابر خواهش نفس، تسلیم محض بود. ⁽⁷⁰⁰⁾ نیز امام حسن مجتبی علیه السلام به وی فرموده است: ای مغیره، رسول خدا ﷺ می دانست که تو مردی زنا پیشه ای! ⁽⁷⁰¹⁾ ماجرای اسلام آوردن او بدین قرار است که در سال پنجم هجری وی سیزده تن از همراهان خود را بین طائف و اسکندریه با حيله نا جوانمردانه کشت و اموالشان را ربود و به مدینه گریخت و در آنجا برای

حفظ جان خود تظاهر به اسلام کرد. ⁽⁷⁰²⁾ وی نخستین کسی است که عمر بن خطاب را امیر المؤمنین خواند و با این لقب بر او سلام داد. ⁽⁷⁰³⁾ عمر او را استاندار بحرین کرد و چون مردم از او رنج بسیار دیدند به خلیفه شکایت بردند ⁽⁷⁰⁴⁾ و او به جایش ابوهیره را روانه آن دیار کرد. سال 17 ق.

پس از بحرین، استاندار مصر گردید و در آنجا کار وی به رسوایی کشید و به جرم انجام کار زشت، به مدینه فراخوانده شد. ⁽⁷⁰⁵⁾ اما در آنجا خلیفه به ترفندی او را از اثبات جرم و مجازات رها نید. ⁽⁷⁰⁶⁾ در زمان معاویه نیز دیگر بار به استانداری کوفه گماشته شد و تا سال 50 هجری در همان منصب بود که در گذشت. گویند وی سیصد یا هزار زن داشته است. ⁽⁷⁰⁷⁾

بازخواست و دلجویی کارگزاران

مؤلف کتاب العقد الفرید می نویسد: عمر بن خطاب هر چند گاه، کارگزاران ثروت اندوزیش را به مدینه فرا می خواند و از ایشان نسبت به اموالشان بازخواست می کرد و آن گاه نیمی از آن را باز می ستاند و نمی را به آنها باز می گرداند و آنان را همچنان بر مقام خود می گمارد. ⁽⁷⁰⁸⁾ علی بن ابی طالب علیه السلام این شیوه را ناپسند می دانست و به خلیفه می گفت: اگر اینان را خلافاکار و دزد می پنداری چگونه نیمی از اموالی که با خلافاکاری به چنگ آورده اند را به آنها پس می دهی و سپس بر مسئولیت و کار سابق خویش باز می گردانی! روزی یکی از همان بازخواست شدگان به خلیفه گفت: اگر این اموال از خداست چرا همه را از من نمی گیری! و اگر متعلق به من است چرا نیمی از آن را از من می ستانی؟! ⁽⁷⁰⁹⁾

آغاز کشور گشایی

الف) فتوحات در روزگار خلیفه اول

در اواخر سال دوازدهم هجری که نبرد با مخالفان و مردتدان تا حدودی پایان پذیرفته بود، راه برای گشودن سرزمین های همسایه هموار گردید. شام و عراق نخستین مناطقی بودند که ابوبکر بد آنها لشکر کشید. این لشکرکشی ها افزون بر این که حوزه حکومتی ابوبکر را گسترش می داد، اعراب را نیز به کاری غنیمت آور، مشغول می ساخت.

اعزام سپاهیان، به جانب شام در سال 12 ق. و به سوی عراق در سال 13 ق. آغاز گردید. روآوری به ایران نیز پس از فتح عراق صورت گرفته و پیروزی آن در عصر خلیفه دوم نصیب مسلمانان گشته است. فتح شام: ابوبکر برای عزیمت لشکریان به شام، نخست خالد بن سعید بن عاص را فرمانده سپاه ساخت، اما از آن جا که او از هواداران علی بن ابی طالب علیه السلام بود با اصرار عمر بن خطاب، از این سمت برکنار گردید و ابوبکر به جای وی ابو عبیده جراح را امیر سپاه گردانید و یزید بن ابی سفیان ⁽⁷¹⁰⁾ را جانشین او قرار داد. این دو فرمانده و نیز عمرو بن عاص به جانب حمص، شام و فلسطین حرکت کردند. با شدت گرفتن نبرد رومیان و مسلمانان، عمرو بن عاص از هجوم کار ساز به سوی فلسطین و فتح آن جا به جانب سپاه ابو عبیده و یزید شتافت و جنگ میان سپاه مسلمانان و لشکریان هرقل هراکلیوس، امپراتور روم شرقی سه ماه در آستانه سال 13 ق. به طول انجامید و هر بار سپاه هرقل متحمل شکست می شد، اما تکلیف نبرد معلوم نمی گشت. در همین زمان بود که ابوبکر، خالد بن ولید را برای کمک از عراق روانه شام کرد و او را فرمانده کل سپاه قرار داد.

با رسیدن قشون خالد، رومیان شکست خوردند و در همین روزها بود که خبر وفات خلیفه به سپاهیان خالد رسید. عمر بن خطاب ضمن خبر دادن مرگ ابوبکر، خالد را از فرماندهی برکنار و ابو عبیده جراح را به طور موقت به جای

او نصب کرد. ⁽⁷¹¹⁾ گویند: در فتح شام جمعی از یاران و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام حضور داشتند. در زمره آنان نام عبدالله بن مسعود، مقداد بن اسود، زبیر بن عوام، هاشم مرقال و فضل بن عباس، دیده می شود. گرچه ابو عبیده به جای خالد بن ولید به فرماندهی منصوب شد، استانداری شام در دست یزید بن ابی سفیان قرار داشت. سیاست اعطای استانداری به فرزند ابوسفیان، تا حدود زیادی بنی امیه و بزرگ آنان ابوسفیان را آرام می ساخت. چنان که نوشته اند: حکم استانداری یزید برادر معاویه در حقیقن حق سکوتی بود که به ابوسفان پرداخته می شد. به همین سبب ابوسفیان پس از این حکم دست از مخالفت با حکومت ابوبکر برداشت. ⁽⁷¹²⁾ فتح عراق: عراق در گذشته با سرزمین کنونی تفاوت داشته است و ایران بزرگ آن روزگار شامل بخشی از نواحی عراق کنونی نیز می شد. بنابراین عراق در آن عصر به نواحی مرزهای غربی امپراتوری ایران گفته می شد.

لشکرکشی به عراق در آغاز سال 13 ق. در ماه محرم و به فرماندهی خالد بن ولید صورت گرفت. ⁽⁷¹³⁾ خالد نخست به شهر حیره ⁽⁷¹⁴⁾ حمله برد و حاکم شهر با پرداخت نود هزار درهم، با خالد از در آشتی در آمد و شهر تسخیر مسلمانان شد. با سقوط این شهر، بازماندگان لخمی که دست نشانده ایران بودند بر انداخته شدند. خالد پس از آن به شهر انبار حمله برد و آن جا را نیز فتح کرد.

گفته می شود که انگیزه ابوبکر در تصاحب عراق، روانه ساختن سپاه به سوی ایران بود زیرا مثنی بن حارثه شیبانی رئیس قبیله بکر بن وائل که در عراق می زیست به خلیفه خبر داده بود که وضع این ناحیه از عراق برای هجوم به ایران مساعد است. مثنی پیش از فرمان ابوبکر بارها به مرزهای غربی ایران یورش

برده و به غارت پرداخته بود و در صورتی که سپاهی هم از مدینه به کمک وی نمی آمد، خود برای حمله به ایران آماده بود.

حمله لشکریان ابوبکر به عراق به فرماندهی خالد بن ولید و معاونت مثنی بن حارثه حدود یک سال به طول انجامید و سرانجام با بازگشت خالد به سوی مدینه و روانه شدن به شام، فرماندهی سپاه عراق به مثنی بن حارثه واگذار شد و او از حیره به بابل⁽⁷¹⁵⁾ پیش راند.

ب) فتوحات در روزگار خلیفه دوم

دامنه کشور گشایی در عصر خلیفه دوم گسترش یافت. همه نواحی شام، فلسطین، منطقه لبنان کنونی، ارمنستان، بخش وسیعی از ایران، بیت المقدس، اسکندریه، مصر، طرابلس و اردن در این دوره فتح شده است.

به طور اختصار پیرامون فتح بعضی از این نواحی، نکاتی خواهیم نگاشت.

فتح ایران: با درگذشت ابوبکر، مثنی بن حارثه شیبانی که از سوی ابوبکر در عراق برای هجوم به سرزمین دولت ساسانی در تدارک سپاه بود، با زمامداری عمر، کار خود را دنبال کرد. هجوم به سوی ایران به فرماندهی ابو عبیده ثقفی و به جانشینی مثنی در سال 13 ق. آغاز گردید. در آن روزگار پادشاهی ایران را جوانی دلیر و کوشا به نام یزدگرد سوم به عده داشت. ابو عبیده و سپاهیان در نزدیکی کوفه کنونی از پل فرات گذشت. و با سپاه ایران به فرماندهی بهمن جادویه درگیر شد. هر چند رشادت فرمانده مسلمانان و لشکریان وی چشمگیر بود. حضور انبوه فیل ها در لشکر ایرانیان، اسبان سپاه ابو عبیده را رم داد و سپاه شکست خورد و ابو عبیده که بیباکانه بر فیل ها حمله برده بود، در زیر دست و پای فیل ها کشته شد.

مشکل دیگر مسلمانان در آن موقعیت، نبود راه بازگشت به این سوی فرات بود. زیرا یکی از مسلمانان برای برانگیختن حس دلاوری و مقاومت سپاهیان، پل را بر فرات قطع کرده بود. به هر ترتیب آنان با کوشش مثنی بن حارثه پلی دیگر ساختند و باقی مانده سپاه به این سو آمدند و از مرگ و فرو پاشی کامل سپاه رهیدند.

شکست در نبرد جسر، هر چند مسلمانان را رنجیده ساخت، پیروزی سال بعد آن را تلافی کرد. نخست مثنی بن حارثه در بویب⁽⁷¹⁶⁾ به پیروزی دست یافت و زمانی بعد سعد بن ابی وقاص در قادسیه⁽⁷¹⁷⁾ فرمانده ایرانیان در این جنگ رستم فرخ زاد و شمار لشکریانش بیش از پنج برابر سپاه عرب و تجهیزات آنها فراوان بود. او گرچه از جنگ با مسلمانان بیمناک بود، با فشار یزدگرد ناچار از تیسفون⁽⁷¹⁸⁾ به قادسیه لشکر کشید. نبرد دو سپاه چهار روز به سختی ادامه یافت و رستم فرخ زاد کشته شد و سپاه شکست خورد و درفش کاویان به دست مسلمانان افتاد. این پیروزی، در شهادت مسلمانان چندان تاثیر نهاد که آنها بی درنگ به سوی پایتخت دولت ساسانی حرکت کردند و مداین را به محاصره گرفتند. این محاصره حدود دو سال طول کشید ولی در صبحگاهی که صدای اذان به آسمان برخاست معلوم گشت که مردم ستم کشیده، دیگر نخواستند اند ستم پذیر دولت شاهنشاهی باشند. دیگر بار در نزدیکی خانقین امروزی نبردی میان مسلمانان و سپاهیان ساسانی رخ داد که به نبرد جلولا معروف است و همچون گذشته به شکست ساسانیان انجامید. آخرین مرحله جنگ که به سقوط کامل حکومت انجامید در نزدیکی نهاوند رخ داد. این درگیری هر چند سه روز بیشتر طول نکشید، تلفات بسیار داشت. زیرا یزدگرد، خود آن را فرماندهی می کرد. او که از جنگ تیسفون گریخته بود تصمیم داشت

سپاه مهاجم را به دامنه کوهستانی های غربی ایران بکشاند. در همین مدت، مسلمانان، خوزستان را تصرف کردند و از آن سو، یزدگرد نیز همه سرداران و مرزبانان را با پیغامی گرد آورد و لشکری افزون بر صد و پنجاه هزار نفر جمع کرد، اما این بار نیز شکست خورد. ⁽⁷¹⁹⁾ با این پیروزی که به فتح الفتوح مشهور شد شهرهای ایران یکی پس از دیگری بدون مقاومت مهمی به قلمرو اسلام درآمد.

فتح بیت المقدس: پس از فتح دمشق، ابو عبیده بن جراح به سوی بیت المقدس تاخت. وی مدت چهار ماه شهر ایلیا را محاصره کرد، اما مردم آن تسلیم نشدند. در اواخر، سپاه ابو عبیده دچار سختی و سرما شد و اهالی شهر نیز اظهار کردند: در صورتی که خلیفه مسلمانان خود به سرزمین آنان قدم نهد با پذیرش پرداخت جزیه، تسلیم خواهند شد.

چون بیک ابو عبیده به خلیفه رسید وی از اطرافیانش نظر خواهی کرد و تنها امام علی علیه السلام بود که فرمود: رفتن خلیفه به بیت المقدس به صلاح مسلمانان و موجب پیروزی آنان است. از همین رو خلیفه به بیت المقدس رفت و آن پیش بینی علی علیه السلام تحقق یافت. ⁽⁷²⁰⁾

در حاشیه فتوحات

در تحلیل و بررسی فتوحات دوره خلفا، تبیین اموری چند سزاوار است. از آن نمونه این که: آن کشور گشایی ها به چه انگیزه انجام می گرفت؟ هدف شرکت کنندگان آن چه بود؟ چرا علی بن ابی طالب علیه السلام، داماد دلیر پیامبر صلی الله علیه و آله، در آن نبردها شرکت نمی جست؟ پس از فتح سرزمین های تازه، چه تغییر و تحولی در آن مناطق به وجود می آمد و چه فعالیت های فرهنگی -

مذهبی صورت می گرفت؟ آیا پیش از هجوم، نخست اسلام و تعالیم آن به ساکنان آن شهرها عرضه می شد یا هجوم ها یکباره انجام می گرفت؟ به منظور روشن شدن پاسخ این پرسش ها نکاتی بیان می شود.

1. تردیدی نیست که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او در هیچ یک از این کشور گشایی ها شرکت نجسته اند و مردم نیز می دانستند که با توجه به سابقه دلاوری و شهامت آن جناب، این سیاست نه به دلیل انزوا و بی تفاوتی ایشان پیش گرفته شده است و نه به موجب ترس از مرگ. تنها علت آن بود که وی نمی خواست خود را در خدمت کسانی قرار دهد که آنان را غصب کننده حق خود می دانست. این همکاری، دور از شان او و تایید کننده سیاست خلیفه وانمود می شد و به رفتار خلیفه و سپاهیان او در این جنگ ها اعتبار و مشروعیت می بخشید. جز اینها، اطلاع ایشان از اینگونه آن کشور گشایی ها مانع از آن بود که وی بدین آسانی، در آن نبردها شرکت جوید. آن چه برای امام علی علیه السلام روا بود و از آن جلوگیری نمی کرد، شرکت یاران و پیروانش در آن نبردها بود. حضور آنان افزون بر آن که مایه دلگرمی سپاهیان بود، از رخ دادن بسیاری رفتارهای غیر اسلامی سربازان، جلوگیری می کرد.

تاریخ نویسان، جز سلمان فارسی که در حکومت خلیفه دوم، با اجازه امام علی علیه السلام عهده دار استانداری مداین گشت افراد زیر را در زمره جنگجویان نبردهای خلفا بر شمرده اند:

عمار یاسر: سواره نظام در فتح مصر و سرزمین بکر ⁽⁷²¹⁾ در زمان کوتاهی که وی از سوی خلیفه دوم استاندار کوفه بود با شش هزار نفر برای فتح شوشتر به کمک ابوموسی اشعری بدانجا رفت و عهده دار گروه سواران بود. ⁽⁷²²⁾ در جولای نیز با دوازده هزار سپاهی به مقابله با یزدگردیان پرداخت. ⁽⁷²³⁾ مقداد بن اسود: با

همکاری عمار یاسر در فتح مصر و سرزمین بکر شرکت داشت. ⁽⁷²⁴⁾ حذیفه بن یمان: در فتح اردبیل و جنگ نهاوند و شوشتر. ⁽⁷²⁵⁾ مالک اشتر: در جنگ با رومیان نواحی شام. ⁽⁷²⁶⁾ هاشم بن عتبّه: فرمانده سپاه پنج هزار نفری در فتح بیت المقدس ⁽⁷²⁷⁾ و آذربایجان. ⁽⁷²⁸⁾ براء بن عازب: در فتح قزوین و شوشتر. حجر بن عدی: در جنگ قادسیه و جلولاء.

2. آن چه ما امروز فتوحات خلفا می شناسیم در نگاه جامعه شناختی - به دور از تعصب - چیزی جز گسترش قلمرو سیاسی و جغرافیایی به وسیله خشونت و لشکرکشی نبود، پدیده ای که با دیدگاه و روش رسول اکرم ﷺ هیچ همخوانی نداشت و هیچ ضرورتی هم آن کردار شتابانه را توجیه نمی کند. قرآن هدف بعثت پیامبران را گسترش عدالت و تربیت انسان یاد کرده است و آن چه در دوره خلفا رخ داد، جز کوشش برای تاسیس امپراتوری و کسب غنایم و برده گیری فراگیر چیزی نبود. روآوری به گشودن دروازه های کشورهای همسایه، زمانی انجام گرفت که مسلمانان هنوز جز الفبایی از اسلام چیزی نمی دانستند. ارزش های جاهلی در نهان زندگی ایشان ریشه داشت و ارزش های اعتقادی در عمق وجودشان نفوذ نکرده بود. گروه جنگنده پیشتان، از شهامت و رزم آوری چیزی کم نداشت، اما از کمترین بینش و تربیت دینی محروم بود. آنها زمانی در گرداب جنگ ها فرو افتادند که برخی هنوز جز آیاتی چند از قرآن، از دین هیچ نیاموخته بودند. این ضعف عمیق، آن گاه که با پیروزی چشمگیر مادی در آمیخت و طعم غنیمت و لذت را به آنان چشاند، همان معنویت اندک را هم از ایشان زدود و به خوشگذرانی عادت داد و از ادامه راهی که رسول خدا ﷺ برای استواری آن، رنج ها کشیده بود دور کرد و از

مسلمانان عناصری ساخت که با حفظ دنیایشان، از هر خلیفه ای پیروی می کردند.

3. راستی آن تازه مسلمانان جنگجو و کشور گشاکه آن چنان با شتاب به فتح سرزمین های همسایه رو آورده بودند برای ساکنان آن سرزمین ها چه رها وردی داشتند؟! آیا تصمیم داشتند آنان را از مواهب مادی بهره مند کنند - که ایشان از مسلمانان بهر مندتر بودند - یا طرح فکری سازنده ای برای ایشان در نظر داشتند؟

هیچ تاریخی نویسی ننوشته است که در پی باز شدن دروازه های اسلام به روی آن مردم، فرهنگ اسلامی و آداب ثرآنی به آنان تعلیم داده شده باشد. ای کاش به همین اکتفا شده بود. نخستین بخشنامه پس از فتح این کشورها، ممنوعیت بیان نگارش حدیث پیامبر ﷺ به بهانه مشغول داشتن مردم به قرآن بود. آن طرح، طرح حمایت از قرآن معرفی شد، ولی در باطن جز دور افکنی زیرکانه سنت پیامبر ﷺ نبود. در پی این بخشنامه هیچ فرد صحابی حق نداشت کمترین حدیثی در تفسیر یا توضیح آیه ای از قرآن باشد. نه فقط مردم، اهل بیت آن حضرت نیز که مفسران واقعی قرآن شناخته می شدند، از این کار ممنوع بودند.

با این طرح، سنت و بدعت در هم آمیخت و بازشناسی آنها سخت دشوار گردید و شبهات و خرافات، بیش از حدیث رونق گرفت و انجام فعالیت فرهنگی برای آن که می خواست بعدها جامعه را به سوی اسلام راستین بازگرداند بسیار مشکل و بلکه ناممکن شد. در چنین برهه از زمان، برای خلفا و جانشینان ایشان، خام کردن و رام نمودن مردم برای پذیرش اهداف حکومت، کاری آسان گردید و چون معیارهای حق و باطل و صحیح و ناصحیح در هم

شده بود بانگ مخالفتی نیز از کسی بر نمی خواست و آن که فریادی بر می آورد یک صد فریاد علیه او به پا می خواست تا از پای در آید.

4. با ورود پر هیبت اسلام به سرزمین های دور و نزدیک، پیروان آیین زرتشت، مسیح، یهود و... عقب نشستند و خود را در برابر آن ناتوان دیدند. اما از آنجا که این هیبت، از سوی خلفا پیشینیانی فرهنگ و علمی نمی شد، سایه سنگین آن خیلی زود بر طرف شد و دیگر بار پیروان آیین ها جان تازه گرفتند. از آن پس تا سال ها نیز هیچ تبلیغ و توسعه فرهنگی برای شناساندن دین، از سوی جانشینان خلفا صورت نگرفت.

5. بر پایه آنچه گذشت باید اعتراف کرد که پیروزی های چشمگیر مسلمانان و سر فرود آوردن دشمن، نتیجه توان نظامی و تبلیغ صحیح اسلام نبود، ایمان برگرفته از تبلیغات رسول الله ﷺ و اعتقاد به پیروزی یا شهادت بود که آنها را پیش می برد و با تأسف، همین دو عامل، از سوی خلفا وسیله سودجویی قرار گرفت.

افزون بر این، چند عامل دیگر را می توان در زمره رموز موفقیت و پیروزی مسلمانان دانست:

الف) ایجاد انگیزه در مردم برای به دست آوردن غنیمت و تصاحب اسیران زن و مرد.

ب) سادگی سربازان مسلمان در مقایسه با حشمت و عظمت نیروهای مقابل.

ج) ناخشنودی مردم آن سرزمین ها از حکومت خود.

د) این فتوحات مال و ثروت فراوانی را به جهان اسلام سرازیر کرد... این ثروت به جای این که به مصارف عموم برسد و عادلانه تقسیم شود غالباً در اختیار افراد و شخصیت ها قرار گرفت. مخصوصاً در زمان عثمان این حرکت

فوق العاده قوت گرفت. ⁽⁷²⁹⁾ 6. پیرامون انگیزه خلفه در گسترش فتوحات به دو نکته مهم اشاره می شود:

الف) راه اندازی جبهه های جنگ با نام جهاد در راه خدا، بهترین وسیله برای جلوگیری از اختلافات داخلی و مخالفت های اصولی بود. در آن موقعیت اگر کسی می خواست برای ارجمندترین حق پامال شده خود داد خواهی کند، هرچند شریف ترین مردم باشد، فردی دنیا دوست یا ریاست طلب معرفی می شد. بنابراین، آن دوره برای حکومتیان بهترین زمان برای نیل به اهداف سیاسی و تثبیت موقعیت، شناخته می شد.

ب) با توجه به آن که پس از فتح سرزمین های تازه، کمترین کوششی برای ترویج فرهنگ دینی و احادیث نبوی صورت نمی پذیرفت، تردید نیست که انگیزه آن کشور گشایی ها تبلیغ آیین نبوی نبوده است. بهترین بهره حکومت از آن هجوم ها گسترش قدرت و محدوده دولت مرکزی و نیز تفکر سیاسی و دینی آن بود. از این رو تا عصر حضرت امام رضا علیه السلام در سراسر ایران از سوی خلفا جز آیینی که مورد پسند خلفا باشد، چیزی انتشار نیافت.

فرجام خلافت

عمر بن خطاب در سال 23ق. به حج رفت و پس از بازگشت به مدینه عده ای از امرای نواحی اطراف برای ملاقات و مشاوره با وی به مدینه آمدند و مغیره بن شعبه امیر کوفه و خدمتکارش فیروز، معروف به ابولؤلؤ، در زمره آنان قرار داشتند. از آنجا که خلیفه اجازه نمی داد هیچ فرد عجم در مدینه ماندگار شود، مغیره از خلیفه خواست که اجازه دهد فیروز در مدینه بماند. زیرا وی مردی هنرمند است و حرفه اش برای اهالی مدینه سودمند است. ⁽⁷³⁰⁾ روزی فیروز در مدینه خود را به خلیفه رساند و از باب خود مغیره به وی شکایت

کرد، که او روزی ده درهم از من باج می گیرد و پرداخت این مبلغ برای من دشوار است. خلیفه پرسید: حرفه ات چیست؟ گفت: نجاری، نقاشی و آهنگری. وی گفت: با این همه صنعت، این مبلغ زیاد نیست. شنیده ام می توانی آسیابی بسازی که با باد کار کند! گفت: اگر سلامت بمانم، آسیابی برایت خواهم ساخت که در مشرق و غرب طنین اندازد.

چون آن دو از یکدیگر جدا شدند خلیفه گفت: این غلام مرا تهدید کرد. از این رخداد بیش از سه روز نگذشت که فیروز، تهدید خود را به انجام رساند. ⁽⁷³¹⁾ در سپیده دمی که خلیفه، عمر بن خطاب، در مسجد به نماز ایستاده بود، فیروز بر او حمله برد و با خنجر دو سر، ضرباتی چند به شکم وی فرو کرد و ضربه ای سهمگین به زیر ناف وی زد که همان سبب مرگ خلیفه شد. گویند: فیروز، مرد دیگری به نام کلیب بن بکیر لثی و چند نفر را که پشت سر عمر ایستاده بودند کشت و گریخت، اما مردمی از اهل عراق بر وی گلیمی انداخت و دستگیرش کرد. ⁽⁷³²⁾ خلیفه پس از این واقعه سه روز بیشتر زنده نبود و پس از ده سال و ششی ماه و پنج روز، در پایان ماه ذیحجه سال 23 ق. در گذشت. سن وی در این هنگام بیش از 62 سال بود.

طرح تعیین جانشین

چون خلیفه اطمینان یافت که از ضربت ابولؤلؤ عافیت نمی یابد در اندیشه وصیت برای تعیین جانشین بر آمد. در آن چند روز که وی در بستر بود هر دم سخنی تازه می گفت. گاه افسوس می خورد که ابوعبیده، معاذ بن جبل و سالم مولا ابی حدیفه زنده نیستند تا یکی از آنها را جانشین خویش سازد. زیرا درباره هر یک از ایشان جمله ای از پیامبر ﷺ شنیده است که نشانگر شایستگی ایشان برای زمامداری است. او می گفت: رسول خدا ﷺ در باره

ابوعبیده فرموده است: وی امین این امت است. درباره سالم نیز فرموده است: او خدای را بسیار دوست دارد. و معاذ نیز در دینش استوار است. ⁽⁷³³⁾ زمانی هم برای شناسایی افراد، در این باره از آنها نظر خواهی می کرد تا بهتر بتواند جوانب طرح آینده خود را بسنجد. روزهای نخست چنین وانمود که درباره جانشین خود سرگردان است. ⁽⁷³⁴⁾ می گفت: اگر کسی را جایگزین خود نمایم، کسی که از من بهتر بود ابوبکر چنین رفتار کرده است، و اگر آن را رها سازم و کسی را به جانشینی تعیین نکنم آن که از من بهتر بود رسول خدا ﷺ آن را رها ساخته است. من هر چه خداوند بخواهد، به آن اشتیاق دارم. دوست داشتم از خلافت، نجات می یافتم، نه خود بهره ای برده باشم و نه زیانی ببینم. ⁽⁷³⁵⁾ تا این زمان گفتارهای خلیفه سراسر رمز و شگفتی بود. وی در جمله ای با اشاره به علی ابن ابی طالب عَلِيٍّ می گوید: اگر این مرد را به پیشوایی برگزینید شما را به راه راست راهبری خواهد کرد. با این حال با یاد کرد از ابوعبیده، معاذ و سالم، مرده آنها را بر زنده علی عَلِيٍّ ترجیح می دهد!

کمترین تأثیر گفتارهای وی آن بود که همه معیارهای انتخاب زمامداری را در هم فرو ریخت. (دقت شود.) پس از آن اظهار نظرهای متناقض، تشخیص راه صحیح برای توده مردم کاری دشوار بود. وی سرانجام معلوم نساخت که شیوه درست انتخاب خلیفه چیست! اگر به نظر رسول خدا ﷺ بستگی دارد چگونه آن حضرت - به اعتقاد خلیفه - امت را بدون بیان نظر خود، رها گذاشت؟! اگر راء عمومی مسلمانان معیار باشد انتخاب خود وی عمر که از سوی ابوبکر انجام گرفت، چگونه توجیه می شود؟! اگر سنت و عقیده پیامبر ﷺ بر تعیین نکردن جانشین است به چه سبب خود ایشان و خلیفه نخست کسانی را برای تعیین کردند؟ اگر علی عَلِيٍّ مردم را به راه راست هدایت خواهد

کرد و خلیفه نیز حق انتخاب او را دارا است چگونه با تعیین وی، زمامداری او را امضا نکرد؟

او فرجام، طرحی پیشنهاد کرد که هر فرد زیرکی می توانست از پیش بداند که علی ابن ابی طالب ع زمامداری نخواهد شد و در صورتی که او بخواهد به مخالفت با زمامدار بر خیزد کشته شود. خلیفه، ابوطلحه انصاری را نزد خود خواند و به او گفت:

پنجاه نفر از انصار را برگزین و این شش نفر: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و علی را در مکانی جمع کن و شما با شمشیرهای آخته بر در آن مکان بایستید. سه روز به آنها مهلت بده تا ایشان با مشورت هم یکی را از میان خویش اختیار کنند. اگر پنج نفر متفق شدند و یکی مخالفت کرد، گردن او را بزن. اگر چهار کس اتفاق نمودند و دو کس مخالفت ورزید، دو مخالف را گردن بزن. اگر به دو دسته سه نفری تقسیم شدند، پسر محمد عبدالله هر گروه را انتخاب کرد حق به آنان داده شود. تا برگزیده خود را اعلام کنند. عبدالله از خود رایی ندارد و فقط می تواند نظارت کند و در هنگام تساوی دو گروه، در جانب یکی از آنها باشد. اگر به قضاوت عبدالله رضایت ندادند به گفته گروهی عمل شود که عبدالرحمن در میان آنها است و سه نفر دیگری را اگر به مخالفت برخاستند، بکشید. اما اگر سه روز گذشت و کسی را انتخاب نکردند هر شش نفر را بکش و مسلمانان را رها ساز تا هر که را خواستند خلیفه گردانند. ⁽⁷³⁶⁾ خلیفه در پاسخ این که چرا فرزندش عبدالله را به جانشینی تعیین نمی کندت می گوید: نمی خواهم برای خاندان خود بهره ای از خلافت قرار دهم. افزون بر این، فرزند من از انجام طلاق همسرش نیز ناتوان است. ⁽⁷³⁷⁾ چه رسد به عهده داری زمامداری مسلمانان

جوانب طرح شورای خلافت

تاریخ زندگی خلیفه دوم، سراسر جلوه سیاست پیشگی است. اگر سخنرانی ابوبکر در سقیفه و در مناظره فدک، حکایتگر مراتب زیرکی و نبوغ سیاسی وی باشد، طرح شورای شش نفری خلافت از سوی خلیفه دوم نیز نشانی از اوج ابتکار و سیاست ایشان است. هرگاه جوانب آن طرح مورد بررسی و دقت قرار گیرد دانسته می شود که عمر بن خطاب تا چه حد چاره جو، فرصت سنج و به سیاست آشنا بوده است. معاصران تیزهوش وی نیز خوب می دانستند که خلیفه به چه علت چنین طرحی را پیشنهاد کرده است، جز این که تا زمان نگذشت ژرفای کردار او معلوم نشد. آینده نشان داد که خلیفه چه جوانبی را در نظر داشته است و وصیت او بر چه اموری تاءثیر نهاد.

آن شش تن هر یک نماینده و رئیس قبیله ای به شمار می رفتند و از موقعیت و نقش ویژه ای برخوردار بودند.

1. علی ابن ابی طالب علیه السلام، از طایفه بنی هاشم.

2. عثمان بن عفان بنی امیه.

3. عبدالرحمن بن عوف ⁽⁷³⁸⁾ بنی زهره

4. سعدابن ابی وقاص از پدر با بنی زهره و از طرف مادر با بنی امیه پیوند

داشت.

5. طلحه بن عبیدالله ⁽⁷³⁹⁾ بنی یتیم

6. زبیر بن عوام ⁽⁷⁴⁰⁾ پسر صفیه، عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شوهر اسماء دختر

ابوبکر.

نخست باید دانست که روابط خویشاوندی و عقیدتی این شش نفر با یکدیگر چگونه است! سعدبن ابی وقاص پسر عموی عبدالرحمن و هر دو از قبیله بنی

زهره اند. سعد سال ها از علی علیه السلام کینه در دل داشت. زیرا دایی های او از قبیله عبد شمس به دست ایشان کشته شده بودند. ⁽⁷⁴¹⁾ این کینه تا بیش از پنجاه سال باقی ماند و فرزند او عمر بن سعد در کربلا لشکری فرا روی حسین علیه السلام فراهم آورد که می گفتند: ای حسین، از همه آنچه تو از فضایل خود می گویی اطلاع داریم، ولی به سبب کینه ای که از پدرت علی ابن ابی طالب در سینه های ما می جوشد با تو جنگ خواهیم کرد... و بر پیکرهایتان اسب خواهسم تاخت. طلحه، مرد دیگر شورای خلافت، دشمن دیرینه علی علیه السلام و دوست ظاهری عثمان و پسر عموی ابوبکر بود. در جنگ بدر پدرش به دست علی علیه السلام کشته شد و پس از خلافت ابوبکر، روابط قبیله او بنی تیم و بنی هاشم به تیرگی گرایید. ⁽⁷⁴²⁾ امام علی علیه السلام پیرامون گرایش سیاسی و قبیله ای اعضای این شورا می فرماید: مردی از اعضای شورا به سبب کینه خود، از من رویگردان شد. ⁽⁷⁴³⁾ عبدالرحمن بن عوف شوهر خواهر عثمان از طایفه بنی زهره است که از دیرباز رقیب سر سخت بنی هاشم بودند.

طرح شورای خلافت برخوردار از تدابیری است که به آنها اشاره می شود.

1. تدبیرهای نهفته طرح، چنان در پوشش بی نظری و خیرخواهی ارائه شد که جز افراد بسیار هوشمند نتوانند به ژرفای آن پی ببرند.

2. خلیفه با این که بهتر از هر کسی به جوانب طرح خود آشنا بود و می دانست با آن طرح چه کسی به خلافت می رسد، از تعیین نام او و مسئولیت سپاری به وی خودداری کرد و در این کار اهدافی در نظر داشت:

الف) در صورت نامعلوم بودن شخص جانشین، مسؤلیت خطاهای آینده او از خلیفه سلب می شد و بر دوش مسلمانان و اعضای شورا قرار می گرفت. با آن طرح، به خلافت رسیدن عثمان در نگاه مسلمانان نوعی انتخاب عمومی

پنداشته می شد. گویا خلیفه، خبرگان امت را برگزیده تا آنها به نمایندگی از مردم، فرد برتر خود را انتخاب کنند. برای همین بود که پس از انتخاب عثمان کسی مخالفتی نوزید.

ب) احتمال همدستی خلیفه و آن دو فرد، بر طرف می گردید. خلیفه حکم خلافت خود را از جانب ابوبکر، به کوشش عثمان و از دست او دریافت کرده بود و برخی بارها به خلیفه و بلکه عثمان طعنه زده بودند که سرانجام خلیفه منصب زمامداری را به جبران تلاش گذشته عثمان، به او خواهد سپرد. بنابراین زیرکانه تر آن بود که نامی از عثمان به میان نیاید.

ج) چون جانشینی خلیفه بدون تصریح وی برگزیده و مشخص گردد خلیفه به پایمال کردن حق علی ابن ابی طالب علیه السلام که نماینده خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و طایفه بنی هاشم است، متهم نمی شود.

دلایل و شواهدی که نشان می دهد خلیفه دوم فقط به زمامداری عثمان بن عفان نظر داشته است به قرار زیر است:

الف) رفتار عمر بن خطاب با عثمان در دوره ده ساله خلافتش طوری بود که همه مردم او را به عنوان شخص دوم مملکت اسلامی می شناختند. ⁽⁷⁴⁴⁾ ب) مؤلف ریاض النضرة می نویسد:

عبدالله فرزند عمر گفته است: چون پدرم زخمی به او گفتم: ای امیرالمؤمنین! چه می شد که با کوشش خود کسی را برای فرمانروایی این مردم تعیین می نمودی! پدرم گفت: مرا بنشانید... سپس گفت **والذی نفس عمر بیده لاردنها الی الذی دفعها الی اول مرة سوگند به خدایی که جان عمر به دست اوست، حتما فرمانروایی را به همان کسی که اول بار آن را به من سپرد، باز خواهم گرداند.** ⁽⁷⁴⁵⁾ ج) زمانی در یکی از مواقع حج از خلیفه عمر پرسیدند: خلیفه پس از شما

کیست؟ وی گفت: عثمان. ⁽⁷⁴⁶⁾ د) چون عباس عموی پیامبر طرح شورای خلافت را شنید بی درنگ به امام علی علیه السلام گفت: ایشان این طرح را طوری تدوین کرده است که عثمان به خلافت دست یابد... ⁽⁷⁴⁷⁾ ه) مؤلف الطبقات الکبری می نویسد:

سعدبن عاص اموی گوید: زمانی از خلیفه دوم زمینی جنب خانه خود خواستم تا خانه ام را وسعت دهم... بعد از نماز صبح به دستور خلیفه نزد وی رفتم و با او به زمین مورد نظر رفتیم. او با پای خود روی زمین خطی کشید و گفت: این هم مال تو! گفتم: ای امیرالمؤمنین، نم عیال مندم، قدری بیشتر دهید. گفت: اینک این قطعه برایت کافی است، ولی رازی به تو می گویم، پیش خود نگاه دار! بعد از من کسی به حکومت می رسد که حق خویشاوندی رانسبت به تو مراعات می کند و نیازمندی ات را برطرف می سازد. من ایام خلافت عمر بن خطاب صبر کردم تا آن که عثمان به حکومت رسید و او همچنان که ایشان گفته بود رفتار کرد. ⁽⁷⁴⁸⁾ 3. دور سازی علی ابن ابی طالب علیه السلام از خلافت: یعقوبی می نویسد:

خلیفه در روزهای پایانی زندگی در پی نظر خواهی از برخی افراد پیرامون مقام جانشینی خلافت، از ابن عباس پرسید: جز آن چند نفر، آیا علی را هم شایسته خلافت می بینی؟ وی گفت: با آن سابقه و فضیلت و خویشاوندی با پیامبر و دانش انبوه، چرا شایسته نباشد! عمر گفت: سوگند به خدا که همان طور است که گفتمی و اگر بر مردم حکومت یابد آنان را به راه راست هدایت می کند و راه روشن را در پیش می گیرد، جز این که در او خصلت هایی هست! که وی را از خلافت دور می دارد شوخی کردن در حضور مردم، و تکیه بررأی خود و بی اعتنایی به مردم، با آن که او جوانی بیش نیست. گفتم: چرا در روز خندق او

را کم سن نشمردید، هنگامی که عمرو بن عبدود بیرون تاخت و دلاوران را بیمناک ساخت و سالخوردگان از روبه رو شدن با او عقب نشینی کردند! نیز در روز بدر هنگامی که سر از تن حریفان بر می گرفت و... نیز چرا در پذیرش اسلام از او پیش نیافتند!

عمر گفت: سوگند به خدا که پسر عمویت علی از همه مردم به خلافت سزاوارتر است، لیکن قریش سر بر فرمان وی نمی سپرد، هر چند اگر او بر مردم حکومت یابد ایشان را چنان به پیروی راه درست وادارد که هیچ راه گریزی نیابند. البته چنین کند بیعت او شکسته شود و آن گاه با او بجنگند. (749) از این گفتگو به خوبی معلوم می شود که با توجه به عیب جویی خلیفه از امام علی علیه السلام وی تصمیم نداشته است در مطرح خود شیوه ای پی ریزی کند که علی علیه السلام زمامدار شود، چنان که امام علیه السلام خود با صراحت همین نکته را یادآور شده است.

برخی می گویند: علت انتخاب نکردن علی علیه السلام آن بود که عمر می دانست مردم پیشوایی او را نمی پذیرند و اگر خلیفه شود با وی بجنگند، چنان که صفین، جمل و نهروان نشان داد. پاسخ این است که اگر پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم به فرمان علی ابن ابی طالب علیه السلام گوش می سپردند، پدیده های زیانباری مانند جنگ جمل رخ نمی داد. در روزگاران نخست پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی تا سال ها بعد مردم چندان از سنت نبوب دور نشده بودند. اما پس از عثمان و همتراز شدن شیوه سیاسی خلفا با سنت نبوی، مسلمانان به روشی عادت کردند که با پیشوایی علی علیه السلام سازگاری نداشت. از همین رو بود که او را تحمل نکردند. آن ناسازگاری را نیز زمامداران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پدید آوردند.

امام علی علیه السلام ضمن گفتگو با عمویش عباس می فرماید: می دانم که آنها شیوه ای برگزیده اند تا زمامداری را از ما به جانب دیگری سوق دهند. عباس می گوید: شما چگونه از نقشه آنان چنین می فهمید؟ امام علی علیه السلام می فرماید: عمر مرا با عثمان برابر داشته و گفته است: با گروه فزونتر باشید و اگر دو نفر یکی را برگزینند و دو نفر، دیگری را، با آن دو کس باشید که عبدالرحمن با ایشان است. سعد چیزی را می خواهد که پسر عمویش عبدالرحمن بگوید. عبدالرحمن نیز داماد عثمان است. ⁽⁷⁵⁰⁾ پس این سه همداستان خواهند بود. در آن صورت کار از دو حال بیرون نیست. یا عبدالرحمن به عثمان رای می دهد یا عثمان به سوی عبدالرحمن متمایل می شود. دو تن دیگر هم با من باشند باز هم سودی نمی بخشد، چه رسد به این که من تنها به یکی از آنها زبیر امید دارم. ⁽⁷⁵¹⁾ عباس به علی علیه السلام میگوید: همراه ایشان مرو. و علی علیه السلام می فرماید: مخالفت کردن را خوش ندارم....

آن جناب در جایی دیگر می فرماید:

من می دانم خلافت را به عثمان وا می گذارند و می دانم که پس از آن بدعت ها و حوادثی چند رخ خواهد داد که اگر زنده بمانم به شما خواهم گفت. عثمان اگر بمیرد یا کشته شود، خلافت را در میان بنی امیه دست به دست خواهند نمود. ⁽⁷⁵²⁾ با اطلاع از فرجام کار وارد شورا می شوم، زیرا عمر با این فرمان رما شایسته خلافت دانسته است. او پیش از این می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمی شود. بنابراین من در آن شورا حضور خواهم یافت تا برای مردم روشن کنم که کرده عمر با روایتش متناقض است. ⁽⁷⁵³⁾ 4. نامزد کردن آن شش تن و برگزیده شدن تنها یک نفر، از طرفی تا حدودی رضایت آنها را جلب می کرد و عرصه فعالیت اجتماعی و

حضور سیاسی ایشان را فراهم می آورد و تا همین حد، بهانه جویی آنان بر نبود فضای باز سیاسی را فرو می نشاند و از سویی عذر مخالفت و شورش را از آنها می ستاند. هر یک از آنها که در شورا شرکت می جستند و سرانجام رای قاطع نمی آوردند باید حکومت جدید و خلیفه برگزیده را به رسمیت بشناسند و کمترین مخالفت را ترک کنند. در آن صورت موقعیت آنان همچون نامزدهای انتخاباتی می ماند که یکی پیروز می شود و دیگری رای نمی آورد و بدون اعتراض باید کنار رود.

آینه تناقضات و اشکالات

طرح شورای شش نفری جانشینی، آکنده از تناقضات و اشکالاتی است که به برخی از مهم ترین آنها اشاره می شود.

1. در روزگار زمامداری عمر آن گاه که عده ای بر شیوه انتخاب ایشان و خلیفه قبل خرده گرفتند عمر در سخنانی عمومی اظهار کرد: این چه سخن است که از بعضی شنیده می شود که می گویند: اگر خلیفه بمیرد ما با فلانی بیعت می کنیم! بدانید هر کس بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند خود و فردی که با او بیعت شده باید کشته شوند. ⁽⁷⁵⁴⁾ آیا خلیفه در روز اعلان تشکیل شورای خلافت، این گفته خود را فراموش کرده بود؟! یا خود را از آن قانون استثنا می دانست! چگونه زمانی که خلیفه اول بدون مشورت با مسلمانان حکم خلافت را به جناب عمر بن خطاب سپرد ⁽⁷⁵⁵⁾ فرمان قتل هر دو صادر نشد؟! آیا وصیت به تشکیل شورای خلافت بدان معنا نبود که خلیفه با جرات و استبداد رای، حق انتخاب را از همه مسلمانان سلب کرده است؟! او در وصیت خود زمانی حق انتخاب را به مسلمانان می سپرد که از میان آن شش تن به هیچ شیوه، کسی انتخاب نشود و خود می دانست که کار شورا بدانجا نمی کشد. زیرا

با تدابیر گوناگون، طرح را به گونه ای ارائه کرده بود که در هیچ صورت، کار تعیین زمامدار به مردم واگذار نشود!

2. تا آن جا که بر ما روشن است هیچ تاریخ نگاری ننوشته است که کسی پس از بیان آن وصیت، بر خلیفه خرده گرفته باشد. شواهد نشان می دهد که هیبت و خشونت رفتار خلیفه، به خصوص در سه روز آخر عمر، تا بدان حد اوج داشت که کسی را جرات اعتراض نبوده است. در غیر این صورت سزا بود از وی پرسند به چه سبب باید نظر آن گروه سه نفری را که عبدالرحمن در میان آنان است بر گروه دیگر ترجیح دهند؟! چرا اختیار کار از همان ابتدا به عبدالرحمن سپرده نشد؟ خلیفه کدام یک از آن شش نفر را برای عهده داری زمامداری شایسته تر می دید؟ چرا مانند ابوبکر که می گفت به خداوند خواهم گفت بهترین فرد این امت را بر آنان امیر قرار دادم، وی بهترین عضو شورا را معین نکرد؟ بر چه اساس او حق یافت که جانب عبدالرحمن بن عوف را بر داماد و پسر عموی پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب علیه السلام، و دیگران ترجیح دهد؟ اگر مسلمانان در برتری علی علیه السلام بر ابوبکر اختلاف داشتند، هیچ گاه در برتری او بر عبدالرحمن بن عوف تردید و اختلاف نداشتند. با آن که صدها سال نگارش تاریخ در دست خلفا بوده است، تا این زمان در هیچ کتاب تاریخی نمی توان نام محققى را یافت که برای عبدالرحمن بن عوف خصوصیات برجسته ای افزون بر امتیازات علی بن ابی طالب علیه السلام یا حتی زبیر بن عوام بر شمرده باشد، حال آن که شیوه اجرای طرح شورا از سوی خلیفه طوری تعیین گردید که در حقیقت عبدالرحمن دو رای داشته باشد. زیرا با تمایل وی به هر گروه - حتی اگر کس دیگری رای خود را به عبدالرحمن واگذار نمیکرد - جانب او ترجیح

می یافت و رای گروه سه نفری که وی در میان آنها است رای نهایی شناخته می شد.

او به خوبی می دانست که فرد پیروز آن گروه، عثمان است. با این حال گرداننده صحنه شورات را عبدالرحمن قرار داد تا راز نهفته طرح، مخفی بماند (756) و هیچ کس نتواند خلیفه را متهم سازد که او از همان نخست به زمامداری عثمان رای داده است. بیشتر نیز خواندیم که عبدالرحمن و عثمان در هنگام وفات ابوبکر نیز تنها مشاوران ابوبکر بودند. عمر نیز در آستانه وفات ساعت ها با این دو به طور خصوصی به گفتگو پرداخته بود.

صد تعجب که خلیفه رمز انتخاب فرمانروایی مسلمانان را به کسی می سپرد که خود در نکوهش وی گفته است: تو مرد سست اراده ای که از اداره خانواده ات نیز ناتوانی. (757) 3. چون خلیفه اعضای شورا را نزد خود فرا خواند، نخست گفت: شما را بدان سبب برگزیدم که رسول اکرم ﷺ در هنگام وفات از شما راضی بود. سپس هر یک از آن را به دارا بودن اوصافی چند نکوهش کرد. جز عیبی که به علی عَلِيٍّ نسبت داد معایبی که برای دیگران بر شمرد تا بدانجا زشت و خفت بار است که امت مسلمان باید از وجود چنین زمامدارانی، شرمسار باشد. در حقیقت بر شماری آن ویژگی ها برای آن پنج نفر - به خصوص آن چه که به عثمان گفت - بدترین جسارت به امت اسلام بود، که چنین کسانی بر ایشان حکمرانی می کنند.

خلیفه در حضور آن شش تن معایب هر یک را صراحت بر شمرد. (758) به طلحه گفت: تو همان کسی هستی که وقتی آیه حجاب (759)

نازل شد، گفتی: چه باک! امروز زنان پیغمبر در پس پرده قرار می گیرند و هرگاه پیغمبر از دنیا برود ما زنان او را به ازدواج خود در می آوریم. در پی این

گفته جسارت آمیز تو بود که رسول خدا ﷺ سخت آزرده شد و این آیه در ادامه نازل شد: **و ما كان لكم تَوْ ذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده** ابداهیچ یک از شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و هرگز نباید زناش را پس از مرگ او به ازدواج خود در آورید. رسول خدا ﷺ در هنگام وفاتش به سبب آن گفته ار تو آزرده خاطر بود. ⁽⁷⁶⁰⁾ اما تو ای زیر! سوگند به خدا که یک شبانه روز قلبت مهربان نیست. بدخلق و مفسدی. یک روز قلبت خشن و خسیس است و روز دیگری مؤمن و تسلیم، و روز دیگر کافر و غضب آلود. اگر از کسی و چیزی خرسند باشی به آن ایمان خواهی داشت و اگر ناراضی باشی، کافری. روزی انسان و روزی شیطانی!

اما تو ای سعد! متکبر، متعصب و اخلال گری. فقط برای جنگ و کشتار شایسته ای اگر ریاست روستایی با تو باشد از اداره آن درمانده شوی. اگر بند مشکی را به دست تو دهند نمی توان آن را حفظ کنی. ⁽⁷⁶¹⁾ اما تو ای علی! اگر شوخ طبع نبودی و در اداره مملکت با صلابت و خشونت رفتار می کردی برای خلافت شایسته بودی. مبدا که آل ابوطالب را بر مردم مسلط کنی! سوگند به خدا، اگر ایمان تو را با ایمان اهل زمین بسنجند ایمان تو بر همه زیادتی کند.

تو ای عبدالرحمن! مردی سست دل و ناتوانی. از اداره خانواده خود عاجزی. ⁽⁷⁶²⁾ سپس خطاب به عثمان جمله ای گفت که نویسنده در اینجا ذکر صریح قسمت اول آن خوداریمی ورزد به او گفت: ... از تو بهتر است. اگر بر کرسی خلافت تکیه زنی فرزندان ابی معیط را بر مردم مسلط می کنی و اگر چنین کردی مردم تو را می کشند.

راستی در آن زمان در میان امت، فرد دیگری نبود که از چنان معایب دور باشد! آیا در نگاه خلیفه، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عباس، هیچ یک بهتر از

آنچه خلیفه به عثمان نسبت داد، نبودند؟! آیا پیامبر اکرم ص) از اینان راضی نبود؟ آیا خلیفه که خلافت را از ابوبکر به امانت گرفت از گناه و خطا و صفات ناپسند پاک بود؟! آیا کسی از وی نپرسید که جز این گروه، دیگری را نیافتی تا از اعضای شورای خلافت قرار دهی؟! برای آنان که به خیرخواهی عمرین خطاب برای امت و نیز به اسلام دوستی و درایت او معتقدند، جای این پرسش ها باقی است که چگونه او تصمیم داشت شیطانی مانند زبیر یا اخلال گر جنگ دوستی مانند طلحه را فرمانروای مسلمانان کند؟! چگونه ایشان سرنوشت امت اسلام را به کسی می سپرد که از اداره روستایی عاجز است و بند مشکی را نمی تواند مهار کند؟! او در پایان، نقش تعیین کننده را به کسی می سپرد که از اداره خانواده خود عاجز است. آیا بر علی ابن ابی طالب علیه السلام و دیگر اعضای شورا واجب است از کسی پیروی کنند که بند مشکی را نمی تواند مهار کند؟! و اگر او با چنین فردی مخالفت کند باید کشته شود؟!

4. با توجه به آن که خلیفه به خوبی از سرانجام مشاوره اعضای شورا با اطلاع بود و نیز می دانست که عثمان فامیل خود دو دمان اموی را در راءس کارها قرار می دهد و آنها سرنوشت امت اسلامی را به دست گرفته، همه چیز را تباه می سازند، تا جایی که شورش عمومی، خلیفه را به کشتن خواهد داد، به چه سبب طرح شورا را طوری قرار داد که عثمان به فرمانروایی دست یابد؟ آیا عیبی که خلیفه، علی علیه السلام را بدان نکوهش کرد - در فرض وجود چنین عیبی - در مقایسه با عیوب دیگران تا بدانجا بزرگ بود که سبب شود خلیفه راءی خود را به پیروزی عثمان طراحی نماید؟!

5. شگفت آوراست که خلیفه در آغاز سخن می گوید: علت انتخاب شما و فراخوانی به این مجلس آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام وفات ار همه شما

راضی بود! سپس معایبی از آنها بر می شمرد که با آن ادعا سازش ندارد. چگونه رسول الله ﷺ از کسی رضایت داشته است که از سرگین حیوانات پست تر است؟! آیا خلیفه خود به طلحه نگفت تو همان کسی هستی که رسول خدا ﷺ در موقع رحلت از تو افسرده خاطر و رنجیده بود!

6. خلیفه در پایان به ابوطلحه انصاری می گوید: اگر این شش تن پس از سه روز فردی را از میان خود برگزیدند همه را بکش! آیا کشتن کسی که رسول خدا ﷺ تا آستانه رحلت از او رضایت داشته و پس از آن نیز تا زمان تشکیل شورا، گناهی که سزاوار قصاص و کشتن باشد از او مشاهده نشده جایز است؟! آیا برگزیدن فردی از میان خود، گناهی است که مجازات آن کشتن است؟! چگونه می توان کسانی را نامزد خلافت مسلمانان کرد که ریختن خون آنان جایز است؟! افزون بر اینها، این ابوطلحه انصاری در زمره همان چهارده نفر اصحاب عقبه است که تصمیم داشتند رسول الله ﷺ را در هنگام بازگشت از جنگ تبوک ترور کنند. ⁽⁷⁶³⁾ 7. همدریف سازی علی ابن ابی طالب علیه السلام با دیگر اعضای شورا، سیاست و زبردستی ویژه ای بود که وصیت خلیفه در بر داشت. (بررسی و تحلیل حکومت این کار نیازمند نگاشتن کتابی ویژه است) خلیفه نخست از علی علیه السلام چنان تمجید کرد که همه پنداشتند وی خلافت را به او خواهد سپرد. اما طرح او سوابق درخشان علی علیه السلام را به هیچ انگارد و وی را همدوش عده ای کرد که اسلام سوابق خوبی نداشتند ⁽⁷⁶⁴⁾ و بلکه به طور کنایی کسی را بر علی علیه السلام ترجیح داد که بیشتر صفاتش را در بیان خلیفه دانستیم.

امام علی علیه السلام در خطبه شقشقیه می فرماید:

چون زندگانی او به سر آمد گروهی را نامزد خلافت کرد و مرا در زمره آنان قرار داد. خدایا، آن چه شورایی بود! من از نخستین چه کم داشتم که بیشتر مرا

همتراز او پنداشتند و اینک در صف اینان قرار دادند! ⁽⁷⁶⁵⁾ 8. در آن طرح، عبدالله بن عمر فرد ناظری است که بدون حق رای، در هنگام تساوی دو گروه می تواند در جانب یکی از آنها قرار گیرد و حکم به برتری فرد منتخب آنان نماید. به چه سبب وی که از طلاق زن خود عاجز است از چنین امتیازی برخوردار است؟! ⁽⁷⁶⁶⁾ 9. با آن که سرانجام گروه زیادی از مسلمانان به زودی پی می بردند که خلیفه دوم با آن طرح، به جانشینی عثمان نظر داشته است، چه سبب شد که وی در نکوهش عثمان، آن جملات را بگوید! تردید نیست که ایشان خود بدین نکته آگاه بود و از بدی اقبال عثمان، خلیفه زشت ترین جمله را در حق او به کار برد. اما به نظر می رسد عمر به این سبب او را تا بدین مقدار خرد شمرد که کسی احتمال ندهد که طرح خلیفه، ترفندی برای انتخاب عثمان بوده است. زیرا مسلمانان با خود می اندیشیدند که محال است خلیفه با طرح خود، کاری کند که چنین کسی پیشوای مسلمانان شود. بعدها نیز که مسلمانان از حکومت عثمان ناراضی شدند بیش از آن که خلیفه دوم را مقصر آن اوضاع بدانند، عبدالرحمن را مقصر می شناختند.

گفتگوی اعضای شورا

در مدت سه روز پس از وفات عمر بن خطاب، عبدالرحمن بن عوف به طور خصوصی و عمومی با اعضای شورا به گفتگ پرداخت. آن گاه مردم را در مسجد جمع نمود تا در حضور مهاجر و انصار رای خود را که نتیجه گفتگوی اعضا بود اعلام کند. ⁽⁷⁶⁷⁾ نخست به اعضای شورا گفت: برای پرهیز از ایجاد اختلاف میان مسلمانان لازم است ما شش نفر با موافقت یکدیگر از میان خود کسی را برای عهده داری زمام امور مسلمین انتخاب کنیم. هر کس که رای خود را به دیگری دهد دامنه اختلاف را کم خواهد کرد. طلحه حق خود را به عثمان

واگذار کرد. زبیر رای خود را به علی علیه السلام داد و سعد آن را به عبدالرحمن واگذار نمود و بدین ترتیب شش نفر اعضای شورا به سه نفر که هر یک دو رای داشتند تبدیل گردید. عبدالرحمن گفت: من برای خود داوطلب نیستم. همین امر سبب شد که وی با اختیار داشتن رای سعد، به هر کس رای دهد - بدون استفاده از حقی که عمر برای گروه او قائل شده باشد - او دارای چهار رای شود. زیرا دو دسته دو نفری در مقابل وی بودند که او به هر یک می پیوست، آنها چهار نفر می شدند.

در این حال عبدالرحمن با جملاتی کنایه دار اعضای شورا را از مخالفت با نتیجه پایانی جلسه بر حذر داشت و چنین وانمود که او برای زمامداری خود هیچ کوششی نمی کند. عثمان به علی علیه السلام پیشنهاد کرد که خوب است ما دو نفر به عبدالرحمن وکالت دهیم تا او هر چه به مصلحت است به انجام رساند. عبدالرحمن این پیشنهاد را بسیار عاقلانه دانست و قسم خورد که به خلافت طمعی ندارد و کار زمامداری را جز میان عثمان و علی به دیگری واگذار نکند. امام علی علیه السلام فرمود: در حضور مسلمانان تعهد کن که حق را برگزینی و از هوس پیروی نکنی و کسی را به سبب خویشاوندی ترجیح ندهی و مصلحت را در نظری و از خیر خواهی امت باز نمایی. ⁽⁷⁶⁸⁾ سپس رو به عثمان کرده، فرمود: برای من روشن است که عبدالرحمن جانب تو را رعایت خواهد کرد و بر خلاف حق و مصلحت سخن خواهد گفت، ولی چون چاره ای نیست من نیز به شرط این که او خویشاوندی با تو را نادیده گرفته، رضای خدا و مصلحت امت را در نظر بگیرد او را به حکمیت می پذیرم.

عبدالرحمن سوگند یاد کرد که همان طور که علی علیه السلام خواسته است رفتار نماید. سپس به ایشان گفت: من مصلحت می بینم که امروز همه مسلمانان با تو

بیعت کنند، به شرط آن که تو نیز بر طبق دستور خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر حکمرانی کنی! من به این شرط با تو بیعت می کنم که هیچ کس از بنی هاشم را بر مدرم حاکم نگردانی و برای کاری انتخاب نکنی. علی با شنیدن این کلمات گفت: وقتی خلافت را به من واگذار می کنی و آن را در اختیار من می گذاری نباید کاری به این امور داشته باشی. من باید برای امت کوشش کنم. هر جا و از هر کسی که قدرت، استعداد، امانت و درستکاری دیدم از او به نفع اسلام یاری بخواهم، هر کس که می خواهد باشد، از بنی هاشم یا دیگران.

عبدالرحمن گفت: سوگند به خدا، تا این شرط را نپذیری با تو بیعت نمی کنم. علی فرمود: سوگند به خدا، من این شرط را قبول نمی کنم. ⁽⁷⁶⁹⁾ من در میان شما تا می توانم به کتاب خدا و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کنم. سپس عبدالرحمن همان پیشنهاد و شرایط را با عثمان در میان گذاشت و او به طور کامل پذیرفت. این نظر خواهی سه بار تکرار شد و در هر بار علی علیه السلام نمی پذیرفت

و عثمان قبول می کرد. در آخرین مرتبه علی علیه السلام به عبدالرحمن فرمود: با وجود کتاب خدا و سنت پیامبرش نیازی به روش هیچ کس نیست. تو می کوشی با پیشنهاد این شرایط این امر را از من دور کنی. ⁽⁷⁷⁰⁾ سرانجام عبدالرحمن به سوی عثمان شتافت و دست وی را به خلافت فشرد. ⁽⁷⁷¹⁾ با بیعت عبدالرحمن و همراهان او با عثمان، علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت نکرد. عبدالرحمن گفت: خود را آماج خطرها نکن. ⁽⁷⁷²⁾ بیعت نما و گرنه به حسب وصیت عمر تو را خواهیم کشت. در آن جا جز عبدالرحمن کسی شمشیر به همراه نداشت. داماد پیامبر خشمگین بیرون رفت و اعضای شورا به جانب او شتافتند و گفتند: اگر

بیعت نکنی با تو خواهیم جنگید. در این حال، او ناچار بیعت کرد. ⁽⁷⁷³⁾ دیگر برای هیچ کس زمینه مخالفت فراهم نبود. دسته ای پیش آمدند و با عثمان بیعت کردند و گروهی نیز زبان به نکوهش عبدالرحمن گشودند و در فضایل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن گفتند. سپس حضرت خود لب به سخن گشود و اعضای شورا و حاضران را سوگند داد و فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد او فرموده باشد هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؟ حاضران گفتند نه. فرمود: آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام ایجاد پیمان برادری، میان او و خودش پیمان برادری بسته باشد؟ همه گفتند: نه بدین ترتیب آنها به چهل فضیلت حضرت اعتراف کردند. ⁽⁷⁷⁴⁾ با این همه، گویا مردم با اعتراف بدان امتیازات، عزمی بر پیروی از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نداشتند و خود را ناگزیر از پذیرش زمامداری عثمان می دیدند. امام که موقعیت را چنان دید به آنها گفت: همه شما می دانید که من برای خلافت، از همه کس شایسته ترم. سوگند به خدا، مادامی که امور مسلمانان سامان داشته باشد و در خلافت دیگری، به جز بر من ستمی بر کسی وارد نشود، خلافت را رها می کنم. ⁽⁷⁷⁵⁾ هیچ کس بیش از من، به دعوت حق و پیوند با خویشان و به احسان و بخشش، تا بدین اندازه شناخته شده نیست. سخنم را شنیده، گفتارم را در نظر داشته باشید. به زودی بعد از این مجلس، امر خلافت را می بینید که شمشیرها در آن کشیده و عهد و پیمان ها شکسته خواهد شد، تا جایی که بعضی از شما پیشوایان گمراهان و برخی پیرو نادانان می شوید. ⁽⁷⁷⁶⁾ همانا ما را حقی است که اگر آن را بدهند، می گیریم و اگر ندهند، بر پشت شتران سوار می شویم، هر چند این شب به طول انجامد.

اگر پیامبر ﷺ در این مورد ستاندن حق خویش با ما عهدی کرده بود، عهدش را اجرا می کردیم و تا پای جان بر سر آن مجادله می کردیم. (777)

داوری غیر منصفانه

از داوری عبدالرحمن بنعوف تا این زمان صدها سال می گذرد و همچنان پرسش هایی چند در این باره بی پاسخ مانده است. از آن نمونه این که:

1. به اعتقاد اهل سنت آن صحابیانی که پس از پیامبر ﷺ عهده دار امر جانشینی رسول الله ﷺ شدند در انجام وظایف حکومتی و دینی حق رای و اجتهاد داشتند و کردار ایشان مانند سنت نبوی، نوعی معیار است و تفاوتی میان سنت پیامبر ﷺ و جانشینان وی وجود ندارد تا بتوان خلیفه ای را به انجام یا ترک کاری مواخذه کرد، مگر آن عمل آشکارا بر خلاف قرآن باشد یا اغلب مردم آن را نپسندند، چنان که در دوره خلیفه سوم رخ داد. بدین سان هرگاه خلیفه ای برای خود جانشین تعیین می کرد که گویا مطمئن بود که آن حق را به کسی سپرده است که دارای مقام اجتهاد است یا با تفویض مقام جانشینی به او، از این حق بهره مند می گردد. بنابراین، عمر بن خطاب می دانست که آن شش تن دارای مقام اجتهادند یا دست کم با اعطای مقام خلافت به آنان دارای چنین امتیازی می شوند. در آن صورت به چه سبب عبدالرحمن بنعوف، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را از عمل به اجتهاد خود بازداشت؟ آیا خلیفه علی رضی الله عنه را مجتهد نمی دانست؟ در ای صورت به چه سبب او را عضو شورای خلافت کرد؟ اگر مجتهد بود چرا عبدالرحمن وی را از عمل به اجتهاد خود بازداشت و عثمان را منع نکرد؟

2. همه منابع معتبر شیعه و سنی نوشته اند که خلیفه دوم ادعا کرده است که دو چیز در زمان رسول اکرم ﷺ سنت بود که من از آن دو نهی می کنم و به

جای آورنده اش را مجازات می نمایم...⁽⁷⁷⁸⁾ با این بیان باید پذیرفت که دست کم در عصر خلیفه دوم، دو سنت نبوی، به بدعت تبدیل شد. حال چگونه علی بن ابی طالب علیه السلام حق ندارد با تکیه بر اجتهاد خود، کاری ر خلاف شیوه دو خلیفه قبل انجام دهد ولی خلفای قبل بتوانند به طور علنی با سنت نبوی به مخالفت برخیزند؟!

3. چرا علی بن ابی طالب علیه السلام عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت ولی عمل به روش دو خلیفه قبل را نپذیرفت؟ مگر روش آن دو بر خلاف کتاب خدا بود؟

داور ناکام

زمانی که عبدالرحمن بر خلاف سوگند و تعهد خود، کار را به نفع عثمان پایان برد، علی علیه السلام آن دو را چنین نفرین کرد: امیدوارم خداوند بین شما اختلاف بیندازد. در سال شیوع بیماری خون دماغ، عثمان نیز بدین مرض مبتلا شد و نزدیک بود بمیرد. وی در آستانه مرگ، بدون حضور مردم، ضمن تدوین نگاشته ای، عبدالرحمن بنعوف را جانشین تعیین کرد. عبدالرحمن آن شیوه وصیت را ناجوانمردانه پنداشت و گفت: چطور من او را در حضور مردم خلیفه گردانیدم و او حکم جانشینی مرا در پنهانی می نویسد! پس از این تا پایان زندگی از او دوری گزید و عهد کرد تا زنده است با او سخن نگوید.⁽⁷⁷⁹⁾ روزی که وی در بستر قرار گرفت، عثمان به عیادتش آمد و عبدالرحمن از او روی برگردانید و کلمه ای با وی سخن نگفت⁽⁷⁸⁰⁾ و وصیت کرد خلیفه بر جسد وی نماز نگذارد. به مسلمانان نیز سفارش کرد که پیش از طولانی شدن حکومت عثمان، جان وی را بستانند.⁽⁷⁸¹⁾

پیامدهای وصیت

پس از به نتیجه رسیدن وصیت سیاسی عمر بن خطاب، عثمان به مدت دوازده سال فرمانروای سرزمین اسلامی شد و چنان که امام علی علیه السلام پیش بینی کرده بود نابسامانی دینی و اجتماعی در همه مناطق اسلامی به اوج رسید و امام علیه السلام به مدت خلافت عثمان، از عهده داری پیشوایی مسلمانان دور ماند. افزون بر این آثار، آن وصیت پیامدهای دیگری نیز داشت که در زیر به آنها اشاره می شود.

1. تحریک حس ریاست طلبی رقیبان علی بن ابی طالب علیه السلام:

روزی که آن شش تن به شور نشستند جز علی علیه السلام و عثمان هیچ یک از نفوذ اجتماعی و سیاسی بهره چندان نداشتند. به همین سبب با انتخاب عثمان هیچ کدامشان در خود قدرت انقلاب و مخالفت نمی دید. بنابراین، حکومت عثمان تا سال ها بدون آشوب پیش می رفت و اگر هم روزی دچار آشفتگی می شد، بدی شیوه سیاسی عثمان عامل آن شناخته می شد، نه قدرت یافتن رقیبان او. پس از عثمان نیز، آن که به خلافت دست می یافت اگر چون عثمان می اندیشید و رفتار می کرد - که با سخاوت های بی حد، رقیبانش را آرام می نمود - این رقیبان در جبهه مخالف وی قرار نخواهند گرفت. اما هر گاه کسی مانند علی علیه السلام به حکومت رسد که ادامه دهنده راه عثمان و همفکر او نباشد، این افراد سرسخت ترین دشمنان او خواهند گردید. زیرا آنان هر چند در آغاز خلافت عثمان از شهرت و شکوه اجتماعی بهره ای نداشتند اما در دوره طولانی خلافت عثمان، می توانستند قدرت و شهرتی کسب کنند و به مخالفت با علی علیه السلام برخیزند، چنان که در آغاز خلافت علی علیه السلام مشاهده شد.

جز عبدالرحمن بن عوف که پیش از زمامداری امام علی علیه السلام در گذشت، شورش طلحه و زبیر بر ضد امام در دوره زمامداری ایشان حاکی از عمق تاثیر آن وصیت در روح این دو واز پیامدهای زیانبار آن است. سعد بن ابی وقاص نیز که کمترین امتیازی بر علی علیه السلام نداشت از بیعت با آن حضرت امتناع ورزید و چون یارای مخالفت نداشت گوشه نشین شد و عاقبت، فرزندش عمر بن سعد در نینوا فرزند علی علیه السلام را که رقیب پدرش سعد بود به شهادت رساند. در حقیقت آن وصیت به گونه ای طراحی شده بود که تا سال ها مردم از رهبری علی علیه السلام محروم بمانند و اگر به فرض پس از عثمان نیز علی علیه السلام بر سر کار آید، داعیه دارانی ریاست طلب رقیب وی شوند و کار بر او آرام نگذرد. خلیفه دوم می دانست که این افراد به منظور دستیابی به خلافت با یکدیگر به مخالفت بر می خیزند و اگر این کوشش اختلاف انگیز در زمان عثمان بروز نکند خلیفه بعدی از آن نمی رهد.

شک نیست که جز علی علیه السلام و عثمان که به خلافت رسید، آن چهار تن اگر در شورا عضویت نمی یافتند هیچ یک چشم طمع به خلافت نمی دوختند. امتیاز عضویت آنها در شورا علاوه بر همدیف سازی آنان با علی علیه السلام، باور شایستگی زمامداری امت و احساس برتری بر دیگر مسلمانان را در نهاد آنان بیدار ساخت. ⁽⁷⁸²⁾ این نکته، از نظر معاویه نیز دور نبود. او به ابن حصین می گوید: گمان می کنی علیت اختلاف مسلمانان و دگرگونی افکار آنها چه بود؟ وی گفت: کشته شدن عثمان. معاویه گفت: سخن تازه ای نگفتی. وی جواب داد: مبارزه علی با تو... یا با طلحه، زبیر و عایشه. معاویه رای او را نپذیرفت و گفت: آنچه اوضاع مسلمانان را دچار آشوب و اختلاف کرد، شورای عمر بن خطاب بود. زیرا آن شورا در اختیار شش نفر قرار گرفت. هر کس مایل بود آن

را به طرف خود جلب کند و قوم او نیز در انتظار خلافت وی بودند و برای تصاحب کرسی خلافت و مناصب اجتماعی، گردن فرازی می کردند. اگر عمر مانند ابوبکر یک نفر را جایگزین خود می کرد این اختلاف پدید نمی آمد. (783)

این نکته افزودنی است که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ از میان مهاجران، نه امویان به حکومت رسیدند نه هاشمیا؛ جناح میانی قریش (تیم و عدی، که ابوبکر و عمر نماینده ایشان بودند به قدرت رسیدند. با طرح خلیفه دوم، نماینده بنی امیه نیز به خلافت دست یافت و حال وقت آن بود دیگر طوایف قریش بهره ای از ریاست ببرند و نامزد کردن آن چند تن، این فرصت طلبی را دامن زد.

2. سامان یابی دودمان بنی امیه:

چنان که خلیفه دوم پیش بینی کرده بود پیشوایی عثمان زمینه ساز فرمانروایی فراگیر امویان شد. همه مناصب و مراکز حساس اجتماعی و سیاسی در دست امویان قرار گرفت. قدرت و جرات امویان و مرواینان همه در سایه زمامداری عثمان رشد کرد. آن گاه نیز که علی بن ابی طالب ع به پیشوایی برگزیده شد، همه نیروی عظیم فکری و دینی او صرف مبارزه با کثری های پیمان شکنان و گمراهانی شد که با سماجت بر اهداف زیانبار خود تاکید داشتند. همانان که خلفای پیشین زمینه ساز قدرت و شوکت آنان بودند.

در برخی کتاب ها می خوانیم: عمر به اعضای شورا گفت: اگر شما با یکدیگر همکاری و خیر خواهی داشته باشید ثمر خلافت را خود و فرزندانتان خواهید چشید، اما چنان که با یکدیگر به حسد و رقابت و دشمنی برخیزید، معاویه بن ابی سفیان در حکومت از شما پیشی می گیرد. معاویه پیوسته می گفت: به خدا سوگند، من فقط در سایه منزلتی که نزد خلیفه دوم داشتم، توانستم بر مردم فرمان برانم. این جایگاهی است که وی مرا در آن قرار داده است و از

زمانی که مرا نصب کرد، عزل ننمود، در حالی که هیچ امیری را به کار نگرفت
جز آن که زمانی بعد به جایش دیگری را نصب کرد یا به سبب بعضی اعمالش
بر او خشم گرفت و او را به نزد خود فرا خواند. اما مرا نه عزل کرد و نه غضب
نمود. او همه شامات را به من سپرد و بعد از او عثمان مرا تقویت و تایید کرد.

(784)

فصل نهم: سومین زمامدار عثمان بن عفان

شخصیت و خانواده عثمان بن عفان

عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف، مادرش اروی دختر کریزین ربیعہ بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف است. (785) در سال ششم بعد از عام الفیل متولد شد. در هنگام رحلت رسول اکرم ﷺ 57 سال داشت و نزدیک به 25 سال پس از پیامبر ﷺ زندگانی کرد. بنابراین، سن وی در هنگام وفات نزدیک به 83 سال بوده است.

او مردی تنومند، خوش سیما و پر مو بود که مدت زمانی طولانی به پیشه پارچه فروشی در مکه اشتغال داشت. اهل تسنن او را ذوالنورین لقب داده اند. زیرا دو دختر پیامبر ﷺ رقیه و ام کلثوم را به همسری گرفت. این دو دختر مدت زیادی با عثمان زندگی نکردند. (786) رسول اکرم ﷺ در هنگام دفن رقیه، شوهرش عثمان را از شرکت و حضور در دفن وی محروم کرد. (787) این که این کار به سبب ناخرسندی پیامبر ﷺ از رفتار عثمان رخ داده باشد، در برخی منابع یاد شده است. (788) عثمان بن عفان دارای هشت همسر بود: رقیه، ام کلثوم، فاخته، ام عمرو، فاطمه، ام البنین، رمله و نائله. رقیه برای او پسری به نام عبدالله آورد که در کودکی در گذشت. در شش سالگی این کودک، خروسی به چشم او منقار زد و همین امر سبب مرگ وی شد. (789) پس از او عمرو متولد شد به همین سبب عثمان را ابوعمرو می گفتند.

فاخته دختر غزوان و نام پسرش عبدالله اصغر است.

ام عمرو و دختر جندب دوسی، و فرزندان او عمرو، خالد، ابان، عمر و مریم است.

فاطمه دختر ولید بن مغیره مخزومی، و فرزندان او ولید، سعید و ام سعید است.

ام البنین دختر عیینة بن حصین فزاری، و پسرش عبدالملک است که در کودکی در گذشت.

رمله دختر شیبة بن ربیعه و فرزندانش ام عمرو، عایشه و ام ابان است. نائله دختر فرافضه کلبی است. گویند سه دختر از او داشت: مریم، عنبه، ام البنین یا ام المؤمنین همسر عبدالله بن یزید بن ابوسفیان. ⁽⁷⁹⁰⁾ بدین سان مجموع فرزندان عثمان حدود هجده تن می باشد.

از میان رویدادها

حوادث عصر خلیفه سوم بسیاری است و از آنجا که تشریح همه آنها در این کتاب نمی‌کنجد از آن همه به ذکر سال و وقایع مهم تر بسنده می‌کنیم.

سال 24ق: در این سال بیماری خون دماغ، کسان زیادی را به کام مرگ فرو برد و خلیفه نیز سخت بدان دچار شد ولی جان به سلامت برد. در همین سال خلیفه مغیره بن شعبه را از استانداری کوفه عزل کرد و سعدبن ابی وقاص را به جای وی گماشت. سعد یک سال و اندی استاندار کوفه بود.

سال 25ق: سعدبن ابی وقاص از استاندار کوفه عزل شد و به جایش ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نصب گردید. ⁽⁷⁹¹⁾ خلیفه در این سال به حج رفت. سال 26ق: در این سال خلیفه با خراب کردن خانه های اطراف مسجدالحرام، مسجد را توسعه داد. وی در همین سال عمرو بن عاص را از استانداری مصر عزل کرد و به جایش عبدالله بن ابی سرح را به حکومت مصر گماشت.

سال 27ق: در این سال مسلمانان به فرماندهی عبدالله بن نافع به خاک اروپا راه پیدا کردند.

سال 28ق: ازدواج عثمان با نائله، دختر فرافضه مسیحی. گویند وی پیش از رفاق، مسلمان شد.

سال 29ق: عزل ابوموسی اشعری از استانداری بصره، عثمان بن عاص از عمان و بحرین و گماردن عبدالله بن عامر پسر دایی خلیفه به حکومت بصره، عمان، بحرین، خلیفه عمیر بن عثمان را هم به حکومت خراسان گماشت. او در مدت حکومتش مناطقی را به زیر فرمان در آورد. عبدالله بن عمیر عامر لیتی نیز بر سیستان گماشته شد و او نیز تا کابل پیش رفت. (792) در این سال، خلیفه مسجد پیامبر ﷺ را توسعه داد و درهای شش گانه آن را به همان وضعی که در زمان خلیفه دوم بود باقی گذاشت ولی در بازسازی و آراستن معماری مسجد از سنگ های نقش دار استفاده کرد. (793) سال 30ق: عثمان، ولید بن عقبه را از استانداری کوفه عزل کرد و به جایش سعد بن عاص را گماشت.

فتوحات در زمامداری عثمان بن عفان

از مهم ترین بخش های کارنامه حکومت عثمان بن عفان، فتوحات گسترده مسلمانان در سرزمین ایران، ارمنستان، آسیای صغیر، آفریقا و دیگر مناطق است. افزون بر ورود مسلمانان به خاک اروپا در سال 27ق. معاویه بن ابی سفیان در سال 28 یا 29 ق. از راه دریا به جزیره قبرس لشکر کشید و در سال 32 تا تنگه قسطنطنیه داردانل امروزی پیش رفت و با یونانیان به جنگ پرداخت. عبدالله بن ابی سرح به شمال آفریقا تاخت و عمرو بن عاص به جانب اسکندریه 25ق. و حبیب بن مسلمه به سوی ارمنستان (30ق.) و عبدالله بن عامر به تعقیب یزد گرد شتافت که به سوی مرو می گریخت. او کرمان و خراسان را در نوردید و تا کابل پیش رفت.

طبری می نویسد: فتح آفریقا در زمانی آغاز شد که مخالفان خلیفه افزون شده بودند. خلیفه در این باره با مروان بن حکم و معاویه بن ابی سفیان به مشورت پرداخت و آن دو چنین نظر دادند که سپاهی به سوی آفریقا روانه کن تا

مسلمانان به جنگ مشغول شوند و دیگر کسی فرصت اضافی نداشته باشد جز برای کشتن شپش های اسب سواری اش. (794)

نگارش جدید قرآن

از رویدادهای روزگار عثمان بن عفان، جمع آوری و از بین بردن قرآن ها و نگارش جدید آن است. بر پایه بیشتر مدارک اهل تسنن و برخی مدارک شیعه، قرآن در زمان عثمان نگاشته و تدوین شده است، اما آن چه نزد شیعه و برخی از اهل تسنن پذیرفته تر است این که: آن چه در زمان خلیفه سوم انجام گرفت نگارش جدید قرآن بود نه اولین گرد آوری و نگارش. ما در این باره نخست، نظر مخورد قبول اهل سنت را می نگاریم و آن گاه به نظر شیعه و داوری محققان اشاره می کنیم.

بر پایه بیشتر مدارک اهل تسنن، قرآن تا پیش از عصر عثمان نوشته نشده و تدوین نیافته بود و در دوره حکومت عثمان حوادثی چند سبب نگارش و تدوین آن شد. در آن سال ها در پی کشورگشایی ها، فوج فوج از همسایگان عرب و عجم در پی روآوری به کشورهای همسایه و آشنایی با رسوم و زبان عجم، در تلفظ کلمات دچار لهجه های گوناگون می شدند، چنان که از طرفی تلفظ آیات قرآن برای تازه مسلمانان غیر عرب نیز دشوار بود. در هم آمیختگی عرب و عجم، با لهجه های متفاوت، تلفظ کلمات متاردف و معادل عربی را برای آنان دشوار و به اختلاف در قرائت قرآن دچار ساخت، به ویژه آن که در آن ایام، کلمات قرآن را بدون نقطه و اعراب می نوشتند.

اختلاف در زبان و لهجه، سبب اختلاف در قرائت قرآن شد و این اختلاف، روابط اصحاب را به تیرگی کشانید و گاه فردی به دیگری می گفت: از قرآن چیزی نزد من است که تو نداری! چون خبر این اختلافات به عثمان رسید وی

اندیشناک شد و در پی چاره بر آمد. او هیاتی فراهم آورد تا نوشته های زمان پیامبر ﷺ را گرد آورند و نسخه جمع شده از سوی ابوبکر را که نزد حفصه، دختر عمر و همسر رسول اکرم ﷺ بود با بقیه مصاحف مقابله کنند و از میان آنها یک نسخه و از روی آن چندین نمونه دیگر بنویسند و به شهرهای مرکزی بفرستند تا مردم فقط از آن پیروی کنند و همه نوشته هایشان بر استخوان، چرم، سفال و سنگهای نازک سفید را بسوزانند یا پاره کنند یا بشویند. ⁽⁷⁹⁵⁾ همین امر سبب شد که عثمان را حراق المصاحف یا حراق المصاحف (سوزاننده و یا پاره کننده قرآن ها) بنامند. ⁽⁷⁹⁶⁾ آغاز این کار در اواخر سال 24 و اوایل سال 25 هجری و پایان آن حدود سال 30 هجری بود. هر چند ممکن است نسخه شهر کوفه را به سبب اهمیت آن زودتر نوشته و ارسال کرده باشند. ⁽⁷⁹⁷⁾

تحقیق و داوری

اخبار و احادیثی که در کتب غیر شیعه پیرامون جمع آوری قرآن وجود دارد تا بدان جا دارای تناقض و اختلاف است که اعتبار آنها را مخدوش می سازد. به مفاد برخی از آنها در همان ایام، یکی از قرآن های مورد توجه برای نسخه برداری و مقابله، قرآنی بوده است که خلیفه اول به حفصه سپرده بود.

نیز گفته می شود که در آستانه خلافت ابوبکر، چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه از فعالیت خود نسبت به جمع آوری قرآن به حکومتیان خبر داد، عمر بن خطاب به وی گفت: قرآنی که ما در دست داریم از قرآن تو بی نیازمان می سازد. ما را به قرآن تو نیازی نیست. بر طبق این خبر، پیش از جمع آوری قرآن از سوی ابوبکر، علی بن ابی طالب رضی الله عنه آن را گردآوری کرده بود. نیز عمر خود اعتراف می کند که در حال حاضر قرآن نزد ایشان موجود است و نیازی به قرآن دیگر نیست.

محقق سر شناس اهل سنت، حارث محاسبی، می نویسد: در میان مردم مشهور است که جمع کننده قرآن، عثمان است، ولی چنین نیست، بلکه در حقیقت خلیفه از اختلافی که در میان اهالی شام و عراق در قرائت و کلمات قرآن به وجود آمده بود به وحشت افتاد و مردم را واداشت که قرآن را با یک قرائت - با همان روشی که خود و عده ای از مهاجر و انصار می دانستند - بخوانند. (798) یکی از فقیهان بر جسته معاصر در این باره می نویسد: (799) آنچه عثمان درباره قرآن به جای آورد و مورد انتقاد هیچ یک از مسلمانان قرار نگرفت این بود که وی همه مسلمانان را به یک قرائت جمع نمود و آن هم قرائت متداول نزد ایشان بود که با تواتر و نقل های یقین آور از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بودند. بدین وسیله عثمان توانست مسلمانان را از قرائت های دیگری که مبتنی بر احادیث بی اساس نزول قرآن با قرائت های هفتگانه باز دارد. اما این که قرآن نخستین بار در عرصه خلیفه سوم جمع آوری شده باشد، بی تردید خلاف واقعیت است و کمترین شبهه ای در این زمینه وجود ندارد. دلایل این نظر را در زیر بیان می کنیم:

1. روایاتی که گویای جمع آوری قرآن در عصر خلیفه سوم است، از نظر اصول حدیث شناسی، خبر واحد و دارای تناقض است و اطمینان آور نیست و احادیث موثق دیگری بر خلاف آن وجود دارد که ثابت می کند قرآن در عصر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوشته و جمع آوری شده است.

2. در اخبار نامبرده آمده است: هیات تعیین شده از سوی عثمان چون در وجود آیه ای تردید می کردند برای اثبات، دو شاهد یا یک نفر که گواهی اش ارزش گواهی دو نفر داشت، می طلبیدند و آن گاه قرآن بودن آیه مورد تردید را می پذیرفتند.

این ادعا نوعی امضای تحریف قرآن است. زیرا در آن صورت باید پذیرفت که برخی آیات قرآن به ادعای یک یا دو نفر ثابت شده است. حالا آن که برای اثبات قرآن بودن سخنی، راهی جز تواتر و نقل های فراوان و اطمینان آور وجود ندارد. افزون بر این که بلاغت و سبک خاص قرآن، آیات قرآن را چنان از گفتار بشری ممتاز ساخته است که برای اثبات قرآن بودن هر قطعه از آن، نیازی به شهادت یک یا دو نفر نیست.

3. هیچ خردمندی نمی تواند بپیرد که مسلمانان و به ویژه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن اهتمام که نسبت به قرآن داشته اند، جمع آوری آن را به دوران بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با تاخیر اندازند، آن هم زمانی که نزدیک است آیات قرآن در اثر کشته شدن حافظان قرآن و اختلاف افراد در قرائت آیات، به طور کلی از بین برود.

4. آیات زیادی از قرآن دلالت دارند که از زمان نزول قرآن سوره ها به طور منظم و کامل از یکدیگر جدا بوده و در میان مردم با نام و مشخصات کامل شناخته می شده است. در آیاتی چند رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مشرکان می خواهد که ده سوره یا یک سوره مانند قرآن بیاورند. گویا سوره ها با مشخصات ویژه در دسترس کفار و مشرکان قرار داشته است.

5. در آیات فراوان و نیز در حدیث معتبر ثقلین، قرآن تمجید، کتاب نامیده شده است و از این نام گذاری چنین بر می آید که قرآن پیش از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع آوری شده است. زیرا قرآن محفوظ در سینه ها یا تخته پاره ها و لوح های پراکنده، کتاب نامیده نمی شود.

محو کردن تفاسیر آیات

هر گاه اقدام خلیفه سوم فقط یکی کردن قرآن ها از نظر نوع قرائت بود، خرده ای بر وی نمیتوان گرفت. آن چه کار او را باهام آمیز نشان داد و راه خردگیری بر خلیفه را باز گشود نکته ای است که در کتاب ها بدان کمتر می پردازند. باید نخست پرسید: تفاوت قرائت ها چگونه ممکن است تا بدان جا سبب اختلاف شود که هر یک از صحابیان، دیگری را به خواندن آیه ای تکفیر کند؟! اگر انگیزه یکی کردن قرآن ها، یکدست کردن قرائت آیات بود، به چه سبب پس از نوشتن قرآن با قرائت متداول، کلمات قرآن را بدون اعراب نوشتند و به شهرها فرستادند؟! آن، چه اختلاف قرائتی بود که سبب شد حذیفه به خلیفه بگوید: اگر هر چه زودتر به یکی کردن قرآن ها نپردازی پس از این دیگر اتریب از قرآن باقی نماند و میان مسلمانان جنگ بر پا می شود! اگر مشکل مسلمانان در تشخیص قرائت صحیح بود، به چه سبب لازم بود پس از دستیابی به قرآن جدید، قرآن های قبلی خود را بسوزانند یا با آب و سرکه بجوشانند؟! آیا نمی توانستند موارد اختلافی را بر نسخه های خود اصلاح کنند؟

چه عواملی سبب شد که در یکی کردن قرآن ها، نسخه علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و عبدالله بن مسعود نویسنده آیات در عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نپذیرند و نسخه ابن مسعود را از او با اهانت بگیرند و بسوزانند؟! محققان می نویسند: یک سبب کتک زدن ابن مسعود و اهانت به او این بود که مصحف خود را به ایشان نمی داد. سرانجام آن را به زور از وی گرفتند و سوزاندند. ⁽⁸⁰⁰⁾ دستور خلیفه آن بود که قرآن باید به قرائت زید بن ثابت نوشته و خوانده شود. ⁽⁸⁰¹⁾ چون این دستور خلیفه به ابن مسعود رسید وی در مسجد به سخنرانی پرداخت و گفت: عثمان به من دستور می دهد که قرآن را به قرائت زید بن ثابت بخوانم! به حق خدایی که

جانم به دست اوست، من از دهان رسول اکرم ﷺ هفتاد سوره را فرا گرفتم، در حالی که زید در آن موقع کاکل بر سر داشت و با کودکان بازی می کرد. (802)

تردید نیست که آنچه ابن مسعود و همفکرانش در دست داشتند با بقیه قرآن ها چندان تفاوت نمی کرد و چنین نبود که آنها برای یک سوره آیاتی را بشناسند که دیگری نشناسد. جز این که عواملی چند سبب می شد که حاصل کوشش ایشان پذیرفته نگردد. به نظر می رسد که اختلاف آنان با خلیفه فراتر از گفتگو پیرامون اعراب و قرائت صحیح آیات بود و وجود پرسش هایی چند سبب می شد که آنان به کرده خلیفه به دیده تردید و اعتراض بنگرند. از آن نمونه این که:

1. به چه سبب مسئول آن هیات، زید بن ثابت تعیین گردید، با آن که وی

فردی کم سن و مخالف خاندان رسالت، بود؟

2. آیا قرآن ی که به دست علی بن ابی طالب رضی الله عنه جمع آوری شده بود نقصانی داشت که معیار نظر هیات خلیفه قرار نگرفت؟

موضوعی که بعدها شک و ابهام آنان را به ناخرسندی و بدبینی بدل ساخت دستور خلیفه به از بین بردن قرآن های دیگر بود.

حدسی فراتر از یقین

به نظر می رسد که طرح یکی کردن قرآن ها با طرح جلوگیری از نوشتن و بیان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بی ارتباط نباشد. در دوره زمامداری خلیفه اول و دوم تاکید بر آن بود که حدیث با قرآن در نیامیزد و در حاشیه قرآن ها هیچ حدیث و تفسیری نگاشته نشود. آن که از این سیاست سر می تافت به شدت مواخذه، و کارش جرم شناخته می شد.

با اجرای این طرح، کسانی که به نوشتن و حفظ و نگاه داری حدیث چندان بهایی نمی دادند از نوشتن و بیان حدیث - حتی در پنهانی - خود داری کردند، اما گروهی نه چندان اندک فعالیت خود را ترک نمودند.

بر پایه مدارک شیعه و سنی، این سیاست در دروه خلافت عمر بن خطاب خفقان آور بود. اما با وفات ایشان و شروع خلافت عثمان، تا حدی بیان حدیث آزادتر گردید و نگاشتن آن جرم شناخته نمی شد. این فضای نسبتاً آزاد، اشتیاق نوشتن و بیان حدیث را در نویسندگان و گویندگان حدیث، بر انگیخت و طولی نکشید که مسلمانان پس از یک دوره سیزده سال، دیگر بار فرصت نوشتن و بیان حدیث یافتند.

این در حالی رخ می داد که با رو آوری مسلمانان به گشودن دروازه های دیگر کشورها، نو مسلمانان پیوسته مشتاق شنیدن گفتارهایی از رسول گرامی اسلام ﷺ بودند.

در این زما: سال 24 و 25 هجری) از سوی عثمان، همه کاگزاران خلیفه دوم عزل شده بودند و کسانی از بنی امیه بر ممالک اسلام حکمرانی می کردند که مسلمانان یکایک ایشان را به بدنامی می شناختند. در آیاتی از قرآن و حدیث پیامبر ﷺ درباره کینه توزی و دشمنی این عده با رسول خدا ﷺ نکاتی بیان شده بود که چندان خوشایند حکومتیان نبود و جز سرشکستگی برای ایشان نتیجه ای در بر نداشت. با چیرگی بنی امیه بر اوضاع اجتماعی مسلمانان و به دست گرفتن سر نوشت دینی و دنیایی آنان، اعتراضات نهفته با بیان احادیث نکوهشگر بنی امیه آغاز شد. هر کس کمترین چیزی از رسول خدا ﷺ در مذمت ایشان شنیده بود با تطبیق بر آیات قرآن، به دیگری عرضه می کرد و او نیز آن را در کنار آیه نامبرده یادداشت می کرد. علت این یادداشت ها آن

بود ک زیادی آیات و احایث سبب می شد که افراد در تطبیق حدیث بر آیه مخصوص به آن دچار اشتباه شوند و اگر بی درنگ آن چه می شنیدند، به طور کامل یا به اختصار و نشانه، در کنار آیه مورد نظر یادداشت نمی کردند، با گذشت زمان رابطه آیه و حدیث را از یاد می بردند و به درستی نمی توانستند بدانند که آیه مورد نظرشان در شان چه موضوع یا فردی نازل شده است.

این حرکت فرهنگی در مدتی کوتاه، ثمره ای بزرگ در بر داشت. زمانی نگذشت که هر مسلمان پیرامون بسیاری از آیات قرآن، حدیثی چند می دانست که در کنار آیه یا جداگانه نوشته بود و هنگام تلاوت آیات، از تفسیر و تاویل آن نیز با اطلاع می گشت. این شیوه برای مردمان هم عقیده، مشکل و اختلافی پدید نمی آورد، اما چون در هیچ زمان، مردم هم عقیده نبوده و پیوسته عده ای با روشنگری در ستیزند و منافع خود را در ناآگاهی مردم جستجو می کنند، به تدریج میان مردم درباره آیات قرآن و تطبیق آن با احادیث، اختلاف پدید آمد و عده ای ندانسته یا دانسته - به منظور بهره برداری سیاسی و آشوب آفرینی - نزاع را به درستی تلاوت آیات قرآن کشاندند. از آن نمونه می توان آیه **و هذا صراط علی مستقیم** (803) را مثال آورد که کلمه علی را می شود علی یا علی تلفظ کرد و بدین وسیله آشوب آفرینی کرد و اختلاف را دامن زد. با این وضعیت، بهترین زمان ممکن برای پیگیری طرح جدایی از قرآن از حدیث فراهم شد، اما موقعیت اجتماعی و سیاسی، طرح جدیدی می طلبید که به طرح خفقان آور گذشته شباهت نداشته باشد. بهترین پیشنهاد، موضوع جمع آوری قرآن ها و یکدست کردن آن بود. با پیگیری این طرح، همه احادیث موجود در دست مردم، دیگر بار جمع آوری و نابود می شود و چون زمان بگذرد نسل آینده از آن چیزی نمی داند تا به وسیله آن به روشنگری بپردازد.

با این حدس، بهتر می توان علی نپذیرفتن قرآن علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن مسعود و نابود کردن همه قرآنهای نزد مردم را دانست. اگر به واقع علت جمع آوری قرآن ها و یکدست کردن آن ها، تفاوت قرائت آنها بود، از بین بردن قرآن ها پس از یکی کردن آن لزومی نداشت. آن کتیبه ها بسیاری از معضلات و مبهمات قرآنی را بر طرف می کرد و چنین نبود که افراد نتوانند متن قرآنی از مصحف های خود با متن احادیث جدا سازند. افزون بر این که، از بین بردن قرآن به آتش زدن و پاره پاره کردن اوراق، کاری ناروا بود و تا به امروز نکوهش آن بر خلیفه باقی است.

علل و عوامل شورش بر ضد عثمان

عثمان بن عفان را باید خلیفه مقتدری شناخت که در روزگار پیری، سستی اندیشه، وی را به قربانگاه کشاند. عثمان را دشمنان با تجربه ای چون عایشه، طلحه و زبیر و حماقت مشاوران پر فریبی مانند مروان و حمایت خود او از کاگزاران نالایق، و سیره ناروای فردی و اجتماعی اش به کام مرگ فرو برد. آن چه او را از پذیرش انتقاد باز می داشت و بر روش اشتباه او می داشت، اعتماد به حکومت تثبیت یافته ای بود که دو دوره دوازده ساله، پشتوانه اش بود. دوره خلافت ابوبکر و عمر و روزگار خلافت خود وی. چنان چه بخواهیم علل و عوامل روگردانی مردم از حکومت عثمان را بر شماریم باید به موضوعات زیر اشاره کرد:

1. سیره فردی و اجتماعی خلیفه

شیوه زندگی عثمان بر خلاف دو خلیفه قبل، در همه جنبه ها شاهانه بود. لباس های بسیار فاخر می پوشید که قیمت بعضی از آنها 800 مثقال ⁽⁸⁰⁴⁾ طلا بود! ⁽⁸⁰⁵⁾ غذای عالی و خانه ای شبیه کاخ داشت و راهیابی به آستانش چندان

آسان نبود. در مدینه خانه ای برای خود ساخت که دیوارهایش از سنگ و ساروج و درهای آن از چوب درخت ساج و سرو بود. ⁽⁸⁰⁶⁾ دارایی عثمان هنگام مرگ 30/500/000 مثقال نقره و 150 هزار مثقال طلا بود. ⁽⁸⁰⁷⁾ و هزار بنده داشت. ⁽⁸⁰⁸⁾ هنگامی که عثمان یکی از دختران خود را به عقد ازدواج مروان بن حکم در آورد، 1/5 غنایم آفریقا بیشتر از پانصد هزار سکه طلا ⁽⁸⁰⁹⁾ را به وی بخشید. غنایم آفریقا 2/520/000 سکه طلا بود. ⁽⁸¹⁰⁾ نیز 100 هزار مثقال دیگر به وی بخشید. ⁽⁸¹¹⁾ 4/5 دیگر غنایم را به بقیه اعضای خاندان مروان دودمان حکم بن ابی العاص هدیه کرد. ⁽⁸¹²⁾ 100 هزار سکه طلا ⁽⁸¹³⁾ و تمامی صدقات قبیله قضاعه را به عموی خود حکم بن ابی العاص هدیه کرد. ⁽⁸¹⁴⁾ داماد دیگر عثمان، حارث بن حکم است. زمانی که خلیفه دخترش را به عقد وی در آورد 100 هزار سکه نقره از بیت المال به او بخشید. ⁽⁸¹⁵⁾ زمانی نیز تمامی شتران زکات را که به مدینه آوردند به او هدیه کرد. ⁽⁸¹⁶⁾ و بخشی از بازار مدینه را که رسول اکرم ﷺ وقف مسلمانان کرده بود از اموال اختصاصی او شمرد. ⁽⁸¹⁷⁾ زمانی نیز به برادر مادری خود، ولید بن عقبه 100 سکه نقره از بیت المال کوفه ⁽⁸¹⁸⁾ و از مرکز خلافت 200 هزار به ابوسفیان بخشید. ⁽⁸¹⁹⁾ همه غنایم به دست آمده از مغرب آفریقا ⁽⁸²⁰⁾ و یک بیست و پنجم غنایم جنگ اول آفریقا را که 100 هزار سکه طلا بود به عبدالله بن ابی سرح داد. ⁽⁸²¹⁾ داماد دیگر خلیفه عبدالله بن خالد از نوادگان امیه است که عثمان 300 هزار و به ثولی 400 هزار سکه نقره به وی داد و 10 هزار یا به قول بلاذری 100 هزار به هر یک از بستگان او بخشید. ⁽⁸²²⁾ هنگامی که عثمان دختر خود را به ازدواج او در آورد دستور داد 600 هزار سکه نقره از بیت المال بصره به وی بدهند. ⁽⁸²³⁾

اموال زبیر بن عوام:

بخاری می نویسد: زبیر یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یکی در مصر داشت. نقدینه او هنگام مرگش 52 میلیون سکه نقره بود. (824) هزار اسب، هزار بنده و هزار کنیز داشت. (825)

اموال طلحة بن عبیدالله:

املاک وی 30 میلیون سکه نقره ارزش داشت. هنگام مرگ نقدینه او 200 سکه طلا و 2200000 سکه نقره بود. علاوه بر این 300 بار شتر طلا (یا به قول بعضی 300 پوست گاو پر از طلا) از وی به جای ماند. (826)

اموال عبدالرحمن بن عوف:

به نوشته تاریخ نویسان در میان دارایی وی قطعه طلای بسیار بزرگی وجود داشت که دست تمامی مردانی که این طلا را با تبرهای خود شکستند تاول زد. ثروت وی در هنگام مرگ عبارت بود از: یک صد اسب، هزار شتر، 10 هزار گوسفند و 2560000 سکه نقره.

سهم ارثی که به هر یک از چهار زن او رسید 80 هزار سکه طلا بود. برابر یک سی و دوم اموال عبدالرحمن بنابراین، نقدینه وی 3200000 سکه طلا بوده است. (827) زمانی که عثمان جواهرات بیت المال را میان خویشاوندانش تقسیم میکرد و مردم به وی اعتراض نمودند، می گفت: **هذا مال الله اعطيه من شئت و امنعه من شئت** اینها مال خدا است و من به هر کس که بخواهم می بخشم و به هر کس که بخواهم نمی دهم. (828) این بخشش ها و دارایی هایی که طرفداران عثمان انباشته بودند روز به روز افزون می شد، در حالی که از طرفی سهم امام علی عليه السلام از بیت المال به تعبیر خود امام به اندازه شیری بود که بعد از دوشیدن شتر، سهم بچه شتر می شود. (829)

2. گسترش خلافاکاری ها

هر چند اصرار خلیفه بر انجام کارهای خلاف بیشتر در دوره دوم زمامداری او رخ نمود، وی از آغاز نیز به پیروی قانون اسلام نظر نداشت. از نخستین کارهای ناروای او در امان داشتن عبیدالله، فرزند خلیفه دوم، است. پس از ضربت خوردن عمر بن خطاب، فرزندش عبیدالله پیش از وفات پدر سه تن را به بهانه شرکت در کشتن پدرش به قتل رساند: هرمزان، جفینه و ابولولو.⁽⁸³⁰⁾ سپس نیز تصمیم داشت همه بردگان مدینه را بکشد، ولی مسلمانان او را از این کار باز داشتند.⁽⁸³¹⁾ او می گفت: شب قبل از کشتن پدرم این سه نفر را در منزلی با خنجر دیده است. با این حال عمر در وصیت گفته بود اگر عبیدالله دو شاهد بر شرکت هرمزان در قتل من اقامه نمود، وی را بخاطر کشتن هرمزان قصاص نمایید.⁽⁸³²⁾ در پی انتخاب عثمان مردم مطمئن بودند که عبیدالله قصاص خواهد شد. علاوه بر این که بیشتر صحابیان در مشورت خواهی عثمان به قصاص او نظر دادند.⁽⁸³³⁾ مردم نیز از خلیفه خواستند که به وصیت عمر در مورد عبیدالله عمل کند.⁽⁸³⁴⁾ اما عثمان با پذیرش رای عمرو بن عاص می گفت: انصاف نیست که در پی کشته شدن پدر، پسر را نیز قصاص کنند و از این خانواده دو کس کشته شود. افزون بر این که این جنایت در دوره خلافت وی رخ نداده تا او مسئول کیفر آن باشد.⁽⁸³⁵⁾ شگفت آن که در سه روز نخست پس از مرگ عمر، همان ایام که عبدالرحمن در مسجد مردم را گرد می آورد تا درباره شش نامزد خلافت اظهار نظر کند عثمان هر دم گریبان عبیدالله را می گرفت و او را بر کشتن آن سه نفر توییح می کرد. اما پس از رای نهایی عبدالرحمن به انتخاب عثمان، خلیفه نه فقط او را قصاص نکرد، بلکه برای آرامش اوضاع وی را روانه کوفه کرد و در آن جا به وی خانه و زمینی وسیع بخشید که مردم آن را کویفه

(کوفه شهرک) می گفتند. ⁽⁸³⁶⁾ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ ضمن اصرار به خلیفه در شتاب برای قصاص عبیدالله، به خود او می گفت: اگر روزی بر تو چیره شوم قصاص می کنم. ⁽⁸³⁷⁾ و بر این جمله سوگند یاد می کرد. ⁽⁸³⁸⁾

3. بدعت ها

بر پایه آن چه در بخش های پیشین نوشتیم، پس از سقیفه روش هر خلیفه همتراز سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پنداشته شد. بر خلاف اعتقاد امروز ما - که فقط رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پایه گذار سنت می شناسیم - پیشینیان چنین معتقد نبودند و گاه به صراحت اعلان می کردند که فلان امر در روزگار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین بوده است و اینک باید چنین باشد و آنکه بر خلاف شیوه امروز رفتار کند بازخواست می شود. بنابراین، آنان هیچ گاه نمی پنداشتند که در کردار خود بدعت می نهند. شاید این توجیه محکم ترین دلیل آنان در مخالفت با سنت بود و ای بسا مردم نیز با در نظر گرفتن همین توجیه واهی بود که تا امور را کاملاً واژگونه نمی دیدند و منافع آنان پایمال نمی شد به خلیفه و کاگزاران او چندان اعتراضی نمی کردند. از این رو عثمان نمازهای شکسته را در سفر تمام می خواند و دلیل وی آن بود که تشخیص او چنین است که نماز را در سفر کامل بخواند. ⁽⁸³⁹⁾ فرماندار او در کوفه شراب می نوشید و در محراب مسجد در حال نماز استفراغ می کرد ⁽⁸⁴⁰⁾ و کسی یارای اجرای حد بر او نداشت. خلیفه تا این اندازه با قرآن بیگانه نبود که نداند قرآن ⁽⁸⁴¹⁾ دودمان بنی امیه را دودمان لعنت شده یاد کرده است. ⁽⁸⁴²⁾ با این حال او فرزندان امیه و ابوسفیان را در سراسر سرزمین های اسلامی بر جا و مال و ناموس مسلمانان چیره نمود و بیت المال را سراسر در اختیارشان قرار داد و آن گاه همچون کسانی که بخواهد حسادت و نفرت مخالفانش را بر انگیزاند و به خشم وادارد در پاسخ اعتراضات مردمی می گفت: اگر کلیدهای

بهشت در دست من بود آنها را به بنی امیه می دادم تا این که آخرین نفر آنها نیز وارد بهشت گردد. (843)

4. رفتار نامناسب با صحابیان ممتاز

رفتار خلیفه با صحابیان ممتازی مانند ابوذر، عمار یاسر، عبدالله بن مسعود و مالک اشتر، تا بدانجا دور از انصاف بود که بیشتر تاریخ نویسان سنی به نوعی از آن یاد کرده اند.

گاه نیز می نویسند: میان عثمان و بعضی از صحابیان برجسته مانند ابوذر برخوردهایی پدید آمده که نوشتن آنها مایه شرمساری است! اما آن چه نانوشته نمانده است این که: عثمان، ابوذر و خانواده او را به بیابان خشک ریزه تبعید کرد و او و همسرش همان جا از دنیا رفتند. (844) به دستور خلیفه هیچ کس حق نداشت در بدرقه ابوذر شرکت جوید، اما امام علی علیه السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام او را تا بیرون شهر بدرقه کردند. زمانی که مروان، حضرت علی علیه السلام را از این کار بر حذر داشت، میان آنان درگیری ایجاد شد و اسب مروان تازیانه خورد. عثمان ضمن بازخواست علی علیه السلام، به وی هشدار داد که باید قصاص شود! گفتگو میان آن دو اوج گرفت و عثمان به علی علیه السلام گفت: به خدا که نزد من تو برتر از مروان نیستی! علی علیه السلام در پاسخ گفت: آیا به کسی مانند من، این طور می گویی و مرا بامروان هم سنگ می کنی! به خدا که من از تو برترم و پدرم از پدر تو و مادرم از مادر تو برتر بوده است. در این حال عثمان که پاسخی نداشت از مجلس بیرون رفت. (845) ابوذر در ریزه وفات کرد و همان جا دفن شد. گروهی از صحابیان برجسته بر جنازه اش نماز خواندند و عبدالله بن مسعود عهده دار دفن او گردید، اما در مدینه به دستور عثمان چهل

تازیانه بر پیکر ابن مسعود نواختند⁽⁸⁴⁶⁾ که چرا تبعید شده خلیفه را دفن کرده است.

در ایام فرمانروایی ولید بن عقبه بر کوفه، از سوی عثمان صد هزار مثقال نقره به وی هدیه شد. عبدالله بن مسعود بر خلیفه و نماینده اش ولید اعتراض کرد. ولید، شورش آفرینی ابن مسعود را به عثمان خبر داد و خلیفه بی درنگ خواست که او را برای تنبیه روانه مدینه کند. زمانی که ابن مسعود به مدینه رسید، عثمان بر فراز منبر خطبه می خواند. همین که ابن مسعود را مشاهده کرد او را ناسزا گفت و دستور داد او را بزنند. گماشتگان عثمان نیز عبدالله را چنان زدند که دنده های او خرد شد.⁽⁸⁴⁷⁾ خدمت کار عثمان یحیوم، عبدالله را بلند کرد و محکم بر زمین کوفت و با همین رفتار، ابن مسعود دو سال در خانه زمینگیر شد تا وفات کرد. در این مدت خلیفه سهم او را از بیت المال قطع کرد.⁽⁸⁴⁸⁾ عثمان پس از چندی که سعید بن عاص را به امارت کوفه گمارد، وی در نامه ای به خلیفه نوشت: من با وجود مالک اشتر و دوستان ابله او که به قراء قرآن معروف اند - نمی توانم در کوفه حکمرنی کنم. عثمان ضمن نامه ای به سعید نوشت: مالک و دوستانش را به شام تبعید کن. سعید بن عاص نیز مالک و نه تن دیگر را - که در میان آنها کمیل بن زیاد نخعی نیز دیده می شد - به شام تبعید نمود.⁽⁸⁴⁹⁾ عمار بن یاسر از دیگر صحابیانی است که به سبب اعتراض بر خلیفه، به نوعی شکنجه شده است. زمانی وی به عثمان گفت: چرا جواهرات بیت المال را در میان خانواده ات تقسیم می کنی؟! در پی این اعتراض، به دستور عثمان آن قدر عمار را زدند که بیهوش شد و تا پایان زندگی از بیماری فتق رنج می برد.⁽⁸⁵⁰⁾ این در حالی بود که آیه ای از قرآن⁽⁸⁵¹⁾ در شان عمار نازل شده بود و مسلمانان بدین امر آگاه بودند.⁽⁸⁵²⁾

کارگزاران عثمان

هر چند خلیفه دوم از عثمان تعهد گرفته بود که در دوره زمامداری اش خویشاوند اموی نژادش را بر مناصب نگمارد، پس از گذشت یک سال از خلافت، او با انتخاب کارگزاران جدید یکایک گماشتگان خلیفه دوم را بر کنار کرد و خاندان امیه را بر اوضاع چیره ساخت. این در حالی بود که پیامبر ﷺ با وجود روحیه ملاطفت آمیز و مسالمت جویانه اش و نیز نیاز جدی به قدرت نظامی هرگز تا پایان زندگی، مناصب اجتماعی - سیاسی را به خاندان امیه نسپرد و تا روا بود از ایشان نکوهش کرد و مسلمانان را از آنان بر حذر داشت.

کارگزاران عثمان در شهرهای مهم سرزمین اسلامی افراد زیر هستند:

کوفه:

ولید بن عقبه بن ابی معیط⁽⁸⁵³⁾ به جای سعد بن ابی وقاص، والی خلیفه دوم و سعید بن عاص بن امیه.⁽⁸⁵⁴⁾

مصر:

عبدالله بن سعد بن ابی سرح. به جای عمر و بن عاص، والی خلیفه دوم.

بصره و فارس:

عبدالله بن عامر بن کریز.⁽⁸⁵⁵⁾ به جای ابوموسی اشعری، والی ابوبکر و عمر در بصره.

شام:

معاویه بن ابی سفیان.

جز این چند نفر، مروان بن حکم، مشاور خلیفه در مدینه شناخته می شد⁽⁸⁵⁶⁾ و حارث بن حکم بن ابی العاص برادر مروان مسئول جمع آوری زکات برخی

قبایل و حکم بن ابی العاص پدر مروان و عموی عثمان مامور جمع آوری زکات
قبیله قضاعه.

ولید بن عقبه:

ولید مردی است که در روزگار پیامبر اکرم ﷺ به بی لیاقتی آزموده شد. او
از جانب رسول خدا ﷺ برای جمع آوری زکات قبیله بنی مصطلق به سوی
آنها روانه شد و چون مردم به استقبالش شتافتند او پنداشت که آنان برای کشتن
وی بسیج شده اند. بنابراین به مدینه بازگشت و فریاد برآورد بنی مصطلق مرتد
شده و بر ضد مسلمانان قیام کرده اند. در همین زمان آیه نازل شد (857) که **ان
جائکم فاسق بنبا فتبینوا...** (858) شاید بر پایه همین آیه بود که علی علیه السلام روزی
در جواب ولید که می گفت من از تو سخنورتر هستم. به او گفت: تو فاسقی
بیش نیستی! سپس این آیه نازل شد: **افمن کان مومنا کمن کان فاسقا.** (859) ولید
به انجام کارهای زشت و میگساری عادت داشت. (860) وی ندیمی نصرانی داشت
که شب ها با وی به میگساری و زشتی می گذراند و یکی از روزها که در حال
مستی به مسجد آمد و به نماز ایستاد نماز صبح را چهار رکعت خواند. (861) و به
جای خواندن حمد و سوره این شعر را می خواند: **علق القلب الربابا - بعد ان
شابت و شابا** و در رکوع و سجود با نعره می گفت: **اشرب واسقنی** می را بنوش
و به ما نیز بنوشان (862) پس از پایان نماز با تمسخر به مردم گفت: اگر می
خواهید باز هم برایتان بخوانم! (863) سپس در محراب مسجد، شراب استفراغ
کرد. (864) مردم فرصت را غنیمت شمرده، انگشتی را که مهر حکومتی نیز بود از
دست او در آوردند و جمعی به مدینه رفته، نزد عثمان ماجرا را نقل کردند.
عثمان با خشم آنها را تهدید کرد و بر آنها تازیانه نواخت و از خود راند. آنها
موضوع را با علی علیه السلام و به تقلی با عایشه در میان نهادند و هیاهو میان مردم

بالا گرفت. علی علیه السلام عثمان را هشدار داد که باید در هر صورت ولید را حد بزند. چون خلیفه خود را ناچار از اجرای حد دید لباس پشمی کلفتی، مانند نمدها بر ولید پوشانید و با تهدید گفت: هر کس جرات دارد رود و او را حد بزند. قدم‌ها سست شد و سرانجام علی علیه السلام حد را بر او جاری ساخت. ⁽⁸⁶⁵⁾

عبدالله بن سعد بن ابی سرخ:

وی برادر رضاعی عثمان ⁽⁸⁶⁶⁾ و از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او و پدرش را در فتح مکه در زمره محاربان با خدا و رسول بر شمرده و خون آنان را هدر دانست. ⁽⁸⁶⁷⁾ عبدالله را نخستین مرتد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده اند. ⁽⁸⁶⁸⁾ وی قبل از فتح مکه مرتد شد و از مدینه به مکه فرار کرد و در آن جا شایع نمود که: من در مدینه هر چه به محمد صلی الله علیه و آله می گفتم وی می پذیرفت و در قرآن می نوشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر عبدالله خود را به پرده کعبه هم آویخته باشد او را بکشید.

در رویداد فتح مکه عثمان او را در خانه خویش پنهان کرد و سپس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش امان گرفت و خواست که آن حضرت از گذشته وی چشم پوشد. حضرت که با عفو وی موافق نبود لحظه ای سکوت کرد و گویا منتظر بود یکی از اطرافیانش عبدالله را بکشد. چون کسی اقدام نکرد امان عثمان را در حق وی پذیرفت. پس از بیرون رفتن عثمان، حضرت فرمود: سکوت کردم تا شاید یکی از شما او را بکشد ولی چنین نکردید. ⁽⁸⁶⁹⁾ آیا من نگفته بودم اگر وی خود را بر پرده کعبه هم آویخته باشد او را بکشید!

مقدسی می نویسد: عبدالله بن ابی سرخ گویا در مصر جز ظلم و فسق و وظیفه ای نداشت. نوشته اند وی به خون خواهی یک نفر، هفتصد تن را کشت. ⁽⁸⁷⁰⁾ زمانی که مصریان از ستم و فسق او به عثمان شکایت بردند وی تنی چند از آنها

را زد یا کشت. شکایت و شورش مردم اوج گرفت و هفتاد نفر از مصر به مدینه نزد عثمان آمدند و خواستار عزل عبدالله شدند. خلیفه پرسید: برای ولایت مصر چه کسی را شایسته می دانید؟ آنها محمد بن ابی بکر را برگزیدند و عثمان حکم استانداری مصر را برای وی نوشت. اما با پی ریزی نقشه ای در صدد شد که محمد و همه شکایت کنندگان، در مصر کشته شوند.

محمد بن ابی بکر و همراهان او در راه مصر بودند که غلام عثمان را با نامه ای به مهر و امضای خلیفه مشاهده کردند. نامه برای عبدالله و در بردارنده کشتن محمد و همراهان او بود. آنها با خشم به مدینه باز گشتند و نامه را به خلیفه نشان دادند، اما او ادعا می کرد که آن را ننوشته است! علی رضی الله عنه می گفت: آیا این کاغذ، مهر و غلام از تو نیست؟! و عثمان سوگند می خورد که از مفاد چنین نامه ای خبر ندارد! مصریان می گفتند: این نامه را چه تو نوشته باشی و چه مروان - که مهر تو نزد اوست - صلاحیت زمامداری نداری و باید مروان را نیز مجازات کنی! عثمان توجهی نکرد و عبدالله همچنان در مصر باقی ماند و طولی نکشید که خلیفه نیز در هواداری از خویشانش کشته شد.

زرکلی در الاعلام می نویسد: عبدالله بن ابی سرح، سردار فتح آفریقا شناخته می شود. عبدالله دو سال پس از کشته شدن عثمان به سال 37 ق. در عسقلان در گذشت.

حکم بن ابی العاص:

وی پدر مروان و عموی عثمان است. در روز فتح مکه اسلام آورد و از طلقا آزاد شدگان شناخته می شد. منابع تاریخی وی را منافقی یاد می کنند که پیوسته با چشم، ابرو، دست و زبان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به استهزا می گرفت و راه رفتن حضرت را تقلید می نمود. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در حال راه رفتن به پشت سر

خود نگریست و حکم را در حال تمسخر خود دید. او را نفرین کرد که در همان حال بماند. وی بی درنگ به ارتعاش بدن دچار گردید و تا پایان زندگی چهره تمسخر آمیز داشت. ⁽⁸⁷¹⁾ او در حال نماز نیز از جسارت به رسول الله ﷺ کوتاهی نمی‌کرد و سرانجام حضرت وی و فرزندانش را به طائف تبعید کرد و می فرمود: وای بر من از دودمان این مرد. ⁽⁸⁷²⁾ لعنت خدا بر او و دودمانش که قورباغه های ملعون هستند. ⁽⁸⁷³⁾ می گویند عایشه به مروان نیز می گفت: رسول خدا ﷺ پدرت را در حالی که تو در نسل او بودی لعنت کرد. پس تو نیز چکیده پلیدی از لعنت خدا و رسول هستی. ⁽⁸⁷⁴⁾ حکم بن ابی العاص در دوران خلیفه اول و دوم در تبعید بود. عثمان پیوسته می کوشید او را بر گرداند. پس از مرگ خلیفه دوم، عثمان او را به مدینه فرا خواند و مبلغ صد هزار سکه نقره به وی هدیه داد و او را مامور گرفتن زکات قبیله قضاعه کرد و زمانی که زکات ها جمع آوری شد، مبلغ سیصد هزار سکه نقره از آن را به او بخشید. ⁽⁸⁷⁵⁾

آغاز شورش

علامه امینی به نقل از بلاذری می نویسد:

در سال 34 هجری، گروهی از مردمی که مخالف روش سیاسی و دینی عثمان بودند، از سه شهر بزرگ کوفه، بصره در مسجدالحرام پیرامون کارهای عثمان به گفتگو پرداختند و تصمیم گرفتند پس از بازگشت به مناطق خود، مردم را از کردار ناشایست خلیفه آگاه و جمع بیشتری را با خود همراه سازند و آن گاه سال بعد در مدینه با هم ملاقات کنند و درباره خلافت تصمیم جدی بگیرند. اگر خلیفه از کارهای ناروای گذشته اظهار پشیمانی کند و امور را سامان بخشد رهایش سازند و در غیر این صورت او را بر کنار کنند. ⁽⁸⁷⁶⁾ در سال بعد، ششصد نفر از مصر به فرماندهی عبدالرحمن بن عدیس، دویست نفر از بصره به

فرماندهی حکیم بن جبلة عبدی و دویست نفر از کوفه به فرماندهی مالک اشتر روانه مدینه شدند. در میان راه نیز گروهی دیگر به آنها پیوستند. (877) در مدینه جمعیت ایشان دو چندان شد و هواداران عایشه، طلحه و زبیر نیز با آنان همراه شدند. (878) این ناراضیان، انگیزه و اهداف متفاوتی داشتند. عده ای مانند طلحه ناراضیان سیاسی بودند و جمعی مانند مالک اشتر انگیزه دینی داشتند. در گروه اول کسانی یافت می شدند که در سایه حکومت عثمان، به اموال هنگفت دست یافته و قدرت اقتصادی و نفوذ اجتماعی چشمگیری به چنگ آورده بودند، ولی پیوسته از این که عرصه همه امور در دست عوامل بنی امیه قرار گرفته و دیگران قدرت و اقتداری ندارند، سخت رنجیده و در کمین فرصت برای تثبیت خلافت خویش بودند. این گروه، ای بسا مانند بقیه مردم با بدعت های سنت نما خو گرفته بودند و با اجتهادهای خلیفه مخالف نبودند، جز این که از محرومیت خود در تصاحب مقامات دولتی رنجیده بودند.

مخالقان، مرکز خلافت را در محاصره گرفتند و خواستار گفتگو با خلیفه شدند. عثمان نخست مغیره بن شعبه را فرستاد تا آنها را آرام و پراکنده سازد. مردم با فریاد ای بدکار یک چشم، باز گرد از شنیدن سخن او سر بر تافتند. پس از وی عمرو بن عاص به نمایندگی از خلیفه و وظیفه یافت در حضور مردم بگوید: خلیفه می گوید هر چه کتاب خدا دستور دهد عمل می کنم و از بد رفتاری با شما پوزش می خواهم و سعی می کنم از عهده کار بر آیم. عمرو هنوز سخن آغاز نکرده بود که مردم دشنامش دادند و گفتند: تو فرزند همان زن بدکار مکه نابغه هستی و مورد اعتماد نمی باشی.

برخی از اطرافیان عثمان گفتند: چاره کار به دست علی بن ابی طالب علیه السلام است. عثمان، آن حضرت را فرا خواند و گفت: این مردم را به کتاب خدا و سنت

پیامبر ﷺ بخوان علی رضی الله عنه گفت: این کار را به شرطی می پذیرم که عهد ببندی تا به آن چه از جانب تو به نفع آنان ضمانت کرده ام که به کتاب خدا و رسول او رفتار کنی وفا نمایی عثمان کاملاً پذیرفت و علی رضی الله عنه نزد مردم رفت، اما آنها به تعهد خلیفه اعتماد نمی کردند و تا علی رضی الله عنه وی را ضمانت نکرد، نپذیرفتند. عاقبت، بزرگان آنها با ضمانت علی رضی الله عنه پیش عثمان رفتند و گفتگو میان آنها اوج گرفت و قرار شد خلیفه با نگاهیته ای رسمی، تعهد سپرد که خواسته های مردم را برآورد. متن پیمان نامه به قرار زیر بود:

این نوشته بنده خدا امیر مومنان، به کسانی است که بر او انتقاد کرده اند. خلیفه تعهد می سپارد که به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل کند. محرومان را مورد عطا قرار دهد، به بیم دارندگان امنیت بخشد، تبعیدیان را به وطنشان بازگرداند و... علی بن ابی طالب، حامی مومنان و مسلمانان است و بر عثمان است که بر این تعهد عمل کند.

نامه در ذیقعدۀ سال 35 هجری نوشته شد و هر یک از گروه ها نوشته ای به همین مفاد دریافت کردند و راه شهر خود را در پیش گرفتند. (879) در نامه مصریان، به عبدالله بن ابی سرح چنین نوشته شده بود: با رسیدن این نامه، فرمانروایی شهر، به تقاضای مردم، به عهده محمد بن ابی بکر است. اما در میان راه، خدمت کار عثمان را دیدند که به سرعت به جانب مصر می شتابد. مصریان به وی شک کردند و پنداشتند که او نامه ای از عثمان به جانب استاندار مصر، عبدالله بن ابی سرح می برد، پس از بازرسی، در میان مشک آبا او لوله ای از قلع یافتند که نامه ای بدین شرح در آن بود که ای عبدالله، با ورد عمرو بن بدیل به مصر، بی درنگ او را گردن بزن و دست های کنانه و عروه و ابن عدیس را قطع کن و بگذرا به خون خود آغشته شوند و آن گاه آنان را به دار بیاویز!

مشاهده نامه، خویشتن داری را از هیات مصری سلب کرد و همگی از نیمه راه به مدینه بازگشتند و با علی علیه السلام ملاقات کردند و نامه را به او نشان دادند. علی علیه السلام نامه را نزد عثمان برد. عثمان پذیرفت که نامه به، خط نویسنده او و مهر، مهر اوست، ولی سوگند یاد کرد که از آن بی خبر است. ظواهر امر، گفته او را تایید می کرد. زیرا در آن روزها، مهر خلیفه نزد حمران بن ابان بود و او پس از رفتن به بصره مهر را به مروان سپرده بود. ⁽⁸⁸⁰⁾ نماینده هیات مصری به عثمان گفت: اگر نامه به اطلاع تو نوشته شده است، تو مردی خیانت پیشه و عهد شکنی و اگر بدون اطلاع تو نوشته شده است، شایستگی خلافت و تصدی امور مسلمانان را نداری. بنابراین باید هر چه زودتر از خلافت کناره گیری کنی. مروان نیز باید بازخواست و مجازات شود.

عثمان ضمن بی توجهی به تقاضای آنان، همچنان از مروان و دیگر کاگزاران خود جانبداری میکرد و درباره موقعیت خود می گفت: لباسی را که خدا بر تن من کرده است، هرگز بیرون نمی آورم. اگر من به تقاضای شما رفتار کنم معلوم می شود که شما فرمانروایید نه من. ⁽⁸⁸¹⁾ شما چیزهایی را بر من خرده میگیرید و به سبب آنها با من دشمنی می ورزید که همان ها را از عمر من خطاب پذیرفتید. او شما را سرکوب و مهار می کرد و کسی نمی توانست به خیرگی یا با گوشه چشم به وی بنگرد. حال بدانید که یار و یاور من بیشتر از اوست. ⁽⁸⁸²⁾ پس از آن، محاصره دوباره منزل خلیفه به گونه ای سخت تر آغاز شد و از ورود آب به خانه جلوگیری کردند. عثمان که سخت گیری مخالفان را جدی دید به بالای دیوار خانه اش رفت و فریاد برآورد: کسی نیست به علی خبر دهد که به ما آب رساند؟! چون خبر به امام رسید به کمک دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام و تنی چند از بنی هاشم، سه مشک آب روانه خانه خلیفه کرد. محاصره

کنندگان از ورود آب به خانه جلوگیری کردند و در درگیری، بعضی از بنی هاشم مجروح شدند و سرانجام آب به داخل راه یافت.

در این مدت، مروان پیوسته عثمان را وسوسه می کرد که این غائله تنها با کشتن علی علیه السلام فرو می نشیند. اما حقیقت به عکس بود و اگر عثمان، مروان را تسلیم مردم می کرد و به پاره ای اصلاحات می پرداخت، اوضاع آرام می شد و خلیفه از این نیز دریغ داشت.

واقعیت آن است که گذشته از عوامل دیگر در قیام مردم علیه عثمان، بیشترین عامل موثر در کشته شدن ان، جانبداری از مروان و نظر خواهی از او و سماجت بر نپذیرفتن انتقادات مردم بود. تا جایی که عمرو بن عاص نیز در نامه خود به معاویه، به حماقت عثمان در روزهای آخر عمر اشاره می کند. زمانی که عمرو بن عاص از طرف معاویه به حکمرانی مصر گمارده شد و از ارسال خراج مصر به شام امتناع ورزید، معاویه در نامه ای سرزنش آمیز، وی را تهدید نمود و عمرو در جوابش، نامه ای به نظم نوشت که به قصیده جلجلیه معروف است. وی می نویسد: ای معاویه، رویدادهای گذشته را فراموش مکن.... من بودم که به مردم گفتم نمازشان بدون وجود تو پذیرفته نیست... من بودم که آنها را برانگیختم تا به بهانه خون خواهی آن مرد احمق با سید اوصیا علی علیه السلام بستیزند.... (883)

علی بن ابی طالب علیه السلام و کشته شدن عثمان بن عفان

بر پایه گفتارهای امام علی بن ابی طالب علیه السلام در نهج البلاغه، آن حضرت حکومت عثمان را از آغاز تا فرجام، مشروع و عادلانه نمی دانست و او را جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرا کننده سنت نبوی نمی شناخت. زمانی که عثمان با طرح عمر بن خطاب به خلافت رسید، حضرت به صراحت اعلام

داشت: خلافت حق ما بود و هست. این کلام در حقیقت حکومت عثمان را غیر الهی غاصبانه معرفی می کرد و تا عبدالرحمن حضرت را به کشتن تهدید نکرد، باعثمان بیعت نمود و سرانجام حدیث غدیر و دیگر فضایل خود را که همگان بدان اعتراف داشتند به آنها یادآور شد و فرمود: زمانی که مردم ندانند باید از چه کسی پیروی کنند خویشتن را بر آنها تحمل نخواهیم کرد و تا گاهی که امور مسلمانان بر وفق مراد آنان است، من نیز مانند یکی از ایشان از حکومت پیروی خواهم کرد.

با این همه، در ایام شورش مسلمانان بر ضد عثمان، فردی که با تکیه بر اصول استوار جامعه شناختی و روان شناختی از حکومت عثمان و شخص خلیفه پیش از دیگران جانبداری کرد و انقلابیان را به خویشتن داری فرا خواند، امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود. او خود در این باره می فرماید:

تا آنجا از عثمان دفاع کردم که بیمناک شدم اگر از وی بیشتر دفاع کنم، گناهکار شناخته شوم. ⁽⁸⁸⁴⁾ قضاوت درباره موضع گیری امام علی علیه السلام در شورش مردم بر ضد عثمان، بدون در نظر گرفتن جوانب رفتار امام، واقع بینانه نیست. باید دانست امام از چه چیز حمایت می کرد و انقلابیان را از چه باز می داشت و فراسوی حرکت انقلابیان، آینده را چگونه می دید و در موضع گیری خود، از رخ دادن چه وقایعی هراس داشت. در این زمینه نکات زیر شایسته بررسی است:

شناخت موضع سیاسی امام علیه السلام

- شناخت علل تاثیر گذار بر موضع گیری امام علیه السلام
- اظهار نظر حضرت درباره موضع خود
- اظهار نظر دیگران.

الف) شناخت موضع سیاسی امام علیه السلام

در تشریح این موضوع باید بدین نکات توجه داشت:

1. باید عقیده فردی و باطنی حضرت را از موضع گیری سیای ایشان جدا دانست. اظهار نظرهای حضرت درباره موضع گیری خود، بیشتر گویای جنبه سیاسی است و امام علیه السلام حتی در ایام زمامداری خود، نمی توانست به طور آشکار عقیده فردی و باطنی خود را درباره عثمان بیان کند، چنان که درباره دو خلیفه قبل نیز با احتیاط سخن می گفت.
 2. دخالت حضرت در آن رخداد به تقاضای عثمان و انقلابیان بود، نه به میل باطنی خود.
 3. از آن جا که مروان پیوسته نزد خلیفه بر ضد علی علیه السلام شایعه می ساخت و او را از اقدامات علی علیه السلام هراسان می کرد، عثمان چندین بار از امام خواست که از مدینه بیرون رود و حضرت نیز بدون اعتراض پذیرفت.
- به گواهی تاریخ، علی بن ابی طالب علیه السلام تا پیش از انقلاب فراگیر مسلمانان بر ضد حکومت عثمان، کمترین فعالیت خیزش آفرینی علیه عثمان نداشته است و بلکه پیوسته خلیفه را از انجام کارهایی که خشم عمومی مسلمانان را برانگیزد و حوادث ناگواری پدید آورد، بر حذر می داشت. در همان روزها نیز که مردم بر خلیفه شوریدند به او می گفت: من تو را قسم می دهم، مبادا کاری کنی که به دست امت کشته شوی، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: در این امت، زمامداری کشته خواهد شد که کشتن وی، در گاه خونریزی را تا قیامت در میان اسلامیان خواهد گشود و افق ها را بر امت تیره و تار خواهد کرد، تا جایی که حق را از باطل تشخیص ندهند. پس زمام خویش را به دست مروان مسپار که تو را به دلخواه خویش به هر سو بکشد. ⁽⁸⁸⁵⁾ علی علیه السلام از طرفی خود در محاصره گروه های مخالف عثمان قرار داشت که با اصرار می خواستند از آنها حمایت کند.

انتظارات آنان از عثمان و توقعشان از علی علیه السلام حق بود و سکوت در مقابل تقاضاهای آنها نوعی همکاری با ستم شناخته می شد. اما از سویی بر پایه آنچه خواهیم نگاشت، انگیزه همه انقلابیان، عمل به اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود و جانبداری از ایشان، به تقویت گروهی کمک می کرد که اهدافشان برای انقلابیان چندان روشن نبود.

زمانی که نمایندگان خلیفه به حضور مردم رسیدند و مردم آنها را از خود راندند عثمان، علی بن ابی طالب علیه السلام را به حضور طلبید. از این زمان بود که بین عثمان و امام بارها گفتگو شد و در هر بار امام سخنگوی عثمان و مردم بود و در همین روزها است که امام گاه به دستور عثمان از مدینه بیرون می رود و گاه به تقاضای وی به شهر باز می گردد.

شاید عثمان می پنداشت حضور علی بن ابی طالب علیه السلام در شهر سبب می شود که انقلابیان با مشاهده او در شورش بر خلیفه، دلیر شوند، اما زمانی که نا آرامی فراگیر می شد و احتمال بروز خطر اوج می گرفت، تنها راه چاره را در آن می دید که امام علی علیه السلام را به شهر فرا خواند تا مردم را آرام کند. تقاضاهای پیاپی عثمان بر بیرون رفتن یا بازگشتن امام علی علیه السلام تا بدان حد تکرار شد که امام فرمود: عثمان مرا مانند شتر آبکش در رفت و آمد قرار داده است چندین بار از شهر بیرون فرستاده و دوباره خواهش کرده است تا به شهر باز گردم.

گفتنی است که در آغاز، هدف انقلابیان کشتن خلیفه نبود. آنها به سامان دهی اوضاع مسلمانان و اسلام، بر کناری کارگزاران نالایق و رفع ستم از مردم می اندیشیدند و چون رفتار خلیفه آنها را از تحقق این خواست ها ناامید ساخت، به بر کناری خلیفه مصمم شدند.

شک نیست که اگر عثمان به خواست مردم توجه می کرد یا از حکومت کناره می گرفت، کسی با وی کاری نداشت و هیچ کس آسیب نمی دید. آنچه اوضاع شهر را در هم ریخت و مردم را به کارهای ناخواسته واداشت، سماجت خلیفه در تایید کارهای گذشته خود و کاغزارانش بود.

گفتگو میان مردم و خلیفه با نمایندگی علی علیه السلام روزها به طول انجامید. شدیدترین برخوردها زمانی رخ داد که مصریان در هنگام بازگشت، به نامه عثمان به استاندار مصر، دست یافتند، خدمت کار خلیفه، سوار بر شتر عثمان، آن نامه را به مصر می برد. در همین زمان که مصریان در بیرون مدینه اردو زده بودند، در مدینه قرار دادی میان عثمان و مردم امضا شد که در ضمن آن، خلیفه سه روز مهلت خواسته بود تا به شکایت ها رسیدگی کند و اوضاع را سامان دهد. با موافقت امام و امضای قرار داد، مردم پراکنده شدند ⁽⁸⁸⁶⁾ ولی در همین سه روز مردم متوجه شدند که خلیفه در پی جمع سلاح و لشکر برای جنگ با مخالفان است. با گذشت آن سه روز و تغییر نیافتن اوضاع، عمرو بن حزم به نمایندگی از مردم مدینه، کوفه، بصره و یمن، به جانب مصریان رهسپار شد و آنها را در ذاخت دید که عازم بازگشت به مدینه اند. آنان به مدینه بازگشتند و دیگر بار خانه عثمان را کاملاً در محاصره گرفتند و از رساندن آذوقه و آب به داخل جلوگیری کردند. ⁽⁸⁸⁷⁾ زمانی که علی علیه السلام از موضوع نامه آگاه شد، به تقاضای مردم آن را نزد خلیفه برد. عثمان به تاکید، دخالت خود خود را در نگاشتن آن نامه انکار کرد و علی علیه السلام به وی می فرمود: چگونه خدمت کار تو شتر تو را همراه با نامه ای با نقش مهر تو از مدینه بیرون می برد و تو از آن اطلاعی نداری!! ⁽⁸⁸⁸⁾ امام علیه السلام که اطمینان داشت نامه به دسیسه مروان و با سهل انگاری خلیفه تدوین یافته است، خلیفه را از مشورت و پیروی مروان باز می

داشت و عثمان، مروان را همچنان مشاور زیرک و خیر خواه خویش یاد می کرد.

علی علیه السلام می فرمود: به خدا قسم، من بیشتر از همه از تو دفاع کردم و مردم را باز داشتم، اما هر وقت چیزی می گویم که خیال می کنم آن را پذیرفته ای. مروان چیز دیگری می گوید و سخن او را می پذیری و گفتار مرا رد می کنی. ⁽⁸⁸⁹⁾ لجاجت عثمان بر نپذیرفتن گفتار امام سبب شد که حضرت خشمناک از حضور وی بیرون رود و در حال بیرون رفتن بگوید: این فرمان، فرمان خود توست. ⁽⁸⁹⁰⁾ با این همه، دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را مامور کرد که به هر شیوه ممکن و شایسته نگذارند خلیفه و خانواده او در تنگنای استفاده از آب قرار گیرند، اگر چه این کوشش نتوانست خلیفه را از خشم مردم برهاند و از مرگ نجات دهد.

خشم مهاجمان

مهاجمان تا آخرین روزهای محاصره، تصمیم بر کشتن خلیفه نداشتند و می کوشیدند تا با جلوگیری از رساندن آب و آذوقه به درون خانه، خلیفه و دستیارانش را به پذیرش نظر مردم ناچار سازند، اما کشته شدن یک نفر از ایشان به دست نگهبانان دارالخلافه، خشم آنان را به اوج رساند و ایشان از خانه های اطراف به دارالخلافه راه یافتند. شدت هجوم به گونه ای بود که محافظان قصر را به گریز ناچار ساخت. عده ای به اتاق خلیفه وارد شدند و خلیفه را مجروح کردند. همسرش نائله خود را به روی بدن نیمه جان شوهر انداخت ولی ضربات مهاجمان، خلیفه را از پای در آورد و دو انگشت دست نائله نیز قطع گردید.

غسل و دفن

بر پایه مدارک شیعه و سنی، جسد خلیفه، عثمان بن عفان، سه روز دفن نشد. جسد در محلی نامناسب از شهر افتاده بود و هیچ یک از مسلمانان و بنی امیه نسبت به دفن آن کوششی نمی‌کرد، بن امیه از ترس مسلمانان و مسلمانان به دلایلی دیگر. آنان خوب می دانستند که غسل و دفن هر مسلمان بر همه مسلمانان واجب است، با این حال هیچ کس - حتی علی بن ابی طالب علیه السلام - بدین کار نپرداخت. عایشه، ام المومنین، بیشتر عثمان را پیر یهودی می خواند که سنت و رسم مسلمانی را فراموش کرده است. ⁽⁸⁹¹⁾ شاید همین نکوهش سبب شد که نه فقط در غسل او تاخیر کنند، جسد وی را نیز در قبرستان مسلمانان دفن نمایند و در قبرستان یهودیان دفن کنند.

پس از گذشت سه روز، با تقاضای حکیم بن حزام برادر زاده ام المومنین خدیجه علی بن ابی طالب علیه السلام از مردم خواست تا به خانواده خلیفه اجازه دهند بدن وی را دفن کنند. مروان و همراهانش شبانه خلیفه را از محل نامبرده به جایی بردند و کفن نمودند. زمانی که آن را برای دفن به بقیع می بردند مسلمانان با اطلاع شدند و عده ای جسد او را سنگباران کردند و دیگر بار علی علیه السلام آنان را از این کار بازداشت. امام مسلمانان مانع از دفن وی در قبرستان بقیع شدند. به ناچار جسد را از جانب بقیع به موضعی در بیرون مدینه بردند که حش کوکب نام داشت و مقبره یهودیان بود. ⁽⁸⁹²⁾ بعدها معاویه با برداشتن دیوار میان بقیع و آن قبرستان، آن جا را به بقیع متصل کرد.

ب) علل تاثیر گذار بر موضع گیری امام علیه السلام

با توجه به گفتار علی علیه السلام و تفکرات ویژه آن حضرت، به آسانی می توان پذیرفت که جلوگیری او از کشته شدن عثمان، به مفهوم تایید شخصیت سیاسی

و دینی خلیفه و عملکرد حکومت وی نبوده است، چنان که معاصران علی علیه السلام نیز به خوبی بدین امر آگاه بودند و شک نیست که اگر شخصیت دینی خلیفه و حکومت وی مورد تایید علی علیه السلام بود، هرگز هواداران و پیروان علی علیه السلام در جبهه مخالف عثمان قرار نمی گرفتند و علی علیه السلام نیز در کشته شدن عثمان بی تفاوت نمی ماند. بنابراین باید علل نارضایی علی از کشته شدن عثمان را در اموری دیگر جستجو کرد، که به ذکر برخی از آنها می پردازیم.

1. اوج گیری بحران

هیچ محقق منصفی نمی تواند انکار کند که در دوره آغازین شکل گیری حکومت اسلامی، علی بن ابی طالب علیه السلام بزرگ ترین شخصیتی است که اگر می خواست، می توانست با انجام تصمیماتی چند، سرنوشت اسلام را دچار مخاطره و نابودی گرداند. بحرانی ترین زمان برای انجام تصمیمات او آستانه خلافت ابوبکر و آغاز خلافت عثمان و نیز در پایان دوره زمامداری عثمان است. موقعیت مدینه در روزهای انقلاب علیه عثمان، چنان بحران زده و نابسمان بود که کمترین تحریک علی بن ابی طالب علیه السلام می توانست هرج و مرج سیاسی را تا آن جا اوج دهد که مهار آن ناممکن شود و همه سرزمین های اسلامی را فرا گیرد.

این نکته را باید پیوسته در نظر داشت که در همان روزها که جمعیت مسلمانان ناراضی در مدینه موج می زد، جمعیتی نه چندان اندک از هواخواهان خلیفه و طرفداران اموی در شهر بودند و سپاهی مجهز از لشکر شام نیز که به ظاهر برای طرفداری از خلیفه بدانجا کوچیده بودند، در بیرون مدینه منتظر فرمان معاویه بودند. شاید یکی از عواملی که ورود سپاهیان شام را به داخل شهر به تاخیر می انداخت، شیوع این خبر بود که علی بن ابی طالب علیه السلام در این

شورش نقشی ندارد و برای تصاحب خلافت کوششی نمی کند. در آن اوضاع مهم ترین تلاش امام علی علیه السلام آرام کردن انقلابیان و جلوگیری از انجام کارهایی بود که با وجود آن، هر لحظه ممکن بود بحرانی مهار نشدنی پیش آید. افزون بر این که هر دسته از مخالفان، به شهر یا جناحی با انگیزه های متفاوت، تعلق داشتند و نه متحد ساختن آنان برای پی گیری هدف و شیوه صحیح مبارزه، ممکن بود و نه پراکنده کردن ایشان.

2. خودداری از یاری هوا پرستان

در جبهه مخالف عثمان کسانی مانند طلحه یافت می شدند که جز ریاست طلبی، منظوری نداشتند. هدف این افراد و نیز عایشه و هوا دارانشان، عزل یا کشتن عثمان و به خلافت رسیدن طلحه بود. طلحه تا آنجا به موقعیت خود اطمینان داشت که هیچ باور نمی کرد کسی غیر او به حکومت دست یابد. اگر وی گاه از علی علیه السلام می خواست که به یاری وی بشتابد تا حکومت عثمان سقوط کند، نه بدان سبب بود که راه را برای زمامداری علی علیه السلام هموار سازد، بلکه با این کار می کوشید تا از شخصیت علی علیه السلام برای رسیدن خود به حکومت سود جوید، هر چند در این هدف ناکام ماند.

در روزهای محاصره خانه عثمان، خلیفه، ابن عباس را رئیس کاروان حج کرد. در همان زمان، عایشه به ملاقات ابن عباس آمد و گفت: خداوند به تو زبان روان و با نفوذی داده است. اینک مردم پیرامون طلحه جمع شده اند و به زودی او به خلافت می رسد. اگر او خلیفه شود به روش پسر عمویش ابوبکر عمل می کند. مبادا مردم را از حمله به عثمان بازداری. بگذار کار به کشتن عثمان و خلافت طلحه تمام شود. ابن عباس نیز با ذکر جمله ای در دفاع از امام علی علیه السلام، عایشه را از تحقق این آرزو ناامید ساخت.

به نظر می‌رسد اگر طلحه از آغاز شورش و جو سازی علیه عثمان می‌دانست که پس از کشته شدن عثمان، علی بن ابی طالب علیه السلام به حکومت می‌رسد، هرگز کمترین تلاشی برای سرنگونی حکومت عثمان نمی‌کرد. زیرا وی خوب می‌دانست که بیشترین ثروت و شخصیت اجتماعی خود را در سایه بخشش های عثمان و حکومت او به چنگ آورده است و حکومت علی علیه السلام در مقایسه با حکومت عثمان هیچ بهایی به وی نخواهد داد.

رویدادها در پنجاه روزی که منزل عثمان در محاصره بود، به گونه ای آشفته بود که به درستی نمی‌شد دانست در صورت کشته شدن عثمان، چه کسی به پیشوایی مردم برگزیده می‌شود. شاید اگر هواداری مصریان و اهالی یمن نبود، همان طور که طلحه پیش بینی می‌کرد، خود به خلافت می‌رسید. اما پس از کشته شدن عثمان مردم یکباره - بی آن که پیشتر در این باره طرح و تفکری داشته باشند - به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام شتافتند و حرکت سیاسی مردم به سمتی جهت گرفت که بعضی سران شورش هرگز آن را پیش بینی نمی‌کردند. بنابراین، هر گاه در میان مخالفان عثمان کسانی یافت شوند که برای تصاحب خلافت حاضرند خلیفه را با محرومیت از نوشیدن آب بکشند، چگونه می‌توان از علی علیه السلام انتظار داشت که بخشی از شخصیت اجتماعی خود را قربانی اهداف چنین افرادی کند.

3. بهره برداری های سیاسی

از مهم ترین عوامل پرهیز علی علیه السلام از شرکت در انقلاب بر ضد عثمان، هراس از اتهام دسیسه برای کشتن خلیفه مسلمانان است. با این که آن حضرت خود را کاملا به دور از صحنه نگاه می‌داشت، پس از کشته شدن عثمان بی‌درنگ از سوی معاویه به شرکت در کشته شدن خلیفه مسلمانان متهم شد. آن

گاه معاویه برای وارد کردن ضربه نهایی بر علی علیه السلام، نخست سبب تحریک طلحه، زبیر و عایشه و سپس وقوع جنگ جمل برای فرسوده سازی پایه های حکومت علی علیه السلام گردید.

امام علی علیه السلام در هنگامه شورش مردم بر ضد عثمان، دست مرموز معاویه و انگیزه های سراسر تزویر طلحه و هوادارانش را مشاهده می کرد ⁽⁸⁹³⁾ و مطمئن بود که کمترین دخالت او در آن غائله، در آینده، سهمگین ترین ضربه را بر وی وارد خواهد ساخت. باین که او تا توانست خود را در معرکه داخل نکرد، دشمنانش چنان بر ضد وی به شایعه پراکنی پرداختند که گویا علی علیه السلام بوده است که با دست خود عثمان را خفه کرده است.

در همان روزها کسانی همانند اسامه بن زید که فرجام اوضاع را تاریک و پر مخاطره می دیدند، از علی علیه السلام خواستند که در روزهای شلوغ مدینه در شهر نباشد. اسامه می گوید: برای من کاملاً روشن است که این قوم، عثمان را خواهند کشت و چون من به شما بسیار ارادت مندم! می خواهم که از مدینه خارج شوی تا کشتن او در حضور تو نباشد. زیرا اگر تو در مدینه باشی و عثمان کشته شود، عده ای تو را در این کار متهم می سازند. ⁽⁸⁹⁴⁾ هر گاه کسی پیامدهای جنگ جمل را ارزیابی کند، خواهد دانست که آن رویداد تا چه اندازه در تضعیف حکومت علی علیه السلام و بلکه پیکر اسلام، تاثیر گذاشته است. از نظر سیاسی - بدون در نظر گرفتن جوانب دانش الهی امام علیه السلام به امور پنهانی - موقعیت طوری بود که علی علیه السلام با احتمال آن اتهام، نبایست در انقلاب بر ضد حکومت عثمان دخالت می نمود، چنان که دخالتی نکرد. زیرا امام می دانست که به زودی عده ای به بهانه همکاری وی در کشته شدن عثمان، جنگ به راه می اندازند و وقوع چنین جنگی به معنای آن است که در تاریخ اسلام، اهل قبله

برای اولین بار در نبردی خونین رویاروی یکدیگر قرار گیرند و به قصد قربت، خون یکدیگر را بریزند. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با همه پرهیز از همکاری در کشته شدن عثمان، نتوانست از آن اتهام رهایی یابد و سرانجام جنگ رخ داد، اما امروز تاریخ خوب می داند که وی در غائله کشته شدن عثمان بهترین موضع را برگزید و هیچ کس همانند او از رویداد جمل، بیمناک نبود.

جنگ جمل، نخستین رویارویی دو گروه از مسلمانان بود که هر دو به یک پیامبر ایمان داشتند و به یک قبله نماز می خواندند و در ده ها ویژگی دیگر، مشترک بودند. در یک جانب داماد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پسر عمویش و خلیفه مسلمانان، و در جانبی دیگر همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابیانش سرشناسی چون طلحه و زبیر قرار داشت. در این جنگ حدود چهارده هزار نفر از هر دو سپاه کشته شدند. ⁽⁸⁹⁵⁾ این تعداد، ده برابر تعداد افرادی است که در دوره ده ساله نبردهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شده اند. ⁽⁸⁹⁶⁾ جنگ جمل، چنان که هزاران نفر را به کشتن داد، هزاران نفر به شک و شبهه واداشت و هدر دادن خون مسلمانان را سبک شمرد و ستیز با گروه مخالف را - با دارا بودن هر اعتقاد - آسان جلوه داد و سرپیچی از فرمان جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که افزون بر امتیاز دامادی آن حضرت، از سوی مسلمانان به پیشوایی برگزیده شده بود، امری عادی نمود. آری، به سبب وجود همین عوامل است که حضرت از کشته شدن عثمان اظهار خرسندی نکرد.

حکومت عثمان، گر چه در اواخر به علت خلافتکاری ها و اشتباهات بی حد، مشروعیت ظاهری خود را از دست داد، اعتبار سیاسی اش را از دست نداده بود. از این نظر براندازی آن، بدان شیوه که کوفیان، بصریان و... تصمیم داشتند،

منزلت و شکوه حکومت و حاکم اسلامی را درهم می شکست و راه مخالفت های بعدی مردم را با خلیفه و حکومت هموار می نمود.

4. استفاده نابجای دشمن

کشته شدن عثمان بزرگ ترین دستاویز بنی امیه برای مخالفت با حکومت امام علی علیه السلام بود. آنها بدین بهانه می توانستند پس از تضعیف یا براندازی حکومت مرکزی، خلافت جهانگیر اسلامی را برای خویش استوار گردانند. با این تحلیل، همکاری علی بن ابی طالب علیه السلام با انقلابیان خشمگین مدینه، بهانه بنی امیه را عذری پذیرفته نشان می داد.

5. شیوه ناروای مبارزه

در مواردی علی علیه السلام نه تنها با انقلابیان همکاری نکرد، بلکه از عثمان حمایت نمود. زیرا برخوردهای گروهی از آنان بر گرفته از احساسات و به دور از شیوه صحیح مبارزه سیاسی بود. از آن نمونه، در روزهای آخر محاصره، افرادی از ورود آب و آذوقه به خانه عثمان جلوگیری کردند، تا جایی که خلیفه بر پشت بام رفت و از رنج تشنگی به مسلمانان شکایت کرد و از علی بن ابی طالب علیه السلام کمک خواست و ایشان دو فرزندش، حسن و حسین علیه السلام را روانه کرد تا با هر دشواری به وی آب رسانند. آنان با تحمل جراحات بدین کار موفق شدند، اما خشم مردم به حدی فزون بود که سرانجام کار به مرگ خلیفه انجامید. امام علی علیه السلام ضمن نکوهش عثمان، نسبت به انجام کارهایی که از سوی محاصره کنندگان خانه خلیفه سر زد، فرموده است:

او عثمان به شیوه ای بد استبداد پیش گرفت و خود را فدای خویشاوندانش

کرد. مردم نیز بیتابی کرده، به روشی نادرست علیه او اقدام کردند. (897)

ج) اظهار نظر امام درباره موضع گیری خود

امام علی علیه السلام در روزگار خلافت خود بارها درباره کشته شدن عثمان اظهار عقیده کرده است. گزیده آن اظهارات چنین است:

من رویداد کشته شدن عثمان را طوری برای شما باز می گویم که به روشنی بدان آگاه شوید. مردم به انجام پاره ای کارهای ناروا به وی انتقاد و اعتراض کردند و من در آن حال برای واداشتن او به توبه تلاش زیادی کردم و کوشیدم عیبهای او را اندک جلوه دهم. طلحه و زبیر در این آشوب پیشتاز و تند رو بودند و عایشه نیز از زمره افراد خصمناک بر وی بود. ⁽⁸⁹⁸⁾ من از او تا آن جا دفاع کردم که بیمناک شدم که در صورت دفاع بیشتر گناهکار شناخته شوم. ⁽⁸⁹⁹⁾ به خدا قسم، من نه عثمان را کشته ام و نه به کشدگان وی کمک کرده ام. ⁽⁹⁰⁰⁾ من نه خواستار کشتن عثمان بودم و نه از آن ناراحت شدم. نه به کشتن وی دستور دادم و نه از آن نهی کردم. ⁽⁹⁰¹⁾ در تشریح گفتار حضرت نکات زیر در خور توجه است:

1. امام علی علیه السلام در زمان کشته شدن عثمان، در بیرون مدینه بوده است ⁽⁹⁰²⁾ و هیچ کس از مردمان آن روزگار تا تاریخ نگاران متعهد امروز، ادعا نکرده اند که علی علیه السلام شورش علیه عثمان را رهبری می کرده است.

2. آن چه امام پیرامون موضوع مرگ عثمان بیان کرده است، فقط بخشی از اظهار نظر باطنی حضرت است نه همه آن. زیرا امام در موقعیتی نبود که بتواند عقیده باطنی خود و جزئیات آن را برای مردم باز گوید.

نباید از یاد برد که شمار انبوهی از همان کسان که در روزگار خلافت علی علیه السلام می زیستند و چه بسا در زمره لشکریان او بودند، عثمان را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و پیشوای مسلمانان می شناختند، جز آن که معتقد بودند، وی با انجام

پاره ای اشتباهات، شایستگی خلافت را از دست داد. بنابراین نمی توان انتظار داشت که علی علیه السلام در میان مسلمانان به طور آشکار به بدگویی عثمان بپردازد و عقیده باطنی خود را درباره او اظهار کند. این امر از شگفتی های تاریخ و نشانگر مظلومیت علی علیه السلام است که در عصر وی هر زن و مرد بتواند به سادگی و بی هراس، عقیده باطنی خود را پیرامون هر موضوع اجتماعی، آشکارا بیان کند و علی علیه السلام از بیان بخشی از عقیده خود نیز ممنوع و محروم باشد و همان را نیز که بیان می کند با احتیاط و در عبارات کوتاه باشد.

3. علی علیه السلام حاصل کوشش خود را چنین بیان می کند: من برای واداشتن عثمان به توبه، تلاش زیادی کردم و کوشیدم عیب های او را اندک جلوه دهم. اگر علی موفق می شد پیش از مرگ عثمان وی را به توبه وا دارد، پرده از بسیاری حوادث به کنار می رفت و تا این زمان کسی در خلافتکاری های او تردید نمی کرد. توبه عثمان، ابتدا نیازمند اعتراف به خطاهای گذشته بود و در صورت روشن شدن آن خطاها و بدعت ها، همگان به خوبی در می یافتند که با انتخاب عثمان به وسیله طرح شورای خلافت از سوی عمر، جامعه مسلمانان و سنت نبوی و سیاست اسلامی تا چه حد دستخوش دگرگونی شد. کوشش در اندک جلوه دادن عیب های خلیفه، راه دیگری برای فرو نشانیدن خشم مسلمانان بود. یکی از عواملی که عثمان را به سماجت و استبداد واداشت این بود که میان خواسته ها و انتظارات مسلمانان و آن چه وی تا آن زمان به جای آورده بود، فاصله زیادی می دید. زمانی که او مطمئن شد مردم به ابعاد کج روی او پی برده اند و به آسانی از نظر خود باز نمی گردند و از طرفی مایل نبود به خواسته آنها عمل کند، چاره ای جز استبداد ندید و تا آستانه مرگ از موضع خود دفا کرد.

کوچک جلوه دادن عیب ها به منظور فرصت دادن برای اعتراف به بدعت ها و برگزینی سیاست اتباه بهترین راه عاقلانه برای محاکمه فرمانروایی بود که به هیچ شیوه، تسلیم خواسته مردم نمی شد. گاه همین سیاست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، عثمان را تا مرز توبه در حضور مردم پیش می برد، اما با حيله مروان و خام اندیشی خلیفه، بار دیگر همه چیز دگرگون می شد.

4. علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گر چه در شیوه برخورد با عثمان و انیکزه بعضی از مخالفانش، با ایشان همفکر نبود و انتقادهای آنان را بر عثمان، به جا می دانست و از خلیفه و سیاست وی نکوهش می کرد. با این همه می فرمود: من خواستار کشتن عثمان نبودم. ناخرسندی امام از کشتن عثمان نه بدان سبب بود که آن حضرت او را شایسته پیشوایی مسلمانان می دانست و استمرار حکومتش را خواهان بود جز این که اطمینان داشت به زودی این قتل، زمینه ساز خون ریزی های بعدی، پیمان شکنی بسیاری از صحابیان، سودجویی بنی امیه و عامل تضعیف حکومت مرکزی اسلام خواهد شد. شاید به همین علت باشد که بعدها فرمود: در روز کشته شدن عثمان، موقعیت من نیز تضعیف شد. ⁽⁹⁰³⁾ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چگونه می توانست به کاری که آستن آشوبی بزرگ تر و سبب از بین رفت ابهت خلافت اسلامی است، شادمان و با طراحان آن، هم انگیزه و همراه باشد!

5. این که امام می فرماید: من نه به کشتن عثمان فرمان دادم و نه از آن نهی کردم. شاید بدین مفهوم است که در فرجام آن غائله، مورد مشورت مردم نبود تا به کاری امر یا از آن نهی کند. مردم اگر چه نزد او از عثمان گله می کردند و از آن حضرت می خواستند که با آنها همکاری کند، در انجام کارهایشان از او مشورت نمی خواستند. با این همه، تردید نیست که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از کشتن

عثمان بدان شیوه که آب را بر وی ببندند و از غذا محرومش سازند، نهی کرده است. ⁽⁹⁰⁴⁾ در روزهای پایانی عمر خلیفه، زمانی که سعد بن ابی وقاص از امام می خواهد که مردم را از دور خلیفه دور گرداند، می فرماید: آن قدر از وی دفاع کرده ام که دیگر از مردم شرمسارم. ⁽⁹⁰⁵⁾ 6. در جنگ جمل از علی علیه السلام شنیده شده است که وی کشندگان عثمان را لعنت کرده است. ابن عبدربه می نویسد: محمد بن حنفیه گفته است: من در روز جنگ جمل در سمت چپ امام علی علیه السلام بودم و ابن عباس در جانب راست او، که شنیدیم عایشه می گفت: خداوند کشندگان عثمان را لعنت کند! در پی او علی علیه السلام نیز گفت: خداوند کشندگان عثمان را در کوه و دریا و خشکی لعنت کند. ⁽⁹⁰⁶⁾ به خوبی معلوم است که این نفرین در حقیقت پاسخی تلخ به عایشه و طلحه بود که گردانندگان اصلی پیکار با عثمان شناخته می شدند. چه اگر جز این باشد باید آن نفرین را بر مالک اشتر، و عمار یاسر و محمد بن ابی بکر روا داشت که در زمره انقلابیان مدینه بودند، حال آن که حضرت با آن نفرین در صدد بود عایشه را بیدار سازد که علی علیه السلام کشنده خلیفه نبوده است و اگر کسی در این باره باید نفرین شود، عایشه و طلحه است.

د) اظهار نظر دیگران

دشمنان معاصر علی علیه السلام، گر چه با اتهام به علی علیه السلام توانستند اوضاع را بر ضد آن حضرت نا آرام سازند، ولی در اظهارات سنجیده تر خود، علی علیه السلام را از این اتهام دور داشته اند. به گفته ابن اثیر و طبری، معاویه می پذیرفت که علی علیه السلام، عثمان را نکشته است اما می گفت: او کشندگان عثمان را در پناه خود گرفته است. ⁽⁹⁰⁷⁾ نصر بن مزاحم می نویسد: زمانی که عبیدالله فرزند عمر از ترس قصاص به شام فرار کرد، معاویه از او خواست بر فراز منبر، علی را کشنده

عثمان معرفی کند. وی گفت: دوست ندارم شهادت دروغ دهم. زیرا یقین دارم علی، عثمان را نکشته است.⁽⁹⁰⁸⁾ جز اینان، عمرو بن عاص و عبدالملک فرزند مروان نیز مشارکت علی علیه السلام در قتل عثمان را رد کرده اند.⁽⁹⁰⁹⁾ بلاذری، مسعودی و ابن عبدربه می نویسند: زمانی که علی علیه السلام به مسجد رسید و اطلاع یافت که مردم عثمان را کشته اند، چنان خشمگین شد که فرزندان را به سبب موفق نشدن در حفظ جان خلیفه توبیخ و تنبیه کرد.⁽⁹¹⁰⁾ ابن ابی الحدید نیز می نویسد: بی گناه ترین فرد نسبت به خون عثمان، امیرالمومنین، علی علیه السلام است.⁽⁹¹¹⁾

نقش طلحه و زبیر

به گواهی تاریخ، طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که آب را بر عثمان بستند و سرپرستی مردم را در محاصره خانه خلیفه بر عهده داشتند.⁽⁹¹²⁾ طلحه کلیدهای بیت المال را تصرف کرد و مردم نزدش گرد آمدند تا سهم خود را از بیت المال بگیرند. در آن حال علی علیه السلام در باغ های بیرون مدینه مشغول کشاورزی بود که به وی خبر دادند عثمان از سوی طلحه در استفاده از آب در تنگنا قرار گرفته و از تو کمک خواسته است. علی علیه السلام بی درنگ به شهر آمد و طلحه را توبیخ کرد و در بیت المال را شکست و اموال را میان مردم تقسیم کرد. در حقیقت طلحه سخت می کوشید که از نارضایتی مردم برای به قدرت رسیدن خود استفاده کند.⁽⁹¹³⁾ تاریخ نگاران او را سر سخت ترین فرد مخالف عثمان به شمار آورده اند.⁽⁹¹⁴⁾ وی در ایام محاصره منزل عثمان، در مسجد مدینه به اقامه نماز جماعت می پرداخت.⁽⁹¹⁵⁾ امام علی علیه السلام پیرامون دخالت طلحه در کشتن عثمان و انگیزه او فرموده است:

در میان مردم کسی آزمنده تر از او به کشتن عثمان نبود. خواست در آن چه خود در آن دخالت آشکار داشت مردمان را به خطا فرو اندازد.⁽⁹¹⁶⁾ به خدا

طلحه برای طلب خون عثمان وارد میدان نشد مگر از بیم این که خون عثمان را از او بجویند. زیرا او در معرض اتهام و در میان مردم بیش از دیگران بر قتل عثمان حریص بود. ⁽⁹¹⁷⁾ بلاذری می نویسد: هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ از نظر مخالفت و ستیزه با عثمان، به مرتبه طلحه و زبیر نمی رسیدند. ⁽⁹¹⁸⁾ ابن ابی الحدید می گوید: عثمان در هنگام محاصره می گفت: وای بر من از دست آن پسر حضرمی! چه قطعه های طلا که به او دادم و او حال می خواهد خون مرا بریزد و مردم را به کشتن من وا می دارد.

حقیقت آن است که پس از آن که خلیفه دوم در طرح خود طلحه را نامزد خلافت ساخت، آرزوی رسیدن به زمامداری، او را سخت به خود مشغول داشت. با انتخاب عثمان، حس رقابت و کینه، وی را رنج می داد تا آن که عثمان را به قتل رساند. بهترین زمانی که وی برای فرا رسیدن آن لحظه شماری می کرد، روزگاری است که عثمان کشته شده و او به خلافت انتخاب گردیده باشد. با رویکرد مردم به علی علیه السلام، بردباری وی به سر آمد و با علی علیه السلام به جنگ پرداخت.

امام علی علیه السلام می فرماید:

اگر طلحه معتقد بود ریختن خون عثمان مباح است برایش روا نبود که در راه انسانی که خونس مباح حلال است پیمان شکنی کند و جنگ بر پا نماید. و اگر معتقد به حرمت خونس بود بر او واجب بود که مردم را از پیرامون عثمان دور کند و تا زنده بود مردم را از او باز دارد، که چنین کاری نکرد. و اگر در این شک داشت بر او لازم بود انزوا اختیار کند و به کناری رود. ⁽⁹¹⁹⁾ ابن ابی الحدید می نویسد:

نمی توان گفت طلحه، بیشتر ریختن خون عثمان را مباح می دانست و سپس آن را ناروا دانسته و در صدد قصاص از کشندگان وی برآمده است. زیرا با این فرض، خود وی سزاوار قصاص می شد. نیز کسی از طلحه نقل نکرده که گفته باشد از کرده خود نسبت به عثمان پشیمان شده ام. (920)

نقش عایشه و معاویه

در اواسط خلافت عثمان، روابط عایشه با خلیفه به تیرگی گرایید و علت این امر کوشش بی حد عثمان در جایگزینی خویشان اموی خود به جای دیگران بود. و این امر افزون بر این که شخصیت اجتماعی غیر امویان را فرو می آورد، راه را برای خلافت طلحه که از بنی امیه نبود دشوار کرد.

طلحه پسر عموی ابوبکر بود که از سال ها در کمین به دست آوردن خلافت به انتظار نشسته بود و بزرگ ترین حامی او عایشه شناخته می شد.

عایشه همسر جوان پیامبر ﷺ، دختر خلیفه اول و زنی بسیار زیبرک و فرصت سنج بود. او همواره عثمان را به نعل تشبیه میکرد و میگفت: این نعل را بکشید که کافر شده است. (921) مردم با تکیه بر همین جمله، عثمان را مردی یاد میکردند که از دین خارج گشته و در اثر پیری، کارهای نسنجیده انجام می دهد.

ابن ابی الحدید می نویسد: استاد امویعقوب می گفت: حریص ترین مردم به کشتن عثمان، عایشه بود که مردم را به کشتن او تشویق می کرد. (922) نمی توان انکار کرد که درگذشت ابوبکر و احتمال همدستی تنی چند از اطرافیان او برای مسموم کردن وی، و کوشش عثمان برای جانشین شدن عمر، طلحه و عایشه را به انتقام از عثمان واداشته باشد. همکاری صمیمانه عثمان با عمر بن خطاب سبب شد که پس از حکومت ده ساله عمر، به مدت دوازده سال، خلافت از

خاندان ابوبکر که از طایفه تیم بود دور گردد و انتظار طلحه - که از همین طایفه است - طولانی شود.

در رویداد کشته شدن عثمان، عایشه در مکه بود. پس از پایان اعمال حج رهسپار مدینه شد. در نیمه راه که از کشته شدن عثمان و بیعت مهاجران با علی علیه السلام اطلاع پیدا کرد به قدری آشفته و اندوهگین شد که آرزوی مرگ کرد و از همان جا به مکه بازگشت و می گفت: عثمان مظلوم کشته شد. به خدا سوگند، من به خونخواهی او قیام می کنم. در آن حال، مردی که خبر کشته شدن عثمان را به وی اطلاع داده بود به او گفت: تو تا دیروز مردم را به کشتن خلیفه دعوت می کردی و می گفتی که وی کافر شده است، چطور امروز او را مظلوم می خوانی؟! عایشه گفت: انقلابیان نخست او را توبه داده اند و آن گاه کشته اند. ⁽⁹²³⁾ اما درباره نقش معاویه در کشته شدن عثمان، می توان به نامه ابن عباس اشاره کرد که در آن آمده است

به خدا سوگند، تو در کمین مرگ عثمان و خواهان نابودی او بودی و مردم را از یاری او بازداشتی. نامه و استمداد و فریاد خواهی او به تو رسید ولی به آن اعتنا نکردی، در حالی که می دانستی مردم تا او را نکشند رهایش نمی کنند. اگر عثمان مظلوم کشته شده است، بزرگ ترین ستمگر تو بودی. ⁽⁹²⁴⁾ در نامه ای از امیر مومنان علی علیه السلام به معاویه چنین نوشته شده است:

زمانی که کوشش تو برای یاری عثمان به نفع او بود از یاری اش کوتاهی کردی و آن گاه که نامش سبب پیشرفت کار تو شد، فریاد و اعثماناناه بلند کردی. ⁽⁹²⁵⁾ معاویه آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می تواند بهره برداری کند تا از زنده او، و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در

لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک‌های موثری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث تنها گذاشت.⁽⁹²⁶⁾ چنان‌چه عثمان زنده می‌ماند و تا توان داشت در راه دوام بنی‌امیه می‌کوشید، حیات سیاسی بنی‌امیه چنان ننگین و تیره می‌شد که ادامه آن به دشواری ممکن بود. اما اگر وی با همان اندک موقعیت و آبروی باقی‌مانده کشته می‌شد، برای ایجاد دو دستگی و بهره‌برداری سیاسی از اختلاف امت، مجال خوبی فراهم می‌شد.

پی نوشت ها:

1- علامه سید مرتضی عسکری می نویسد: طبری در ترویج مجعولات، بر دیگر مورخان سبقت جسته است. (نقش ائمه در احیای دین، ج 6، ص 53) وی از سیف بن عمر 701 حدیث نقل می کند، حال آن که او در نزد محققان به دروغگوی حدیث ساز معروف است. (الغدیر، ج 8، ص 327) خطیب بغدادی می نویسد: دروغگوترین فرد پهنه زمین ابومعشر است. (تاریخ بغداد، ج 13 ت ص 429) که طبری در کتابش از گفتارهای وی بهره وافیه برده است. (الامام الصادق و المذاهب الاربعه ت ج 1، ص 265)

2- یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس.... مائده 67

3- توبه / 61.

4- میان اهل تسنن و تشیع در تفسیر کلمه ولی گفتگو بسیار است. معانی متعدد آن عبارت اند از: مهربان، مددکار، دوست، نگاهبان، متصرف بر کسی، پرونده، نعمت دهنده، نعمت داده شده و... (منتهی الارب فی لغة العرب، ص 1339). اهل سنت، ولایت را به معنای دوست و مهربان و شیعه آن را به معنای متصرف در امور تفسیر می کنند. راستی، آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بازگشت از حج در گرمای شدید عربستان، ساعت ها مردم را در بیابان سوزان باز می دارد تا بگوید علی دوست من و شماست؟! به نظر ما بهترین دلیل بر معنای دوم، مفاد حدیث است. مجموعه گفتار پیامبر در این خطبه، همه حاکی از آن است که منظور از ولایت، همان تصرف در امور است.

5- همه مورخان و بسیاری از مفسران اهل تسنن، اعتراف کرده اند که آیه پنجم سوره مائده الیوم اکملت لکم دینکم پس از اعلام ولایت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام و بیعت عمومی با وی و تحقق رهبری پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد. (تاریخ مدینه دمشق، ج 2، ص 75 و 577. شواهد التنزیل، ج 1، ص 157، مناقب علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام، ص 19 و ده ها کتاب دیگر. ر. ک: حماسه غدیر، ص 125).

6- این حدیث از 146 نفر از صحابیان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتب حدیث و تاریخ ثبت شده است. درباره نام این افراد و کتاب های اهل سنت و شیعه که سند حدیث غدیر را نقل کرده اند ر. ک: حماسه غدیر، ص 38 - 86 و الغدیر، ج 1.

7- به اعتقاد شیعه و سنی، سفارش به منزلت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نخستین بار در مکه (یوم الانذار) رخ داد. در اولین دعوت رسمی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خویشاوندانش. مورخان شیعه و سنی فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را چنین نقل کرده اند: فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی؟ (کدام یک از شما مرا در امر رسالت پشتیبانی می کند تا برادر، وصی و جانشین من باشد؟) با این حال ابن جریر طبری جمله آن حضرت را چنین تحریف کرده است: ... علی ان یکون اخی و کذا و کذا، (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 74.

8- توبه / 101.

9- درباره سند این حدیث از شیعه و سنی، رک: حماسه غدیر، ص 107 و 156. از آن نمونه: مسند احمد، ج 4، ص 372، شواهد التنزیل ت ج 2، ص 266، تفسیر ثعلبی، ج 18، ص 278، المنار، ج 6، ص 464، المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 502

10- درباره نام این افراد، رک: کشف الیقین، علامه حلی، ارشاد القلوب، ص 112 و 135، بحار الانوار، ج 28، ص 86 و 114.

11- اگر در منابع اهل تسنن، کلام صریحی درباره تنظیم کنندگان این عهدنامه درج نمی گردید، از مفاد عهدنامه و آنها که پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدین مضامین استدلال جستند به خوبی معلوم می شود که نامبردگان چه گروه ها و افرادی بوده اند. بر پایه گفتار محدثان سنی و شیعه، اینان همان کسانی بودند که در بارگشت از جنگ تبوک می خواستند در یکی از گردنه ها، شتر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رم دهند. (البته در شمارش نام آنان اندکی اختلاف نظر وجود دارد) در بیشتر مدارک شیعه و بعضی مدارک اهل تسنن نام شان مشخص شده است، ولی از آنجا که در میان آنان اسم مردان سرشناس صحابه نیز وجود دارد در بعضی منابع نام شان حذف شده است. ابن حزم چون نام آن افراد را بر می شمرد، می نویسد: در سلسله سند این حدیث نام ولیدبن جمیع وجود دارد و او فردی مورد اعتماد نیست. (المحلی، ج 11، ص 224) این در حالی است که شخصیت سرشناس اهل تسنن، یوسف مزی در ذیل نام ولیدبن جمیع می نویسد: مردان نامی علم رجال، ولیدبن جمیع را توثیق کرده و گفتار او را پذیرفته اند. (تهذیب الکمال) مدارک دیگر این ماجرا: سنن بیهقی، ج 9، ص 33 الاستیعاب، ج 3، ص 980، حاشیه الاصابه، ج 2، ص 372، الکشاف، ج 2، ص 277 و 291، مجمع الزوائد، ج 6، ص 195، خصال، ص 499، تفسیر قمی، ج 1، ص 301، بحار الانوار، ج 21، ص 222 و 223. از مفاد عهدنامه چنین به دست می آید که پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگاشته شده است، ولی در حقیقت پیش از رحلت نوشته شده

است، ولی چون می خواستند درباره اوضاع پس از رحلت پیامبر به چاره اندیشی بپردازند، مطالب را آن گونه که می خوانید تنظیم کردند.

12- برپایه مدارک شعبه نویسندگان این طومار همان افرادی بودند که تصمیم داشتند در بازگشت رسول ﷺ از جنگ تبوک آن حضرت را بکشند. در منابع اهل تسنن آنجا که از نام توطئه گران جنگ تبوک یاد می شود مطالبی بیان می گردد که از مفاد آن می توان دانست که اینان، همان نویسندگان آن طومار بوده اند. ابن ابی الحدید، عمرو بن عاتص و ابوموسی اشعری را در زمره آنان یاد می کند. (شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 314 و 315). و در جای دیگر ابوسفیان را نام می برد. (همان، ج 6، ص 291).

درباره این رویداد پدید آورندگان آن به کتاب های زیر مراجعه شود: المغازی، ج 3، ص 1042 - 1045، مسند احمد، ج 5، ص 453 و 454، صحیح مسلم با شرح نووی، ج 17 - 18، ص 124 و 125، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، 1392 ق، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 57 نجف، یک جلدی، و چندین منبع دیگر به نقل بررسی رجال صحیحین، ص 139.

13- ابوعبیده، عامر بن عبدالله بن جراح قرشی است که مادرش امیه دختر غنم بن جابر است. از مسلمانان نخستین است. در 27 سالگی مسلمان شد. پیامبر بین او و سالم مولایی حذیفه عقد برادری بست. دو بار هجرت کرد و فرمانده سپاه ابوبکر در گسیل به شام بود. به سال 18 هجری در 58 سالگی در اثر طاعون شهر عمواس در گذشت و در اردن به خاک سپرده شد. (الاستیعاب، ج 3، ص 2 - 4، اسدالغابه، ج 3، ص 84 - 86، الطبقات الکبری، ج 2، ص 409 - 414، تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج 7، ص 157 - 169)

عمواس از دهکده های فلسطین، نزدیک بیت المقدس و در شش میلی رمله است. (معجم البلدان، ج 6، ص 226).

بقره / 79.

14- اسامه فرزند زید بن حارثه است. زید در عصر جاهلیت، در یکی از نبردهای قومی اسیر شد و در بازار عکاظ به حکیم بن حزام فروخته شد. حکیم او را به خدیجه داد و او نیز زید را به پیامبر ﷺ بخشید. پدر زید فرزندش را از آن حضرت طلب کرد. پیامبر ﷺ زید را به اختیار خود نهاد و او ماندن نزد رسول اکرم ﷺ را برگزید. زید بن حارثه پس از علی بن ابی طالب ﷺ، اولین مردی بود که اسلام آورد و نماز گزارد. (السیرة النبویة، ج 1، ص 264). اسامه در اواخر سلطنت معاویه درگذشت. نویری می نویسد: اسامه از کسانی است که پس از کشته شدن عثمان با علی بن ابی طالب بیعت نکرد. (نهاية الارب، ج 5، ص 106).

- 15- هر چند در بیشتر کتاب های اهل سنت و برخی کتاب های شیعه چنین معروف است که آن حضرت به سم زنی یهودی مسموم شد و در بستر بیماری افتاد، بر پایه نظر بیشتر محققان شیعه، دو زن از نزدیکان حضرت عامل مسموم کردن آن جناب بودند.
- 16- الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 318 و تاریخ الامم و الملوك، ص 225.
- 17- السیرة النبویة، ج 2، ص 642 و النص و الاجتهاد، ص 12.
- 18- در ایام خلافت ابوبکر، سپاه اسامه راهی شام شد و پس از چهل یا هفتاد روز به مدینه بازگشت.
- 19- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 20، المراجعات، ص 275 و 276، ملل و نحل شهرستانی، مقدمه چهارم، ص 29
- 20- اعزام رسمی سپاه در ماه صفر و تدارک لشکر در ماه محرم بوده است.
- 21- تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 186، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 159 - 162. به نقل دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 5، ص 225.
- 22- البداية و النهایة، ج 5، ص 222. تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 224، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 317، دار صادر، بیروت.
- 23- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 20 و ج 6، ص 52، المراجعات، ص 275 و 276، ملل و نحل شهرستانی، مقدمه چهارم، ص 29.
- 24- محلی در پنج کیلومتری مدینه در راه شام.
- 25- مسند احمد، ج 1، ص 356، الطبقات الکبری، ج 2، ص 217، 242، تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 192 و 193. ابن ابی الحدید می گوید: می توان احتمال داد که فراخواندن اسامه از اردوگاه و جلوگیری از حرکت سپاه وی توسط برخی از همین حاضران پیرامون بستر پیامبر، به قصد اعمال برخی اغراض انجام گرفته باشد. (شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 82 - 90)
- 26- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 20، المراجعات، ص 275 و 276، ملل و نحل شهرستانی، مقدمه چهارم، ص 29. با این که بیشتر تاریخ نگاران موضوع لعن و نفرین تخلف کنندگان را نقل کرده اند طبری، فرموده حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را چنین یاد کرده است: دستور مرا در مورد سپاه اسامه اجرا کنید. خدای لعنت کند کسانی را که قبور پیامبران خود را به مساجد تبدیل کرده اند. (تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 225). باید پرسید: میان این دو جمله که طبری از حضرت نقل می کند چه پیوندی است؟
- 27- انساب الاشراف، ج 1، ص 474، ش 955، دارالمعارف مصر، 1359 ق، پنج مجلد.

- 28- 29 الطبقات الكبرى، ج 2، قسمت اول، ص 136 و 137، چاپ لیدن، و ص 189 - 191، چاپ بیروت، المغازی، ج 3، ص 856، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 160 و ج 6، ص 52.
- 29- تاریخ الامم و الملوک، ج 2 ت ص 224 - 226، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 318.
- 30- مورخان ضمن بر شمردن نام دو کس از صابیان نامدار پیامبر ﷺ می نویسند: این دو در خیلی از لحظه های حساس جنگ ها گریخته اند. حال آن که ایشان در زمره سپاهیان لشکر اسامه بوده اند. الطبقات الكبرى، ج 3، ص 155، السیرة النبویة، ج 1، ص 431 ت البداية و النهاية، ج 4، ص 29، کنز العمال، ج 10، ص 268 و 269، حیاة الصحابه، ج 1، ص 359، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 27.
- 31- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 159، ج 2، ص 21 و ج 17، ص 177، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 317، الطبقات، ج 4، ص 46 و 136، تهذیب مدینة دمشق، ج 2، ص 391 و ج 3، ص 215، کنز العمال، ج 5، ص 312، تاریخ الخمیس، ج 2، ص 172، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 93، حیاة محمد، ص 467، الاصابة، ابن حجر، ج 8، ص 124، المغازی، ج 3، ص 118، چاپ اعلمی، بیروت، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 224.
- 32- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 1353، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 26، تاریخ مدینة دمشق، ج 1، ص 117.
- 33- شرح ابن ابی الحدید، ج 6 ت ص 52 ت ملل و نحل شهرستانی، ج 1، ص 23، به نقل الاجتهاد و النص، ص 19.
- 34- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 462
- 35- گروهی، عمر را به وساطت نزد ابوبکر فرستادند که به جای اسامه، فرد دیگری را نصب کند. ابوبکر خشنماک می گوید: ای فرزند خطاب! پیامبر او را به فرماندهی نصب کرده و تو به من فرمان می دهی او را عزل کنم! آن گاه خود به اردوگاه می رود و بی درنگ اسامه را راهی می سازد. (الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 335، الطبقات الكبرى، ج 2، قسمت 1، ص 137، البداية و النهاية، ج 6، ص 305، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 246، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 117).
- 36- همان
- 37- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 245، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 334.
- 38- المراجعات، ش 91.
- 39- حیاة محمد ﷺ، ص 468 - 470.

- 40- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 17، ص 176، به نقل سیاه ترین هفته تاریخ، ص 37.
- 41- حشر / 7.
- 42- نساء / 65.
- 43- شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 83.
- 44- همان، ج 9، ص 197.
- 45- همان، ج 1، ص 161.
- 46- صحیح بخاری، ج 4، ص 85 و ج 8، ص 9، مسند احمد، ج 1، ص 425 الطبقات الکبری، ج 2، ص 224. بخاری در اینجا نامی از گوینده این خبر نمی برد ولی در جلد 5، ص 243، چاپ دارالفکر لبنان، نام می برد.
- و نیز در همین باره، ر.ک: صحیح بخاری، ج 5، ص 137 و 224 و ج 7، ص 9.
- 47- عبدالله بن عباس، پسر عموی دانشمند رسول اکرم ﷺ و فرزند کوچک عباس و مفسر قرآن یاد می شود. سه سال قبل از هجرت متولد گردید و در جنگ جمل، نهروان و صفین در رکاب علی علیه السلام بود و از طرف آن حضرت فرمانروای بصره شد. در اواخر خلافت علی، زمانی که امام او را به جمع آوری اموال بیت المال و دنیا دوستی نکوهش کرد از بصره به مکه رفت. به هنگام خلافت عبدالله بن زبیر در مکه بود. ابن زبیر وی را به طائف تبعید کرد و در سال 68 ق. همانجا درگذشت. ر.ک: الاصابه، ج 2، ص 22، اسدالغابه، ج 3، ص 192 و الاستیعاب، ج 2، ص 345. عبدالله اگر چه از نظر دانش تفسیر قرآن فقه و حدیث از دو برادرش فضل و قثم برتر بود، در حمایت صادقانه از امام علی علیه السلام تا پایان عمر، به مرتبه آن دو برادر نمی رسد.
- 48- الطبقات الکبری، ج 2، ص 242.
- 49- صحیح بخاری، ج 5، ص 137، حدیث سوم، باب مرض النبی، دارالفکر. در اخباری که از غیر شیعه نقل شده است گفتار ابن عباس ناتمام نقل می شود، ولی به پیوست بعضی دیگر از احادیث، مفاد آن بخش از وصیت نیز معلوم می گردد. طبری و احمد بن حنبل و بخاری می نویسند: لیست الثالثه الا الامر الذی اراد النبی ﷺ ان یکتبه: بخش سوم از فرمایش نبوی همان نکته ای بود که رسول اکرم ﷺ می خواست بنگارد ولی دیگران نگذاشتند. تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 436، مسند احمد، ج 1، ص 222، صحیح بخاری، ج 4، ص 85، ج 5، ص 75 و ج 6، ص 11. نیز: النص و الاجتهاد، ش 16، المراجعات، ش 86.

50- صحیح بخاری، ج 4، ص 85 و 121، ج 6، ص 11 و ج 7، ص 156 شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 182 و ج 2، ص 20، الطبقات الکبری، ج 2، ص 242، الايضاح، ابن شاذان، ص 186، بیروت، سمند احمد، ج 1، ص 22 و 90 و ج 3، ص 343، مدینه دمشق تاریخ، ج 6، ص 451، السیره الحلبیه، ج 3، ص 381، صحیح مسلم، ج 2، ص 11، ج 5، ص 75 و ج 11، ص 89، کنز العمال ت ج 3، ص 138.

51- این خبر در هفت مورد در کتاب صحیح بخاری و مسلم ذکر شده است. در سه مورد آن، که نام عمر بن خطاب وجود دارد، جمله او چنین یاد می شود: **قد غلب علیه الوجلع**: ناخوشی بر پیامبر چیره شده است سخنان پریشان می گوید. در بقیه موارد آن، که نام عمر برده نشده جمله چنین است: هجر رسول الله: رسول خدا هذیان می گوید! سیری در صحیحین، ص 367. به هر تحلیل، در منابع جز عمر بن خطاب نام هیچ فرد دیگری که در آن جلسه سخن گفته و از نوشتن وصیت جلوگیری کرده باشد، یاد نشده است. تنها افزوده اند: جز عمر کسان دیگری با وی هم صدا شدند که عثمان بن عفان یکی از آنها است.

52- با توجه به ذکر این خبر در بیشتر منابع حدیثی سنی، این احتمال قوت می گیرد که گویا هدف نویسندگان و راویان این خبر آن بوده که ثابت کنند موضوع مورد نظر پیامبر در آن آخرین وصیت، اگر چه به ضمیمه دیگر اخبار درباره جاننشینی علی بوده است، از اهمیتی برخوردار نبود و این که حضرت اصرار بر بیان و نگارش آن داشته است از آن سبب بود که بیشتر در این باره به مردم چیزی نفرموده بود! و تنها در آن لحظه بود که می خواست سخنی بگوید. بنابراین هر چند آن موضوع برای وی اهمیت داشت در نظر صحابیان از اهمیتی برخوردار نبود.

53- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 61.

54- یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده. از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن به جز وحی که بر او فرستاده شده، نیست. آن را فرشته قدرتمند به او فرا آموخت. نجم / 2 - 5.

55- آن قطعا گفتار فرستاده ای بزرگوار است. آن گفتار شاعری نیست که کمتر به آن ایمان دارید. و نه گفتار کاهنی که کمتر از آن پند می گیرید. فرود آمده ای از جانب پروردگار جهانیان است. اگر او پاره ای گفته ها به ما نسبت داده بود، دست راستش را سخت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می کردیم. الحاقه / 40 - 46.

56- اسرار سقیفه، ص 123

57- اقتباس از سیاه ترین هفته تاریخ، ص 231 و 232.

58- شرح نهج البلاغه ج 12، ص 83

59- روایت کامل آن را به نقل ابن ابی الحدید، در بخش ویژه. جانشینی پیامبر ذکر خواهیم کرد.

60- شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 97 به نقل المراجعات، ش 106.

61- همان، ج 2، ص 79.

62- همان. بی تردید خداوند متعال نیز همانند رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود خواهان هدایت همه بندگان است و ملمان نشدن و هدایت یافتگی افراد به اختیار و قصد خودشان است نه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خداوند تبارک و تعالی.

63- حاکم نیشابوری آن را چنین نقل کرده است: لَنْ تَضَلُّوا ان اتبعتموها ن اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد. المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 109، محققان شیعه و انل تسنن مواردی را که پیامبر این حدیث را بیان فرموده است بر شمرده اند. ر.ک: صحیح ترمذی، ج 5، ص 462، حدیث 3786، الغدیر، ج 1.

64- ابن ابی الحدید گوید: عترت پیامبر، خانواده نزدیک و فرزندان او هستند.

درست نیست که افراد قبیله او را عترتش بدانیم. و این که ابوبکر در روز سقیفه گفت: ما عترت پیامبر هستیم، نوعی مجاز گویی است. مثل این که فرزندان عدنان بگویند ما عموزاده پیامبر هستیم. زیرا در حقیقت عموزاده پیامبر نیستند، اما در مقام تفاخر به فرزندان قحطان، خود را عموزاده پیامبر می دانند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود معنای عترت را در حدیث ثقلین بیان فرموده است. عترت من، یعنی اهل بیت من. اهل بیت خود را هم در هنگام نزول آیه تطهیر **انما یرید** **الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** احزاب / 33. معلوم ساخت. به این گونه که کساء روی فرزندش فاطمه، حسن و حسین و داماد و پسر عموی علی، گستراند و عرض کرد: خدایا، اینها اهل بیت من هستند. شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 375. بسیاری از کتب معتبر اهل تسنن به صراحت، اهل بیت پیامبر را امیرالمومنین علی، امام حسن، امام حسین و فاطمه زهرا عَلِیَّهَا می دانند. مستدرک حاکم، ج 2، ص 414، ج 3، ص 147 و ج 4، ص 107، دلائل الصدق، ج 2، ص 67.

65- الصواعق المحرقة، باب 9، فصل 2، ص 75.

66- الطبقات الکبری، ج 2، ص 224.

67- اسرار سقیفه. ص 122.

68- الصواعق المحرقة، فصل 2، باب 9، ص 75، بحار الانوار، ج 22، ص 472.

- 69- نجم / 2 - 4.
- 70- احزاب / 57.
- 71- نساء / 14.
- 72- جن / 23.
- 73- احزاب / 36.
- 74- در مباحث بعدی برای یکایک این ماورد از منابع معتبر در نزد اهل تسنن مدارکی نقل خواهیم کرد.
- 75- مظلومی گمشده در سقیفه، ج 2، ص 50 و 68.
- 76- اسراء / 82.
- 77- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 302، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 205.
- 78- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 109.
- 79- همان، ص 110.
- 80- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 318.
- 81- شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 189 و 190.
- 82- فصلت / 6. آل عمران / 144.
- 83- البداية و النهاية، ج 5، 6، ص 323، بیروت.
- 84- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 302، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 205.
- 85- الغدير، ج 1، ص 11.
- 86- سيرة المصطفى، ص 709، به نقل از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 189 و 190.
- 87- مسند احمد، ج 3، ص 17 و 26.
- 88- السيرة الحلبیة، ج 3، ص 348.
- 89- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 170، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 63، مجمع الزوائد، ج 9، ص 132. کفاية الطالب، ص 210، مطالب السوول، ج 1، ص 60، به نقل از بررسی نظریه عدالت صحابه، ص 289.
- 90- الصواعق المحرقة، باب 9، فصل 2، ص 75.

- 91- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 231، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 254، السيرة الحلبية، ج 3، ص 350. و فرمود: من از آن بیم ندارم که شما شرک ورزید. بیمناکم از این که برای دنیا با یکدیگر به نزاع بر خیزید و رقابت نمایید. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 205.
- 92- الطبقات الكبرى، ج 2، ص 380 و 381.
- 93- تلخیص ذهبی، ج 3، ص 139، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 14 - 17، المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 6، ص 348، مجمع الزوائد، ج 9، ص 112، کنز العمال، چاپ دوم، ج 15، ص 128، حدیث 374.
- 94- سنح محل منازل قبیلہ حارث بن خزرج و به سنیدح و سنحان معروف است. لسان العرب، ماده سنح. سنح در نیم فرسنگی شمال مدینه قرار داشت. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 265.
- 95- گویند کسی که خبر رحلت پیامبر را به ابوبکر رساند، سالم بن عبید آزاده شده ابوحنذیفه بود. البداية و النهاية، ج 5، ص 244.
- 96- در منابع تاریخی، جز عمر، نام عثمان نیز جزو کسانی یاد شده است که در آن آشوب آفرینی با عمر هم راءى بوده است. او نیز فریاد می زد: اگر کسی اظهار کند پیامبر مرده، زبانش را خواهیم برید. (العثمانية، ص 79. نیز، ر.ک: انساب الاشراف، ج 1، ص 567).
- 97- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 232، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 323، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 226، السيرة النبوية، ج 4، ص 315، مسند احمد، ج 5-6، ص 219، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 95، البداية و النهاية، ج 5، ص 244.
- 98- السيرة الحلبية، ج 3، ص 349.
- 99- الطبقات الكبرى، ج 2، ص 276.
- 100- تاریخ الامم و الملوك، (6 جلدی)، ج 3، ص 198، چاپخانه حسینیہ، 1323 ق، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 40. (+ 101- الطبقات الكبرى، ج 2، بخش، ص 54، کنز العمال، ج 4، ص 50، تاریخ مذهبی، ج 1، ص 37، مسند احمد، ج 2، ص 219.
- 102- البداية و النهاية، ج 5، ص 243. با تأسف، بعضی از محققان معاصر در این باره تعبیری در کتاب های خود به کار برده اند که گویا علت این رفتار عمر، باور نکردن مرگ پیامبر بوده است. (ر.ک: تاریخ تحلیلی اسلام، جعفر شهیدی، ص 104 و 105). حال آن که عمر خود در فردای آن روز، انگیزه اظهارات خود را چیز دیگری یاد کرده است.
- 103- چنین معروف است که وی کاملاً نابینا بوده و کلمه اعمی در سوره عبس درباره او است. نامش عمرو بن قیس قرشی (عمرو بن زائده) و کینه اش ابن ام مکتوم، مؤذن مدینه و از طبفه

اول مهاجران است. مادرش ام مکتوم، عاتکه دختر عبدالله بن عنتکه بن عائذ مخزومی است. ابن ام مکتوم سیزده بار از جانب رسول خدا به عنوان جانشین آن حضرت در مدینه باقی ماند. گویند در جنگ قادسیه شرکت جست و به شهادت رسید. بعضی نوشته اند: پس از قادسیه در مدینه از دنیا رفت. (الاستیعاب، ج 2، ص 494 و 495، اسدالغایة، ج 4، ص 127، الاصابة، ج 2، ص 516، ش 5466، ج 4، ص 11، ش 5937).

104- آل عمران / 144.

105- الطبقات الکبری، ج 2، ص 382، سنن دارمی، ج 1، ص 39 و 40.

106- از آنجا که موضوع تخلف صحابیان از شرکت در لشکر اسامه بسیار نا صواب یاد شده است در قرون بعد بعضی دروغ پردازان کوشیدند تا حضور نیافتن بعضی از این کسان در سپاه را با اجازه حضرت بدانند. از آن نمونه، ابن جریر می نویسد: ابوبکر ساعاتی پیش از رحلت پیامبر اکرم به صلاحدید حضرت به سنج رفته بود. (تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 231). باید پرسید: چگونه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک سو ابوبکر را به شرکت در سپاه اسامه فرمان می دهد و سر پیچی کنندگان از این فرمان را لعن و نفرین می کند و از طرفی به او می گوید تا به خانه اش در سنج رود؟! سپاه چگونه هم باید به دستور اکید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راهی سفر شود و از طرفی منتظر کسی باشد که پیامبر به وی رخصت داده است به خانه اش رود؟! آیا آن چه کار ضروری و لازمی بود که ابوبکر باید در آن ساعت به دنبال آن به خانه اش رود؟!

107- کنز العمال، ج 4، ص 53، ح 1092.

108- السیرة الحلبیة، ج 3، ص 354، السیرة النبویة، ج 4، ص 307، البدایة و النهایة، ج 5، ص 242.

109- البدایة و النهایة، ج 5، ص 243.

110- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 42.

111- همان، ص 43.

112- اسرار سقیفه، ص 163.

113- عمر در حالی این سخن را به زبان آورد که می دانست اولین فردی که رحلت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خبر داد، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است.

114- پیشوایی از نظر اسلام، ص 84 و 385.

115- الشافی، ص 252، به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 198.

116- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 42 و 43.

- 117- دلایل و مدارک این پندار را در مباحث بعدی خواهیم شناخت.
- 118- فروغ ولایت، ص 161.
- 119- سقیفه محلی سر پوشیده نظیر کاروانسرا برای گفتگوی خزر جیان بود. نخست بزرگ این قوم، ساعده بن کعب بود و آن گاه سعد بن عباد. آن محل، مجلس شورای آنان برای فصل قضایا و به سقیفه بنی ساعد معروف بود. معجم البلدان ت ج 3، ص 104، بنی ساعده تیره ای از خزر ج بودند.
- 120- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 23، ج 14، ص 200 و 251.
- 121- صحیح بخاری، ج 2، ص 224 و 225.
- 122- همان، ج 8، ص 86 به بعد، المغازی، ج 12، ص 113، سنن ابن ماجه، ج 2، ص 130.
- 123- المصنف، عبد الرزاق بن همام، ج 11، ص 62.
- 124- همان، ص 59.
- 125- تاریخ تحلیلی اسلام، جعفر شهیدی، ص 106.
- 126- سعد بن عباد دلیم بن حارثه بن ابی خزیمه، از طایفه بنی ساعده، رئیس قبیله خزر ج و از کسانی بود که در جاهلیت، نوشتن می دانست. سعد در پیمان عقبه، به همراه هفتاد تن از اهل مدینه اسلام آورد و غیر از جنگ بدر، در سایر جنگ ها حضور داشت. الطبقات الکبری، ج 3، ص 613. مردی کریم و سخی بود. مدت ده سال که پیامبر ﷺ در مدینه بود، سعد هر روز ظرفی از غذا برای آن حضرت و خانواده اش به سوی علی عَلِيٍّ متوجه سازد. فرزندش قیس در شجاعت، کرم، دوستی و علاقه نسبت به حضرت امیر عَلِيٍّ و فرزند گرامی اش معروف بود و از مکاتبه او با معاویه، به میزان صداقت و فداکاری وی نسبت به امام حسن عَلِيٍّ و به بغض و عداوتش نسبت به معاویه، می توان پی برد. حسن کیست، ص 125، برگرفته از ترجمه مقاتل الطالبیین، ص 61، 63.
- 127- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 328.
- 128- انساب الاشراف، ج 1، ص 581، ح 1177، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 243.
- 129- او در مکه و در مدینه گورکن مردگان و کفن فروش بود. الطبقات الکبری، ج 3، قسم اول، ص 130 و 131، السیره النبویه، ج 4، ص 313، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 204، البدایه و النهایه، ج 5، ص 266 و 268، امتاع الاسماع، ص 548، السیره الحلبیه، ج 3، ص 402، انساب الاشراف، ج 1، ص 573، الغدیر، ج 5، ص 367.
- 130- العقد الفرید، ج 3، ص 63، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 230، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 328 و 329.

131- الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 328، تاريخ الامم والملوك، ج 2، ص 243.
132- تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 235، البداية و النهاية، ج 5، ص 246.
133- تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 242، الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 327.
134- تهذيب الكمال، ج 9، ص 364.
135- الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 329، تاريخ الامم و الملوك، ج 3، ص 220،
دارالمعارف، مصر.

136- تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 243.
137- انساب الاشراف، ج 1، ص 582، ش 1177.
138- الامامة، ج 1، ص 6، تاريخ الامم و الملوك، ج 3، ص 218، صحيح بخارى، ج 5، ص
8.

139- اسرار سقفيه، ص 192.
140- منظور وى از نخستين مهاجران نخستين كسانى اند كه به پيامبر ايمان آوردند و با وى
هجرت كردند.

141- بدین سان گروه بندی ابوبکر این گونه بود: 1) مرتبه پیامبر و نخستین ایمان آورندگان
مهاجر. 2) ایمان آورندگان که در مکه که پس از هجرت پیامبر، به تدریج به مدینه آمدند. 3) ایمان
آورندگان ساکن در مدینه. ابوبکر پس از استثنای گروه اول، انصار را در ردیف گروه دوم قرار داد و
با گروه غیر بر جسته مهاجر، همتراز کرد.

142- ابوبکر در کلام خود به این آیه قرآن استدلال کرد که در آن، نام مهاجران و فضیلت آنها
قبل از انصار یاد شده است. **و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار و الذين
اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجرى تحتها
الانهار خالدين فيها ابدًا ذلك الفوز العظيم.** توبه / 100.

143- عمر پیوسته از این زیرکی ابوبکر اظهار ناخرسندی می کرد. بر طبق قرار قبلی، عمر می
بایست نخستین سخنگو و نامزد خلافت باشد، حال آن که ابوبکر از همان آغاز به وى می گوید:
تو چیزی مگو، من سخنگویی را آغاز می کنم. و راه را برای تو هموار می نمایم، آن گاه تو رشته
کلام را به دست گیر. السيرة النبوية، ترجمه، ج 2، ص 431. در ادامه گفتگو، با تاکید بر این که
خلافت حق نخستین مهاجران است موقعیت خود را تثبیت و موقعیت عمر را متزلزل می سازد.

- 144- وی در دوره حکومت ابوبکر و عمر تا سال 18 هجری بخش اقتصاد و دارایی حکومت را عهده دار بود. این منصب در آن دوره پس از مقام زمامداری و قضاوت، بالاترین مقام بود.
- 145- اعتبار این حدیث را به زودی بررسی خواهیم کرد
- 146- در بخش جداگانه پیرامون انگیزه انصار از گردهمایی سقیفه و نیز علت عملکرد مردم تحلیل هایی ارائه خواهد شد.
- 147- آن دو پسر عموی هم بودند. بشیر پدر نعمان بن بشیر از اصحاب بیعت عقبه دوم بود که در بیشتر نبردها حاضر بود و در سال هفتم هجری فرماندهی دو سریه را به عهده داشت. الاستیعاب، ج 1، ص 155، الطبقات الکبری، ج 3، ص 531. حباب مبن منذر یکی از اصحاب بدر و پرچمدار خزرج بود. او در پیکارهای زمان پیامبر ﷺ حضور داشت و در ایام خلافت عمر از دنیا رفت. الطبقات الکبری، ج 3، ص 576، اسدالغایه، ج 1، ص 364، الاستیعاب، ج 1، ص 353، الاصابه، ج 1، ص 302.
- 148- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 223. تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 243.
- 149- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 329، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 243.
- 150- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 330.
- 151- البیان و التبیین، ج 3، ص 181.
- 152- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 246.
- 153- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 330.
- 154- در این باره که چه عواملی سبب شد مردم از روی آوردن به علی بن ابیطالب علیه السلام باز ایستند، در بخش ویژه ای نکاتی ارائه خواهیم کرد.
- 155- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 330.
- 156- مدارک موجود در این باره را در الغدیر، ج 5، ص 367 بیابید.
- 157- عبد الفتاح عبد المقصود می نویسد: من باور ندارم که عمر از آن سبب این ابی قحافه را برای عهده داری چنین مقامی شایسته دید که همراه و رفیق پیغمبر در غار بوده است. آیا وی را شایسته تر و مستحق تر از جوانمردی می دانست که به جای رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان بسترش خفت که پیرامونش را دم شمشیرها و سر نیزه ها گرفته بود! علی در بستری خفته که دهان قبر از هر چه بدان نزدیک تر و روزنه نجات به او دورتر بود. الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 1، ص 273.

158- اگر به واقع امامت جماعت در نزد خلفا و مردمان معتقد به آنان، چنین منزلتی داشته است پس باید در فقه اهل سنت نشانی از آن وجود داشته باشد، حال آن که بنا به مذهب اهل سنت، عدالت در امام جماعت پیشنماز شرط نیست و هر فرد فاسقی - اگر چه فسق وی به انجام گناه کبیره باشد - می تواند پیشنماز مسلمانان شود. شرح العقائد النسفی، ص 110، چاپ و نشر قریمی یوسف ضیا. کتاب الفقه علی المذاهب الابعه، عبدالرحمن جریرء ج 1 ت ص 409 - 414. در دوره خلفا نیز بیشتر، اگر نگوئیم همه افرادی که به امامت جماعت قیام می نمودند، عادل نبودند.

159- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 330.

160- العقد الفرید، ج 4، ص 258.

161- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 243. ابن اثیر می نویسد: او حتی زودتر از عمر و ابوعبیده با ابوبکر بیعت نمود. الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 330.

162- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 9.

163- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 243.

164- همان.

165- شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 86

166- اسید بن حضیر یکی از شجاعان اوس در پیکارها بود. در سال سیزده بعثت در مدینه به کوشش مصعب بن عمیر ایمان آورد. در پیمان عقبه دوم و نبردهای زمان پیامبر ﷺ حضور داشت. ابوبکر را بسیار بزرگ می داشت و هیچ کس را برتر از او نمی دانست. اسدالغابه، ج 1، ص 92، وی در سال بیستم هجری وفات کرد و در بقیع دفن شد. امام شناسی، ج 10، ص 283. می نویسد: عمر در تشییع او در جلو جنازه اش راه می رفت. الاستیعاب، ج 1، ص 31. الاصابه، ج 1، ص 64.

167- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 39، این محقق می گوید: بشیر بن سعد از قبیله خزرج و اسید بن حضیر از قبیله اوس بود. این که هر یک اولین بیعت را به گروه دیگر نسبت می دهد، به خاطر سعد بن عباده است. زیرا هر کدام از این دو قبیله دوست ندارند خود را عامل شکست سعد بن عباده به شمار آورند. به نظر من اولین بیعت کننده، عمر، پس از او بشیر، و بعد از او اسید، و سپس ابوعبیده جراح و بعد سالم مولا ابی حذیفه است.

168- برخی محققان گویند: مردم نیز جز عده ای از انصار و خویشاوندان پیامبر، در آن مجلس، بیعت با ابوبکر را پذیرفتند و او رسماً به خلافت رسید. تاریخ تحلیلی اسلام، جعفر

شهیدی، ص 107، ولی حقیقت آن است که در آن جا مردم حضور نداشتند. تنی چند از خزرگیان و اوسیان بودند. نظر دقیق تر آن است که از میان انصار نیز طرفداران سعد بن عبادہ خزرگیان با ابوبکر بیعت نکردند. به علاوه رسمیت خلافت ابوبکر در فردای روز سقیفه در مسجد صورت گرفت. ر.ک: الغدیر، ج 7.

169- تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 210، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 40.

170- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 174.

171- همان.

172- همان، ج 1، ص 174 و ج 6، ص 40، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 210، تاریخ الخمیس، ج 2، ص 187 و 188، مسند احمد، ج 1، ص 56، السیرة الحلبيّة، ج 3، ص 396.

173- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 40، الغدیر، ج 7، ص 75 و 76.

174- مسند احمد، ج 1، ص 56، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 210، الامامة و السياسة، ج 1، ص 10، السیرة الحلبيّة، ج 3، ص 396، الرياض النضرة، ج 1، ص 214، انساب الاشراف، ج 1، ص 582، العقد الفريد، ج 2، ص 253، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 174، الغدیر، ج 7، ص 67.

175- الامامة و السياسة، ج 1، ص 13، العقد الفريد، ج 2، ص 253، تاریخ ابی الفدا، ج 1، ص 156، الغدیر، ج 7، ص 76 و 78.

176- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 219، الامام علی بن ابی طالب، ج 1، ص 238 و 239.

177- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 24.

178- السیرة النبویة، ج 4، وقایع جنگ تبوک.

179- سقیفه واقعه پس از پیامبر، ص 28 و 29، به نقل از نبرد جمل، ص 66.

180- تاریخ الامم و الملوک، ترجمه، ج 4، ص 1348.

181- تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 205، نهاية الارب، ج 4، ص 35.

182- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 219 و 221.

183- همان، ج 6، ص 20، تاریخ الاموم و الملوک، ج 2، ص 237، البداية و النهاية، ج 5، ص 248، بیروت، دارالمعارف، السیرة النبویة، ج 3، ص 433، الطیقات الكبرى، ج 3، ص 182، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 22.

- 184- السيرة الحلبية، ج 3، ص 359، داراحياء التراث العربی، بیروت. الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 331، الامامة و السياسة، ج 1، ص 16.
- 185- تاريخ الخلفاء سيوطی، ص 71، تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 245، ج 3، ص 223، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 212.
- 186- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 17، ص 158.
- 187- همان
- 188- همان، ج 1، ص 157.
- 189- السيرة الحلبية، ج 3، ص 386، نیز، ر.ك: انساب الاشراف، ج 5، ص 419.
- 190- حليته الابرار، ج 2، ص 77، بحار الانور، ج 10، ص 143، امام علی عليه السلام فرموده است: من این سخن را بارها از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیده ام. (امام شناسی، ج 8، ص 114، به نقل از کتاب سلیم بن قیس، ص 148).
- 191- شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 158-162.
- 192- ر.ك: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 60-78.
- 193- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 219-221.
- 194- همان، ج 6، ص 10.
- 195- تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 244.
- 196- همان، ص 224، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 331.
- 197- تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 244.
- 198- العقد الفريد، ج 4، ص 260، مرگ وی در سال پانزدهم هجرت، دو سال و نیم پس از خلافت عمر رخ داد. الاستیعاب، ج 2.
- 199- الامام علی عليه السلام، ص 273، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 17، ص 223.
- 200- تاريخ الامم و الملوك، ج 3، ص 7، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 66.
- 201- در این باره در مبحث پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله و جانشینی نکاتی خواهیم داشت.
- 202- مانند سابقه در پذیرش اسلام، یاری پیامبر و خویشاوندی با او.
- 203- بر پایه بیشتر روایات شیعه و نظر شماری از محققان سنی، ابوبکر از آغاز با رسول اکرم صلى الله عليه وآله همراه نبود و در بین راه با آن حضرت برخورد کرده است. الدر المنثور، سیوطی، ج 4، ص 196، بیروت، 1403 ق، کشف الاسرار و عدة الابرار، ابوالفضل رشید الیبدین میبیدی، ج 4، ص 136 و 137. افزون بر این، اگر همراهی، به تنهایی نوعی امتیاز باشد باید برای مرد مشرک دیگری

به نام عبدالله بن ارقط که از غار تا یثرب راهنمای حرکت پیامبر بوده است، امتیاز و فضیلت ویژه ای قائل بود.

204- مهمترین ویژگی ابوبکر که در سقیفه بر آن تاکید شد دارا بودن سن بیشتر بود. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 39 و 57، ج 6، ص 43، 45، 51، 52، المحاضرات، راغب اصفهانی، ج 2، ص 213، کنز العمال، ج 3، ص 140، ج 6، ص 391، الامامة و السياسة، ج 1، ص 11، انساب الاشراف، ج 1، ص 579، الغدير، ج 1، ص 389، ج 7، ص 75 و 80، تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 199، الصواعق المحرقة، ص 7، السيرة الحلیبة، ج 3، ص 395 و 396، العقد الفريد، ج 2، ص 252.

205- درباره این موضوع در بخشی دیگر، تحقیقی ارائه خواهیم کرد. درباره این تناقض ها، ر. ک: الطبقات الكبرى، ج 2، ص 223، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 322.

206- برخی از منابع شیعه و بیشتر منابع سنی، 12 ربیع الاول را صحیح می دانند. مروج الذهب، ج 2، ص 287، الکافی، ج 1، ص 43.

207- الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 23، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 186، مروج الذهب، ج 1، ص 657، السيرة الحلیبة، ج 3، ص 359. علامه امینی در الغدير به استناد اخباری چند می نویسد: پیکر پاک رسول اکرم ﷺ پس از گذشت سه روز از رحلت، در نیمه شب به خاک سپرده شد. الغدير، ج 7، ص 75، البداية و النهاية، ج 5، ص 271، تاریخ ابی القداء، ج 1، ص 152. تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 204، السيرة الحلیبة، ج 3، ص 403، تاریخ الخمیس، ج 2، ص 192.

208- تلخیص ذهبی، ج 3، ص 139، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 14 و 17، المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 6، ص 348، مجمع الزوائد، ج 9، ص 112، کنز العمال، ج 15، ص 128، ح 374، چاپ دوم.

209- کنز العمال، ج 6، ص 153 و 155 و 404. مسند احمد، ج 4، ص 164.

210- پسر عموی رسول خدا، مادرش لبابه صغری دختر حرث بن حزن الملالیه و بزرگ ترین فرزند عباس و از آنانی است که در غزوه حنین حاضر گردید و ثبات قدم از خود نشان داد. در زمان خلافت ابوبکر یا عمر از دنیا رفت. استیعاب، ج 3، ص 202، اسد الغابه، ج 4، ص 184.

211- برادر فضل و فرماندار امیر مومنان در مکه بود. به رسول خدا ﷺ شباهت داشت و در عصر معاویه در سمرقند شهید شد. الاستیعاب، ج 2، ص 262، اسد الغابه، ج 4، ص 197، الاصابة، ج 3، ص 218.

212- البداية و النهاية، ج 5، ص 262.

- 213- الطبقات الكبرى، ج 2، ص 281 و 287.
- 214- همان، ص 304 و 305.
- 215- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 239، مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 239.
- 216- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 239، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 304 و 305.
- 217- الامامة و السياسة ج 1، ص 4
- 218- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 1، ص 160.
- 219- مظلومی گمشده در سقیفه، ج 2، ص 143، با تصرف.
- 220- در فصلی جدا به تشریح این مطلب خواهیم پرداخت.
- 221- در این باره نیز به تفصیل، مطالبی ارائه می گردد.
- 222- در حقیقت ابوبکر با پنج رای بشیر بن سعد، اسید بن حضیر، عمر بن خطاب ت ابو عبیده و خود خلیفه به خلافت رسید. باقی مانده جمعیت، سر بودند نه رای، تعداد بودند نه آراء، پیشوایی از نظر اسلام، ص 402. ماوردی جز آن چهار تن، سالم مولا ابی حذیفه را نام می برد. الاحکام السلطانیة، ص 7.
- 223- الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 105، از یاد نمی بریم که این هدف جزو همان اهدافی بود که پیشتر در عهدنامه منافقان نگاشته شده بود. این سخن از عمر بن خطاب بسیار تهجیب انگیز است. او و ابوبکر در سقیفه به انصار می گفتند: چگونه خلافت به شما انصار اختصاص می یابد در حالی که نبوت از میان غیر شما به وجود آمده است! یعنی خلافت باید به جمعی تعلق داشته باشد که نبوت از آنها است.
- 224- شوری / 38.
- 225- آل عمران / 159.
- 226- احزاب / 36.
- 227- دین و دولت در اسلام، ص 189.
- 228- عمر بن خطاب در همان مجلس، سعد بن عباد را که نامزد رقیب ابوبکر بود چنان در زیر لگد خود قرار داد که همه تصور کردند او کشته شده است. تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 200.
- 229- الامامة و السياسة، ج 1، ص 11.
- 230- صحیح مسلم، ج 6، ص 20 و 22، باب الامر بلزوم الجماعة، چاپ قاهره، سنن بیهقی، ج 8، ص 157، چاپ دائرة المعارف عثمانیه، دکن، ده جلدی.

- 231- صحیح مسلم، ج 6، ص 19 و 20، سنن بیهقی، ج 8، ص 158.
- 232- صحیح مسلم، ج 6، ص 24، سنن بیهقی، ج 8، ص 158. برای اطلاع بیشتر از این روایات ساختگی، ر.ک: الغدیر، ج 7، ص 136، 142.
- 233- الاستیعاب، چاپ شده در ذیل الاصابة، ج 3، ص 37، چاپ خانه مصطفی محمد، مصر، ینابیع المودة، ص 205، چاپ استانبول، تاریخ بغداد، ج 13، ص 32.
- 234- ر.ک: سنن ترمذی، ج 4، ص 632، حدیث 2447، صحیح بخاری، ج 1، ص 141 و 166، مسند احمد، ج 6، ص 443، الغدیر، ج 8، ص 166 به نقل از شافعی، ج 1، ص 208، جامع الاصول، ج 1، ص 291 و ج 5، ص 570، بحار الانوار، ج 28، ص 31.
- 235- چون کسانی نتوانستند در دستی متن و سند این حدیث خدشه وارد سازند، در توحیه آن گفته اند: منظور، اعراب بادیه است که از دادن زکات به ابوبکر خوداری ورزیدند! حال آن که آن افراد اولاً در زمره اصحاب خدا نبودند و ثانیاً رفتار آنان بدعت در دین نبود. کسانی چون مالک بن نویره نیز که خود و قبیله اش از پرداخت زکات خوداری کردند به اعتراف محققان اهل تسنن، نه مرتد بودند نه بدعتگزار. مدارک این موضوع را در مبحث شورش مخالفان در حکومت ابوبکر خواهیم آورد.
- 236- صحیح بخاری، ج 7، ص 209، صحیح مسلم، ج 4، باب الحوض، ص 1792، ح 2294 و 2297. وجود این دسته از احادیث سبب شد که بعدها روایاتی در ستایش خلفا جعل گردد و به پیامبر نسبت داده شود.
- 237- با مداد اسلام، عبدالحسین زرین کوب، ص 71، امیرکبیر، چاپ هفتم، 1376.
- 238- قیام حسین، ص 31 و 32.
- 239- مظلومی گمشده در سقیفه، ج 2، ص 428.
- 240- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 12 و 13.
- 241- ادعای عایشه در این باره تا بدانجا متناقض است که محققان سنی بدان توجهی نکرده اند. آنها که در این باره به روایات ساختگی توسل جسته اند تا این اندازه توجه نداشته اند که اگر کمترین سخنی از حضرت در این مورد بیان شده بود ابوبکر و عمر در گردهمایی سقیفه بدان استدلال می کردند.
- 242- البدالیة و النهایة، چاپ قدیم، ج 5، ص 228، و مشابیه آن: صحیح مسلم، ج 4، ص 2857، باب فضائل الصحابة، ح 11، ش 2387.

- 243- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 47، مروج الذهب، ج 1، ص 658، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 18.
- 244- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 12 و 13.
- 245- تاریخ الامم و ملوک، ج 4، ص 2138، چاپ اروپا.
- 246- الطبقات الكبرى، ج 1، ص 33، مروج الذهب، ج 2، ص 338.
- 247- تاریخ الامم و الملوک ج 6، ص 17، الامامة والسایة، ج 1، ص 151.
- 248- همان
- الامامة و السیایة، ج 1، ص 22، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 512، تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 304.
- 249- تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 192.
- 250- اسرار سقیفه، ص 56 و 68.
- 251- ج 1، ص 16.
- 252- مائده / 94- 96.
- 253- ر.ک: صحیح بخاری، ج 7، کتاب الطب، صحیح مسلم و سنن ترمذی، بخش طب.
- 254- اگر فقط در کتاب اربعه، پرسش افراد از مسایل احکام شمارش شود، عدد آنها به هزاران خواهد رسید. این که در قرآن به صراحت نامی از جانشینان حضرت محمد ﷺ برده نشده است، علتی دارد که در کتاب ها به طور مفصل از آن بحث شده است.
- 255- ر.ک: صحیح بخاری، ج 4، کتاب الوصایا، صحیح مسلم، ج 5، کتاب الوصیة، مسند احمد، ج 2، ص 2، 4، 57 و 80.
- 256- کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوصیة: بر شما لازم است در هنگامی که نزدیک است مرگ کسی از شما فرا رسد، هرگاه مالی از خود بر جای می گذارد، وصیت نماید. (بقره / 180)
- 257- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 53.
- 258- همان، ج 1، ص 190.
- 259- به اعتقاد شیعه موضوع جانشینی پیامبر ﷺ امری الهی است که جز با تعیین پروردگار و بیان رسول اکرم ﷺ صورت نمی پذیرد.
- 260- در این باره به کتاب دیگر نویسنده بحران جانشینی پیامبر مراجعه شود.
- 261- بررسی حدیث نامبرده را در مجله علوم حدیث عربی، فصلنامه شماره 3 بیابید.

262- المواقف، ج 3، ص 267، موقف 6، مرصد چهارم، الارشاد، جوینی، ص 424، به نقل
سیری در الغدير، ص 112.

263- در همین باره است که قرآن می فرماید: **و ما كان لمومن و لا مومنة اذا قضی
الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم** هیچ مرد و زن مومنی را نرسد که چون
خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد. هرکس خدا و
فرستاده اش را نافرمانی کند بی تردید دچار گمراهی آشکاری گردیده است. احزاب، 36.
264- اسرار السقیفة، ص 48 و 49، با تصرف.

265- در این باره کتاب ها نوشته شده است و گفتار ما گنجایش طرح آن مباحث را ندارد. ر.
ک: الغدير، ج 7.

266- الامامة و السياسة، ج 1، ص 13، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 60.

267- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 216 و 220.

268- همان.

269- شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 83.

270- الطبقات الكبرى، ج 2، ص 260، بیروت.

271- اسرار السقیفة، ص 73 و 74.

272- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 12 و 13.

273- الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 329 و 330.

274- العقد الفريد، ج 4، ص 269، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 354، دارالمعارف، نیز، ر.

ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 54.

275- مروج الذهب، ج 2، ص 291.

276- السيرة الحلیية، ج 1، ص 3 و 4، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 156،

185.

277- درباره روایت الائمة من قریش، ر.ک: منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، آية الله

صافی گلپایگانی. در بسیاری از روایات كلها من بنی هاشم آمده است.

278- مسند احمد، ج 5، ص 86، 108، چاپ میمنیه، مصر، سنن ابی داود، ج 4، ص 106 و

107، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، صحیح مسلم، ج 6، ص 2 و 4، کتاب الامارة، چاپ

محمد علی صبیح، مصر، صحیح بخاری، ج 9، ص 81. کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، صحیح
ترمذی، ج 2، ص 45، چاپ هند، ج 4، ص 501، چاپ مصر، حدیث 2225.

279- گزیده آن روایات چنین است که رسول اکرم ﷺ فرموده است: لا یزال الدین
قائماً حتی تقوم الساعة او یکون علیکم اثنا عشر خلیفة... کلهم من قریش. یکون
خلفی اثنا عشر خلیفة... کلهم من قریش. لا تهلك هذه الامة حتی یکون منها
اثنا عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی و دین الحق. درباره منابه و متن کامل حدیث و اسناد
آن در کتب اهل سنت، ر.ک: احقاق الحق، ج 13، ص 1 تا 74. در تعدادی چند از این احادیث
نام یکایک این امامان بر شمرده شده است. در بعضی از منابع اهل تسنن، در ادامه حدیث چنین
آمده است: لیقتدء بالائمة من بعدی لانهم من عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا
فهمی و علمی: تا آن که امت پس از من به ایشان اقتدا کنند. زیرا آنان از دودمان من هستند که
از سرشت من آفریده شده اند و درک و دانش مرا به دست آورده اند. مظلومی گمشده در سقیفه، ج
2، ص 521، به نقل از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 170، در نهج البلاغه، به
حقیقت فرموده رسول اکرم ﷺ چنین اشاره می شود: ... کجایند آنها که... بر ما دروغ بستند و
ظلم کردند... همانا پیشوایان از قریش، بنی هاشم هستند و پیشوایی برای هیچ کس جز آنان
سزاوار نمی باشد و جز این گروه، کس دیگر صلاحیت رهبری ندارد. خطبه 144.

280- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 580.

281- او عرب نبود و اهل فارس یاد شده است. الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ج 2، ص 70.

282- الامامة و السياسة، ج 1، ص 19.

283- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 185.

284- الطبقات الكبرى، ج 2، ص 181.

285- الامامة و السياسة، ج 1، ص 16، الطبقات الكبرى، ج 3، بخش 1، ص 150.

286- اسرار السقیفه، ص 76 و 81، درباره نشست نماز خواندن پیامبر ﷺ و ایستاده بودن

ابوبکر، ر.ک: الطبقات الكبرى، ج 3، ص 179، الثقات، محمد بن حبان، ج 2، ص 130 و 132،

تاریخنامه طبری، ج 1، ص 336، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 5، ص 225.

- 287- درباره آشفستگی روایات این باب، ر. ک: سقیفه سخیفه، ص 159. ابن ابی الحدید بعد از نقل احادیث نماز ابوبکر می گوید: تناقض های موجود در این احادیث، نظر شیعه را که نماز ابوبکر به دستور عایشه بوده است موجه می سازد. شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 33.
- 288- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 198 و 199.
- 289- همان، ج 1، ص 157، عایشه که از مخالفان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، می گفت: هیچ مردی نزد رسول خدا محبوب تر از علی نبود. (الاستیعاب، ج 1، ص 9278) عمر بن عبدالعزیز به نقل گفتار پدرش می گوید: اگر این مردم نادان، از آنچه ما درباره علی علیه السلام می دانستیم آگاه بودند دو نفرشان از ما متابعت نمی کردند. ربیع الابرار، ج 1، ص 449.
- 290- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 82.
- 291- همان، ج 3 ص 97، ج 12، ص 21.
- 292- همان ج 3، ص 114. بدون شک تا خداوند اراده نفرماید هیچ کس هدایت نمی شود، جز آن که انتخاب راه راست به اختیار آدمی است. بنابراین تا فرد، خود نخواهد به راه راست گام بردارد خواست خداوند و پیامبرش سبب اجبار وی به انتخاب راه درست نخواهد شد.
- 293- در باره این موارد ر. ک المناقب خطیب خوارزمی ص 217 فرائد المسمطین باب 58 الصواعق المحرقة ص 75 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2، ص 61 الاستیعاب ج 3، ص 35 الاصابة ج 4، ص 80 و 408 و 24 مدرک دیگر ر. ک حماسه غدیر ص 167 و 168
- 294- احمد بن حنبل در کتاب مسندش ضمن نقل این حدیث می نویسد: در آن مجلس همه برحاستند و گفته علی علیه السلام را تاءبید کردند، جز سه کس که نفرین علی آنها را نگون بخت کرد. مسند احمد، ج 1، ص 119. بلاذری می نویسد: آن سه تن انس بن مالک، براء بن عازب و جریر بن عبدالله بجلی بودند. حضرت دست به نفرین بلند کرد و گفت: خداوندا، هرکس از اینان با اطلاع از راقعه غدیر، شهادت خود را کتمان می کند او را از این دنیا نبر تا این که علامتی در وجود او ایجاد کنی که به آن شناخته شود. بدین سان انس بن مالک به بیماری پیسی گرفتار شد. براء بن عازب نابینا گردید و جریر از اسلام خود به بیابانگردی و جهالت نخست بازگشت. تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 7، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 217، عبقات الانور، ج 2، ص 309، منافع علی بن ابی طالب، ابن مغزلی شافعی، ص 23، سیرة الحلبیة، ج 3، ص 274، انساب الاشراف، ج 2، ص 156.
- 295- جایگاه تو نزد من همانند جایگاه هارون نزد موسی است.

- 296- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 5، ص 167، غایة المرام، ص 564، به نقل تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 128.
- 297- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 6، ص 218.
- 298- درباره این موضوع به کتاب دیگر نویسنده بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه شود.
- 299- در این باره ر.ک: همان، ج 9، ص 192 و 199.
- 300- کنز العمال، ج 4، ص 55، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 262.
- 301- الطبقات الكبرى، ج 2، ص 260.
- 302- نهج البلاغه، خطبه 156.
- 303- در این باره به منابع زیر مراجعه شود: مسند احمد، ج 5، ص 495، ش 18801، فتح الباری، ج 7، ص 18، مجمع الزوائد، ج 9، ص 114، البداية و النهاية، ج 7، ص 379، خصائص امیر المومنین علیه السلام، ص 13، الصواعق المحرقة، ص 124، کنز العمال، ج 11، ص 618، ش 33004، همه به نقل راهبرد اهل سنت به مساله امامت، ص 61 و 62.
- 304- شک نیست که نقش عایشه در سلب خلافت از علی بن ابیطالب علیه السلام چشمگیر بوده است، اما نمی توان آن را عامل اصلی دانست. شاید این نسبت به منظور تبرئه کردن عوامل اصلی تر باشد.
- 305- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 192 و 199. با همه اینها، در آثار برخی نویسندگان می خوانیم: عایشه زوجه محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. بامداد اسلام، عبدالحسین زرین کوب، ص 70.
- 306- الغدير، ج 1، ص 159، علامه امینی بیش از بیست مدرک از اهل تسنن در تاءیید این احتجاج نقل کرده است.
- 307- بلاذری می نویسد: او زسیر بود. (انساب الاشراف، ج 1، ص 581، حدیث 1176). ابن ابی الحديد می گوید: او عمار بود. (شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 15).
- 308- ر.ک: انساب الاشراف، ج 5، ص 590، مسند احمد، ج 1، ص 55، التمهید، ص 196، کنز العمال، ج 3، ص 2336، المنصف، ابن ابی شیبیه، ج 5، ص 465، صحیح بخاری، ج 8، ص 26 و 210، سیره نبوی، ج 4، ص 226، النهاية، ج 3، ص 466، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 205، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 327، تاج العروس، ج 1، ص 568، لسان العرب، ج 2، ص 371، تاریخ الحلفاء، ص 67، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 50، الصواعق المتحرقة، ص 21، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 344. ابن ابی الحديد می نویسد: ابوبکر خود اولین فردی بود که بیعت

مردم با خود را نا اندیشیده و بدون طرح قبلی اعلام کرد. شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 50 و ج 6، ص 47.

309- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 37.

310- بخش های مورد نیاز این خطبه شریف در آغاز کتاب گذشت.

311- صحیح بخاری، ج 9، کتاب الفتن، باب الاستخلاف و کتاب الاحکام، صحیح مسلم، ج 6، کتاب لا اماره.

312- سعید بن مالک از قبيله زهره قریش و هفتمین نفری بود که اسلام آورد. فرمانده فتح عراق و فرمانروای کوفه در روزگار عمر بن خطاب بود. در زمان حکمرانی معاویه، در عقیق بیرون از مدینه در گذشت و در بقیع دفن شد. الاصابه، ج 2، ص 30 و 36، اسد الغابه، ج 2، ص 290، تحقیق محمد صبیح، قاهره دار الکتب المصریه.

313- السیره النبویه، ج 1، ص 267 و 268، نهیة الارب، ج 4، ص 16. ابو عبیده در زمره یاران عبدالرحمن بن عوف ایمان آورد. الطبقات الکبری، ج 3، ص 409، طلحه و زبیر در آغاز حکومت امام علی علیه السلام خود را هوادار سیاسی ایشان معرفی می کردند ولی در نهان، رهرو پیشینیان بودند.

314- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 161، سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 15، التنبیه و الاشراف، ص 254.

315- حضرت در آن ایام حدود سی و سه سال سن داشته است.

316- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 12.

317- همان، ج 1، ص 189، و ج 2، ص 18، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 31، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 220 و ج 5، ص 31.

318- الامامة و السياسة، ج 1، ص 18، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 47، مروج الذهب، ج 2، ص 308.

319- الطبقات الکبری، ج 3، ص 413. بیشتر در آغاز کتاب نگاشتیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این سخن را به کنایه به ابو عبیده فرموده بود. زیرا وی جزو توطئه گران بر ضد علی بن ابی طالب علیه السلام و فرد مورد اعتماد مخالفان علی علیه السلام بود.

320- صحیح مسلم، ج 4، ص 57، باب فضائل الصحابه، ج 9 - 2385.

321- تاریخ الامم و الملوک، ج 1، ص 2138.

322- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 165 و ج 2، ص 5، الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 80.
تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 429.

323- لقب صدیق و فاروق از القابی است که نخستین بار رسول اکرم ﷺ علی عَلَيْهِ السَّلَام را بدان افتخار بخشید مجمع الزوائد، ج 9، ص 102، کفایة الطالب، ص 79، حدیث چنین است: **ان هذا اول من یصافحنی یوم القیامة و هو الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامة، یفرق الحق و الباطل و هذا یعسوب الدین** همان این علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز رستاخیز با من مصافحه می کند. او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می سازد و اوست پیشوای دین. بعدها دیگران این لقب را ویژه خود ساختند، در حالی که در کتب اهل تسنن این حدیث از علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که **انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذاب مفتر** صدیق اکبر من هستم و کسی به جز من این ادعا را نمی کند، مگر آن که دروغگوی افترا زننده باشد. تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 212، مصر، چاپخانه حسینیة، 1323 ق.

6 جلدی، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 57 و 58، خصائص امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام، ص 3، مصر، چاپخانه نیل، 4 جلدی، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 112 به نقل: الغدیر، ج 2.
324- مروج الذهب، ج 3، ص 21 و 22، وقعة صفین، ص 135، چاپ قاهره، 1365، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 284، ج 2، ص 65 و ج 3، ص 188، انساب الاشراف، ج 2، ص 31 و 393 و 397.

325- الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 329.

326- کنیه اش ابو عمرو، از قبیله اوس و از کسانی بود که رسول اکرم ﷺ در روز بدر به سبب کمی سنشان، اجازه جهاد به آنان نداد و بازشان گردانید. بعدها در چهارده غزوه با رسول اکرم عَلَيْهِ السَّلَام شرکت کرد و در جنگ جمل، صفین و نهروان با علی عَلَيْهِ السَّلَام بود. در پایان زندگی، ساکن کوفه شد و در زمان حکومت مصعب بن زبیر، در همان جا از دنیا رفت. الاستیعاب، ج 1، ص 48، اسدالغابة، ج 1، ص 145، الاصابه، ج 1، ص 95.

327- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 219.

328- الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 16، سقیفه، واقعه پس از پیامبر، ص 70.

329- معن بن عدی بن جدین عجلان. السیرة النبویة، ج 1، ص 456. اسدالغابة، ج 4، ص

462.

330- ر.ک: الاخبار الموفقیات، ص 587 و 591.

331- این نکته امور مسلم تاریخ است که رسول اکرم ﷺ در انجام پیمان برادری تا حد امکان توافق اخلاقی، سابقه دوستی و تمایلات افراد را در نظر می گرفت و آن گاه میان آنان عقد برادری می بست. سنن ترمذی، ج 12 ص 299، سن ابن ماجه، ص 12، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 111، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 56، خصائص امیر المومنین علیه السلام، ج 3، ص 18، کنز العمال، ج 6، ص 394، الطبقات الکبری، ج 3، ص 22، الدر المنثور، ج 4، ص 114، آن حضرت میان ابوبکر و عمر بنا به قولی، ابو عبیده و سالم بن عبید، طلحه و زبیر، پیمان برادری بست. مطالعه نام کسانی که رسول اکرم ﷺ میان آنان پیمان برادری بسته است، پرده از بسیاری امور بر می دارد.

332- اسد الغابه، ج 4، ص 462، آن حضرت بین عویم بن ساعد و حاطب بن ابی بلتعنه، پیمان برادری بست. عویم در 65 یا 66 سالگی در روزگار خلیفه دوم در گذشت. الاستیعاب، ج 3، ص 1248.

333- اسد الغابه، ج 4، ص 16 و 158، الاصابة، ج 3، ص 45، الاستیعاب، ج 3، ص 170، عبدالله بن سبا، ص 346.

334- الاخبار الموفقیات، ص 587 و 591.

335- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 33، در مبحث وصیت و مرگ مشکوک ابوبکر، پرده از این راز بر خواهیم داشت که عمر بعدها چگونه ابوبکر را فریفت.

336- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 439.

337- تذکرة خواص الامة، ص 26.

338- پس از رویداد سقیفه و تثبیت حکمرانی ابوبکر، در جبهه متحد این سه، شکاف و تزلزلی ایجاد شد که در مبحث وصیت و مرگ مشکوک ابوبکر، از آن سخن خواهیم گفت.

339- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 174.

340- همان، ج 2، ص 32، در مبحث وصیت و مرگ مشکوک، علیت یاد کرد عمر از این سفارش برادرش را ذکر خواهیم کرد.

341- همان، ج 6، ص 11، الامامة و السياسة، ج 1، ص 12.

342- می نویسند: چون جملات حضرت تمام شد تنها معاویه، مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری عبدالله قیس از عجب و نفاق، اندکی از اجتماع مردم فاصله گرفتند و پیرامون این موضوع

به زمزمه پرداختند. شواهد التنزیل، ج 2، ص 295-297 در تفسیر سوره قیامت، آیه 31-33، به نقل برسی رجال صحیحین، ص 126.

343- الصنف فی الاحادیث والاثار، حافظ ابوبکر بن شبیه، ج 1، ص 151، مسند احمد، ج 4، ص 281، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 428.

344- مظلومی گمشده در سقیفه، ج 2، ص 416 و 417.

345- از پیروان و حامیان سیاسی علی عَلَيْهِ السَّلَام می توان زیربن عوام، طلحه بن عبدالله، عبدالله بن زبیر، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، اشعث بن قیس، جریر بن عبدالله، عمران بن حصین و ابوموسی اشعری را نام برد. در این باره، ر.ک. تحلیلی بر مواضع سیاسی علی ابن ابی طالب علیه السلام. ص 56-60.

346- ر.ک. المرجات، سید عبدالحسن شرف الدین، مراجعه 84، این مؤلف در کتاب النص و الجتهاد صد مورد را بر می شمارد که در آنها رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی فرمود و صحابه، گونه دیگر عمل کردند.

347- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 86.

348- در منابع شیعه و سنی نام تنی چند از اصحاب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بعدها با حضرت پیوند فامیلی برقرار ساختند، در زمره کسانی یاد شده است که سال ها قبل از بعثت آن بزرگوار، از راهیان شنیده بودند که به زودی پیامبری در مکه ظهور خواهد کرد. نویری در نهایت الارب پس از نام بردن یکی از خلفا می نویسد: سال ها پیش مردی از طایفه ازد به او خبر داده بود: پیامبری در مکه ظهور می کند و تو نیز از اطرافیان او خواهی شد که پس از وی به حکومت می رسد. نهایت الارب، ج 4، ص 13.

349- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 51 و 88.

350- باقی گذاشتن علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام به این سبب بود که عده ای می خواستند در هنگام نبرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شهر کودتا کنند. زمانی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را به جای خود در شهر باقی گذاشت، آنها شایع کردند که علت این امر، تنفر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از علی بوده است. اصول عقاید، ص 291.

351- صحیح مسلم، ج 3، ص 452 و 453، ینابیع المودة، ص 445.

352- صحیح بخاری، ج 9، ص 81، کتاب الفتن، چاپ مکتبه عبدالحمید، صحیح مسلم، ج 6، ص 23، کتاب الاماره چاپ بولاق، مصر ینابیع المودة، ص 445، چاپ استانبول.

353- تحقیق درباره این حدیث بیشتر گذاشت.

- 354- فروغ ابدیت، ج 2، ص 481، برخی شمار همراهان پیامبر اسلام ﷺ در هنگام عزیمت به مکه را بسیار بیشتر از این یاد کرده اند. الغدیر، ج 1.
- 355- مرآة با راستگویان، ص 148-146. با تصرف
- 356- ابوقحافه پدر ابوبکر از کسانی است که زمامداری فرزند خود را باور نمی کرد و در پاسخ نامه خلیفه که نوشته بود مردم مرا خلیفه نموده اند، نگاشت: نامه تو را احمقانه یافتیم. گاه می گویی خلیفه خدایم و گاه خلیفه رسول خدا و گاه هم می گویی مردم مرا به خلافت انتخاب کرده اند. از این امر دست بردار و حق را به اهلش واگذار. سقیفه سخیفه، به نقل از ابن حجر در الصواعق المحرقة.
- 357- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 123 و 124.
- 358- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 21.
- 359- نهج البلاغه، محمدعبد، نامه 62. نامه به مردم مصر.
- 360- اسرار آل محمد ﷺ، ص 276 و 277. در شرح دعای صنمی از شیخ ابوالسعاده محلی همین استدلال از سوی خلیفه اول نقل شده است. سقیفه سخیفه، ص 114 و 116.
- 361- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، خطبه 66.
- 362- همان، ج 12، ص 86.
- 363- همان، ص 87.
- 364- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 235، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 327، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 114، مکتبه الحیدریة نجف، الامامة و السياسة، ص 10 و 11. به نقل سیاه ترین هفته تاریخ.
- 365- شرح نهج البلاغه ت ج 4، ص 107 ت ابن عساکر می نویسد: پس از بیان این جمله، علی پرسید: ای رسول اکرم ﷺ وظیفه من در آن هنگام چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: صبر کن. علی گفت: اگر نتوانستم صبر کنم چه می شود؟ حضرت فرمود: به زحمت خواهی افتاد. تاریخ مدینة دمشق، ترجمة الامام علی علیه السلام، ج 2، ص 325، کنز العمال، ج 13، ص 176.
- 366- الکامل فی التاریخ ت ج 3، ص 105، تاریخ الامم و الملوک ت ترجمه ت ج 5، ص 2061، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 53.
- 367- شرح نهج البلاغه ت ج 2، ص 137. به خوبی نمایان است که این امر پیش از آن که نوعی توجیه عملکرد سیاسی باشد، بهانه بود و بدون تردید اگر سران قبایل از انگیزه های دنیوی دور بودند مردم بدین عذر از علی بن ابی طالب علیه السلام فاصله نمی گرفتند.

- 368- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 84، السيرة الحلبية، ج 2، ص 3، السيرة النبوية، ج 2، ص 66.
- 369- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 2، ص 298.
- 370- مسند احمد، ج 7، ص 455، ش 26208، الصواعق المحرقة، ص 123، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 130، مجمع الزوائد، ج 9، ص 130، كنز العمال، ج 11، ص 602، ش 32903.
- 371- بررسی نظریه عدالت صحابه، ص 281 و 282.
- 372- شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 86، به نقل سیاه ترین هفته تاریخ، با تصرفات جزئی.
- 373- همان.
- 374- همان، ج 6، ص 45 و 23.
- 375- الاخبار الموفقیات، ص 605 و 606.
- 376- شواهد التنزیل، ج 1، ص 144.
- 377- همان، ص 145، به نقل از مسند احمد.
- 378- الاحتجاج، ص 252.
- 379- درباره شناخت سعد بن عباده و نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد او، ر.ک: الطبقات الکبری، ج 3، بخش 2، ص 143، چاپ بریل، اسدالغابة، ج 2، ص 248.
- 380- اقتباس از بررسی نظریه عدالت صحابه، ص 297 و 298.
- 381- جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص 51.
- 382- انساب الاشراف، ج 1، ص 582، ح 1177. در جمله ای دیگر از انصار آمده است: **ولکننا نخاف ان یلیها بعدکم من قتلنا ابناءهم و اخوانهم** ما از آن می ترسیم که پس از شما کسانی متصدی این ار شوند که ما فرزندان و برادران آنها را کشته ایم. الطبقات الکبری، ج 3، بخش اول، ص 129، چاپ لیدن.
- 383- سیاه ترین هفته تاریخ، ص 386، راستی، آیا حباب می دانست که پس از ابوبکر، عمر به سر کار می آید و آنا را در مرتبه پایین طبقات اجتماعی قرار می دهد؟ می نویسند: خلیفه دوم برای کسانی از انصار که در جنگ بدر حضور داشتند چهار هزار درهم حقوق تعیین کرد، ولی برای سردمداران شرک و نفاق مانند ابوسفیان که پس از فتح مکه به تظاهر، اسلام آوردند پنج هزار درهم مقرر نمود. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 153، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 8، ص 109، 111.

- 384- الامامة و السياسة ت ج 1، ص 10.
- 385- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 2، ص 53. در عصر عمر و عثمان نیز به انصار منصبی داده نمی شد.
- 386- این نکته به صراحت در جمله ای از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وجود دارد. بلاغات النساء، ص 23.
- 387- اسرار سقیفه، ص 141.
- 388- صحیح بخاری، ج 2، ص 207، **ستلقون اثره من بعدی اصبروا حتی تردو**
- اعلی الحوض.**
- 389- هر چند بیعت علی بن ابی طالب علیه السلام با ابوبکر در بسیج لشکر علیه شورشیان موثر بود، نباید از نظر دور داشت که انگیزه حکومت ابوبکر در نبرد با شورشیان مورد تایید حضرت نبود. در این باره در بخش حکومت ابوبکر نکاتی خواهیم نگاشت.
- 390- انساب الاشراف، ج 1، ص 587.
- 391- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 619، میزان الاعتدال، ج 2، ص 215، او در شورش مرتدان و مخالفان، از ابوبکر اسب و سلاح گرفت تا به جنگ آنها رود ولی پس از گرفتن اسب و سلاح از این کار سر باز زد. او را به دستور ابوبکر دستگیر کردند و زنده در آتش سوزاندند. تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 234، البداية و النهایة، ج 6، ص 319.
- 392- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 826، نهایة الارب، ج 4، ص 35، قاموس الرجال، ج 4، ص 328.
- 393- صحیح مسلم، ج 2، ص 121، سنن ابی داود، ج 2، ص 283.
- 394- نقش ائمه در احیای دین، ج 9، ص 75 و 76.
- 395- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 2، ص 133. الطبقات الكبرى، ج 2، بخش 2، ص 129.
- 396- شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 90 و 82، به نقل سیاه ترین هفته تاریخ، ص 141 و 143. با تصرفات جزئی.
- 397- شرح نهج البلاغه ت ج 4، ص 78.
- 398- پیرامون موضوع شورش مرتدان در مباحث آینده نکاتی خواهیم نگاشت.
- 399- صحیح بخاری، ج 2، ص 186، الصواعق المحرقة، ص 9.

- 400- پس از این خواهیم نوشت که به گفته شیخ مفید آن حضرت هرگز تا زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد. آن چه در این باره در کتاب‌ها وجود دارد بر گرفته از مدارک غیر شیعه است.
- 401- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 11، ص 111 و 112.
- 402- در بیان انگیزه گسیل به خانه حضرت فاطمه علیها السلام خواهیم نگاشت که مخالفان علی علیه السلام در آن روزها هر چند به ثبات و حفظ پایه حکومت خود نظر داشتند، از فرو پاشی نظام اسلامی به وسیله اختلاف و جنگ نیز چندان هراسی نداشتند.
- 403- تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، اصغر قائدان، ص 86.
- 404- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 60 تا انساب الاشراف، ج 1، ص 587 تا الاختصاص، ص 11، خصال، باب دوازدهم، ص 462، الشافی، ج 3، ص 244، المسلك فی اصول الدین، ص 260، کشف المراد، علامه حلی، ص 377، مقصد پنجم، مساله ششم، علم الیقین، ج 2، ص 687، باب 14، فصل 20، مقصد سوم، المراجعات، ش 84، اثبات الوصیة، ص 122، تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67 و 307.
- 405- شرح نهج البلاغه ت ابن ابی الحدید، ج 15، ص 186، العقد الفرید، ج 4، ص 335 تا صبح الاعشی، ج 1، ص 228. جواب نامه امام به معاویه، نهج البلاغه، نامه 28. ابن ابی الحدید می نویسد: علی را در حالی به مسجد می کشاندند که از حرکت اجتناب میکرد و خالد بن ولید و همراهانش او را کشان کشان پیش می بردند و با مشت به پشت او می زدند تا به مسجد رسید.
- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 56 و 57.
- 406- فروغ ولایت، ص 153 و 162.
- 407- چنان که پس از این خواهیم گفت موضوع بیعت امام علی علیه السلام با ابوبکر، از نظر شیعه قطعی نیست.
- 408- نهج البلاغه، نامه 62. نامه به مردم مصر.
- 409- فروغ ولایت، ص 165.
- 410- در ایام زمامداری علی علیه السلام فردی از حضرت پرسید: چرا امور کشور داری برای ابوبکر و عمر هموار بود ولی برای شما چنین نیست؟ امام فرمود: زیرا ابوبکر و عمر بر افرادی نظیر من حکومت می کردند که جز حفظ کیان اسلام به چیزی نمی اندیشیدم ولی من بر افرادی نظیر تو حکومت می کنم. به همین علت همه چیز آشفته و مضطرب است.
- 411- مولف بامداد اسلام عبدالحسین زرین کوب در ص 71 کتابش می نویسد: در واقع این کودتا سقیفه اسلام را از... خطر جنگ داخلی نجات داد. این نکته را حتی در اولین روز بیعت با

ابوبکر - که گویند علی با آن به مخالفت برخاست و حق خویش را بدو یادآور شد - خلیفه به صراحت گفت و تاکید کرد که برای احتراز از فتنه بوده وی قبول خلافت کرد، با آن که حق علی را می دانست. ظاهراً به همین سبب هم بود که علی و یارانش... سرانجام.. به انتخابی که در سقیفه شد، راضی شدند.

412- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 301 و 302. گویند این نقشه به دستور ابوبکر صورت گرفته است. النساب 413-، ج 3، ص 95، تهذیب التهذیب، ج 5، ص 110.
شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 23-45، به نقل پیشوایی از نظر اسلام، ص 334 و 335.
414- شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، خ 171. دکتر محمد تیجانی سماوی در کتاب از آگاهان پیرسید، ص 181-192 در پاسخ این اتهام دلایل محکمی ارائه کرده است.

415- نهج البلاغه، خطبه 167.

416- العقد القرید، ج 4، ص 235 و 236.

417- بلاغات النساء، ص 23، به نقل سیاه ترین هفته تاریخ، ص 161.

418- به اعتقاد ابن ابی الحدید، کینه ها نسبت به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با گذشت زمان، فروکش

نکرد. شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 23.

419- برگرفته از مردنا منتهای ص 73-75.

420- شرح نهج البلاغه، ج 111 و 112.

421- در صفحات بعد به موارد آن اشاره خواهیم کرد.

422- حضرت در نهج البلاغه، به صراحت همین نکته را یاد آور شده است. شرح نهج البلاغه

فیض الاسلام خطبه 26.

423- برگرفته از فروغ ولایت، ص 165 و 166.

424- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 25.

425- ر. ک. تاریخ کبیر، بخاری ج 1، قسمت دوم، ص 174، حیدر آبادکن، تاریخ بغداد، ج

11، ص 216، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 66، میزان الاعتدال، ج 1، ص 172،

المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 140، احقاق الحق، ج 7، ص 325.

426- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 3.

427- اعلام النساء ج 4، ص 114.

428- احقاق الحق، ج 21، ص 26 و 27، نهج الحیاة فرهنگ سخنان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ، ص 38،

حدیث 16، بحار الانوار، ج 36، ص 353، به نقل حماسه غدیر، ص 157 و 158.

- 429- نهج البلاغه، خطبه 144.
- 430- شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 171.
- 431- همان خطبه 6.
- 432- عثمان بن عامر بن عمر و بن کعب بن سعد بن تیم بن مره.
- 433- بکر به معنای شتر جوان است.
- 434- ام الخیر، سلمی بنت صخر بن عمر و بن کعب بن سعد.
- 435- الطبقات الكبرى، ج 3، 169، المعارف، ابن قتیبه، ص 167 و 168.
- 436- المعارف، ص 167.
- 437- مونت گمری وات می نویسد: احتمالاً افراد طایفه تیم مانند دیگر اعضای گروه معروف به حلف الفضول از تعقیب و شکنجه مشرکان برکنار بوده اند. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 5، ص 223.
- 438- اسد الغابة، ج 3، ص 207 و 208. ابن اثیر در این خبر می افزاید: او در یمن از پیروی از دی شنیده بود که وی از نزدیکان و یارری کنندگان پیامبر موعود می شود.
- 439- السیرة النبویة، ج 1، ص 12.
- 440- نهاية الارب، ج 4، ص 116، اسماء بعدها همسر زبیر گردید. بنابراین، زبیر داماد ابوبکر است و عبدالله بن زبیر از همین زن زاده شد.
- 441- نامش زینب، دختر عامر بن عویم بن عبد شمس بن عتاب بن اذینه... بن مالک بن کنانه است.
- 442- نهاية الارب ج 4، ص 116. ام رومان در سال چهارم یا پنجم هجری در گذشت.
- 443- مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام ابن مغزلی، ص 365، المعجم الكبير، ج 24، ص 152.
- 444- الاصابة، ج 7، ص 490.
- 445- اسماء بنت عمیس، پاسدار ولایت، ص 64، 65.
- 446- الطبقات الكبرى، ج 3، ص 20.
- 447- همان، ج 8، ص 283 و 284.
- 448- نهاية الارب، ج 4، ص 117.
- 449- بنابراین، طلحه و زبیر هر دو داماد ابوبکر بوده اند.
- 450- همان، ص 119.
- 451- همان، ص 122.

452- همان، ص 120.

453- الطبقات الكبرى، ج 3، بخش 1، ص 129، تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 440، الامامة و السياسة، ص 16، مجمع الزوائد، ج 5، ص 183.

454- در این باره چندین کتاب ویژه نوشته شده است. از آن نمونه، ر.ک: اگر علی علیه السلام نبود، عبدالرحمن باقر زاده.

455- ان عبادى ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين. (حجر / 42)

456- انه ليس له سلطان على الذين ءامنوا و على ربهم يتوكلون نحل 99، او برکسانی که ایمان آورده اند و به پروردگار شان توکل می کنند، تسلطی نیست.

457- انعام / 112.

458- در نقل کنز العمال جمله ابوبکر چنین است: **اقتظنون انى اعلم فيكم بسنة رسول الله اذن لا اقوم بها. ان رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم كان يعصم بالوحى و كان معه ملك و ان لى شيطاننا يعترينى فاذا غضبت فاجتنبونى** آیا گمان می کنید من می توانم به طور کامل به سنت رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم عمل کنم. من چنین توانی ندارم. رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم به کمک وحی در مرتبه عصمت قرار داشت و پیوسته فرشته ای همراه او بود، اما مرا شیطانی است که بر من چیره است... ج 3، ص 136.

459- ر.ک: همان، ج 6، ص 420، اسدالغابه، ج 2، ص 102، تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 341، الطبقات الكبرى، ج 2، قسم 1، ص 106، فتح الباری، ج 9، ص 119، مسند احمد، ج 2، ص 150.

460- نهاية الارب، ج 4، ص 40.

461- یک نویسنده شیعه می نویسد: حکومت نو پای پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم، با آن همه معضلات و گرفتاری ها، در این برهه حساس قبل از هر چیز نیازمند ثبات و جذب مخالفان و افکار عامه است و به طور قطع، از نظر سیاسی، نظامی و امنیتی، نه تنها قدرت دست زدن و متوسل شدن به چنین خشونتى برای آنان میسر نیست و امری محال است... تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، اصغر قائدان، ص 86.

462- از آن جا که این حادثه بسیار دلخراش و ناگهانی به وقوع پیوست و اکثر شاهدان آن، همان واردشوندگان به خانه بودند، جزئیات آن در تاریخ غیر شیعه نقل نشده است. افزون بر این

که تا چند قرن، نگارش روایات تاریخی که به ضرر خلفا بود از سوی ایشان ممنوع و نقل کننده آن به اعدام محکوم می گردید. هر گاه تاریخ نویسانی مانند ابن جریر طبرستان، پس از گذشت چند قرن از روزگار عثمان، ماجرای تبعید ابوذر از سوی عثمان را با تحریف و ناکامل نقل کنند چگونه می توان انتظار داشت که رویداد محاصره خانه بانو زهرا ع با همه جزئیات آن نقل گردد. ابن اثیر می نویسد: درباره تبعید ابوذر از مدینه و رفتار با وی، اخباری در دست است که نقل آنها سزاوار نیست. اگر هم آن رفتارها واقعیت داشته باشد باید عثمان را معذور دانست. زیرا حق پیشوا است که رعیت خود را ادب کند. در هر صورت باید برای حفظ شخصیت خلیفه تا می توان عذر آوردن آن که این امور وسیله طعن و انتقاد بر خلیفه گردد. الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 113، حوادث سال 30 هجری، نیز: تاریخ الامم و الملوک طبری، ج 5، ص 2858، چاپ لیدن، هلند.

463- مورخان سنی می نویسند: ابوبکر به عمر دستور داد علی و آنها را که در خانه فاطمه بست نشسته اند به هر شیوه که ممکن باشد، اگر چه با خشونت و زور، به مسجد بیاورد. انساب الاشراف، ج 1، ص 587. العقد الفرید، ج 4، ص 247، تاریخ الفداء، ج 1، ص 165 به نقل علی و زمامداران، ص 70.

464- این مدارک را بر خواهیم شمرد.

465- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 115، این جمله به گونه های دیگر نیز نقل شده است.

466- در این باره سخن خواهیم گفت.

467- الامامة و السياسة، ص 30.

468- وی غلام آزاد شده ابوبکر و پسر عموی عمر بن خطاب بود. بیت الاحزان، ص 143.

469- انساب الاشراف، ج 1، ص 404، تاریخ الامم الملوک، ج 3، ص 198، ملل و نحل شهرستانی، ص 83، الامامة و السياسة، ج 1، ص 13، العقد الفرید، ج 2، ص 250 و تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 156، اعلام النساء، ج 3، ص 1207، امام علی بن ابی طالب، ج 4، ص 373، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 130 و 134 و ج 2، ص 19 و ج 3، ص 197، کنز العمال، ج 3، ص 140. برخی از این منابع می نویسند: او نخست آنها را به خروج از خانه دعوت کرد و چون بیرون نیامدند آنها را به آتش زدن خانه تهدید کرد.

470- العقد الفرید، ج 4، ص 88 ت الریاض النضرة، ج 1، ص 167، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 56 و ج 6، ص 48، الامامة و السياسة، ج 1، ص 13، اعلام النساء، ج 3، ص 12، تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 151، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 444، امام علی بن ابی

طالب، ص 326، اثبات الوصیة، ص 122، مروج الذهب، ج 1، ص 146، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 527، تاریخ خلفاء، ج 1، ص 12. در برخی از این منابع چنین آمده است که عمر گفت: خانه را بر اهلس آتش می زنم.

471- الامامة و السياسة، ص 12، العقد الفرید، ج 4، ص 259 و 260، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 134 و ج 2، ص 19، تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 202، انساب الاشراف، ج 1، ص 586، تحقیق حسین راضی، ص 261 به نقل بررسی نظریه عدالت صحابه، ص 144، نیز، ر.ک: اعلام النساء، ج 4، ص 114، مصر.

472- الامامة و السياسة، ج 1، ص 13، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 60.

473- برخی نوشته اند در آن حال، فاطمه عَلِیَّهَا السَّلَامُ نزد آنان رفت و گفت: عمر سوگند یاد کرده که اگر دوباره در اینجا جمع شوید خانه را با شما بسوزاند. به خدا قسم، او به سوگندش عمل می کند. پس اینجا را ترک کنید.

آنها خانه را ترک کردند و دیگر بر نگشتند تا این که با ابوبکر بیعت کردند. المصنف، ج 8، ص 572.

474- کنز العمال، ج 5، ص 651، ح 14138 به نقل بر خانه حضرت فاطمه عَلِیَّهَا السَّلَامُ چه گذشت، ص 27.

475- انساب الاشراف، ج 1، ص 586، خصر به نقل بر خانه حضرت فاطمه عَلِیَّهَا السَّلَامُ چه گذشت، ص 20.

476- شرح نهج البلاغة، ج 2، ص 21. وی می نویسد: استادم ابوجعفر نقیب، می گفت: اگر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده بود خون کسی را که فاطمه را ترساند تا فرزندش هلاک شود، هدر می دانست. همان، ج 14، ص 193.

477- اثبات الوصیة، ص 122.

478- تاریخ الامم و الملوك، ترجمه، ج 5، ص 153، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 165، مسند احمد، ج 1، ص 98، سنن بیهقی، ج 6، ص 166 و ج 7، ص 63، کنز العمال، ج 12، ص 117 و ج 13، ص 66، کفایة الطالب، ص 352، الصواعق المحرقة، ص 115، نور الابصار، ص 114، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 397، الخصاص، ص 634، جمهرة الانساب العرب، ص 16، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 213، مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 133، انساب الاشراف، ج 2، ص 189، الاصابة، ج 3، ص 471، لسان المیزان، ج 1، ص 268، میزان اعتدال، ج 1، ص 139، اسدالغابة، ج 4، ص 308، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 418، به نقل از بر خانه حضرت فاطمه

عائشاه چه گذشت، ص 61، ارشاد مفید، ص 355، کشف الغمة، ج 1، ص 589، الملل و النحل، ج 1، ص 77 به نقل زندگی حضرت فاطمه ع، جعفر شهیدی، ص 243.

479- النقض، ص 317.

480- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 353، و ج 4 ترجمه، ص 2140 لیدن هلند، الاموال، ص 193، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 6، ص 51، الامامة و السياسة، ج 1، ص 18، مصر، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 137، العقد الفريد، ج 4، ص 268، مروج الذهب، ج 2، ص 301، المغنی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ج 2، ص 340، میزان الاعتدال، ج 3، ص 109، تاریخ الاسلام، ذهبی، ج 3، ص 118، لسان المیزان، ج 4، ص 189، حیدرآباد هند، کنز المعال، ج 5، ص 632، ح 14113، به نقل بر خانه حضرت فاطمه ع چه گذشت، ص 66-70.

481- العقد الفريد، ج 2، ص 298، صبح الاعشى، ج 1، ص 228، انبوه مدارک این ماجرا

بیشتر ذکر شد.

482- در متن حدیث چنان است که علی ع را ملبیا به مسجد بردند. در لغت این حالت را چنین ترسیم کرده اند: جمع ثیابه عند صدره و نهره ثم جره: جمع کردن لباس در جلو سینه و گلو و آن گاه کشیدن او.

483- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 6، ص 45.

484- همان، ص 11، الامامة و السياسة، ج 1، ص 11.

485- گار منظور او انکار اصل پیمان برادری میان رسول اکرم ص و علی ع باشد، ادعایی بر خلاف آن چیزی است که امروزه در منابع اهل سنت موجود است. زیرا بیشتر منابع حدیثی سنی این خبر را که پیامبر اکرم ص میان خود و علی ع پیمان برادری بست، نقل کرده اند. المستدرک، ج 3، ص 15 و 16، تاریخ ابن عساکر، ترجمه الامام علی ع ج 1، ص 117، ینابیع المودة، ج 1، ص 55، تذکرة الخواص، ص 200، به نقل علی و زمامدارن، ص 32. شاید هم منظور عمر آن باشد که با مخالفت علی ع با جانشین پیامبر ابوبکر اعتبار پیمان علی ع و آن حضرت گسسته شده است!

486- الامامة و السياسة، ج 1، ص 13، نویری می نویسد: زمانی که علی شنید مردم با ابوبکر

بیعت کرده اند در حالی که فقط پیراهن بلندی برتن داشت و زیر جامه و ردا نیوشیده بود، شتابان آمد و بیعت کرد. آن گاه تقاضا کرد برایش زیر جامه و ردا بیاورند. نهاية الارب، ج 4، ص 37.

- 487- اثبات الوصیة، ص 110، شیخ مفید می نویسد: نظر محققان شیعه و عقیده حق این است که امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز حتی پس از شهادت همسرش حضرت فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکرد. الفصول المختارة، فصل 27.
- 488- ثابت بن قیس شماس در رکاب خالد بن ولید در جنگ یمانہ کشته شد. الاستیعاب، ج 1، ص 74، اسدالغابة، ج 1، ص 229.
- 489- از قبیله بنی بیاضه و در زمره مهاجران و نیز انصار یاد شده است. زیرا در مکه نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله شتافت و در ملازمت وی به مدینه هجرت کرد و در غزوه های بسیار شرکت کرد و در آغاز خلافت معاویه وفات کرد. الاستیعاب، ج 1، ص 545، الاصابة، ج 1، ص 540، عبدالله بن سبا، ص 343.
- 490- از قبیله اوس ایت که در غزوه های زیادی شرکت جست. در خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام با او بیعت نکرد و در جنگ های دوره ایشان نیز شرکت نجست. در سال 43 یا 46 یا 47 در مدینه در گذشت. الاستیعاب، ج 3، ص 216، اسدالغابة، ج 4، ص 330، الاصابة، ج 3، ص 363.
- 491- الرياض النضرة، ج 1، ص 167، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 132، و ج 6، ص 2 تاریخ الخمیس، ج 1، ص 178.
- 492- زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام، جعفر شهیدی، ص 110.
- 493- مدارک معتبر اهل تسنن نوشته اند: پیامبر خواستگاری عمر و ابوبکر از فاطمه را رد کرد و فرمود در این باره منتظر امر پروردگار هستم. تاریخ بغداد، ج 1، ص 363، الطبقات الکبری، ج 2، ص 240 ت اسدالغابة، ج 1، ص 38، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ت ابن مغازلی، ص 346، کفایة الطالب، ص 302، به نقل بررسی نظریه عدالت صحابه، ص 234.
- 494- صحیح بخاری، ج 5، ص 274 ت صحیح مسلم، ج 4، ص 261، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 154، ذخائر العقبی، ص 39، الصواعق المحرقة، ص 105، مسند احمد، ج 4، ص 328، الجامع الصحیح، ترمذی، ج 2، ص 219.
- 495- احزاب / 57.
- 496- مسند احمد، ج 3، ص 483، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 122، کنز العمال، ج 6، ص 152، الاستیعاب، چاپ شده در ذیل الاصابة، ص 37، الصواعق المحرقة، ص 123، نور الابصار، ص 89، تاریخ الخلفاء، ص 226.

- 497- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 401، اسدالغابه، ج 1، ص 206، الصواعق المحرقة، ص 171، مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، ص 60.
- 498- بیشتر نوشتیم که آن وصیت، هر چند نوشته می شد، با وجود آن آشوب، نتیجه دلخواه از آن حاصل نمی گردید.
- 499- المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 124، ح 61، البداية و النهایة، ج 7، باب فضائل علی علیه السلام، ص 321، مجمع الزوائد، ج 9، ص 135، سنن ترمذی، ج 13، باب مناقب علی، ص 166.
- 500- الطبقات الكبرى، ج 1، ص 17، مسند احمد، ج 1، ص 84 و 95، صحیح ترمذی، ج 13، ص 177، خصائص امیرالمومنین علیه السلام، ص 27، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 373، احقاق الحق، ج 7، ص 159 و 208، بحار الانوار، ج 27، ص 145.
- 501- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 86 و 87.
- 502- همان، ج 16، ص 272.
- 503- العقد الفرید، ج 5، ص 12، المختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 156، به نقل بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام چه گذشت، ص 22 و 25.
- 504- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 50.
- 505- ر.ک: همان، ج 12، ص 83.
- 506- از آن نمونه ورود به خانه حضرت فاطمه علیها السلام بیعت گیری اجباری از علی علیه السلام، ستاندن فدک از اهل بیت علیهم السلام و اموری دیگر که در مباحث بعد به آنها اشاره می شود.
- 507- سنن بیهقی، ج 5، ص 20 و ج 7، ص 206، شرح معانی الآثار، ص 374 و 375، کنز العمال، ج 8، ص 293، مسند طبالسی، ج 7، ص 277، الاصابة، ج 3، ص 114.
- 508- مولود دیگر این نظریه، نظریه عدالت صحابه بود که بر اساس آن، همه صحابیان اهل بهشت اند و هیچ یک به جهنم نمی روند. الاصابة، ج 1، ص 9 و 10، به نقل بررسی نظریه عدالت صحابه، ص 19. با این نظریه، ابن ملجم با کشتن علی به ابی طالب علیه السلام نه تنها گناهی نکرده است، گه به کرده او پاداش می دهند. ابن حزم در المحلی می نویسد: حسن بن علی حق کشتن ابن ملجم را به بهانه قصاص خون علی نداشته است. زیرا ابن ملجم به اجتهاد خود دانست که باید علی را بکشد. اگر ابن ملجم در اجتهاد خود اشتباه کرده باشد نزد خدا یک اجر دارد و اگر اشتباه نکرده باشد دو اجر - المحلی، ج 10، ص 484، الفصل، ج 4، ص 161، به نقل سیری، در الغدیر، ص 62.

- 509- نامش عبهلة بن كعب بن عوف عنسی و لقبش ذوالحمار است. او خری را چنان تعلیم داده بود که هر گاه به وی بگوید برای خدا سجده کن، سجده کند. از هنگام ظهور تا کشته شدن او سه ماه طول کشید. نهاية الارب، ج 4، ص 53 و 54.
- 510- تاریخ اسلام، علی اکبر فیاض، ص 137 و 138.
- 511- طلیحة بن خوید بن نوفل اسدی، از روسای قبایل عرب است. اسم اصلی او طلحه بود که برای تحقیر نامش را مصغر می خواندند.
- 512- تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 226 و 227.
- 513- البداية و النهاية، ج 6، ص 311.
- 514- الامامة و السياسة، ج 1، ص 35. بسیاری از صحابه هم با رویه وی در جنگ با این افراد موافقت نداشته اند (جامع بیان العلم، ج 2، ص 104 و 125) و فقط بدان سبب که وی حاکم بر آنان بود از او اطاعت می کردند.
- 515- البداية و النهاية، ج 6، ص 311.
- 516- ابوبکر در فردای روز رحلت پیامبر ﷺ به جارچی خود دستور داد که هیچ کس از لشکر اسامه نباید در مدینه بماند و باید به اردوگاه جرف بشتابد. نهاية الارب ت ج 4، ص 42.
- 517- عقیده شیعه و سنی درباره این همکاری امام علیؑ یکسان نیست.
- 518- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 245، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 343.
- 519- تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 216.
- 520- تاریخ العرب و الاسلام، سهیل زکار، ص 71.
- 521- تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 241 - 244.
- 522- البداية و النهاية، ج 6، ص 311.
- 523- صحیح مسلم، ج 1، کتاب الايمان، ص 35، باب الامر بقتال الناس حتى یقولوا...
- 524- بداية المجتهد، ج 1، ص 250، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 139، الفتوح، ج 1، ص 19 و 18.
- 525- منطقه و سبعی میان عمان و حضرموت که بزرگترین شهر آن حجر است. دایرة المعارف، فریدو جدی. ج 10، ص 954.
- 526- نام قضیه معروف عمان است. معجم البلدان، ج 4، ص 30.
- 527- تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 226 و 227.

528- طلیحه در سال نهم هجری اسلام آورد و در سال دهم مرتد شد. پس از فرار به شام، تا زمان وفات ابوبکر نزد قبیله کلب ماند تا این که خلافت به عمر رسید. در آن زمان به مدینه آمد و با عمر بیعت کرد و در جنگ قادسیه و فتح ایران شرکت جست. الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 45.

529- درباره این رویداد و اعتراف محققان سنی به ستم خالد بن ولید در حق مالک بن نویره و قبیله او، ر.ک: تاریخ دمشق تاریخ، ج 7، ص 3، تاریخ الخمیس ج 2 ص 233، الاصابة، ج 1، ص 414 و ج 3، ص 357، صحیح مسلم، ج 2، ص 37، تاریخ ابوالفدا، ج 1، ص 158، سنن ابن ماجه، ج 2، ص 453، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 149، خصائص امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ص 27.

530- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 369، تاریخ الاسلام، ج 1، ص 353.

531- 2. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 110، الاصابة، ج 3، ص 337، تاریخ الاسلام، ج 1، ص 353.

532- 3. الغدير، ج 7، ص 158-180.

533- 4. مالک بن نویره عامل جمع آوری صدقات از جانب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. وی پس از وفات آن حضرت به مدینه آمد تا وصی او را ببیند. زمانی که به جای علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام ابوبکر بن ابی قحافه را دید با اعتراض مدینه را ترک کرد و صدقات و زکات را برای او نفرستاد. ابوبکر خم لشکری به سرکردگی خالد بن ولید به منطقه اعزام کرد. خالد با امان دادن فریبکارانه او، مردان قبیله اش را کشت و زنش را تصاحب کرد و سر مالک بن نویره را زیر دیگ آتش گذاشت و زنان را اسیر کرد و با غنایم به مدینه آورد. عبدالله بن سبا، ج 1، ص 199-207.

534- البداية و النهاية ج 6، ص 322، جامع البيان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 1406-1411.

535- الفتح، ج 1، ص 43.

536- الفتح، ج 1، ص 57 به نقل تاریخ اسلام، رسولی محلاتی، ص 241.

537- همان، ص 58.

538- ر.ک: عبدالله بن سبا، ج 1، ص 185، 237 و ج 2، ص 51، 77.

539- همان.

540- جلگه حاصلخیز خیبر در 32 فرسنگی شمال مدینه قرار داشت.

541- برخی می نویسند: آنها زمین ها را واگذار کردند و به شام هجرت نمودند. البته شاید بعضی از آنها چنین کرده باشند.

- 542- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 138.
- 543- فدک، سید محمد حسن قزوینی، مقدمه عبدالفتاح عبدالمقصود، ص 6.
- 544- تاریخ آن گفتگو را ده روز پس از رحلت رسول اکرم ﷺ یاد کرده اند. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 263) دختر گرامی رسول اکرم ﷺ چندین بار شهودی گوناگون نزد ابوبکر برد که از نظر عدد و نحوه شهادت با مرتبه قبل فرق داشت، اما خلیفه نمی پذیرفت و از او چیزهایی تقاضا می کرد که به مواردی مربوط می شد که در میان دعوا، در مقابل مدعی، منکری وجود داشته باشد. و در آن موضوع کسی از مسلمانان منکر گفته های حضرت نبود و ادعایی مخالف حضرت نسبت به فدک نداشت.
- 545- شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 214.
- 546- زن روسپی عصر جاهلیت.
- 547- شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 214 و 215، به نقل زندگی فاطمه زهرا، جعفر شهیدی، ص 137 و 139.
- 548- همان، ج 16، ص 245.
- 549- در آمد سالانه فدک از 24 تا 70 هزار متقال طلای شرعی یاد شده است. کشف المحجّة، ص 94. شاید این اختلاف نقل به حسب اختلاف در آمد فدک در سال های مختلف باشد.
- 550- ماجرای فدک، ص 7.
- 551- در این باره تحقیقات ویژه ای گرفته است. علاقه مندان می توانند به کتاب های اختصاصی این موضوع مراجعه کنند.
- 552- شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 284.
- 553- همان، ج 6، ص 50.
- 554- الامامة و السياسة، ص 14.
- 555- ج 4، ص 210، ابن ابی الحدید می نویسد: فاطمه زهرا وصیت کرد. ابوبکر بر بدن وی نماز نخواند و علی بن ابی طالب به همین سبب زهرا را در شب دفن کرد. شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 214.
- 556- شاید به همین سبب بود که در خلافت عمر، پس از تشبیت پایه های حکومت و سرازیر شدن غنایم بی کران به مدینه، عمر به امام علی علیه السلام پیشنهاد کرد در صورتی که بخواهد، فدک در اختیار اهل بیت علیهم السلام باشد.
- 557- السیرة الحلییة، ج 3، ص 391، الغدیر، ج 7، ص 194، اعلام النساء، ج 4، ص 124.

- 558- همان.
- 559- خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند سوره احزاب آیه 33
- 560- شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 215.
- 561- همان ص 266 و 267 به نقل از الشافی ص 233 و 234
- 562- این شرط بدان سبب مطرح شد که سیره آن دو خلیفه، مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ بوده است. زیرا در آن صورت علی عَلِيٍّ آن را رد نمی کرد. بلکه بدان علت بود که سیره خلفا را هر چند بر خلاف سنت پیامبر ﷺ باشد -بیشتر از قبل، معیار گرداند.
- 563- دعائم الاسلام، ج 1، ص 384، نهج السعادة، ج 1، ص 229.
- 564- روضه کافی، ص 58-63، تاریخ الخفاء ص 136. زمانی عمر به این نماز مورد نکوهش قرار گرفت که پیامبر چنین نمازی را دستور نداد. وی گفت: البته می دانم بدعت است، ولی بدعت خوبی است.
- 565- شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 231.
- 566- در زمان خلیفه دوم از سوی وی فدک به اهل بیت عَلِيٍّ واگذار شد ولی امام به دلایلی آن را نپذیرفت. تاج العروس، ج 7، ص 166. این نظر، محل تامل است.
- 567- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 216 و 217، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 225.
- 568- بر اساس فقه شیعه، موضوع غنیمت به اموال به دست آمده در جنگ اختصاص ندارد.
- 569- امروزه از این شش قسم، سه قسم نخست را سهم سادات و سه قسم دیگر را سهم امام تعبیر می نمایند.
- 570- تفسیر کشاف، در تفسیر آیه خمس. درباره باز داشتن خمس از اهل بیت، ر، ک: مسند احمد، ج 1، ص 248، 249، 302، 308، سنن بیهقی، ج 6، ص 334، معانی الآثار، ج 2، ص 136 و 179، کنز المعال، ج 2، ص 136 و 305، صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ص 105.
- 571- در حقیقت سیایت عثمان نیز در این زمینه بیرو دو خلیفه قبل بود. از همین رو در آستانه عهده داری خلافت، در حضور مردم شرط پیشنهادی عبدالرحمن بن عوف را که باید حتما به شیوه دو خلیفه پیشین رفتار کنی، پذیرفت.
- 572- تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 2 و 3.

573- تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 622، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 418 و 419، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 207 و 208 تاریخ ابی الفداء ج 1، ص اغتیال الخلیفه ابی بکر... ص 70.

574- علامه امینی می نویسد: خانه، ملک رسول خدا ﷺ بود و اگر میراث بود به فرزندان فاطمه علیها السلام و همسران رسول خدا ﷺ می رسید. همسران رسول خدا ﷺ نه نفر بودند و سهم آنان 1/8 ارث است. چنان که 1/8 اموال کسی میان 9 زن تقسیم شود سهم هر زن 1/72 می شود. بنابراین، سهم عایشه یک یا دو وجب می شود. افزون بر این، به اعتقاد ابوبکر، رسول اکرم ﷺ از خود ارثی باقی نگذاشت تا به کسی رسد. الغدیر، ج 7، ص 249).

575- علامه امینی در کتاب شهداء الفضیلة به شرح حال زندگی عالمانی پرداخته است که به دسیسه دشمنان یا رقیبان به شهادت رسیدند.

576- خصائص امیرالمومنین علیه السلام ص 19، ینایع المودة، ج 1، ص 55، الغدیر، ج 3، ص 112، درباره پیمان های برادری، ر، ک: خاتم پیامبران، محمد ابوزهره، ج 2، ص 259.

577- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 174، و ج 2، ص 45 و 56، تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 219.

578- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 31 و 33، به نظر می رسد علت دخالت های آشکار عمر در تصمیمات و اقدامات ابوبکر یکی همین امر باشد که به اعتقاد عمر، ابوبکر بر خلاف تعهد و هماهنگی قبلی با عمر، خلافت را تصاحب کرده بود.

579- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 32-34، الشافی، ص 243 و 244، اغتیال الخلیفه... ص 30 - 33، از مجموع این گفتار چنین بر می آید، حیلۀ ای که عمر نسبت به ابوبکر به کار بسته است همان محروم ساختن ابوبکر از ادامه زمامداری است که در این خبر به جزئیات آن اشاره ای نشده است.

580- او مانند پدرش ابوجهل از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام ﷺ بود. پس از فتح مکه اظهار اسلام کرد و در چند غزوه نیز شرکت جست. در سال 13ه. ق. در 62 سالگی در جنگ یرموک یا مرج الصفر کشته شد. الاعلام، زرکلی.

581- در این باره نکاتی خواهیم نگاشت.

582- بنا به نقل دیگر: ای کاش همان طور که ابوعبیده را به مغرب فرستادم عمر را به مشرق می فرستادم (الامامة و السياسة، ج 1، ص 18).

583- در حکومت ابوبکر سه فرد شناخته شده از بنی امیه دیده می شود: عثمان، یزید بن ابی سفیان برادر معاویه و عتاب بن اسید اموی. عثمان فقط نماد صلح میان ابوبکر و بنی امیه بود و در حرکت ابوبکر هیچ نقش سیاسی و اجتماعی به وی سپرده نشد. تنها نامه نگاری می کرد. یزید بن ابی سفیان نیز که به فرماندهی لشکر شام انتخاب شد به سبب اصرار عمر و جلب حمایت ابوسفیان بود. عتاب بن اسید اموی کارگزار ابوبکر در مکه نیز جوانی کم سن اما مطیع و هوادار سرسخت ابوبکر بود.

584- خانواده ابوبکر به زیادی سن شهرت داشتند. ابوقحافه (پدر ابوبکر) در ماه محرم سال 14 در 97 سالگی پس از مرگ ابوبکر در مکه در گذشت و مادر او اندکی زودتر از ابوقحافه. (اسد الغابة، ج 3، ص 581، الاستیعاب، ج 3، ص 1036، ش 1773، الکامل فی تاریخ، ج 2، ص 617).

585- در سال در گذشت ابوعمیده، تنی چند از حزب ابوبکر به وضع نا معلوم در گذشتند و شایع شد که آنان در اثر طاعون شهر عمواس مرده اند. بلال نیز در همین سال در گذشت.

586- پیرامون وصیت مشکوک ابوبکر نسبت به جانشینی عمر گفتاری ویژه تقدیم می داریم.

587- المعارف، ابن قتیبه، ص 550.

588- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، حوادث سال 13، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 204، کنز العمال، ج 18، ص 118، اغتیال الخلیفة...، ص 71.

589- کنز العمال، ج 15، ص 731، الاصابة، ج 3، ص 406، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 181.

590- اسد الغابة، شرح حال زید.

591- الثقات، ج 2، ص 192، اغتیال الخلیفة...، ص 75.

592- الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 168 و 169.

593- البداية و النهاية، ج 8، ص 416، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

594- الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 199، البداية و النهاية، ج 8، ص 96، ت دار احیاء التراث

العربی، بیروت، الاغانی، ج 16 ص 90 و 91، اغتیال الخلیفة، ص 111.

595- عبدالرحمن در بین راه مکه و مدینه به طرز نامعلوم و عایشه در دمشق با حيله معاویه کشته شد. عبدالرحمن در بیست میلی مکه در گذشت. جسدش را به مکه آوردند و دفن کردند. نهایة الارب، ج 4، ص 121.

596- مختصر تاریخ دمشق، ج 13، ص 119.

- 597- نهاية الارب، ج 4، ص 128 و 129.
- 598- الامامة و السياسة، ج 1، ص 25.
- 599- الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 425.
- 600- صحيح بخارى، ج 4، ص 490 باب جوائز الوفد، ح 1229، دار القلم، بيروت، صحيح مسلم، ج 11، ص 89.
- 601- تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 442، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 267، السيرة النبوية، ج 4، ص 305.
- 602- اگر خير جانشینی عمر از سوى ابوبکر قطعی باشد باید ابوبکر را عامل موروثی شدن خلافت دانست. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، محمد رشید رضا، ص 150.
- 603- گویا خلیفه پیوسته بيمناک بوده است که مبدا روزی جان خویش را به سبب پیشدستی بر عمر در سقیفه، از دست بدهد. اگر در آن روز، کار را به عمر وا می گذاشت بدین زودی نقشه مسمومیت وی دنبال نمی شد و در هنگام مرگ آرزو نمی کرد که ای کاش آن روز به عمر پیشدستی نمی کردم.
- 604- این جمله تا پیش از آن زمان از ابوبکر شنیده نشده است. به نظر می رسد زمانی خلیفه بر آن کار افسوس خورد که می دید به زودی حکومتی که در سایه آن عمل دهشتناک استوار گشته است نصیب دیگری می شود. اگر ابوبکر اطمینان داشت که دوره حکومتش بدین شتاب سپری خواهد شد شاید بدان شیوه، گردن خود را پل پیروزی و کامیابی دیگران نمی کرد.
- 605- اشعث بن قیس هوادار عمر و مخالف استمرار حکومت ابوبکر بود.
- 606- الامامة و السياسة، ج 1، ص 18، مروج الذهب، ج 1، ص 414 ت العقد الفريد، ج 4، ص 93، الغدير، ج 7، ص 17.
- 607- تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 1562. العقد الفريد، ج 6، ص 205 ت الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 164، مروج الذهب، ج 1، ص 658 و ج 2، ص 301 ت حبيب السیر، ج 1، ص 462، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 198.
- 608- عتاب بن اسيد ابى العيص بن امية بن عبد شمس اموى، در روز فتح مکه اسالم آورد و رسول اکرم ﷺ او را والی مکه قرار داد و ابوبکر هم حکم او را امضا کرد. حدود بیست و چند سال داشت. الاصابة، ج 2، ص 451 ت الطبقات الكبرى، ج 5، ص 446، المعارف، ص 283، اسد الغابة، ج 3، ص 359، السيرة النبوية، ج 4، ص 936، تاريخ يعقوبی، ج 2، ص 122، تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 362 و 532. او بعد از وفات پیامبر ﷺ از ترس ارتداد مکیان

- متواری شد ولی با وساطت سهیل بن عمر به مکه بازگشت. السیرة النبویة، ج 4، ص 1079 ت
 پسرش عبدالرحمن فرمانده جانب راست پیاده روان جنگ جمل علیه علی علیه السلام بود.
- 609- العقد الفرید، ج 6، ص 292، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 611، المعارف، ص
 283، البداية و النهاية، ج 10، ص 137.
- 610- هر چند بنی هاشم دشمن ابوبکر بودند، از آن زمان تا حال کسی آنان را به توطئه در
 کشتن ابوبکر متهم نکرده است.
- 611- دول الاسلام، ص 19.
- 612- نهاية الارب، ج 4، ص 128
- 613- می نویسند: روزی زنی به عمر گفت: آن روز را از یاد مبر که چویان میش بودی.
 الاصابة، ج 8، قسم 1، ص 69 ت الاستیعاب، ج 2، النساء، ص 723.
- 614- تاج العروس، ج 4، ص 281، النهاية فی غریب الحدیث، ج 1، ص 88، الغدیر، ج 7،
 ص 135.
- 615- نهاية الارب، ج 4، ص 126.
- 616- السیرة النبویة، ج 1، ص 215.
- 617- شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 173.
- 618- تاریخ عمر بن الخطاب، ص 125، الغدیر ج 6، ص 119، شرح نهج البلاغه، ابن ابی
 الحدید، ج 1، ص 174، الارشاد، ص 109.
- 619- الامامة و السياسة، ج 1، ص 82.
- 620- الطبقات الکبری، ج 3، ص 272.
- 621- المغازی، ج 1، ص 202، الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 175.
- 622- السیرة النبویة، ج 1، ص 216، الطبقات الکبری، ج 3، ص 267، شرح ابن ابی الحدید،
 ج 1، ص 177.
- 623- زندگی سیاسی و مذهبی عمر بن خطاب، الکساندر مازاس فرانسوی، انتشارات سیدیان،
 مهاباد، ایران 1319.
- 624- برخی می نویسند: عمر، ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز تزویج کرده
 است. نهاية الارب، ج 4، ص 333. اخبار شیعه چنین ازدواجی را نپذیرفته است. در این باره، ر.
 ک: راهبر اهل سنت به مساله امامت، ص 39، 46.

- 625- نهاية الارب، ج 4، ص 334. این نویسنده و نیز ابن عبدربه می نویسند: ابولولو خود
کشی کرد. العقد الفرید، ج 4، ص 258. حال آن که این خبر در نزد شیعه بی اعتبار شناخته شده
است.
- 626- ناگفته نماند که مدت زمانی بعد ابو عبیده را نیز بر کنار کرد و او مدتی کوتاه پس از آن،
به مرگ مشکوک در گذشت.
- 627- الطبقات الكبرى، ج 7، ص 397، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 95.
- 628- الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 294، مروج الذهب، ج 1، ص 670.
- 629- مختصر تاریخ دمشق، ج 10، ص 290، اسدالغابة، ج 2، ص 513.
- 630- مختصر تاریخ دمشق، ج 5، ص 73 تاریخ الاسلام، عهد خلفاء الراشدین، ص 121.
- 631- اسدالغابة، ج 5، ص 60 و ج 6، ص 205، الاصابة، ج 3، ص 361.
- 632- ر.ک: معالم المدرستین، ج 2، ص 352 - 356.
- 633- مروج الذهب، ج 1، ص 677.
- 634- ر.ک: الموطا، ج 2، ص 60.
- 635- ر.ک: معالم المدرستین، ج 2، ص 352، 356.
- 636- در عصر عمر بن خطاب، هرمزان و ابولولو نیز از این قانون معاف بودند. هرمزان در
گذشته فرمانروای شوشتر بود و عمر در فتح ایران به مشورت او نیازمند بود. ابولولو نیز به سبب
هنر و حرفه ای چند، نیاز اهالی مدینه را بر طرف می ساخت. ر.ک: مروج الذهب، ج 2، ص
322، تاریخ الخلفاء، ص 133.
- 637- الاحکام السلطانية، ص 200 شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 214،
کنز العمال، ج 5، ص 593.
- 638- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 154. تاریخ فخری، ص 114.
- 639- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 7، ص 37.
- 640- همان، خطبه 205، ص 41.
- 641- در این باره، ر.ک: همان، ج 12، ص 93، البداية و النهاية، ج 8، ص 106 و 107،
کنز العمال، ج 5، ص 239، سنن دارمی، ج 1، ص 85، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 16، المستدرک
علی الصحیحین، ج 1، ص 102، تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 6 و 7، مجمع الزوائد، ج 1، ص 149،
الغدیر، ج 6، ص 294 و 297.

- 642- سنن دارمی، ج 1، ص 125، سنن ابی داود، ج 2، ص 126، مسند احمد، ج 2، ص 167، 207 و 216. المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 105 و 106.
- 643- دوره خلافت امام علی علیه السلام و عمر بن عبدالعزیز را باید استثنا کرد. گر چه در دوره ابن عبدالعزیز همچنان برخی محدودیت ها ادامه داشت.
- 644- کنز العمال، ج 5، ص 239.
- 645- ر.ک: همان، ج 1، ص 292 ت المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 110، سنن ابن ماجه، ج 1، ح 27، تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 7.
- 646- پاسخ این پرسش را بعد از این ذکر خواهیم کرد.
- 647- المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 202، الطبقات الکبری، ج 6، ص 2، سنن دارمی، ج 1، ص 85.
- 648- این هر دو ظاهر مسلمان شده بودند.
- 649- نقش ائمه در احیای دین، ج 6، ص 82، 99.
- 650- درباره ابوهریره، ر.ک: ابوهریره و احادیث ساختگی، شرف الدین عاملی، ترجمه نجفعلی میرزایی، مجله علوم حدیث، سال سوم، ش 10.
- 651- نهاية الارب، ج 4، ص 19.
- 652- همان، ص 23.
- 653- همان.
- 654- همان، ص 20.
- 655- همان، ص 21.
- 656- همان، ص 24.
- 657- صحیح مسلم، ج 4، ص 97، سنن ابی داود، ج 1، ص 119، مسند احمد، ج 3، ص 12، 39 و 56.
- 658- مسند احمد، ج 4، ص 421، وقعة صفین، ص 246.
- 659- العقد الفرید، ج 4، ص 345.
- 660- کنز العمال، ج 6، ص 88، مجمع الزوائد، ج 7، ص 248.
- 661- تاریخ الامم و الملوک، ج 11، ص 357، شرح نهج البلاغة، ج 2، ص 103، تذکرة الخواص، ص 115، نیز، ر.ک: میزان الاعتدال، ج 3، ص 311، مجمع الزوائد، ج 8، ص 121.

- درباره نکوهش بنی امیه، ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، ج 4، ص 479 و 480، کنز العمال، ج 1، ص 252، ج 6، ص 39 و 68، مجمع الزوائد، ج 10، ص 71، حلیة الاولیاء، ج 6، ص 293.
- 662- تهذیب التهذیب، ج 2، ص 428، تاریخ بغداد، ج 12، ص 181، تاریخ الامم و الملوک، ج 11، ص 357، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 348.
- 663- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 63.
- 664- در این باره در بحث استانداران و فرماندهان خلیفه دوم، شواهد تاریخی این اعتقاد خلیفه را ذکر خواهیم کرد.
- 665- صحیح مسلم، ج 1، ص 86، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 126.
- 666- در این باره، ر.ک: سنن ترمذی، ج 13، ص 167، کنز العمال، ج 11، ص 599، خصائص امیرالمومنین علیه السلام، ص 19، صحیح بخاری، ج 5، ص 141، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44، حدیث 119.
- 667- تاریخ مدینه دمشق، ترجمه الامام علی علیه السلام ج 2، ص 185، حدیث 664، میزان الاعتدال، ج 1، ص 536، ش 2007، البداية و النهایة، ج 7، ص 355، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 130.
- 668- مجمع الزوائد، ج 9، ص 135، تاریخ بغداد، ج 14، ص 321، ش 7643، المناقب، خطیب خوارزمی، ص 223، سنن ترمذی، ج 13، ص 166، حدیث 3.
- 669- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 73، بررسی رجال صحیحین، ج 1، ص 45، 46.
- 670- مسند احمد، ج 5، ص 410
- 671- برادر رضاعی عثمان بن عفان و والی وی در کوفه.
- 672- اسراء / 60.
- 673- مائده 67.
- 674- مائده 55.
- 675- توبه، 119
- 676- اینک در بیشتر تفاسیر اهل سنت، در تفسیر همین آیات، احادیثی هست که تأیید کننده همین نظر است.
- 677- ذاریات 1

- 678- زمانی که خرما را از خوشه جدا می سازند از خوشه خشک آن برای جارو کردن و مانند آن استفاده می کنند.
- 679- تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 232، الاتقان، ج 2، ص 4، تفسیر قرطبی، ج 18، ص 29، نقش ائمه در احیای دین، ج 6، ص 117 و 118.
- 680- الدر المنثور، ج 6، ص 317، المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 514، تفسیر طبری، ج 3، ص 138، تاریخ ابن کثیر، ج 4، ص 473، الاتقان، ج 1، ص 115.
- 681- شوری / 23.
- 682- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 214.
- 683- صحیح بخاری، ج 1، ص 124، الطبقات الکبری، ج 3، بخش 1، ص 232، اروپا.
- 684- الطبقات الکبری، ج 2، بخش 2، ص 120.
- 685- تقویت همین سیاست بود که سرانجام سبب پیروزی عباسیان بر امویان شد. آنه بدین داعیه که از خاندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند و تصمیم دارند حکومت را به نوادگان آن حضرت بسپرنند، با جلب حمایت مردم، امویان را شکست دادند.
- 686- الامامة و السياسة، ص 24
- 687- فتوح الشام، عمر واقدی، ص 149.
- 688- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 450.
- 689- الفتوح، ج 1، ص 292، کتاب های شیعه، ابن جانشینی علی عَلَيْهِ السَّلَام را چندان تاءبید نمی کنند. به نظر می رسد که امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در زمان حکمرانی عمر فقط عهده دار امور قضایی و رسیدگی به مشکلات مردم بوده است و هرگز منصب سیاست و حکمرانی را بر عهده نگرفته است. در این باره، ر. ک: الخصائص، سیدرضی، ص 77.
- 690- مروج الذهب، ج 2، ص 232 و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 18، ص 39. پس از فتح مدائن به دست سعد بن ابی وقاص (سال 16 ق)، سلمان بدان دبار راهی شد. (الفتوح، ج 1، ص 286)
- 691- تاریخ ابن خلدون، ج 2، بخش 2، ص 139.
- 692- همان، ص 118.
- 693- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 145.
- 694- در شام نخست ابو عبیده جراح فرماندار بود و گروهی با نظارت وی در نواحی اطراف آن فرماندار بودند. خالد بن ولید در قنسرين و حمص، یزید در شهر دمشق، معاویه بن ابی سفیان

در اردن، علقمة بن مجزز در فلسطین. عمر با در گذشت ابو عبیده، معاذ بن جبل را فرماندار ناحیه شام کرد. چون معاذ در همان سال در گذشت، یزید بن ابی سفیان فرماندار شد و چون او مرد معاویه به جای وی قرار گرفت. نهایتاً العرب، ج 4، ص 337) استاد شهید مرتضی مطهری با توجه به آثار زیانبار حکمرانی معاویه می نویسد: بزرگ ترین اشتباه تاریخی و سیاسی ای که در زمان عمر بن خطاب رخ داد، این بود که یکی از پسران به نام یزید، والی شام شد. (تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری ره، ج 2، ص 226)

695- پس از یعد بن ابی قاص برای مدت کوتاه عبدالله بن عتبان و آن گاه عمار بن یاسر والی کوفه گردید. فتوح البلدان، ص 269. مردم کوفه چون وی را مردی ملایم یافتند از عمر خواستند که دیگری را جایگزین او کند و عمر، مغیره بن شعبه را به سوی کوفه روانه کرد.

696- تعبیر وی چنین است: سوگند به خدا، آرام نخواهم نشست تا آن که این نام را به طور کامل دفن کنم! مروج الذهب، ج 3، ص 454 و 455. چاپ اندلس، ج 4، ص 41، چاپ استقامت الاخبار الموفقیات، ص 567 و 577، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 5، ص 129 و 130، الغدیر، ج 10، ص 283 و 284)

697- مسند احمد، ج 5، ص 347، چاپ میمنیه، مصر، 1313ق.

698- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 67. درباره زندگی او، ر. ک: اهل سنت واقعی، ج 2، ص 102-115.

699- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 232.

700- شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 10.

701- همان، ج 6، ص 294، بررسی رجال صحیحین، ج 1، ص 90-106 نیز نوشته اند: یکی از همسران او به نام فربعه پس از مرگ مغیره به عقد پدر حجاج بن یوسف در آمد و حجاج از او تولد یافت.

702- السیره النبویه، ج 2، ص 313 و 314، مصر دوره 4 جلدی در دو مجلد، الاغانی، ج 14،

ص 314، دارالاحیاء بیروت، بررسی رجال صحیحین، ص 108.

703- انساب الاشراف، ج 3، ص 528، دارالمعارف، مصر.

704- الاصابة، ج 3، ص 453، بغداد، مکتبه المثنی.

705- الفائق، ج 1، ص 274، حیدرآباد هند، در دوره عثمان از سوی او استاندار کوفه شد

ولی به سبب رشوه خواری، مردم خواستار برکناری او شدند و خلیفه او را در سال 24ق. عزل کرد. السیره الحلیة ج 1، ص 467.

- 706- بیش از هفتاد منبع روایی، کار زشت مغیره و تبرئه کردن او را به وسیله خلیفه دوم نقل کرده اند. این منابع را در کتاب بررسی رجال صحیحین، ج 1، ص 199-203 بیابید.
- 707- الاستیعاب، ج 3، ص 368، اسد الغابة، ج 4، ص 406.
- 708- العقد الفرید، ج 1، ص 46.
- 709- همان.
- 710- چون او بهترین فرد سفیانیان بود به یزید الخیر معروف گردید. روز فتح مکه اسلام آورد و در غزوه حنین شرکت کرد. وی از مادر، از معاویه بن ابی سفیان جدا بود و به سال نوزده هجری به مرض طاعون در گذشت. الفتوح، ص 941.
- 711- معجم البلدان، ج 8، ص 504.
- 712- البداية و النهاية ج 6، ص 94
- 713- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 261.
- 714- شهری بین کوفه و نجف کنونی، که اینک اثری از آن باقی نیست. این دو شهر اینک به هم پیوسته اند.
- 715- شهری در نزدیکی حله.
- 716- نهری که در نزدیکی کوفه از فرات جدا می شود.
- 717- محلی در پانزده فرسنگی کوفه
- 718- هفت شهر نزدیک به هم را مداین می گفتند و تیسفون یکی از آنهاست.
- 719- وی با شکست در این جنگ، با هزاران تن از خویشاوندان و زنان و... به فارس گریخت و آن گاه به خراسان رفت و سال ها از شهری به شهر دیگر می رفت تا در سال 31 ق. در مرو کشته شد.
- 720- البدایه و النهایه، ج 7، ص 55.
- 721- الفتوح، ج 2، ص 36 و 59
- 722- همان، ص 10 و 11.
- 723- فتوح البلدان، ص 264.
- 724- الفتوح، ج 2، ص 59
- 725- همان، ص 10 و 11، العبر، ج 1، ص 25.
- 726- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 130.
- 727- المغازی، ص 144.

- 728- البدء و التاريخ، ج 5، ص 182.
- 729- سیری در نهج البلاغه، ص 258-260.
- 730- مسعودی می نویسد: مغیره این تقاضا را در ضمن نامه مطرح کرده است. (مروج الذهب، ج 1، ص 677).
- 731- تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 263.
- 732- نهاية الارب، ج 4، ص 315. تاریخ السلام، محمد فیاض، ص 154. درباره مذهب ابولؤلؤ و نحوه مرگ وی در میان محققان شیعه و سنی اختلاف نظر وجود دارد. آنچه به تحقیق نزدیک تر است این که: وی مسلمانی بسیار تیزهوش بود که توانست از چنگال حکومتیان بگریزد.
- 733-
- علامه امینی ره می نویسد: چگونه برای فضیلت و زمامداری آن سه تن فقط یک حدیث کافی است ولی برای برتری علی هزاران حدیث کافی نیست! الغدير، ج 5، ص 361.
- 734- تاریخ فخری، ص 131.
- 735- الامامة و السياسة، ج 1، ص 22، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 580.
- العقد الفريد، ج 4، ص 278، سیاه ترین هفته تاریخ، ص 440.
- 736- تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 192.
- 737- همان و نیز: نهاية الارب، ج 4، ص 319.
- 738- عبدالرحمن بن عوف قریشی زهری، مادرش شفا، دختر عوف بن عبد بن حرث بن زهره است ده سال پس از عام الفیل متولد شد. ابتدا به حبشه و سپس به مدینه مهاجرت کرد. در سال 31 یا 32 ق. در مدینه در گذشت و در بقیع دفن شد. الاستعاب، ج 2، ص 385-390، اسد الغابة، ج 3، ص 313-317، الاصابة، ج 2، ص 408-410، عبدالله بن سبأ و... ص 345. در هنگام وفات عمر بن خطاب، سن عبدالرحمن حدود 65 سال بوده است.
- 739- ابو محمد طلحة بن عبیدالله قرشی تیمی، مادرش صعبه، دختر حضرمی از اهل یمن است. در غزوه احد شرکت کرد و در همین جنگ انگشتش آسیب دید و فلج شد. رسول خدا ﷺ او را با زبیر، برادر کرده بود. الطبقات الكبرى، ج 3، بخش 1، ص 156 و 159، الاصابة، ج 3، بخش 1، ص 293، مروج الذهب، ج 2، ص 11، تهذیب دمشق تاریخ، ج 7، ص 84، البداية و النهاية، ج 7، ص 247، انساب الاشراف، ج 5، ص 44-90. طلحه در 60 یا 64 سالگی در جنگ جمل با تیر زهر آگین مروان بن حکم کشته شد. آفرینش و تاریخ، ج 5، ص 88.

- 740- زیربن عوام قرشی اسدی، در خشت یا دوازده سالگی اسلام آورد. در جنگ احد حمایت بسیاری از پیامبر ﷺ کرد و تا زمان خلافت علی علیه السلام دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود. ولی سرانجام بر ضد امام لشکر کشید. با اندرز امام از صحنه کارزار جمل گریخت ولی عمرو بن جرموز تمیمی او را دنبال کرد و در بیرون معرکه کشت. سال 36 ق. در آن وقت حدود 67 سال داشت. ر.ک: الطبقات الکبریة ج 3، بخش 1، ص 77، العقد الفرید، ج 3، ص 92-109، مروج الذهب، ج 2، ص 5-11. پدرش عوام ابن خویلدین اسد برادر ام المؤمنین خدیجه علیها السلام است که در جنگ فجار کشته شد. آفرینش و تاریخ، ج 5، ص 88.
- 741- شدح نهج البلاغة، محمد عبده، ج 1، ص 34.
- 742- همان.
- 743- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 187.
- 744- امام شناسی، ج 8، ص 227 به نقل از تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 2، چاپ استقامت.
- 745- الرياض النضرة، ج 2، ص 74. ج دوم، ص 182.
- 746- همان، ص 12 و ج 3، ص 66، ج دوم، کنز العمال، ج 3، ص 158، ج اول، الامامة و السياسة، ص 9، مصر، 1328 ق.
- 747- البدلیة و النهایة، ج 7، ص 146، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 199، العقد الفرید، ج 2، ص 279. ابن عباس نیز به پدرش می گوید: به خوبی معلوم است که خلیفه خواسته است عثمان رمام امور را در دست گیرد. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 93.
- 748- الطبقات، ج 5، ص 20-22.
- 749- تاریخ یعقوبی، ج 2، ق 48 و 49.
- 750- ام کلثوم، همسر عبدالرحمن، خواهر مادری عثمان بوده است. الطبقات الکبری، ج 8، ص 229.
- 751- تجارب الامم، ج 1، ص 382، انساب الاشراف، ج 5، ص 19، العقد الفرید، ج 4، ص 276.
- 752- نهایة الارب، ج 4، ص 320، به نقلی فرمود: دوست ندارم اختلاف ایجاد شود. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 191، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 581.

753- منهاج البراعة، قطب الدین راوندی، ج 1، ص 194، البداية و النهاية، ج 1، ص 145. از این روایت بر می آید که خلیفه مدعی وجود چنین گفتاری از رسول اکرم ﷺ بوده است حال آن که در جمله معروف عمر که اینک در کتاب ها دیده می شود اغلب آن است که بدون استناد به گفتار پیامبر ﷺ می گوید: قوم دوست ندارند نبوت و خلافت در یک خاندان جمع شود. شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 189.

754- صحیح بخاری، ج 8، ص 208.

755- او نه تنها با مسلمانان مشورت نکرد، به اعتراض آنان نسبت به تعیین عمر بن خطاب توجهی ننمود. تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 428.

756- پس از این، چون گفتگوهای عبدالرحمن با اعضای شورا را مطالعه کنیم به راز نهفته طرح پی می بریم.

757- انساب الاشراف، ج 5، ص 16.

758- تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 25، الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 125، الامامة و السياسة، ص 23 و 24، چاپ مصر، 1328 ق. تجارب الامم، ج 1، ص 263، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 158 - 160. جملاتی که عمر به آن شش نفر گفت در کتابهای شیعه و سنی به طور متفاوت نقل شده است. به ویژه چون جمله ای که به عثمان نسبت داد بسیار زشت و خفت بار است، در بیشتر منابع سنی درج نگردیده است، اما ابن ابی الحدید. آن را چنین نقل نموده است: **و اما انت یا عثمان فوالله لروثة سرجین الفرس خیر منک.** شرح نهج البلاغة، ج 12، ص 259.

759- احزاب 53/. در این آیه به مسلمانان دستور داده شده است که هرگاه از همسران رسول خدا ﷺ چیزی خواستند از پشت پرده از آنها بخواهند.

760- شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 185-186. این کثیر در تفسیر خود می نویسد: طلحه می گفت: اگر رسول خدا بمیرد من با عایشه ازدواج می کنم. زیرا او دختر عموی من است. زمانی که آیه حجاب نازل شد وی گفت: آیا محمد دختر عموهای ما را از ما می پوشاند و با وجود ما با زنان فامیل ما ازدواج می کند! اگر برای او پیشامدی رخ داد ما هم با زنان او ازدواج می کنیم. التفسیر، ج 3، ص 513، تفسیر قرطبی، ج 14، ص 228، تفسیر آلوسی، ج 22، ص 74. بیشتر مفسران سنی در بیان شائن نزول این آیه، آن گفته ها را به طلحه نسبت می دهند.

761- در نقل گفته های خلیفه، چون گزیده ای از آنچه کتاب ها نوشته اند ذکر کرده ایم. گاه تعابیر مشابه را پیایی درج نموده ایم.

- 762- انساب الاشراف، ج 5، ص 16.
- 763- نام این چهارده تن در منابع تاریخی شیعه و سنی ذکر شده است و ما در آغاز کتاب آن منابع را بر شمردیم.
- 764- جز زبیر بقیه افراد مردان خوش سابقه ای نبودند.
- 765- نهج البلاغه، خطبه سو.
- 766- در تاریخ معتبر سنی می خوانیم ن عبدالله بن عمر برای بیعت با یزید صد هزار درهم از معاویه هدیه دریافت کرد. سنن بیهقی، ج 8، ص 159 ت البدایة و النهایة، ج 9، ص 5، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 296 ت وی همچنین با عبدالملک بن مروان بیعت کرد. فتح الباری، ج 5، ص 19، و در مکه به نماز جماعت حجاج بن یوسف حاضر می شد و به او اقتدا می کرد. المحلی، ج 4، ص 213، الطبقات الکبری، ج 4، بخش 1، ص 11.
- 767- عبدالرحمن در همان سه روز بارها در مسجد با مردم به گفتگو پرداخت.
- 768- نهایة الارب، ج 4، ص 322.
- 769- الامامة و السياسة، ص 26.
- 770- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 53.
- 771- همان، انساب الاشراف، ج 5، ص 19، 21، العقد الفرید، ج 3، ص 74 - 76 تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 2794، معالم المدرستین، ج 1، ص 135، ج دوم.
- 772- تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 583.
- 773- انساب الاشراف، ج 5، ص 22.
- 774- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 5، ص 167.
- 775- شرح نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 246.
- 776- همان، ص 196.
- 777- همان.
- 778- سنن بیهقی، ج 7، ص 206، شرح معانی الآثار، ص 374، الاصابة، ج 3، ص 114.
- 779- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 196.
- 780- همان، العقد الفرید، ج 4، ص 286.
- 781- الغدیر، ج 9، ص 86.
- 782- ابن ابی الحدید ضمن تایید مطلب فوق می نویسد: این امر آنان را همچنان به خود مشغول داشت تا در زمان علی کار به اختلاف بعدی رسید. شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 28 و 29.

- 783- العقد الفريد، ج 4، ص 281، مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 85.
- 784- مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 161، تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 88 - 90،
الغدیر، ج 9، ص 35.
- 785- العقد الفريد، ج 5، ص 36.
- 786- اسدالغابة، ج 3، ص 376 و 377، اعلام الوری، ص 147 و 148، تنقیح المقال، ج 3،
ص 73 و 78.
- 787- صحیح بخاری، ج 1، باب یعذب المیت ببكاء اهله، ص 331 و 346، مسند احمد، ج 3،
ص 126، 228، 229، 270، المستدرک علی الصحیحین، ج 4، ص 47.
- 788- برای تحقیق بیشتر درباره لقب ذوالنورین به عثمان، ر.ک: راهبرد اهل سنت به مسئله
امامت، ص 38.
- 789- الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 185.
- 790- نهاية الارب، ج 5، ص 92 - 94.
- 791- الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 79 - 82.
- 792- نهاية الارب، ج 5، ص 38.
- 793- تاریخ الامم و الملوك، ج 4، ص 251 و 267.
- 794- همان، ص 333، الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 149.
- 795- در این باره، ر.ک: صحیح بخاری، باب فضائل القرآن، مسند احمد، ج 3، ص 12،
جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 20 و 21، الاتقان، ج 1، ص 209، فتح الباری فی شرح
صحیح البخاری، ج 9، ص 18.
- 796- اقتباس از تاریخ قرآن، ص 408 - 431.
- 797- همان، ص 435.
- 798- الاتقان، ج 21، نوع 18، ص 103، به نقل ترجمه البیان (شناخت قرآن)، سید ابوالقاسم
خویی، ص 248.
- 799- آن چه در این قسمت می نگاریم بر پایه تحقیق فقیه نامی سید ابوالقاسم خویی در کتاب
البیان است.
- 800- حق الیقین، ص 266 و 267.
- 801- زید بن ثابت از مخالفان علی بن ابی طالب **علیه السلام** و از کسانی است که با امام
علیه السلام بیعت نکرد نهاية الارب، ج 5، ص 106

- 802- حق اليقين، ص 269.
- 803- حجر / 41.
- 804- ما در این کتاب اغلب به جای دینار از معادل تقریبی آن مثقال یا سکه طلا استفاده می کنیم و به جای درهم، سکه نقره.
- 805- الاستیعاب، در شرح حال عثمان، انساب 806- الاشراف، ج 3، ص 4.
- 807- مروج الذهب، ج 1، ص 433 و 434، سیری در الغدیر، ص 131.
- الطبقات الکبری، ج 3، بخش 1، ص 53.
- 808- دول الاسلام، ج 1، ص 12.
- 809- تاریخ ابی الفداء، ص 169، تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 50، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 143، البداية و النهاية، ج 7، ص 152،
- 810- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص انساب الاشراف، ج 5، ص 27، 28، و 38، الطبقات الکبری، ج 3، ص 62، الصواعق المحرقة، ص 113، تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 256، تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 185.
- 811- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 199.
- 812- البداية و النهاية، ج 7، ص 152، تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 256.
- 813- المعارف، ص 194، مرآة الجنان، ج 1، ص 85، العقد الفرید، ج 2، ص 256، العبر، ج 1، ص 23.
- 814- انساب الاشراف، ج 5، ص 28، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 145.
- 815- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 198، انساب الاشراف، ج 5، ص 52.
- 816- انساب الاشراف، ج 5، ص 28، العقد الفرید، ج 4، ص 267، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 199، الغدیر، ج 8، ص 268.
- 817- المعارف، ص 195، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 198، محاضرات، راغب، ج 2، ص 212، العقد الفرید، ج 2، ص 265.
- 818- انساب الاشراف، ج 5، ص 30، العقد الفرید، ج 2، ص 276.
- 819- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 199، 20 جلد در 10 مجلد.
- 820- همان.
- 821- اسدالغابة، ج 3، ص 173، البداية و النهاية، ج 7، ص 151 و 152.

- 822- المعارف، ص 195، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 198، انساب الاشراف، ج 5، ص 58.
- 823- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 145.
- 824- الصحیح بخاری، کتاب جهاد، ج 5، ص 21.
- 825- مروج الذهب، ج 1، ص 434.
- 826- الطبقات الکبری، ج 3، بخش 1، ص 158، لیدن، بریل، 1347 ق. 9 مجلد، دول الاسلام، ج 1، ص 17، خلاصة التهذیب، ص 152، مروج الذهب، ج 1، ص 434، العقد الفرید، ج 2، ص 283.
- 827- الطبقات الکبری، ج 3، بخش 1، ص 96، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 146، نجف، 1358 ق. سه جزء در یک مجلد.
- 828- انساب الاشراف، ج 5، ص 88 ت مصر، دارالمعارف، 1959 ق.
- 829- نهج البلاغة، خطبه 77.
- 830- هرمان حاکم ایرانی بود که در جنگ اسیر شد. در مدینه اسلام اختیار کرد و عمر، سهمی از بیت المال برایش تعیین نمود. الاصابة، ج 3، ص 619. جفینه نیز از دوستان هرمان و مردی نصرانی و از اهل ذمه بود. الطبقات الکبری، ج 5، ص 15 و 16. ابولولو نیز غلام مغیره بن شعبه بود. بعضی می نویسند: دختر ابولولو را نیز کشت. برخی از محققان معتقدند که ابولولو به جنگ حکومتیان نیفتاد و به ایران گریخت.
- 831- الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 225.
- 832- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 161، الغدیر، ج 8، ص 133، السنن الکبری، ج 8، ص 61، شرح نهج البلاغة، ج 3، ص 60.
- 833- الطبقات الکبری، ج 5، ص 16.
- 834- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 60، الغدیر، ج 8، ص 133.
- 835- الطبقات الکبری، ج 5، ص 16، الاصابة، ج 3، ص 619.
- 836- شرح نهج البلاغة، ج 3، ص 61، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 164.
- 837- الطبقات الکبری، ج 5، ص 17، عبیدالله پیوسته از علی عَلِيٍّ گریزان بود. زمانی که علی عَلِيٍّ به خلافت رسید او خود را به معاویه در شام رساند. الفتوح، ج 3، ص 212. او در جنگ صفین در رکاب معاویه به هلاکت رسید. همان، ص 18، امام در جنگ از وی سبب

- حضورش در سپاه معاویه را پرسید و عبیدالله گفت: آمده ام خون عثمان را از تو بطلبم. امام فرمود:
خدا نیز از تو خون هرمزان را می طلبد. مروج الذهب، ج 2، ص 399.
- 838- انساب الاشراف، ج 5، ص 24.
- 839- صحیح بخاری، باب الصلاة بمنی، ج 1، ص 281، صحیح مسلم، ج 2، ص 145، مسند احمد، ج 2، ص 148، سنن بیهقی، ج 3، ص 126.
- 840- الاغانی، ص 176، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 142، اسدالغابة، ج 5، ص 91 و 92.
- 841- اسراء / 60.
- 842- تاریخ الامم و الملوك، ج 11، ص 355 و 356، تفسیر قرطبی، ج 10، ص 286، تفسیر نیشابوری، ج 15، ص 51 و 55، در المنثور، ج 4، ص 191.
- 843- مسند احمد، ج 1، ص 62.
- 844- صحیح بخاری، ج 7، ص 94 و 95، انساب الاشراف، ج 5، ص 52 و 54، فتح الباری، ج 3، ص 213، الطبقات الكبرى، ج 4، ص 166 و 167، مروج الذهب، ج 1، ص 438 و 440، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 148 - 150، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 52 و 59، الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 43، الغدیر، ج 8، ص 292، 330.
- 845- مروج الذهب، ج 1، ص 689.
- 846- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 44، سیری در الغدیر، ص 136.
- 847- انساب الاشراف، ج 5، ص 36، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 44، سیری در الغدیر، ص 137.
- 848- انساب الاشراف، ج 5، ص 36، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 147، کنز العمال، ج 7، ص 54، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 13.
- 849- انساب الاشراف، ج 5، ص 39 و 45، تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 88 و 90، تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 168، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 129 - 134.
- 850- انساب الاشراف، ج 5، ص 48 و 49، الامامة و السياسة، ج 1، ص 23، الطبقات الكبرى، ج 3، بخش 1، ص 185، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 47 و 52، الاستیعاب، ج 2، ص 422، سیری در الغدیر، ص 139.
- 851- نحل / 106.
- 852- الغدیر، ج 9، ص 20 - 28 جستجو کنید.
- 853- بادر مادری عثمان.

- 854- پدرش از مشرکانی است که در جنگ بدر کشته شد. الطبقات الكبرى، ج 2، ص 11، اسدالغابة، ج 2، ص 310.
- 855- عبدالله بن عامر بن کرزبن ربیعہ بن حبیب بن عبد شمس، پسر خاله عثمان است.
- 856- الاستیعاب، ج 2، ص 353، مروان در مکه تولد یافت و با تبعید پدرش به طائف، در آن جا پرورش یافت و زندگی اش را در مدینه گذراند و از کسانی است که رسول اکرم ﷺ را ندیده است. پس از استعفای معاویه دوم مروان در سال 64 هجری در دمشق به خلافت رسید و سلسله مروانیه بنیان گرفت. مروان 10 ماه پس از عهده داری خلافت کشته شد. برخی می نویسند: همسرش ام خالد در خواب بالشی بر روی او قرار داد تا خفه شد. سلسله مروانیه از سال 64 تا 132 ق. دوام یافت.
- 857- الاصابة، ج 3، ص 637، اسدالغابة، ج 5، ص 90.
- 858- حجرات / 6. اگر فرد فاسقی برای شما خبری آورد، درباره آن تحقیق کنید تا مبادا به سبب بی خبری، به قومی آسیب رسانید و آن گاه پشیمان شوید.
- 859- سجده / 18. آیا آن که مومن بوده همانند کسی است که فاسق بوده است. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 21، ص 62، اسباب النزول، ص 263، ذخائر العقبی، ص 88، المناقب، خطیب خوارزمی، ص 197، کفایة الطالب، ص 54 و 55، الدر المنثور، ج 5، ص 178، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 292 و 293.
- 860- الاغانی، ج 4، ص 178، اسدالغابة، ج 5، ص 91، مروج الذهب، ج 1، ص 435.
- 861- مسند احمد، ج 1، ص 144، سنن بیهقی، ج 8، ص 318، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 142، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 40، سیری در الغدیر، ص 136.
- 862- مروج الذهب، ج 1، ص 435.
- 863- الامامة و السياسة، ج 1، ص 32، اسدالغابة، ج 5، ص 91 و 92، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 142، العقد الفرید، ج 2، ص 277.
- 864- اسدالغابة، ج 5، ص 91، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 142، الاغانی، ج 4، ص 176، بعدها هنگامی که سعید بن عاص والی کوفه شد دستور داد منبر و محراب مسجد کوفه را بشویند. انساب الاشراف، ج 5، ص 35، مروج الذهب، ج 1، ص 436.
- 865- انساب الاشراف، ج 5، ص 33، مروج الذهب، ج 2، ص 336، الاغانی، ج 4، ص 178، خیرالدین زرکلی در الاعلام می نویسد: ولید رد عصر خلیفه دوم مامور گرفتن زکات و صدقات

- طایفه بنی تغلب بود. بعد از کشت شدن عثمان به شام گریخت و همانجا ساکن شد و تا توانست آتش فتنه میان معاویه و علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را شعله ور ساخت.
- 866- انساب الاشراف، ج 5، ص 28.
- 867- تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 206، دارالکتب العلمیه، بیروت، الاصابة، ج 2، ص 309، ابن حجر می نویسد: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فتح مکه همه مشرکان را بخشید جز چهار تن که از آنها بسیار رنجیده و خشمناک بود. یکی از آنها پدر عبدالله بن ابی سرخ است.
- 868- البدا و التاريخ، ج 5، ص 200.
- 869- انساب الاشراف، ج 5، ص 49، الاصابة، ج 2، ص 317، الجامع لاحکام القرآن، ج 7، ص 40، السیره النبویه، ج 4، ص 51، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 107.
- 870- البدا و التاريخ، ج 5، ص 201، تفاسیر سنی می نویسند: آیه 91، سوره انعام که در نکوهش ظالمان است در شان عبدالله بن ابی سرخ و همفکران او نازل شده است. ر.ک: تفسیر بیضاوی، قرطبی، کشاف و رازی در تفسیر آیه نامبرده.
- 871- الاصابة، ج 1، ص 345 و 346، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 149، انساب الاشراف، ج 5، ص 27.
- 872- همان، کنز العمال، ج 6، ص 40.
- 873- المستدرک علی الصحیحین، ج 4، ص 526.
- 874- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 150، الجامع لاحکام القرآن، ج 16، ص 197، المستدرک علی الصحیحین، ج 4، ص 528، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 510، الاغانی، ج 17، ص 357.
- 875- انساب الاشراف، ج 5، ص 28.
- 876- الغدیر، ج 9، ص 168.
- 877- مروج الذهب، ج 2، ص 347، البداو التاريخ، ج 5، ص 203.
- 878- العقد الفرید، ج 5، ص 58.
- 879- انساب الاشراف، ج 5، ص 62.
- 880- مروج الذهب، ج 2، ص 344.
- 881- تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 402 و 409، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 150 و 151.
- 882- تاریخ الخلفاء، ابن قتیبہ، ج 1، ص 31.
- 883- سیری در الغدیر، ص 44 و 45.

- 884- نهج البلاغة، خطبه 240.
- 885- همان، خ 164، انساب الاشراف، ج 5، ص 60، تاریخ الامم و الملوك، ج 4، ص 337، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 276، البداية و النهاية، ج 7، ص 168، العقد الفريد، ج 4، ص 288، علی و زمامداران، ص 232.
- 886- تاریخ الامم و الملوك، ج 4، ص 369 و 370، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 289.
- 887- شرح نهج البلاغة، ج 2، ص 152، تاریخ الامم و الملوك، ج 4، ص 370 و 371.
- 888- الامامة و السياسة، ج 1، ص 40، انساب الاشراف، ج 5، ص 68.
- 889- نهاية الارب، ج 5، ص 74، الكامل فی التاريخ، ج 4، ص 1708.
- 890- انساب الاشراف، ج 5، ص 66.
- 891- الفتوح، ج 1، ص 155.
- 892- الطبقات الكبرى، ج 3، ص 78 و 79، العقد الفريد، ج 4، ص 270، تفسير ابن كثير، ج 2، ص 68، تفسير الخازن، ج 1، ص 503، الدارالمنثور، ج 2، ص 291.
- 893- ر.ك: تاریخ اسلام در آثار شهيد مطهری، ج 1، ص 239.
- 894- الفتوح، ج 2، ص 227.
- 895- الجمل، ص 223.
- 896- بر طبق نظر تاریخ نویسان، رقم کسانی که در نبردهای مسلمانان در عصر پیامبر ﷺ کشته شده اند حدود هزار و چهار صد نفر است. ر.ك: تاریخ الامم و الملوك، السيرة النبوية، تاریخ یعقوبی، الطبقات الكبرى، در رویدادهای سال دوم تا نهم هجرت.
- 897- شرح نهج البلاغة، صبحی صالح، 73.
- 898- همان، محمد عبده، ج 2، ص 261.
- 899- همان، خطبه 240.
- 900- انساب الاشراف، ج 5، ص 98، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد ت ج 3، ص 65، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 69.
- 901- انساب الاشراف، ج 5، ص 101، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج 3، ص 65، بلاذری چنین نقل می کند: نه از کشتن خلیفه خوشحال شدم و نه ناراحت. انساب الاشراف، ج 5، ص 98، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج 2، ص 126.
- 902- مجمع الزوائد، ج 7، ص 230.
- 903- تذكرة الخواص، ص 130.

904- بیشتر نوشتنی که مردم در آغاز ت تصمیم بر کشتن عثمان نداشتند تا امام آنها را نهی کند. تصمیم آنها زمانی قطعی شد که مصریان از نامه عثمان به استاندار مصر با اطلاع شدند. در آستانه بازگشت آنان به مدینه، حضرت از شورش عمومی و ورود به خانه عثمان و کشتن او بی آن که با خلیفه گفتگو شود، جلوگیری کرد. در پایان کار نیز از کشتن خلیفه به وسیله نرساندن آب و غذا به وی، مسلمانان را بازداشت.

905- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 378.

906- العقد الفرید، ج 5، ص 53.

907- تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 6، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 368.

908- وقعة صفین، ص 83.

909- العقد الفرید، ج 4، ص 283، تذکرة الخواص، ص 86.

910- انساب الاشراف، ج 5، ص 62، مروج الذهب، ج 2، ص 232، العقد الفرید، ج 4، ص

290

911- شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 200.

912- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 175.

913- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 431.

914- العقد الفرید، ج 4، ص 280، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 291، تاریخ یعقوبی، ج 2،

ص 175.

915- تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 371 و 379.

916- نهج البلاغة، خطبه 174، ترجمه شهیدی، ص 180.

917- همان.

918- انساب الاشراف، ج 5، ص 81، 90.

919- شرح نهج البلاغة، صبحی صالح، خطبه 9.

920- شرح نهج البلاغة، ج 10، ص 9.

921- الفتوح، ج 1، ص 155، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 87، شرح نهج البلاغه، ابن ابی

الحدید، ج 2، ص 77.

922- شرح نهج البلاغة، ج 2، ص 77

923- تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 173، چاپ بولاق.

924- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 58.

925- نهج البلاغه، خطبه 22.

926- تاريخ اسلام در آثار شهيد مطهری، ج 2، ص 221.

فهرست مطالب

2	پیش گفتار
4	آغاز سخن
7	فصل اول: رویدادهای پیش از رحلت پیامبر ﷺ
8	رویکرد سیاست های پنهان
13	از غدیر تا مدینه
17	در جستجوی چاره
18	اعزام سپاه اسامة بن زید ⁽¹⁵⁾
18	ویژگی های سپاه
20	حکمت اعزام سپاه
27	نوشته ای گویاتر از صد نوشته
32	مفاد وصیت و علل پیشگیری از نوشتن آن
35	پیامبر ﷺ وصیت را نوشت
38	در برابر تاریخ
42	در آستانه رحلت پیامبر ﷺ
44	انکار رحلت رسول خدا ﷺ
46	راز انکار رحلت
50	فصل دوم: رویداد سقیفه
50	آغاز بحران
53	گفتگوهای سقیفه
55	مناظرات پیش از سخنرانی ابوبکر

56.....	سخنرانی ابوبکر
58.....	ویژگی های سخنان ابوبکر
61.....	واکنش انصار
63.....	آخرین ضربه بر پیکر انصار
67.....	استحکام پایه های حکومت
72.....	در جستجوی مخالفان
75.....	عوامل پیروزی مهاجران
78.....	در خانه رسول خدا ﷺ
80.....	در پی آن رویداد
82.....	پیامدهای سقیفه
86.....	فصل سوم: پیامبر اکرم ﷺ و جانشینی
86.....	بزرگ ترین اختلاف میان امت
91.....	اتفاق عمومی یا رای اکثریت ⁽²⁶⁰⁾
92.....	انتخاب پیشوا به اختیار نمایندگان مردم
94.....	سفارش به پیروی فردی خاص
95.....	جانشین پیامبر اکرم ﷺ
100.....	سفارش به پیروی از علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
103.....	در حاشیه روایات جانشینی ⁽²⁹⁸⁾
108.....	فصل چهارم: طرحی از پیش
108.....	بیعت ناگهانی و ناندیشیده!
114.....	توضیح پرسش ها
118.....	فصل پنجم: یاد زدایی از غدیر
118.....	پرده برداری از انگیزه ها
122.....	ارکان سیاست یاد زدایی

122.....	کتمان فضایل علی ابن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
124.....	همدستی برای انحراف افکار عمومی
125.....	زمینه فراهم
127.....	ادعای نسخ فرمان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
132.....	در انتظار تصمیم امام
133.....	کینه و حسادت نسبت به داماد پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
138.....	انگیزه انصار
144.....	هشدار پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به انصار
144.....	تثبیت حکومت نخستین حکمران
146.....	عوامل اعتقادی، فرهنگی و
150.....	عامل جامعه شناختی
150.....	عامل سیاسی - نظامی
152.....	فصل ششم: حکمت شکیبایی امام علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>
152.....	بیعت امام علی <small>علیه السلام</small>
154.....	شکیبایی، نه سازش
155.....	1. هراس از تفرقه
159.....	2. در امان ماندن از حسد و کینه قریش
160.....	3. افکار جاهلی
161.....	4. امتیازات تحمل نشدنی
164.....	5. نداشتن یاور
171.....	فصل هفتم: رویدادها در حکمرانی ابوبکر بن ابی قحافه (11- 13 ه. ق.)
171.....	شناخت شخصیت فرزند ابوقحافه
172.....	خانواده و فرزندان ابوبکر
174.....	در آستانه خلافت

178.....	تشریح رویداد
180.....	بیعت ستاندن از فرزند ابوطالب <small>علیه السلام</small>
181.....	انگیزه گسیل به خانه بانو فاطمه <small>علیها السلام</small>
190.....	سرکوب مخالفان و شورشیان
192.....	انگیزه های شورش
195.....	سرنوشت مسلمانان ناموافق
199.....	ستیز با شورشیان حضرموت و
200.....	ناموافقان یمن
201.....	فدک
201.....	موقعیت جغرافیایی و سیاسی
202.....	گفتگو تا این زمان
206.....	هدف از ستاندن فدک
208.....	سکوت مردم
209.....	علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> و فدک
210.....	فرجام فدک
211.....	بازداشتن خمس از خاندان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
211.....	ممنوعیت بیان و نگارش حدیث
212.....	وصیت و مرگ مشکوک
221.....	بر بالین خلیفه
224.....	افسوس بر
225.....	بیماری مرموز
226.....	پرسشی تا این زمان
227.....	فصل هشتم: عصر دومین زمامدار عمر بن خطاب
227.....	اخلاق و شیوه زندگی

230.....	نخستین اقدام ها
232.....	گونه هایی از سیاست خلیفه
232.....	برتری جویی نژاد عرب
233.....	شیوه تقسیم بیت المال
235.....	ممنوعیت بیان و نگارش حدیث پیامبر ﷺ
236.....	احضار گویندگان حدیث
237.....	ترویج حکایات تحریف شده تورات و انجیل
238.....	دوره حدیث سازی
240.....	هدف ها و انگیزه ها
241.....	احادیث افشاگر
242.....	احادیث منزلت
244.....	جداسازی قرآن از شرح و تفسیر پیامبر ﷺ
248.....	خویشاوندان جدید پیامبر ﷺ
250.....	استانداران و فرماندهان
252.....	بازخواست و دلجویی کارگزاران
252.....	آغاز کشور گشایی
257.....	در حاشیه فتوحات
262.....	فرجام خلافت
263.....	طرح تعیین جانشین
266.....	جوانب طرح شورای خلافت
272.....	آینه تناقضات و اشکالات
278.....	گفتگوی اعضای شورا
282.....	داوری غیر منصفانه
283.....	داور ناکام

284.....	پیامدهای وصیت
288.....	فصل نهم: سومین زمامدار عثمان بن عفان
288.....	شخصیت و خانواده عثمان بن عفان
289.....	از میان رویدادها
290.....	فتوحات در زمامداری عثمان بن عفان
291.....	نگارش جدید قرآن
292.....	تحقیق و داوری
295.....	محو کردن تفاسیر آیات
296.....	حدسی فراتر از یقین
299.....	علل و عوامل شورش بر ضد عثمان
306.....	کارگزاران عثمان
306.....	کوفه:
306.....	مصر:
306.....	بصره و فارس:
306.....	شام:
307.....	ولید بن عقبه:
308.....	عبدالله بن سعد بن ابی سرخ:
309.....	حکم بن ابی العاص:
310.....	آغاز شورش
314.....	علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> و کشته شدن عثمان بن عفان
316.....	الف) شناخت موضع سیاسی امام <small>علیه السلام</small>
319.....	خشم مهاجمان
320.....	غسل و دفن
320.....	ب) علل تاثیر گذار بر موضع گیری امام <small>علیه السلام</small>
327.....	ج) اظهار نظر امام درباره موضع گیری خود

330.....	(د) اظهار نظر دیگران
331.....	نقش طلحه و زبیر
333.....	نقش عایشه و معاویه
336.....	پی نوشت ها:
404.....	فهرست مطالب